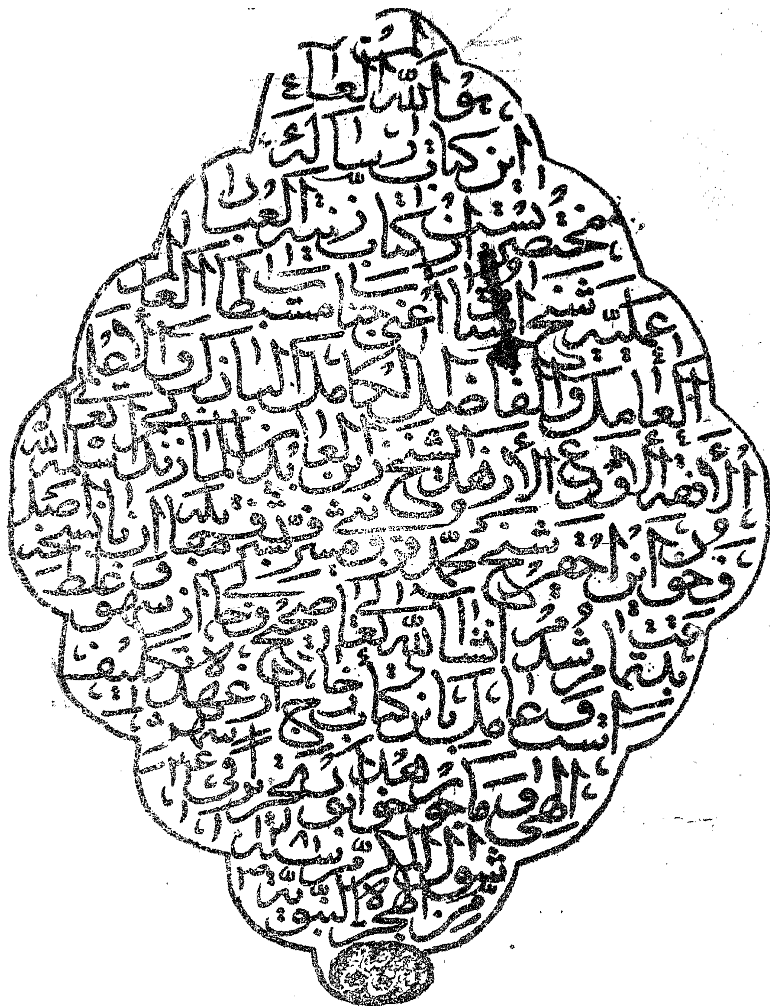
284


هو الله تعالى

رساله مختصری از ادله عبادات جناب مستطاب افقه المجتهدین شیخ زین العابدین سلمه الله تعالی

که حسب الامر جناب مستطاب شریعتماب

شمس الدوله ... بتوفیق صورت

انطباع پذیرفت

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی حبیبه و رسوله محمد و اهل بیته الطاهرین المعصومین
و بعد چنین گوید اقل عباد زین العابدین المازندرانی اصلاً والحائری مسکناً و مدفناً ان شاء الله تعالی
که این چند سطریست مختصر در بعضی مسائل و بعضی احکام طهارت و صلوة و صوم و سایر عبادات و معاملات
بر سبیل اختصار ... باشد تا مؤمنین از آن بهره‌مند شوند ان شاء
... بدانکه مسائل اجتهاد و تقلید و آداب وضو و غسل و تیمم و سایر احکام طهارت
و صلوة ... و معاملات از ابواب ... بر یک مقدمه و چند مقصد است
مقدمه ... فصل اول در بیان مسائل اجتهاد است در بیان ...
... اینست که تقلید ... و ... چند شرط ... باشد اول
بلوغ پس صحیح نیست تقلید مجتهد صغیر هر چند ... علامه باشد و هر چند ... قبل از بلوغ باشد دوم
عقل پس جایز نیست تقلید مجنون ... اگر چه جنونش ... باشد با بعضی از اوقات ...
... افاقه ... قطع ... باشد تقلید ... هر چند ...
... سوم اسلام پس جایز نیست تقلید کافر ابتداء هر چند کفرش
... چهارم آنکه اثنی عشری باشد پس صحیح نیست تقلید غیر اثنی عشری بجمیع اقسام ایشان هر چند
... پنجم آنکه عادل باشد پس جایز نیست تقلید فاسق هر چند ...

همینکوید

نمیکویند و بعضی مقدمات اجتهاد نمیکنند و همچنین مجهول الحال اکر بدانند عادل است یا فاسق در تقلید
هم جایز نیست و لکن اکر با جهل بحال او تقلید نمود و بعد معلوم شد عدالت او در زمان تقلید پس هم
تقلید کافیست و اکر تقلید مجتهدی نمود با اعتقاد عدالت او و بعد معلوم شد که فاسق بوده بان
تقلید اکتفا نکند بلکه مجدداً رجوع بمجتهد عادل نماید در اعمال آتیه و همچنین در اعمال سابقه
از جهت صحت و بطلان و قضا و اعاده بدانکه عدالت مجتهد شرط جواز تقلید غیر او است نه شرط
جواز عمل مجتهد برای خود پس مجتهد فاسق که بعضی مقدمات اجتهاد کرده باشد بر او است عمل برای خود
بلکه واجب است که عمل برای خود کند و حرام است که تقلید کند بلی از منصب قضا و افتاء و تصرف در اموال غیب و مجانین
و مال امام و نحو اینها احتراز نماید هر چند جواز تصرف مجتهد امین در اموال غیب و مجانین و نحو آن
خالی از قوت نیست ششم آنکه مرد باشد نه زن و نه خنثی هفتم آنکه طاهر المولد باشد یعنی ولد الزنا از طرفین نباشد
بلکه از یک طرف هم بنا بر احوط هشتم آنکه مجتهد باشد باین معنی که ملکه ترجیح یا استنباط مسائل داشته باشد
مطلق باشد چه متجزی هر چند احوط ترک تقلید متجزی میباشد این است احوال از مجتهد جامع الشرائط امر دیگر
اینکه وجوب فتوی عیناً بر مجتهد در مسئله که سؤال شود مشروط بچند شرط است اول آنکه مورد احتیاج
رای و اعتقاد داشته باشد که اکر عالم بحکم آن مسئله نباشد حتی راه احتیاط آن مسئله را نیز نداند باید و لکن
سؤال از احتیاط نشود وجوب فتوی ثابت نیست و این واضح است بلی اکر علم بمسئله بالفعل نداشته باشد و لیکن
قادر باشد بتحصیل مقدمات حصول علم بدون عسر و حرج این وقت بفرض وجوب فتوی لازم است و اکر تحصیل
علم نماید و اکر خود محتاج شود بعلم مسئله در عمل نفس خود و مقلد او نیز محتاج شود بعلم مسئله و وقت
علم هر دو مسئله نداشته باشد مقدم بدارد علم بحکم مسئله متعلقه بعمل خود را دوم آنکه شخص سائل
آن مسئله بخصوصها با مجتهد دیکر که لیاقت فتوی داشته باشد نرسد یا مجتهد دیکر نباشد و منحصر باشد جواب
سؤال با مجتهد که اکر مجتهد دیکر باشد و احتمال لیاقت فتوی داشته باشد واجب تعیینی نیست بخصوص این مجتهد
فتوی بلی در این وقت فتوی واجب کفائی است مثل نماز میت و قول سائل که من اعتقاد باجتهاد کسی ندارم جز شما باعث
وجوب فتوی عیناً نمیشود بلکه مجتهد عمل باعتقاد خود کند اکر اعتقاد مجتهد خلاف اعتقاد سائل باشد بلی
واحسن بلکه احوط انستکه مجتهد بعد از سؤال جواب فتوی را بدهد خصوص در جائیکه مجتهد جاهل
باعتقاد سائل باشد و خود هم بداند که مجتهد دیکر هست بخصوص در جائیکه سائل بکوید که غیر مجتهد دیکر
نمیرسد سوم آنکه مقصود سائل از سؤال تحصیل اطلاع بر مذهب یا اغراض دیکر نباشد بلکه مقصود
علم بتکلیف عمل باشد و لیکن اکر مجتهد قصد سائل را نداند و سائل بکوید که مقصود علم بتکلیف عمل است
نه اغراض دیکر وجوب نصب بفتوی خالی از قوت نیست چهارم انستکه در آن مسئله احتیاط ممکن نباشد

و ترجیح باشد زیرا که اجتهاد ممکن باشد و لکن مسائلی که اجتهاد در آنها باشد چه جای آنکه مسائل علم بجمیع احکام لازم نباشد بجهت عدم اجتهاد در همه احکام

باشد مگر الزام بنابر اصل برائت و احتیاط و حرج و ضرر و تقیه و ضرورت مثلا در صورت

و هم تا بفتوی ابن عامی جواز رفع معقول مثل اعمال اصحاب مذکور و هم و عدم احتیاج مثل اینکه

کله را از روی اجتهاد بداند که مسئله با مکاتب بلی اگر اجتهاد الحرمند وجوب معدوم واجب است که تحصیل علم

کلیه دین خود نماید لازم است و شمس ممکن است که استنباط حکم خوف مفسده در دنیا یا آخرت پیش آید

و برای غیر خود از جمله اگر خوف تیر و مفسده باشد لازم نیست بلکه حرام است هم چنین اینست که مجتهد

کامل بفتوی مسائل رجوع بغیر خود نماید اگر بداند که تحقیق بسبب معلوم نمی‌شود مگر بعد از مشقت

الحق آنکه فتوی عالم نیز واجب است در صورتی که اجتهاد واجب نباشد و در این وقت اشتغال

بفتوی واجب نیست که در وقت اول تا بیست روز سوال کنند یا به جواب برای اول است اگر ثانی اهم نباشد و اگر

سوال کنند و اهمی معین نباشد مجتهد مخیر است هر چند این دو سائل نزاع کنند در تقدیم و تأخیر و اخصوص

در صورتی که سایل بنای اخذ جواب سوال دیگر لازم بنا بنا بلی احسن این است که مجتهد در صورت نزاع قرعه بیاندازد

و هم چنین مثلا در خصوص اجتهاد بدا امر مسئله این که اگر مجتهد رجوع کند از قول سابق خود از عبادات و معاملات

و هم چنین اشتباه است که از رجوع را باعث بطلان تقلید سابق نیست پس مقلد منبی اینکه بوده تقلید سابق

باقی باشد هر چند مجتهد رجوع کرده باشد مگر در صورتی که قطع بخطای مجتهد شده باشد که در این وقت حکم او

حکم مجتهد است در قطع بخطای خود که باید بعد از علم اعمال سابقه را اعتبار نکند و اما مجتهد پس اگر قاطع

شد بخطای خود در اجتهاد لازم است قضا و اعاده عبادات و معاملاتی که بجا آورده بوده و اگر قاطع نباشد بخطا

خود در اجتهاد سابق بلکه ظن بخطا خود داشته باشد در این وقت اعمال لاحقه اعتماد نماید بر اجتهاد خود و در اعمال

سابقه قضا نمیکند و اعاده و در اعمال لاحقه مثل آن نباید احوط عدم ترتیب آثار سابقه میباشد بلکه

احوط این است که اعاده اعمال سابقه نماید بعد از ظن بخطا خود مثل قطع بخطا بداند هر چند اقوی جواز اعتماد

برای اعمال سابقه خصوص در ... است که اعتماد برای سابق نماید و اقوی دارد پس اگر وضو گرفته باشد

مضاف از روی اجتهاد بر کشته باشد استعمال غسل نموده با اعتقاد طهارت بعد عدول نموده با اینکه زنی گرفته

شاکم شیر خورده بوده با او با اعتقاد اینکه با پانزده شکم باعث حرمت است به شکم بعد عدول نموده و از رای خود

برگشته یا اینکه خانه یا ملکی را بیع نموده به صیغه فارسی با اعتقاد اینکه صیغه عربی شرط صحت نیست بعد عدول نموده

از رای خود و بنا بر جمیع این امثله و نظائر شرعا عدول از رای سابق بالنسبه به آثار افعال لازم نیست بلکه کاهی از روی

جائز باشد عدول مثل اینکه حق صغیر یا مجنون یا موصی الی غایب تعلق گرفته باشد بلی اگر قطع از روی قطع یا

علم باشد که وضو گرفته یا غسل نموده یا استعمال نموده باقی بر نجاست بدن بوده باشد هر چند

وغسل او صحیح است لکن قطرات رطوبات باقی مانده را بلکه مواضع وضوء و غسل و هر جائیکه غسل یا ملاقات با او نموده هر چند خشک شده باشد باید بشوید نظر اینکه اگر کسی وضو گرفت یا غسل نموده با آبی که یکی سابق یقین داشت که نجس بوده و لکن بعد از وضو و غسل شک کرده که آن را پاک نموده و وضو گرفته یا خیر وضوی او در این وقت صحیح است و لکن قطرات رطوبات باقی مانده بلکه بعد از وضو یا غسل جمیع آنچه از آب با او رسیده است بشوید هر چند خشک شده باشد و قطره از آن باقی نمانده باشد بنا بر احوط امر چهارم اینکه لازم است بر مجتهد اینکه اعلام کند مردم را باجتهاد خود در سه صورت یکی آنکه بداند که مردم شخصی اگر شایسته فتوی باشد ندانند و امور ایشان معطل است دویم آنکه بداند که اعتماد ایشان بشخصی هست و لکن خود این مجتهد میداند که او شایسته نیست سوم آنکه میداند آن مجتهدیکه مرجع ایشان است صالح و شایسته اعتماد هست و لکن میداند که کافی در امور ایشان نمیباشد در این سه صورت لازم است اعلام مطلقا از باب تنبیه غافل مثل اینکه بر انبیاء علم لازم است اظهار نبوت و رسالت بلکه احوط در صورت جهل بکفایت نیز اعلام است تا تغییر کنند که مردم تقلید بکفایت مرجع و مجتهد جامع الشرائط دارند و اما اگر از باب امر بمعروف و نهی از منکر پس اگر احتمال تاثیر ولجاجت و رجوع بجوید اعلام خود داشته باشد این وقت اعلام واجب است و در دو صورت دیگر لازم نیست اعلام صورت اولی اینستکه آن مجتهد میداند که مردم اعتماد ایشان بشخصی هست که شایسته اعتماد هست و کافی نیز میباشد در این صورت لازم نیست اعلام بلکه دویم اینستکه میداند که اعتماد ایشان بشخصی هست و لکن نمیداند که شایسته اعتماد هست یا نه در این صورت نیز لازم نیست اعلام بمجتهد جایز بلکه و مضایقه از استحباب اعلام نیست امر پنجم آنکه اجتهاد بمجرد خبر ثابت میشود یا نه و ثبوت آن در شهادت عدلین بلکه شهادت عدل واحد چنانچه بعضی تصریح کرده اند و لکن اقوی عدم ثبوت است مگر در صورتیکه تحصیل علم باجتهاد عسر و حرج باشد سوم راه جستجو و استعلام اگر شخص صالح استیجار و استعلام و از اهل خبره باشد چهارم استشهاد شخص باجتهاد دیگری از اهل خبره پنجم حکم حاکم مسلم الاجتهاد باجتهاد شخص ششم مطلق مظنه باجتهاد اگر تحصیل علم شرعی یا وجدانی موجب عسر و حرج باشد و بدانکه عدالت مدعی اجتهاد و اسلام آن و نشستن در مجلس قضا و حکومت و محوان باعث آن نمیشود که اگر ادعای اجتهاد نماید تصدیق نموده و اغماض نمائیم و لکن تکذیب او هم نمیکنیم و او را با این عمل فاسق هم نمیدانیم بلی اگر مظنه حاصل شود باجتهاد و ممکن نباشد تحصیل علم در این وقت کفایت مظنه حاصل از نشستن او در مجلس قضا و رجوع مردم باو بلکه مطلق مظنه خالی از قوت نیست امر ششم آنکه لازم نیست بر مجتهد هر گاه رجوع از اجتهاد خود نموده که اعلام مقلدین نماید برجوع خود هر چند احوط است فصل دوم در مسائل تقلید است و بیان آن نیز در ضمن چند امر است امر اول آنکه آنچه در شرع مجتهد حکم عقل و اخبار اهل بیت علیهم السلام لازم است اینستکه هر عاملی عمل را از روی معرفت بجا آورد پس آنچه لازم است علم است چنانچه در حدیث است که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و چون علم هر کسی

مجتهد

مقدمه در اجتهاد و تقلید است

مخفی نماند که بر هر یک از مکلفین پس از علم باشیا که ... تحصیل اجتهاد ... است که رجوع بعلما ... ایمان از اثنا عشریه کثرهم الله
... بمجتهد ... یا رجوع بعلماء المؤمنین ... که اخذ مسائل از ایشان کنند
اینکه ... مشهور ... تقلید ... لازم است ... که عمل او و علما اجتهاد نشود
عمل او ... باشد ... که عمل خود را بقول مجتهد و اخذ نمایند که حکم الله ... و این مسئله
مجتهد ... اگر ... که حقیقت تقلید ... عمل بقول غیر ... باشد
نماید مجتهد اینکه مقصود ما از تقلید ... مامور به ... که عمل او و عمل اهل اجتهاد نشود ... مذکور شد
معلوم است که ... رساله ... اینکه علم ... حاصل شود ... که عمل او و عمل اهل اجتهاد نشود
... اصلاح العمل و مفاتیح الاصول ... سید ... اعلی الله مقامه معلوم میشود که از ...
... بر اکافی ... تقلید ... که ... مجتهد ... رساله ...
از ... الا ... رساله ... که عمل ... باشد و ... تقلید ... اشکال است ...
اخذ ... مجتهد ... علم ... مجتهد ...
کا ... باشد ... استنباط ... الالتزام ... باستنباطات مجتهد ...
استنباط ... تقلید خواهد بود ... التزام ... تقلید ... و لکن ...
... بعضی عمل ... مجتهد ... تقلید ... خواهد بود ... اینکه مسئله را
... که ... اینکه ملاحظه نماید ... اگر ... تقلید نماید و الا
... مسئله ... بعض عمل ... تقلید است ... اگر ... باشد
... که ... معلوم نباشد ... تقلید ... مستحب باشد چه واجب
... تقلید ... لازم نیست ... تقلید ... اصل ... عقل قاطع
... که ... عمل ... اینکه خداوند ... واجب باشد
... باشد ... اجتهاد باشد ... تقلید ... حکم او ... جواز
... تقلید ... اجتهاد ... باشد ... و اگر ... جایز است ... مجتهد
... مسئله ... تقلید ... عمل ... حاصل میشود با اجتهاد یا
تقلید ... حاصل میشود ... احتیاط ... اولی ... احتیاط ...
... تقلید ... در بعضی ... ممکن نیست ... اینکه ... واجب و حرام باشد
... حرام باشد ... واجب ... ممکن نباشد و چون ... الزام
... علم ... حتما ... مجتهد ... غالب

مقدمه در احکام اجتهاد و تقلید است

معنی احتیاط وطریق عمل بآن

مثال آنچه ممکن نیست و چون بعضی از علمای مجتهدین پاره از شبهها مثل شرط علم بوجه تفصیل و جواز و وجوب
و شرطیت ... بمقام نیت احتیاط را طریق ندانسته اند لهذا اقتصار شد باجتهاد و تقلید و مراد
باحتیاط اینست که شخص طوری عمل کند که بطور یقین باحکام الهی عمل شود و این در تمام معاملات
غالبا ممکن است و در شبهه حکمیه با شبهه موضوعیه در عبادات چند قسم است اول اینست که محتاج بتکرار عمل نیست
و امر دائر است ما بین وجوب فعل و عدم وجوب فعل مثل اینکه عند الله غسل جمعه واجب باشد و احتیاط اینست که غسل
و بجا آورد معلوم شود که جنب بوده یا اینکه امر دائر شود ما بین حرمت فعل و عدم حرمت فعل مثل
اینکه معلوم نباشد استعمال ... معلوم نیست بجهة شبهه حکمیه
بجهت تقلید یا اجتهاد که فاسد بوده یا اینکه امر دائر شود ما بین وجوب و استحباب مثل اینکه معلوم نباشد
سوره واجب است یا مستحب اند بقصد قربت مطلقه نه بقصد وجوب و نه استحباب دوم چیزیست که
غسل جمعه که معلوم نباشد واجب است یا مستحب اما ورود او بقصد قربت مطلقه است سوم اینکه محتاج بتکرار
عمل است در شبهه حکمیه است و اجتهاد یا تقلید ممکن نیست مثل اینکه معلوم نباشد که در هشت فرسخ
رفتن و برگشتن حکم او قصر است یا تمام و وقت و ... تقلید نباشد در احتیاط با جمع ما بین
قصر و اتمام شود اینست که محتاج بتکرار عمل است در شبهه حکمیه است و الحال ممکن است اجتهاد یا تقلید و با امکان
از ترک ممکن باشد و او را جمع میکند چهارم اینکه شبهه موضوعیه باشد مثل اینکه مسافر نمیداند که
مقصد معین هشت فرسخ است و ممکن است علم تفصیلی بسؤال یا اخبار یا امتحان و نمیداند که
حاصل شد یا نه و با وجود این جمع میکند یا اینکه لباسی از لباسها ... نجس
که تحصیل علم تفصیلی کند و با وجود این بهر یک از لباسها نماز میکند و جمع از اهل علم احتیاط
اخیر را ... با امکان علم تفصیلی اکتفا بعلم اجمالی میکنند و سفاهت میدانند و باب علم ...
و ترک علم تفصیلی مشروع با امکان ... اخیر ... احتیاط ...
محتاج است در حصول احتیاط که اینکه عمل با امکان علم شرعی باجتهاد یا تقلید باشد اگر ...
تشخیص احتیاط کند و عمل نماید بلکه احتیاط این است همان که مجتهد ...
خبر بلکه مجتهد نیز شهادت دهند یا اینکه احتیاط این است از بعضی ... اکتفا ...
نمود و لیکن ... است نه شهادت عدل واحد ... مطلق ...
با امکان اجتهاد یا تقلید ... بلکه اکتفا بحکم حاکم یا اینکه احتیاط ...
استعمل سوم ... طلب علم ...
علم از روی اجتهاد یا تقلید باشد عمل ... ترک کند و احتیاط ...

تا اینکه

اینکه گناه مذکور صغیره است یا کبیره یکی است باینکه مجتهد مخالف حکم واقعی است یا مجری یا مجتهد مخالف حکم
ظاهری که اجتهاد یا تقلید باشد ذکر این محل اهتمام نیست پس ملاک اینکه تقلید یا اجتهاد نکرده اقدام
ببیع معاطات یا شرب عصیر زبیبی و هر چیز که حکمش را نمیدانند نماید تا اینکه اجتهاد یا تقلید نماید وهکذا لازم نیست
تمیز جزء از شرط و واجب از مستحب و نه اینکه واجب اصلی است مثل حمد و سوره یا تبعی مثل لزوم شدن سجده رکوع
یا سجود سهو هم چنین لازم نیست تمیز مانع صحت از مانع کمال بلکه با علم ببطلان و بینه اگر بداعی محبوبیت فعل یا ترک
بجا آورد یا ترک نماید کافیست در صحت عمل بلی واجب است که هر کار را اگر مجتهد اهل کند مسائل آن را پیش از
عمل یاد بگیرد بلکه واجب است تعلم مسائلی که عام البلوی میباشد یعنی که غالب مردم مبتلا میشوند
بآن مثل مسائل شک و سهو بلی اگر نادر الوقوع باشد که غالب الناس بآن مبتلی نباشند لازم نیست تعلم احکام
او و بنا بر این لازم نیست تعلم احکام حج و اعتکاف قبل از علم بحاجت بآن امر چهارم آنکه عمل جاهل در
عبادات چه در معاملات هر گاه مطابق و موافق رای مجتهدی است که تقلید او واجب است در حق تکلیف این
شخص جاهل رجوع باو میباشد پس اگر اختیار تقلید او کرده و عمل او هم موافق رای او شد عمل او صحیح
میباشد چه از قبیل نماز و روزه و حج باشد یا از قبیل بیع و شری و اگر مخالف رای مجتهد است باطل و اعاده
یا قضا آن لازم است چه در وقت یا در خارج وقت و اگر مطابقه یا مخالفه معلوم نباشد در وقت اعاده
لازم است و حکم شک بعد از فراغ جاری نیست و در خارج وقت قضاء لازم نیست علی الاقوی مگر آنکه مجتهد
بگوید که قضاء لازم است امر پنجم آنستکه مدار موافقه و مخالفه با بقاء وقت بر رای حین السؤال میباشد
نه حین العمل پس اگر حین العمل رای مجتهد مقتضی بطلان عمل مقلد بوده و اعاده لازم شده ولکن بعد از
سؤال رجوع از آن قول نموده و حکم بصحت نموده اعاده ساقط است و اگر در خارج وقت باشد مدار بر رای
میباشد که مسقط قضا است رای حین العمل باشد یا حین السؤال زیرا که مدار در وجوب قضا بر صدق
فوت است یقینا و با این فرض فوت یقینی نمیشود بلکه همین سابق در وقت غیر محتمل استکه مدار بر رای باشد
مسقط اعاده میباشد ولکن احوط آنستکه مدار بر رای حین السؤال میباشد تا آنکه احراز موافقت
نماید امر ششم آنکه اظهر در نزد احقر آنستکه تقلید اعلم و اورع هیچکدام لازم نیست هر چند با
امکان تشخیص و عدم عسر و حرج در تشخیص تقلید اعلم و اورع بلکه اولی بلکه احوط است فالاعلم
اعلم تنها و الا اورع تنها و با تعارض اعلم و اورع اعلم مقدم است بر اورع هر چند اعلمیت اعلم مظنون
باشد و اورعیت اورع مقطوع باشد اگر آنظر صحیح باشد و مراد از اعلم در خصوص مقام افقه میباشد
و مراد از افقه در نظر احقر آنستکه استادی او در استنباط احکام شرعیه بیشتر باشد بشرط آنکه در
غالب مسائل اجتهادش مطابق واقع باشد پس مراد از افقه آنستکه استادتر باشد و اصابه او بواقع

امر چهارم در تطبیق عمل جاهل با رای مجتهد است

امر پنجم در موافقه و مخالفه است

امر ششم در تقلید اعلم است

بنسبت باشد و استنباطا او اقرب بواقع باشد و مراد از اورع آنستکه بیشتر کارش باشد باعتبار اجتناب از محرمات
و مکروهات و شبهات و تفصیل ورع در کتب احادیث و علم اخلاق مبین است و فیما لا وضوح است پس مجرد
متثبت بودن بنحوی که اورع در انداز نگیست بلکه مراد آنستکه اعلم و اورع حال فتوی و حال استنباط هر دو باشد
هر چند اکتفا با خیر نیز میتوان نمود بلکه بعضی مدار اعلمیت را بر اخیر داشته اند و اقوی در نظر حقیر
بر اعلمیت و اورعیت حال فتوی میباشد خصوص در اورع امر پنجم آنکه تقلید اعلم و اورع را که گفتیم
بوجوب بشود مشروط بچند شرط است اول آنکه احتمال وجود اعلم بدهد دویم آنکه عسر و حرج
نباشد در تشخیص اعلم یا در اصل تقلید اعلم یا در بقاء بر تقلید اعلم که اگر عسر و حرج باشد در هر
یک از مراتب ثلثه مزبوره لازم نیست تقلید اعلم سیوم آنکه وجود اعلم معلوم بالاجمال یا بالتفصیل باشد
چهارم آنکه علم اجمالی بنحو شبهه محصوره در بلد خود باید یا در بلادیکه متعارف باشد پس اگر علم بالمرة نداشته
باشد یا آنکه علم داشته باشد و شبهه غیر محصوره باشد تقلید اعلم لازم نیست پنجم آنکه اعلمیت
او و عیبت او نیز مقطوع باشد پس با امکان قطع با علم و اورع اکتفا بمظنه نتوان نمود مگر آنکه مأیوس باشد از تحصیل
علم یا آنکه در تحصیل علم عسر و حرج باشد پس اگر فرض شود دو مجتهد یکه اعلمیت هر یک بالنسبة بدیگری
معلوم نباشد و لکن یکی احتمالا اعلم باشد از دیگران قطعاً و یکی دیگر اعلم باشد از دیگران ظناً مقدم بدارد
اعلم مقطوع را بر اعلم مظنون چنانچه اگر تقلید اعلم مقطوع ممکن نشود و دسترس نباشد اعلم مظنون
مقدم است ششم آنکه علم بمخالفه مجتهدین در فتوی داشته باشد که در این وقت اعلم و اورع را تقلید
نماید پس اگر علم بموافقه داشته باشد یا آنکه موافقه و مخالفه معلوم نباشد لازم نیست تقلید اعلم
هر چند احوط تقلید اعلم و اورع است حتی با شک در مخالفه مجتهدین بلکه احوط تحصیل اعلم و اورع است
با احتمال وجود آن بلکه احوط آنستکه تقلید او شود در استنباط و فتوی نوعاً و شخصاً که ظن باصابه واقع
در آنفتوی نیز باشد نماید و اقتصار بمجرد اعلمیت نوعاً ننماید هر گاه آن شخص مقلد از اهل معرفت نباشد
بلکه همین آنستکه در مرافعه و حکم و اذن در تصرف اموال مجانین و غیب و قصر بخواهند نیز اقتصار با علم و اورع نماید
و بغیر اعلم و اورع با وجود اعلم و اورع مراجعه ننماید و اگر دو مجتهد باشد یکی مقطوع الاجتهاد و دیگری
مظنون الاجتهاد و مظنون الاعلمیة باشد مقدم بدارد مظنون الاعلمیة را اگر ظن حجت باشد و الا تقلید
اعلم را لازم بدانیم و الا مقدم بدارد مقطوع الاجتهاد را و همچنین اگر فتوای مجتهد مقطوع ثابت
و فتوای اعلم مظنون باشد و مثبت اعلمیت مجرد نسبت در مثبت اجتهاد گذشت امر هشتم آنکه تقلید
از باب قصد مظنه بمطابقه حکم الله با رأی مجتهد نیست مادامیکه مقلد قاطع بخطاء مجتهد نباشد
باید عمل برأی مجتهد نماید هر چند مظنه بخطاء مجتهد داشته باشد بلی همین آنستکه مقلد در تقلید

مقصد دوم در اجتهاد و تقلید است

اقتضا نماید بانچه از فقها و یکی در نظر او اوثق باشد باعتبار موافقه احتیاط و مشهور و غیر ان بلکه بعضی
که مقلد را در ابتدای تقلید لازم است که تقلید کسی کند که قول او مظنون الاصابه باشد بلکه
از بعضی ظاهر میشود که اگر تقلید کرده و بعد از ان ظن بخلاف ان قول بهم رسانده عدول نماید بلکه از
بعضی ظاهر میشود که اگر مظنون او قول میت شود متعین است تقلید میت و لکن حق انستکه تقلید
مدار ظن مقلد نیست و مراعات مظنه بر مقلد لازم نیست و بلکه اکثر مقلدین این هم معلوم نمیشود پس حال مقلد
بالنسبه بفتوی مجتهدین چند قسم است اول انستکه مقلد قاطع است بخطاء مجتهد در حکم مخصوص در این قسم
جایز نیست تقلید در ان حکم مخصوص دوم انستکه قاطع است بخطاء مجتهد در یکی از احکام معینه بنحو شبهه
محصوره در این قسم نیز جایز نیست تقلید در همه این احکام معینه و اگر مقلد یقین کند که این مجتهد در اکثر مسائل
و ابواب فقهیه از طهارت تا دیات خطا کرده جایز نیست تقلید او بالمره بخلاف قسم اول که در غیر مقطوع
تفصیلی یا اجمالی بنحو شبهه محصوره تقلید جایز است سیم انستکه قاطع است بخطاء مجتهد در یکی از مجموع
مسائل طهارت تا دیات یا بیشتر از یکی و لکن بنحو شبهه غیر محصوره هر چند در بعضی مسائل غیر معتبر باشد بالنسبه
بمجموع ابواب فقهیه در این قسم ضرر ندارد در تقلید مطلقا و این علم اجمالی ضرر ندارد چهارم انستکه مقلد
قاطع بخطاء مجتهد باشد در دلیل حکم نه در اصل حکم در این قسم جایز است تقلید پس در صورت مظنه بخطاء
مجتهد در دلیل حکم یا خطاء او در حکم بطریق اولی جایز است تقلید پنجم انستکه مقلد بحسب فهم خود مظنه
داشته باشد بخطاء مجتهد در اصل حکم در این قسم جایز است تقلید پس در صورت قطع بعدم خطاء مجتهد
در حکم یا ظن بعدم خطاء یا شک در خطاء او بطریق اولی جایز است تقلید ششم انستکه مقلد یقین
نداشته باشد بخطاء مجتهد در حکم معین و لکن دو شاهد عادل از اهل خبره هر چند مجتهد باشند
شهادت قطعیه بدهند بخطاء مجتهد در حکم مخصوص در این قسم نیز جایز است تقلید و حکم فرعی
در حق مقلد مورد شهادت نیست بلی اگر دو شاهد عادل شهادت بدهند بخطاء راوی در نقل فتوی
از امام در این وقت اثری و اعتبار نیست بجهه انکه سماع از امام و نحو ان مورد شهادت میشود بخلاف
اجتهاد و تخطئه مجتهدین یکدیگر را هر چند از روی قطع باشد اعتنا نمیشود که قول او در حق
مقلد او حجت ساقط شود امر هفتم انکه لازم نیست بر مقلد که مجتهد خود را باسم معین کند
خصوص در صورتیکه مجتهد منحصر باشد یا انکه تقلید اعلم را لازم بدانیم و اعلم منحصر در یکی
باشد بلکه اگر اعلم از دیگران دو نفر باشند و این دو نفر مساوی باشند و در رای موافق باشند
لازم نیست که تعیین نماید بلکه اگر تعیین کرده و خطاء در اسم نموده ضرر ندارد بلی اگر تعیین کرده
و ظاهر شده که ان معین اصلا مجتهد نبوده در این وقت تقلید نکرده و هم چنین لازم نیست قصد

امر هفتم در تعیین مجتهد

مقدمه در اجتهاد و تقلید است

مجتهد پس اگر مجتهد متعدد باشد و رای ایشان موافق یکدیگر باشد جایز است که تقلید همه دو
بانند بلکه تمام بین جمع کردن مجتهدین با توافق رای در تقلید ضرر ندارد بلکه از بعضی از جهات
بهتر است که مبادا آنکه معتبر نبوده مجتهد نبوده یا اعلم نبوده یا عادل نبوده و مقلد در خطا نیفتد بلی
حصول تقلید و صحت آن مشروط بچند شرط است اول آنکه اطلاع بهم رساند برای مجتهد بودن آنکسیکه
و بفهمد رای او را در آن مسئله و اطلاع و فهم مسئله از روی علم باشد با امکان نه از روی
مظنه و احتمال دوم آنکه بنای عمل بر آن نیز داشته باشد و جازم باشد پس اگر علم حاصل نمود
و هنوز جزم بر تقلید او نکرده تقلید حاصل نشده بلکه اگر این اراده بعمل آید بعمل تا تقلید نخواهد
بود پس مجرد متابعت مجتهد بدون علم بحکم و بدون نیت تقلید تقلید نیست چهارم آنکه معلوم او مطابق
با رای مجتهد در واقع باشد پس اگر مجتهد فتوی بطهارت عرق جنب از حرام داده است و مقلد از کلام مجتهد
اعتقاد کرد که عرق جنب از حرام نیز پاک است در این وقت تقلید نخواهد بود و اگر عکس فرض شود که مجتهد
فتوی بطهارت عرق و مطلق جنب داده و مقلد اعتقاد نموده که مجتهد فتوی بطهارت عرق جنب از غیر حرام داده
اینهم تقلید مجتهد نیست بحسب آنچه فهمیده است بلکه اگر تقلید باشد تقلید در طهارت مطلق عرق واقع شده
فرض اینستکه مقلد نفهمیده او را پس آنچه را که مقلد فهمیده است مطابق واقع نیست و آنچه که مطابق واقع است
مقلد نفهمیده او را پنجم آنکه اخذ بقول مجتهد و فتوی مجتهد کرده باشد و اما اگر اخذ باحتیاط مجتهد
کرده باشد چه مجتهد فتوی داشته باشد یا آنکه فتوی نداشته باشد و فتوی نداشته باشد این تقلید نخواهد بود بلکه
اخذ باحتیاط خواهد بود بلی اگر احتیاط وجوبی یا استحبابی باشد و مقلد اخذ باحتیاط از جهة احتیاط نکرده بلکه
از جهة عنوان وجوب و ندب نموده آنوقت تقلید خواهد بود و بسا میشود که آن تقلید است نه احتیاط و نیز
بلکه اگر اخذ بقولی نموده با اعتقاد آنکه فتوای مجتهد او است و بعد معلوم شد که آن قول مجتهد نیست
آن مجتهد را در آن مسئله تقلید ننموده و فتوای او یا بقول را از تقلید ننموده ششم آنکه آن فتوی فتوی بالفعل
نه آنکه فتوی تعلیقی باشد باین معنی که از مذاق مجتهد بفهمد که اگر سؤال کند فتوی بهمین نحو خواهد
داد مثل اینکه میداند که مجتهد اجتماع امر و نهی را جایز نمیداند یا آنکه اخبار را در عبادات لازم میداند و
مسئله از فروع این دو قاعده مینماید ولکن هنوز سؤال نکرده که فتوی فعلی بدست آورده باشد هفتم
آنکه آن مسئله از ضروریات و قطعیات نباشد هشتم آنکه در احکام شرعیه فرعیه باید در مفاهیم موضوعات
شرعیه و لغویه و عرفیه و همچنین مصادیق آنها اگر خفیه باشد و اما مصادیق ظاهره مثل آب بودن و
خاک بودن و نحو اینها مورد تقلید نیست و اتباع مجتهد در آن لازم نیست پس اگر مجتهد اعتقاد نماید
که صبح یا ظهر شده است یا آنکه این مایع آب است و مقلد خلاف آن اعتقاد نماید باعتقاد مجتهد عمل ننماید

بحث در تقلید ... مجتهد

در شرایط حصول تقلید و صحت آن است

بلی

یعنی اگر حاکم حکم کند با اینکه دین یا کافر است مثلاً او مال فلان است یا آن زن طلاق داده و نحو اینها حکمش متبع است و نقض حکم او جایز
نیست اگر چه حکم حاکم را اصطلاحاً و بدیهیاً نافذ بدانیم هم اگر چه در مسئله مسبوق بتقلید نباشد یا اینکه باشد
رجوع از تقلید را جایز بدانیم که اگر مسبوق بتقلید باشد و رجوع از تقلید را جایز ندانیم تقلید صحیح خواهد
بود بلکه اگر تقلید مجتهدی نموده و فراموش نموده تقلید مجتهد دیگر نموده که مخالف با اول است تقلید ثانی
تقلید صحیح خواهد بود هم چنانکه مجتهد هم چنین باشد پس صحیح نیست تقلید دیگری از مجتهد مگر در زمان مجتهد بودن او
نهم آنکه تقلید مستمر همچنانکه در حکم کلی یا افراد یا حکم یا موضوعش نباشد چنانچه در کتب مسئله تنقیح
در تقلید هم میباشد دهم آنکه جایز باشد تقلید در انمسئله اجراء حکم در آن مسئله پس اگر حرام اشنا یا
یا حرام شرعی بود اسوا معارضه یا حکم مجتهد در مسئله تحقیقیه یا بجهه عدم لیاقت مجتهد در تقلید از جهه مجتهد نبودن
یا فاسق بودن یا اعلم نبودن یا میت بودن مجتهد هرگاه تقلید اعلم را لازم بدانیم و تقلید میت را حرام
بدانیم در اینصورت تقلید صحیح نخواهد بود دهم آنکه اگر کسی تقلید مجتهدی نموده و آن مجتهد بعد
تقلید مرده است اقوی آنستکه آن تقلید باطل نمیشود بلکه مقلد بعد از موت مجتهد مخیر است بین باقی بودن و
رجوع نمودن از تقلید او و تقلید مجتهد حی پس موت از مبطلات تقلید نیست و اگر تقلید مجتهد را نموده
احتیاطاً یا در مسئله خاصه مثلاً و بعد از موت مجتهد بخواهد که تقلید میت نماید در جواز این تقلید خالی
از قوه نیست خصوص کسی که در زمان مجتهد کرده باشد و خصوص در جائیکه میت اعلم باشد
و خصوص در جائیکه ظن مقلد بصحت قول مجتهد میت اقوی باشد از حی و لکن چون مشهور و نقل اجماع
بر عدم جواز تقلید میت ابتداءً احوط ترک است یازدهم آنستکه نایب نواب مجتهد
تصرفات ایشان بعد از موت مجتهد بر چند قسم است اول آنستکه تصرف نایب قبل از موت مجتهد تمام شده باشد
مثل اینکه نایب از غایب یا صغیر اجاره داد و بعد مجتهد فوت شد در اینصورت آن تصرف نافذ است و آن
اجاره لازم است تا تمام مدتش و این محل کلام نیست دوم آنستکه موت مجتهد قبل از تصرف نایب شده باشد
و لکن مقصود از نیابت وکالت و اذن از جانب مجتهد باشد در این قسم بموت مجتهد وکالت و اذن باطل
میشود سیم آنستکه باین نحو نیست بلکه مقصود اثبات ولایت و قیمومیت باشد برای او از جانب
خدا یا وکالت از جانب صاحب الامر عجل الله فرجه مثلاً نه وکالت از مجتهد در اینصورت اقوی بقاء
است هر چند اشکال در جواز جعل قیم و ولایت میباشد و لکن جوازش خالی از قوه نیست بلی هر
آنستکه مجتهد در مقام نصب شخص تصریح بوکالت از جانب خود نماید تا امر بموت او منقطع شود
مجتهد مشکل و مشتبه میشود امر دوازدهم آنکه اگر مجتهدی را تقلید کرد مدتی جامع
الشرائط بوده و بعد از تقلید آن مجتهد فاسق یا کافر یا مخالف یا عامی شده که ملکه اجتهاد از او

مقصد در اجتهاد و تقلید است

زایل شده یا مجنون شده یا رجوع نموده از رای سابق خود یا آنکه اختلال حواس برای او از جهت
پیری حاصل شده احوط در جمیع صور مرقومه اینست که تقلید او باطل میشود و به تقلید باقی
خصوص در رجوع و فسق و کفر هر چند در جمیع صور مرقومه اینست که حکم اینها حکم موت است و ظاهر
ادله این است که عدالت و نحو آن شرط است در حال استفتاء نه آنکه شرط است در حال عمل و شیخ استاد
اعلی الله مقامه در بحث قضاء جواهر الکلام تصریح فرموده اند که چنانچه حکم مجتهد بموت و فسق و نحو
آن باطل نمیشود فتوی مجتهد نیز بموت و فسق باطل نمیشود بلی مستثنی از اینست که اگر تقلید
مجتهدی نمود رجوع از آن نکنند که رجوع از تقلید ... جایز نباشد و نقل اجماع
بر آن نموده هر چند خالی از مناقشه نیست بلکه جواز رجوع در نهایت قوت میباشد هم بعد از عمل و هم قبل
از عمل و لکن احتیاط شدید در ترک رجوع است خصوص بعد از عمل و مراد از عمل اینست که
مقلد لازم نیست که تفحص از حال مجتهد خود نماید که آیا فاسق شده یا نه رجوع نموده یا نه بلکه اعتماد
نماید بهمان یقین سابق مگر اینکه علم بنحو شبهه محصوره داشته باشد که مثلا مجتهد او در یکی از
مسئله متعلق بوضو مثلا رجوع نموده که در این صورت اگر اینها را میداند تقلید بداند لازم است تقلید آن
تفحص نماید و لکن بعد از اطلاع بر رجوع لازم نیست که اخذ رای تازه نماید بلکه جایز است که تقلید
مجتهد دیگر نماید یا هر یا ... و همچنین اینست که جایز است در مسائل متعلقه بتقلید دو مجتهد یا بیشتر نماید
و لازم نیست که اخذ مسائل را جمیعا از یک مجتهد نماید بلکه میتواند که در مسائل وضو تقلید مجتهدی نماید
و در مسائل غسل تقلید مجتهد دیگر نماید و همچنین بلی شرط در جواز تبعیض اینست که مسئله نزد او نقض
یا قطع بمخالفت واقع نباشد مثل آنکه مسئله کلیه که فروع بسیار دارد در بعضی از فروع آن تقلید یک مجتهد
نماید و در بعضی دیگر تقلید مجتهد دیگر مثل آنکه در مسئله نجاست غساله و طهارت آن در غساله نجاسه
از خون یا بول در غیر مخرج بول تقلید قائل بنجاست نماید و در غساله نجاسه منی و غایط تقلید قائل
بطهارت نماید و مثل آنکه در اشتراط بیع بصیغه و عدم حصول آن بدادن و گرفتن در ماکولات و
مشروبات و البسه و اقمشه تقلید کسی کند که صیغه شرط نیست و مجرد تعاطی و دادن و گرفتن بقصد انشاء
بیع بیع حاصل میشود و حاجت بصیغه ندارد و در مثل خانه و کاروانسرا و غلام و کنیز تقلید کسی کند
که بیع بی صیغه را باطل میداند و میگوید که بیع بمعاطات حاصل نمیشود بلی معاطات مفید اباحه است
تقلید کسی بکند که صیغه را شرط میدانند همچنین در فرض مثال و لکن در وقف مثلا تقلید کسی بکند
که صیغه را شرط میداند مانند نکاح و مثل آنکه در مسئله جواز ارتکاب واجب موسع با اشتغال
بواجب مضیق فوری و عدم جواز آن تقلید کسی بکند که مثلا نماز در وسعت وقت را صحیح میداند

بالنسبه بکسیکه اخلال بازالهٔ نجاست در مسجد نماید باو فتوی بر ازاله بدهد یا اینکه خود باد خال نجاست در مسجد
و تقلید مجتهد دیگر نماید که بگوید وضوی گرفتن با اخلال بواجب فوری صحیح نیست یا اینکه بگوید نماز
و شغل نفس صحیح نیست هرگاه اخلال بواجب فوری نموده از قبیل اخلال باداء دین با مطالبه صاحب
دین یا قلب برای ادای دین و از قبیل اخلال برد سلام یا نماز یا رد سؤال جاهل بحکم مسئله یا اخلال تعلیم
جاهل در زمان حاجت یا اخلال بامر معروف و نهی از منکر با اجتماع شرایط از قبیل ظن بتأثیر و نحو آن که تبعیض
در امثال این مسائل جایز نیست و مثل اینکه تبعیض نماید در حکم و موضوع حکم یا اینکه جاری نماید حکم مجتهد
بر فردی که آن فرد در نزد آن مجتهد از افراد محکوم علیه نیست مثل اینکه تقلید مجتهدی نماید که نجس میداند
خون حیوانی اگر نفس سائله داشته باشد و مقدار را از صاحب نفس سائله میداند و مجتهد دیگر نیز همین حکم را میکند
ولکن مار را صاحب خون جهنده میداند و این شخص مقلد در خصوص مار تقلید کسی بکند که مار را
صاحب خون جهنده نمیداند و لکن در حکم تقلید این مجتهد نکند بلکه تقلید مجتهد نخستین بکند که مار
صاحب نفس سائله میداند یا اینکه روزه میگیرد در سفر با تقلید کسی مینماید که جایز نمیداند و چهار
فرسخ ملفق از ذهاب و ایاب را این سفر نمیداند و مقلد در حکم تقلید این مجتهد مینماید و لکن در چهار
فرسخ مرکب از رفتن و برگشتن را تقلید کسی میکند که او را سفر میداند و لکن صوم و نماز در سفر جایز
میداند که در این هنگام در اصل حکم تقلید قائل بتحریم صوم در سفر نموده و لکن در سفر تقلید او
ننموده بلکه تقلید مجتهد نموده که چهار فرسخ ملفق را سفر میداند پس بنا بر احتمال اول بر اینکه صوم در
چهار فرسخ ملفق حرام است شاید فاعل فعلی برای مجتهد اول و اما سفر بودن آن نیز برای مجتهد اول
بلکه برای مجتهد ثانی که این تبعیض نیز محل اشکال است هرچند سفر بودن چهار فرسخ را اجتهاد کرده
باشد یا اینکه علم وجدانی داشته باشد نیز لکن مناط مجتهد در تقلید معتقد مجتهد است و معتقد
مجتهد حرمت صوم در سفر غیر چهار فرسخ است که حرمت معلقه بر چهار فرسخ اصلی هیچ کدام از دو
مجتهد اعتقاد ندارند و فرق نیست در این عدم جواز میان اینکه حکم بر مفهوم محکوم علیه شرعی باشد
علاوه اینکه حکم فتاوی همه جا بر مفاهیم کلیه است و حکم قضائی و فصل خصومت بر مصادیق شخصیه است و کلام در
حکم قضا بنسبت بکلی در کتاب قضا اگر این اختلاف فرض شود جایز است برای مجتهد که در حکم اخذ بروایتی
نماید و در موضوع اخذ بروایت دیگر بر اگر روایت اخبار از حکم الله بالنسبه بموضوعها واقعیه مشتبه
نه موضوعات معتقده و در اختلاف در مجتهد در معنی تقلید خواهد آمد که مدار در معنی تقلید
برای مجتهد نیست که تقلید او مینماید امر شانزدهم آنکه طرق اخذ مقلد مسائل شرعیه را از مجتهد
بسیار است اول آنستکه بمشافهه و مواجهه بدون واسطه مقلد اخذ مسئله از مجتهد نماید در فهم

امر شانزدهم در بیان طرق اخذ مسائل از مجتهد

اینستکه اخبار دو عادل نماید که اند و عادل رای مجتهد را برای او نقل نمایند سیم اینستکه اخبار
عادل واحد نماید که رای مجتهد را نقل نماید و اگر دو عادل یا یک عادل بگوید که رای مجتهد نیست
به سماع از مجتهد بلکه بحسب مقتضای کتاب او یا به دلالت عبارات او و از ترجمه او باشد این هم بسیار باید که حال ضبط
باشد که اگر به مجتهد یا عادل ناقل از مجتهد نسبت داده شده باشد که اختلال حواس برای او حاصل شده یا
با آنکه کثیر النسیان شده باشد اعتبار با نقول نیست چهارم آنکه اخذ از کتاب مجتهد نماید بشرط آنکه خود بداند
که آن کتاب از مجتهد است یا آنکه دو شاهد عادل شهادت دهند یا آنکه مشهور باشد انتساب آن کتاب به مجتهد که اطمینان
و علم عادی حاصل شود بر اینکه آن کتاب از مجتهد است و بشرط آنکه آن کتاب مجتهد فتوی در رساله باشد نه مجتهد غرض
دیگر و بشرط آنکه آن کتاب خالی از غلط باشد و غلطی که مضر به فتوی باشد نداشته باشد و کافی است [illegible] و مظنه
و یقین به نبودن غلط شرط نیست که غالبا برای مولف کتاب نیز یقین به صحت ممکن نیست چه جای بکران و بشرط آنکه
تا الیف کتاب در حال بلوغ و عدالت و ضبط باشد و بشرط آنکه در حین عمل او مراجعه به آن کتاب المجتهد
جامع الشرایط باشد و اینکه در مراجعه زیاده باشد و بشرط آنکه رجوع از آنچه در کتاب نسبت نکرده باشد علی
الاحوط و بشرط آنکه اثر آن کتاب معارض مساوی یا اقوی نباشد مثل اینکه مقلد از خود مجتهد یا عادل
دیگر خلاف آنچه در کتاب است شنیده باشد یا بکرر رساله دیگر خلاف آن بوده باشد که با شرائط شش گانه جایز
اخذ کتاب و اگر معارض برای کتاب حاصل شود اخذ نماید به آنچه در اخر صادر شده است و اگر تاریخ معلوم
نباشد اخذ نماید به آنچه اعتماد به آن بیشتر است مثل آنکه قول خود مجتهد اقوی است از کتاب او و کتاب به خط او اقوی است
از کتاب به خط غیر او و عادل خبره فهیم اقوی است از عادل غیر فهیم و اگر تاریخ معلوم نباشد و اقوی نیز معین
نباشد اعتماد نماید به آن تقلیدی که در سابق بوده است و اگر ابتدای تقلید باشد اخذ به احتیاط نماید و الا اخذ
با حوط قولین نماید و اگر احتیاط ممکن نباشد و توقف نیز ممکن نباشد و منحصر باشد طرف اخذ به طرفین مخیر هر دو
متعارض مخیر است در اخذ هر یک از آنها امر مفقد هم آنکه هرگاه مسئله عارض شود و حکم مسئله را
نداند مخیر است که احتیاط نماید یا اجتهاد نماید اگر قابلیت اجتهاد داشته باشد و اگر احتیاط ممکن نباشد و لکن
اجتهاد ممکن باشد بعد از فرض عسر و حرج اجتهاد واجب است و اگر هیچیک از ممکن نیست واجب است که از آن بلد هجرت
نماید به بلد دیگر اگر هجرت ممکن باشد و عسر و مشقت نباید در هجرت باشد و اگر هجرت ممکن نباشد یا آنکه
عسر و حرج داشته باشد اعتماد نماید به مجتهدی که در نظر او قوه داشته باشد که او حکم الله است هر چند مجتهد اعتماد
نشنیده باشد یا به قول اعلم اموات باشد یا اعتماد به کتب متاخرین از قبیل لمعه و منظومه و رساله نجاة العباد
شیخ استاد عماد صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه و دلائل الاحکام سید استاد اعلی الله مقامه و بعضی
گفته اند که اگر بر مقلد منسد شود طریق اخذ احکام از مجتهد بسبب عدم امکان وصول به مجتهد خوف

مقدمه در اجتهاد و تقلید است

باید عمل مرجح در رجوع باو یا رجوع بکتاب یا رجوع بواسطه رجوع یا احتیاط نماید با امکان و عدم عسر و حرج
و الا هرچه بشود نماید با امکان و عدم عسر و حرج و الا یا قابلیت فی الجمله اعتماد بترجیح خود نماید بحسب ایجاد از
ادله هم مسئله و یا علم یا ظن اعتماد نماید یا جد مشهور اصحاب یا قول الا اشهر و الا اشهر منقول اعتماد نماید
مثل بحر العلوم آقا باقر و شیخ جعفر و بعد از اینها مثل شهید اول و محقق بنفسه یا بواسطه و الا رجوع نماید
بفتوای غیرهم بنفسه یا بواسطه و اکر از همه اینها متعذر شد بظن حاصل از هر سبب با استفراغ عمل نماید و
مخفی نماند مسئله اول که مذکور شد امر حاصل سهل است که هرکاه وکیل و موکل و وصی و موصی مختلف
باشند در اجتهاد یا تقلید در شرط صحت و کذا فی الاستنکار برای وکیل جایز باشد مباشرة انکه اکر حرام باشد
وکیل مباشرت ان جایز نیست فقط نزد وصی باشکه جایز است مباشرت وکیل پس اکر قطع دارد که موکلش انعمل را صحیح
میداند میتواند که مباشر انعمل شود و اکر شک دارد باو قطع بموافقت را شته باشد یا انکه بداند که
موکل تقلید یا اجتهاد ندارد یا انکه شک دارد که اجتهاد یا تقلید دارد یا ندارد در این صورت جایز است که
وکیل بتقلید یا اجتهاد خود عمل نماید و محض احتمال موکل لازم نیست اما وصی کسی در حقیقت نایب مناب
یا نهما مشغول الذمه هست از جهت ادای وکفن و غیر انها عمل میکند بموافق رای خود از اجتهاد یا تقلید و اما در
چیزهایی که مشغول الذمه میباشد مثل نماز و روزه و حج و حقوق الناس ظاهر اینست که حکم او حکم
وکیل میباشد پس اکر وصی سوره را لازم نمیداند در نماز و موصی سوره را لازم میداند در نماز
نمیتواند که استیجار صلوة بی سوره نماید و همچنین اکر نماز که در سفر از موصی فوت شده و موصی اعتقاد
اتمام در صلوة بوده و وصی اعتقاد قصر بوده موصی نمیتواند که استیجار نماز قصر نماید مکر در
صورتیکه قطع داشته باشد بخطای موصی در موضوع یا حکم که در اینوقت عمل باعتقاد وصی
میباشد و اما وصی صغیر بالنسبه بصغیر بی اشکال ملاحظه رای خود میکند و لکن صغیر بعد از
بلوغ باید ملاحظه رای خود نماید در عمل افعال که نشده پس اکر وصی تقلید کسی نموده که خمس فاضل
مؤنه را واجب نمیداند اخراج خمس فاضل مؤنه صبی را نداده صبی بعد از بلوغ باید خمس اینهمه را اکر
فاضل مؤنه باقی است بتقلید کسی اکند که خمس فاضل مؤنه را واجب میداند بجهت اختلاف فتاوی و طفل مثل
اختلاف مذهب بعض و احد است باعتبار تقلید دو مجتهد در دو زمان یا مجتهد واحد که رجوع کند
از فتوی اما کسیکه بامر شارع بر امتثال قضا باید بجا آورد مثل پسر بزرگ اقوی این است که او ملاحظه رای
خود میکند در نماز پدر که فوت شده و همچنین کسیکه تبرعا از برای میت نماز میکند و همچنین کسیکه
استیجار صوم و صلوة نماید تبرعا نه از باب وکالت یا وصایت که او هم ملاحظه رای خود میکند امر نوزدهم
انکه اکر مجتهد بی تقلید خود و بعد از فوت این مجتهد رجوع بمجتهد حی نموده چون بقاء او را حرام دانسته

مقدمه در اجتهاد و تقلید است

عدول نموده و تقلید مجتهد ثانی نموده یا فتوی مجتهد میت نموده که آن مجتهد بعد فوت او نیز باقی [illegible]
عدول حرام و عدول از او لازم است که به تقلید مجتهد اول برگردد چون عدول از او اول [illegible]
ثانی جایز بود و عدول از مجتهد اول حکم ظاهری او بوده مادامی که مجتهد ثانی جایز التقلید بود [illegible]
واجب نیست اعاده اعمال که به تقلید ثانی یا اول نموده بعد از عدول از هر یک [illegible] و اگر ممکن [illegible]
که عمل [illegible] نکند و احتیاط کند بهتر است و جمع بین التقلیدین [illegible] جمع ممکن باشد [illegible]
[illegible] اگر [illegible] معامله [illegible] و بعد از معامله مجتهد [illegible] به تقلید مختلف شوند در [illegible]
آن معامله [illegible] صحیح باشد [illegible] فاسد باشد بعضی از اجلاء علماء [illegible] بطلان معامله [illegible]
[illegible] که معامله شخص مخالف [illegible] در حکم [illegible] اجتهاد [illegible]
لا [illegible] غیر مجتهد [illegible] بطلان [illegible] عقد [illegible] بطلان [illegible] طرفین [illegible]
کلام در حکم واقعی [illegible] صحیح است و اما در حکم ظاهری اجتهاد [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] التقلید [illegible] صلح [illegible] اصول [illegible] البینة [illegible]
[illegible] اشکال [illegible] عمل [illegible] ممکن [illegible] شرع [illegible]
[illegible] شرع [illegible] مخالف [illegible]
[illegible] اجتهاد یا تقلید [illegible] صحیح [illegible] مجتهد [illegible]
[illegible] مجتهد [illegible] عامل [illegible]
[illegible] صحیح [illegible] امور
[illegible] اشکال [illegible]
[illegible] شرع [illegible]
[illegible] انشاء حکم [illegible]
[illegible] قضا [illegible] شاهد [illegible]
[illegible] مجتهد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مجتهد [illegible]
[illegible] شاهد

و بخوان بقصد امر بمعروف و نهی از منکر ضرری ندارد بلکه بعضی گفته اند که جایز نیست ارجاع بمقلد فتوی بلکه لازم است [illegible]
حکایت کند از رای مجتهد و انتساب بدهد با مجتهد که بگوید فتوی با اجتهاد خود در جائیکه معلوم نباشد که مجتهد
نیست نفع ندارد و این احوط است هر چند جواز اخبار مقلد از حکم الله بحسب فتوی مجتهد که [illegible] مسئله را [illegible]
از قوت نیست و لکن احتیاط شاید بهتر [illegible] امر بالسبب سوم آنکه لازم نیست بر مقلد در جهة صحت عمل خود که بداند
مذهب مجتهد خود را در معنی تقلید [illegible] زمان اجتهاد [illegible] مثلا باقی بودن بر تقلید [illegible] رجوع از تقلید
امر بالسبب چهارم آنکه هر گاه تقلید مجتهد کند در زمان حیوة او [illegible] کند تقلید را حاصل [illegible] اخذ
کتاب بقصد عمل [illegible] و اخذ کتاب [illegible] جایز است بعد از وفات مجتهد باقی بماند بر [illegible]
کار و تقلید [illegible] ابتداء نیست بلکه [illegible] همین تقلید را [illegible] مجتهد [illegible] معلوم
نشود که مذهب مجتهد [illegible] منافی مذهب مجتهد اول است [illegible] مجتهد [illegible] تقلید [illegible]
بالسبب پنجم آنکه اگر رای مجتهد [illegible] مسئله [illegible] عمل [illegible] مجتهد [illegible] و لکن مذهب [illegible]
بوده که عمل شرط تقلید نیست [illegible] مجتهد [illegible] تقلید [illegible] بعد از ممات [illegible] تقلید
عبارت از عمل بقول غیر و عمل شرط تقلید است پس اگر تقلید مجتهد [illegible] معنی تقلید [illegible] باقی [illegible]
باقی بماند فی الحقیقه تقلید ابتدائی [illegible] آنکه باقی بر تقلید شده [illegible] و اگر تقلید مجتهد اول را در معنی تقلید
نموده پس باقی بودن بر تقلید در [illegible] جایز است و هم چنین اگر عکس فرض شود که مذهب مجتهد اول آن بوده که شرط
حصول تقلید عمل نمیباشد و مذهب مجتهد ثانی آنست که تقلید مشروط بعمل است پس اگر در مسئله تقلید [illegible] تقلید
مجتهد اول [illegible] نموده [illegible] باقی بماند بر [illegible] مجتهد اعلم [illegible] آنکه این بقاء بر تقلید نیست بلکه ابتدا
تقلید است و اگر در مسئله تقلید [illegible] مجتهد اول نموده [illegible] اخذ نموده [illegible] تقلید باقی باشد
بمجتهد آنکه بر [illegible] مجتهد ثانی تقلید بعمل آمده و لکن [illegible] معنی تقلید [illegible] رای مجتهد ثانی قرار
دهد [illegible] اول [illegible] تقلید مجتهد اول [illegible] معنی تقلید کرده باشد [illegible] باشد خالی از قوة نیست بلکه اولی
بمجهد آنکه قاعده آنست که هر مجتهد که اذن در بقاء بر تقلید میدهد با آنکه حکم موضوع را بیان میکند
آن موضوع بمعنی [illegible] میباشد که مجتهد [illegible] است [illegible] بکر [illegible] مجتهد بکر [illegible] معنی معتقد است [illegible]
تقلید باید رجوع بمجتهد [illegible] شود [illegible] مجتهد اول [illegible] معنی تقلید [illegible] مساوی یا اعلم [illegible] باشد [illegible]
بالسبب ششم آنکه [illegible] از مسائل میباشد که در آنها تقلید کردن [illegible] میباشد مثل آنکه در اصل لزوم
تقلید تقلید کند یا آنکه در جواز عمل بقول میت اعتماد بقول میت نماید یا آنکه در جواز اعتماد بقول
غیر اعلم و غیر اورع اعتماد بقول غیر اعلم و غیر اورع نماید یا آنکه در اصل جواز اعتماد بمجتهد [illegible] اعتماد
بقول مجتهد [illegible] نماید یا آنکه در رجوع [illegible] اعتماد [illegible] نماید [illegible] و هکذا [illegible] امثال [illegible]

مقدمهٔ کتاب در اجتهاد و تقلید است

اجتهاد نماید یا آنکه اخذ بفتوی مجتهد متبحّری نماید اگر واجد متبحّری موجود باشد و بعضی تصریح کرده اند که اشتغال بتحصیل اجتهاد افضل است از تقلید این حکم بر چند قسم میباشد اول آنکه قادر بر اجتهاد فعلی میباشند دوم آنکه قادر بر اجتهاد ظنی بنفسه میباشند سیم آنکه قادر بر اجتهاد و ترجیح بعض اقوال بنفسه نباشند مگر بعد از آنکه برایشان القا شود ادله از طرفین از قوت ترجیح دهند چهارم آنکه قادر بر اتقاء نیز نباشند لکن بعد از القاء اقوال مجمع علیه و مختلف فیه و مشهور نیز بتوانند که بفهمند و بدانند که دوران امر بین مختلف فیه یا شیئین متساویین یا فقد ترجیح و ثبوت تکلیف و عدم امکان احتیاط تخییر متعین است و همچنین بدانند که در دوران امر بین راجح و مرجوح یا مظنون و موهوم راجح و مظنون مقدم است قادر بر تمیز متیقن یا راجح یا مشهور یا مظنون یا اسبق نیستند پس قادر بر تمیز متیقن و اقرب بواقع در نظر خود یا اخیر باشند و این حکم صغروی و کبروی در حال انسداد اقلا بفهمند پنجم آنکه هیچ وجه تمیز ندارند مگر آنکه تقلید نمایند اصلا اگر بعضی مسائل تمیز باید که عمل بمقتضای فتوای خود نمایند نه تقلید بخلاف قسم خامس که او باید تقلید نماید لکن چون این ورود در مقام اثبات است نه ثبوت حکم در واقع و امر انسهل است پس اگر کسی تقلید مجتهد نماید نه اخباری و غیر عالم نماید نه اعلم و تقلید مجتهد نماید نه مطلق او واقع [illegible] بلکه جواز تقلید از برای عامی که قدرت بر اجتهاد ندارد نظری میباشد و از مسائل اصول مجتهد و مسائل تقلید که از باب ظن است باید از باب تعبد و … مشکل او بنا میشود امر دائر بین … میباشد هر چند باعتبار فضل و فهمش باشد و بعد از ثبوت تکلیف و دوران امر بین مجتهدین متساویین یا عدم ترجیح در طرفین تخییر متعین و بعد از تخییر در تعیین احد طرفین مختار است … اینکه هرگاه شخصی اعتقادا باجتهاد خود نموده و حکم الله را بطور خود فهمیده و بعد معلوم شد که مجتهد نبوده یا آنکه مقلد مجتهدی بفهم خود از کلام مجتهد یا از کتاب مجتهد یا عبارت ناقل از مجتهد حکم الله را بطوری فهمیده و بعد معلوم شد که خلاف واقع بوده مثل اینکه از عبارت مجتهد استحباب غسل جمعه و استحباب سوره را فهمیده و بعد واقع شد مجتهد وجوب سوره و وجوب غسل بوده در آنوقت آن شخص که اعتقادا باجتهاد خود نموده و امثال هیچ کدام مقلد نمیشوند و اعاده در وقت و قضا در خارج وقت نمایند و اما اگر اعتقاد مجتهد باجتهادش و اعتقاد مقلد بحکم مجتهد از جهت اخبار عدلین و حکم مجتهد و نحو آن از ادله شرعیه و امارات مجعوله شارع باشد پس احوط نیز لزوم اعاده و قضا میباشد هر چند عدم لزوم قضا و اعاده خالی از قوه نیست در جائیکه اخلال برکنی یا شرطی واقع نشده باشد والله العالم فصل سیم در آداب بیت الخلا و فروع و آداب واجبه آن ده چیز است اول پوشانیدن عورت و لو عورتین بنحوی که هر چند … است از هر کسیکه لیاقت تمیز داشته باشد هر چند دیوانه و کم عقل باشد مگر زن بالنسبه بشوهر و کنیز بالنسبه به مالک … باشد و از او نشده باشد و شوهر نداشته باشد و مزوج او و ابرای کسی حلال نکرده باشد و در عده کسی نباشد و عورت … بالنسبه …

فصل سیم در آداب بیت الخلا [illegible]

مقدمه در آداب بیت الخلاء و اقسام [illegible] و آنچه متعلق باو است

حرام است ستر قبل و دبر و خصیتین از [illegible] که ممیز باشد و کسیکه معلوم نیست
که او را خنثی میگویند باید بپوشاند من باب المقدمه و در عورت خود اگر فرج و ذکر و خصیتین و دبر باشد
واجب است پوشانیدن لون آن باید نیز بپوشاند و احوط ازالت پوشانیدن آن است تا بصفت آن [illegible] باشد و حطّه اگر
محتمل است عورت ازو [illegible] و اگر [illegible] واجب [illegible] بلکه [illegible] عورت [illegible] و انگشت [illegible]
کرده [illegible] میان انگشت [illegible] عورت و مع ذلک [illegible] هر چند احوط است [illegible]
و عورت خود را از او بپوشاند [illegible] و [illegible] قبله [illegible] نشستن [illegible] پشت بقبله [illegible] نشستن [illegible]
[illegible] پشت بقبله [illegible] و اگر [illegible] پشت [illegible] باید و لکن عورت [illegible] اگر [illegible]
[illegible] اگر [illegible] عورت [illegible] حرام نیست هر چند احوط [illegible] اگر [illegible]
شود [illegible] کردن بقبله یا پشت [illegible] بقبله مقدم [illegible] و اگر [illegible] شود از [illegible]
بقبله و یا پشت [illegible] باید [illegible] بقبله یا پشت بقبله و اگر [illegible] ممکن باشد [illegible]
و [illegible] که [illegible] باشد بالخصوص که [illegible] اگر [illegible] ممکن [illegible]
[illegible] احوط است و اگر علم اجمالی [illegible] باشد اجتناب [illegible] باید و اگر [illegible] ممکن [illegible]
[illegible] بول یا غایط [illegible] باشد [illegible] باشد یا آنکه [illegible]
[illegible] خواهد [illegible] باید [illegible] حرام نیست [illegible] بقبله [illegible] یا پشت بقبله کردن [illegible] حال استنجا [illegible] بیرون
[illegible] بول و [illegible] هر چند احتمال [illegible] غایط [illegible]
[illegible] و [illegible] استنجا [illegible] نشستن در مکان [illegible] و کسیکه [illegible]
[illegible] نشستن در ملک غیر [illegible] اذن [illegible]
باشد [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]
علی الاحوط [illegible] نشستن [illegible] ذکر و [illegible]
هر چند [illegible] احوط [illegible] افضل است [illegible] بول [illegible]
[illegible] باشد [illegible] خروج [illegible] باشد [illegible]
[illegible] علم
[illegible] بول [illegible]
و کسیکه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] الاحوط [illegible]
[illegible] هر چند
[illegible]

مقصد [illegible] آداب الخلاء و [illegible]

خصوصاً اگر ممکن نشود الا به این خلاف [illegible] [illegible] و [illegible]
مخرج غایط پس سنگ پاک و چوب پاک و خرقه و پنبه و امثال آن از طاهرات [illegible] و ان [illegible]
کف دست و انگشتان خود استنجا کنند یا از سنگ و [illegible] پاک میتوان کرد بشرط آنکه مخرج [illegible]
باشد و دیگر آنکه نجاستی دیگر از خارج یا داخل مخرج نرسیده باشد هر چند نجاستی خارج که بجای غایط رسیده
از خصوص مقدار متعدی باشد و بشرط آنکه نجاست مخرج تعدی فاحش نکرده باشد و الا آب متعین است و [illegible]
مثل استنجای غایط با اعتبار عدد نشده بلکه پاک شدن معتبر است [illegible] طهارت آب استنجا [illegible]
نشده باشد علی الاحوط و مرتبه شستن است [illegible] استنجا به سنگ و کلوخ و امثال آن از شرایط [illegible]
طهارت و لو [illegible] از سه عدد کمتر نباشد اگرچه [illegible] نجاست مخرج زایل شود و شرط [illegible]
بودن پس اگر رطوبت باشد [illegible] باشد [illegible] تعدی فاحش کرده باشد [illegible]
شستن با آب جایز [illegible] و لکن در خصوص مقدار متعدی بلکه مطلقا علی الاحوط [illegible]
بخوانند که [illegible] استنجا و با [illegible] طهارت [illegible] استنجا به سنگ
با آب [illegible] لازم [illegible] استنجا با آب [illegible] و [illegible] استنجا [illegible] ازاله اثر [illegible]
[illegible] و [illegible] لازم [illegible] بودن [illegible] استنجا [illegible]
چنانچه در [illegible] اما [illegible] پاک کردن مخرج غایط [illegible] اگر [illegible]
[illegible] باشد هشتم پاک کردن مخرج غایط را [illegible] اخر [illegible] باشد [illegible] و [illegible]
کرفته باشند علی الاحوط و [illegible] و دعا خواندن [illegible] خوردن با [illegible] استشفاء کرفته [illegible] مثل
[illegible] علی الاحوط و آب فرات [illegible] بقصد [illegible] یا [illegible] از ائمه معصومین [illegible] و مثل
[illegible] قرآن و دعا و [illegible] و اسماء [illegible] نوشته [illegible] پاک کردن [illegible] مثل [illegible]
[illegible] پاک کردن مخرج غایط را از [illegible] پاک کردن مخرج غایط [illegible]
[illegible] انکشتری باشد که منقوش [illegible] و کلمات [illegible] باشد و اگر
چنانچه استنجا [illegible] استنجا [illegible] طهارت [illegible] نجاست مخرج [illegible]
[illegible] و [illegible] و آب مضاف علی الاحوط بلکه [illegible] و [illegible]
[illegible] اول [illegible] آنکه [illegible] بول [illegible] مخرج غایط [illegible] و [illegible]
[illegible] مخرج [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و بعد از آن انکشت [illegible] الاوعی [illegible]
[illegible] ماند [illegible] و بعد از آن [illegible] و [illegible]

و اگر شک داشته باشد در اینکه فعل آن را بجا آورده یا نه ظاهر آنست که مقصود از استبراء اینست که یقین نماید که بقیه رطوبت منی خارج
شود هر چند بطریق دیگر باشد پس کسیکه ذکر شریف باشد [illegible] کشیدن اکتفا کند و کسیکه
حشفه نداشته باشد [illegible] کشیدن اکتفا کند چنانچه شرط نیست که از انگشتان باشد یا آنکه خود
مباشر شود پس میتواند که دیگری مباشر استبراء نماید بجهت آنکه مقصود از استبراء [illegible] بوده باشد
والله العالم فائده استبراء آنست که اگر بعد از استبراء رطوبتی ببیند و نداند که بول است یا چیز دیگر از
رطوبت پاک است و اگر [illegible] از وضو ظاهر میشود و وضویش باطل نمیشود و اما اگر استبراء نکرده و رطوبت
مشتبه ببیند که نداند بول است یا از رطوبت [illegible] و اگر [illegible] از وضو [illegible] ظاهر میشود و وضویش
شکسته میشود و اگر منی خارج شود [illegible] باشد و لکن نداند که با او بول هم هست یا نه
این وقت [illegible] بلکه پاک است [illegible] وضو هم نیست هر چند استبراء نکرده باشد هر چند
داشته باشد که با او بول هم هست [illegible] رطوبت مشتبه که از ایشان ظاهر میشود
پاک است و باعث وضو نمیشود و بدانکه آب استنجاء از بول و غایط هر دو پاک است به چند شرط اول
آنکه آب استنجاء متغیر بنجاست نشود در طعم یا رنگ یا بو دوم آنکه [illegible] نجاست دیگر نباشد مثل خون [illegible]
[illegible] یا آنکه [illegible] خارج بمحل استنجاء غیر سبیل مثل بول و غیره بلکه [illegible] نجاست [illegible]
میشود سوم [illegible] طهارت [illegible] بلکه [illegible] از غساله استنجاء [illegible] هر چند بعد
غسل باشد احتراز کنند [illegible] مخلوط شدن بمنی یا [illegible] یا [illegible] هضم [illegible]
[illegible] استنجاء [illegible] سیم آنکه [illegible] از اسم استنجاء بیرون رود [illegible]
دست بمحل استنجاء [illegible] بعد از آنکه [illegible] استنجاء [illegible] باشد [illegible]
[illegible] نجاست [illegible] استنجاء ظاهر باشد [illegible] احتیاط آنست که اجتناب نماید [illegible]
[illegible] باشد بلکه احتیاط آنست که اگر [illegible] نجاست [illegible] باشد احتراز نماید هر چند
[illegible] باشد [illegible] بول که با قطره بول باشد [illegible] آنکه از موضع معتاد اصلی یا عارضی که معتاد
[illegible] اگر موضعی [illegible] بول یا غایط بیرون آید از اسم استنجاء خارج [illegible] غساله بول
[illegible] احتراز [illegible] خصوص [illegible] الاحوط [illegible] اجتناب نماید از آب استنجاء [illegible]
[illegible] باشد و لکن [illegible] باشد [illegible] آنست که از غساله [illegible] و مطهره [illegible] اجتناب
نماید [illegible] اگر غساله [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] یا غساله [illegible]
[illegible] اولی [illegible] چنین [illegible] غساله مطهره [illegible] محل نجاست [illegible] پاک
[illegible] اگر [illegible] استنجاء [illegible] غایط [illegible] باشد [illegible]

مقصد اول در احکام وضو

شک کند بعد از استبرا که آیا بول است یا مذی و کثیر الشک نباشد بنا بر احوط وضو بگذارد تا یقین حاصل شود یا آنکه مجرا
آلوده هر چند از بیت الخلا بیرون نیاید و صبر بکند به مکان دیگر نقل نمی‌کند یا آنکه بگذارد که شک در آن
انجمله و سواس حاصل شود و اگر بداند که با این آب ازاله نجاست نموده و لکن نمی‌داند که ازاله نجاست بول یا غایط
بوده باشد بنا بر فرض بودن بول و غایط نماید که ازاله بول و غایط از مخرج نموده تا آنکه آب استنجا
نجس نشود و پاک باشد یا غیر مخرج تا اینکه بتواند احوط نجاست است اقوی طهارت است خصوص اگر
احتمال ازاله نجاست مثل خون و منی بوده و آب استنجا هر چند بعد از شرایط مذکوره پاک است و لکن
وضو و غسل با آن جایز نیست بنا بر احوط پس رفع حدث نمی‌کند بلکه وضو و غسل غیر رافع حدث
با آب استنجا نیز نسازد مثل وضوء جنب و حایض و اغسال مستحبی بلکه ازاله نجاست با آن جایز است و
خوردن آب استنجا اگر چه بعضی جایز دانسته‌اند و لکن دور نیست که جایز نباشد خصوصا به
قوه احتمال خباثت خصوصا به بعضی احتمالات اما مقاصد پس مقصد اول در بیان
است بدانکه وضو به اعتبار شستن و مسح کردن است و شستن جمیع
اعضا و مسح باشد و هر وضو آن مسح نیست اما صابون شود که عوض شستن مسح نماید مثل آنکه اعضا
و بدانکه در وضو چند چیز واجب است اول مباح بودن فضائی که در آن وضو می‌گیرد و دست را حرکت
می‌دهد به جهه شستن وضو یا مسح وضو و هم چنین مباح بودن مکان وضو گرفته علی الاحوط
مثل زمین و فرش و کفش که بر روی آن وضو گیرد خصوص اگر مسح پا با آن بر روی کفش غصبی خصوص
اگر مسح مستلزم تصرف باشد در کفش شود مثل آنکه یا غصب که کفش شود خصوص اگر وضو عبا
تا خیر که مغصوب و یا خیر تخلص از غصب شود و هم چنین مباح بودن تمام ملبوس و محمول وضو گیرنده
مثل پول جیب و خیاطه مغصوب در لباس خصوص اگر به وضو تصرف باشد در آن حاصل شود مثل آنکه حرکت وضو
متحرک شود و هم چنین مباح بودن تمام خیمه و غار و کشتی و جائی که در آن وضو می‌گیرد حتی الامکان خیمه
خشتی از خانه و ملحق از انگشتی و نحو آن اسبیکه بر آن از سبب وضو گیرند و غیر آن جامه که در آن وضو
گیرند یا غسل کنند و هم چنین مباح بودن ظرفی که به خود آن ظرف وضو سازد که از آن ظرف آب برداره
آن ظرف وضو آن تمامی به اندازه که به دست آن ظرف غصبی یا طلا و نقره آب بردارد و هم چنین مباح بودن
مجاری جریان آب وضو و قطرات آن هر چند دلیل واضحی در جمیع صور ندارد و مکرر در غسل و غسل و
وضو با تیمم متحد با حرام شود مثل غصبی بودن فضا یا خیمه یا آنکه ظرف غصبی و وضو بگیرد باید او
وضو بگیرد یا آنکه وضو و غسل مستلزم تصرف باشد در غصب باشد مثل آنکه مسح نماید با انگشت غصبی
زمین غصبی نیز تنها آن نیز با هوا و فرش غصبی و کفش غصبی فاقهم که وضو نیست خصوص اگر مسح ...

مکان مباح نماید و امّا شستن در وضو و غسل با انگشتر غصبی ضرر ندارد مگر آنکه محتاج شود در وضو
و غسل بحرکت دادن انگشتر که مستلزم حرکت انگشتر شود و اگر انگشتر در دست دیگری باشد و از دست یا انگشتر
کاری نکند و یا آنکه وضو گیرنده و غسل کننده انگشتر غصبی در دست نماید ضرر ندارد و اگر وضو
و غسل در مکان غصبی و ظرف غصبی بعمل بیاورد و لکن [illegible] و وضو و غسل
[illegible] نشود در این وقت قوّه دارد صحّت وضو و غسل [illegible] وضو گیرنده [illegible]
مثل کاروانسرا و امثال آن و یا آلوده باشد بنجس و نه مثل آب استنجا علی الاحوط لیکن اگر وضو
بسازد [illegible] آلوده شده مثل آب استنجا بنا بر احوط وضوش باطل است و اگر
[illegible] اضطراراً یا اختیاراً و مباح باشد غصبی مثل مال غیر بدون اذن و اگر جاهل
بغصبیّت بوده باشد یا فراموش کرده ضرر ندارد و لکن اگر [illegible] وضو [illegible]
باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قصد قربت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لازم نیست [illegible] مباح بودن [illegible] قصد قربت مطلقه [illegible]

مقصد اول در احکام وضو

واگر بوضو یا غسل قصد رفع حدث معینی نماید بقصد رفع غیر آن مثل که وضو میسازد بجهة رفع حدث
حاصل از خواب بنهانی و وضو نیز صحیح است و رفع حدث بالمره میشود بنابر اقوی اگر قصد نماید که وضو
تجدیدی میسازد و معلوم شد که وضو نداشته وضو نیز صحیح است بنابر اقوی یا اینکه قصد رفع حدث
باین وضو نداشت بلکه قصد تجدید داشت ولی احوط آنست که باین وضو اکتفا نکند و اگر مرد اجنبی
اجنبیه وضو بسازد یا غسل کند بالتفات بلذت بقصد آنکه بنماید … وضو یا غسل خود را
واین قصد با افعال وضو داشته باشد یا بمقدمات آن مثل برهنه نمودن خود را برای غسل و یا بالا
کردن آستین برای وضو در این وقت وضو و غسل او باطل است هرچند التفات باین نشود …
وضو بسازد یا غسل نماید بقصد آنکه … دیگری محل وضو یا محل غسل یا عورت او را ببیند
قصد نماید … داشته باشد … و علی الاقوی هرچند احوط ترک است خصوص …
مرکه برای او شک لازم است چهارم آنکه بشوید روی خود را از رستنگاه موی پیشانی تا آخر زنخ در طول
وآنچه را که فراگیرد انگشت … و میان … از مرزم و …
… میباشد که … لازم نیست … یا … باشد شستن آن
نیز لازم نیست … شستن خود ابرو … لازم است … اگر …
در میان موی … واجب … باید شستن … که از …
که نشسته باشد شستن آن … لازم نیست … شستن … انگشتان
واگر مانعی مثل انگشتر داشته باشد … حرکت دهد … یا آنکه … مانع وصول آب نشود یا آنکه
یقین نماید که چرک مانع وصول آب بباطن نمیباشد که در این وقت لازم نیست … هرچند علم …
چرک … علم … و اگر بعد از فراغ طهارة از وضو یا غسل
یا تیمم چیزی در موضع مسح یا غسل ببیند … که آیا مانعی …
وضو از مسح و غسل هست یا نه اقوی آنست که لازم نیست … یا اینکه … یقین …
هرچند … یقین یا … امکان … و اگر بعد از طهارة از وضو یا غسل
یا تیمم مانعی بر اعضا خود ببیند یا چیزی ببیند مثل سیاهی … که مانع بوده یا نه …
اعتبار بان نکند … یقین داشته باشد که … بوده یا نه … اگر یقین داشته باشد که …
بکند که مانع از وصول آب شده … لازم است … وضو نماید در صورة عدم بقاء موالاة
اعاده آن جزء و ما بعد آن نماید در صورة بقاء موالاة … تمام شستن … باید ابتدا از
اعلا نماید یعنی بگوید که دست … از بالا … و … حاصل میشود …

مقصد اول در احکام وضو است

هر سمتی از او اول بشوید هر چند بالا از ازار در سمت دیگر نشسته باشد پس واجب نیست که بشوید چیزی
از پایین و پیش از بالا هر چند در سمت شستن باشد چنانچه لازم نیست ابتدا با اعلاء حقیقی در هر چشم و
بالای چشم و باطن بینی که من باب المقدمه بشوید پس بنابر این ابتدا بالاعلی فالاعلی حقیقی لازم نیست و انچه لازم
شستن از اعلاء است عرفی [illegible] از اعلاء مسمی است ششم مسح بشره مقدم سر که بیرون سر است
از سمت جبهه و پیشانی [illegible] با تری بسته از آب وضو نه از خارج بقدر مسمی و مسح هر دو پا از سر انگشتان
تا قدمین و لیطول الشبکه مسح کند تا کردن پا در طول و بعد عرض مسمی کافیست و اگر از انگشت کوچک
یا ابتدا نماید باید بنحوی [illegible] مسح از پیش پا [illegible] باشد و مسح موئی که مختص موضع
مسح باشد و از جای دیگر [illegible] باشد [illegible] موضع مسح باشد کافیست و این هر دو مسح باید باب تازه
نباشد چنانچه گذشت و باید که از موی سر و موی بر باطن دست باشد نه جای دیگر و اگر دست خشک شد از اعضای وضو
که رطوبت دارد دیگر از هر جا که خواهد بگیرد هفتم انکه مسح نماید به باطن کف دست یا باطن انگشتان
[illegible] به حال الاختیار مسح به پشت دست یکی در حال اضطرار جایز است هشتم موالات یعنی پی در پی شستن
باین معنی که [illegible] بشوید و مسح نماید که قبل از شستن و مسح نمودن عضو جمیع اعضاء سابقه خشک نشود
پس کافیست در موالات وضو اینکه شروع کند بعد از مسح عضو لاحق [illegible] اینکه رطوبت در بعضی از اعضاء
سابقه باقی باشد نهم ترتیب یعنی اینکه اول رو را بشوید و بعد دست راست را و بعد دست چپ را و بعد مسح
سر نماید و بعد مسح پاها و در مسح پاها ملاحظه ترتیب نماید بنا بر احوط و لازم نیست مسح نمودن سر به دست
راست و همچنین لازم نیست که مسح پای راست را به دست راست نماید و مسح پای چپ را به دست چپ نماید لکن احوط
[illegible] دهم انکه وضو گیرنده خود افعال وضو را بجا آورد مگر اینکه متعسر یا متعذر باشد یازدهم
انکه آب وضو را [illegible] بر اعضاء وضو [illegible] بگوید که این عضو مثلا رو و دست را شسته
نه اینکه بگوید مسح کرده است دوازدهم انکه آب وضو در ظرف غصبی و ظرف طلا و نقره نباشد که
اگر باشد و منحصر باشد وضو باطل است و اگر دو آب باشد یکی در ظرف غصبی یا طلا یا نقره و دیگری در
ظرف مباح [illegible] وضو صحیح است هر چند از ظرف غصبی یا طلا و نقره وضو بسازد بشرط انکه از
[illegible] بنا بر احوط و در [illegible] سیزدهم انکه جازم باشد و مرتب نباشد
بجا آورد [illegible] چهاردهم انکه اعضای وضو پیش از
وضو و مسح نمودن آن عضو پاک باشد اما اگر [illegible] اعضای وضو نجس باشد ضرر ندارد پانزدهم انکه مانعی نباشد
از استعمال آب مثل مرض [illegible] و همچنین شرط است که وضو منافی تقیه نباشد
[illegible] نباشد پس صحیح نیست [illegible]

ششم مسح سر و پاها

هفتم مسح به کف است

هشتم موالات

نهم ترتیب

دهم مباشرت فاعل

[illegible]

مقصد اول در احکام وضو است

بدانکه وضو فی نفسه واجب نیست بلکه برای سه چیز واجب است اول برای نماز واجب غیر نماز میت که وضو برای آن
لازم نیست بلکه جنب و حایض هم میتوانند بجا آورند و در حکم نماز واجب است نماز احتیاط و قضای
اجزای فراموش شده در نماز و هم چنین سجده سهو بنا بر احتیاط دوم طواف واجب بعضی حج و عمره
طواف که فقط جزو آنها باشد بجا آورد سیم برای مس خط قرآن اگر واجب شود بسبب نذر یا عهد یا قسم یا بجهت
کردن از بجا شدن یا بجهت گرفتن قرآن از دست کافر یا جهت جمع کردن قرآن اینکه از جهت باید بعضی از آن متفرق
شده باشد و در بر فقه ها واقع شده باشد اگر بر این واحد [illegible] مس خط قرآن شود و هم
چنین اسمای الله و اسمای انبیا و اسمای ائمه معصومین بنا بر احتیاط و بدانکه اگر کسی قصد وضو در
فاسد نماید با اینکه شستن وضو یا مسح نمودن از این قصد با نیا باید اگر بدانکه قصد وضو قصد [illegible]
داشته وضو بنا بر اظهر باطل است و اعاده وضو لازم است و اگر بجا نیاورد یا مسح قصد کرد یا بعد از [illegible]
بلکه اقوی نیز وجوب اعاده وضو است ابتدا و اعاده بجا نیاورد باید هر جا که موالات باقی
باشد و اگر فرضا وضو بجا آورد این جهت قصد بکند باشد اگر موالات باقی است اعاده همان جزء نماید و
اگر باقی نیست اعاده وضو نماید و اگر کسی در بین باشد یا باشد که آب نجس بوده یا آنکه موضع وضو نجس
بوده و غفلت وضو ساخته و لیکن بعد از وضو فهمید اینکه آن آب نجس یا موضع وضو را پاک کرده یا نه
وضو او صحیح است و لیکن لازم است که آن آب نجس بوده اند و موضع وضو را هم نجس بوده اند و اگر قطرات
آن آب وضو بیرون با جامه اش ملاقی رسیده باشد لازم است که آن نجس بوده اند کر لازم است علی الاحوط
که محل وضو را خود در آن هم بعد بشوید و نماز کند و لکن وضویش صحیح است و اگر شک بعد از فراغ
اعتنا نکند و اگر کسی شک کند در شستن یا مسح نمودن عضوی از اعضای وضو و هنوز فارغ از وضو
نشده باشد لازم است که برگردد و آن عضو را بشوید یا مسح نماید و اگر این شک بعد از فارغ شدن از
وضو باشد اعتنا ندارد و اگر شک در جزء آخر داشته باشد که بداند مسح پای چپ نموده یا نه پس اگر
مشغول بکار دیگر شده یا آنکه منتقل شده باشد از محل وضو شایسته اعتنا به شک خود نکند
و هم چنین اگر در مکان وضو نشسته باشد و لکن طول زیادی کشیده باشد که محل وضو باشد و اگر شک
مزبور اعتنا ندارد و اگر طول زیادی نکشیده باشد و مشغول بکار دیگر نشده و از محل وضو برنخاسته
لازم است که مسح نماید اگر موالات باقی باشد و الا اعاده وضو نماید و اگر یقین دارد به حدث و شک کند
که بعد از آن وضو گرفته یا نه لازم است که وضو بگیرد اگر قبل از شروع در امری باشد که شرط طهارت باشد و لازم
نیست که وضو بگیرد اگر این شک بعد از فراغ از عملی که شرط طهارت باشد بالنسبه به آن عمل که فارغ شده
مثل نماز ظهر که بعد از فراغ از آن شک نماید که وضو گرفته یا نه نماز ظهر که خوانده صحیح باشد و از برای نماز

در بیان اسبابی که باعث وجوب وضو است

در بیان احکامی که در صحت و بطلان و غیره وضو است

در بیان احکام شک بعد از فراغ

بعد

بعد از آن باید وضو بگیرد و اگر این شک در اثنای عمل باشد مثل اینکه در اثنای نماز ظهر شک کرد آیا
وضو گرفته یا نه باید قطع نماز بکند و بعد از طهارت نماز را از سر گیرد بنابر مذهب جمعی کثیر و ارشد و لکن
چون که احتمال صحت نماز هست اگر نماز را اتمام نماید و بعد اعاده کند بهتر است بلکه تمام نمودن نماز
بعد از آن و اعاده نمودن اقوی می باشد و اگر شک بعد از فراغ باشد هر چند برای نماز بعد باید وضو بسازد علی
الاقوی و همچنین اگر در اثنای نماز شک کند در استنجاء باید در تطهیر اعضا با شرائطش بکند باید که محلش پیش
از نماز باشد اگر شک بعد از نماز و محل حاجت شود که این شک اعتبار ندارد بلکه برای نماز بعد عدم
اعتبار این شک هم خوب و قوی می باشد هر چند خلاف احتیاط است و همچنین اگر یقین به هر دو دارد و شک دارد
در تقدم و تأخر که نداند کدام پیش بوده حکم هم برای اقسام ثلاثه دارد این فرض نیز حکم شک است باید و اما اگر یقین به طهارت
دارد و شک در حدث و نقض طهارت نماید این شک را اعتنا نکند و خود را با طهارت بداند در همه اقسام
ثلاثه خواه قبل از شروع به عملی مشروط به طهارت باشد یا در اثنای آن یا بعد از فراغ از آن خواه بالنسبه بما عمل یا
که از آن فارغ شده یا غیر آن بلکه اعاده وضو مشروع نیست مگر به قصد تجدید یا احتیاط و باید دانست که اگر در موضع
وضو جبیره یعنی تخته ای باشد که شکسته را به آن می بندند یا آن چه به جهت اصلاح آن زخم نتواند که زیر جبیره را در موضع مسح
مسح کند و در موضع غسل بشوید یا آب به زیر جبیره برساند به جهت خوف ضرر یا نجاست آن یا علت دیگر لازم نیست که تمام
جبیره را مسح کند اگر جبیره در موضع غسل باشد و اگر در موضع مسح باشد اکتفا نماید به مسح همان مقداری که
لازم است مسح آن موضع قبل از جبیره بلی لازم است مسح آن موضعی که تعذر یا تعسر داشته باشد مسح آن مثل
میان انگشتان که به جبیره می بندند بلی مسح جبیره در موضع شستن کفایت می کند از غسل بشره هر چند قادر
بر مسح بشره باشد و واجب نیست که بعد از تعذر شستن بشره اولا مسح بر بشره کند و بعد از تعذر غسل بشره
و مسح آن مسح بر جبیره نماید بلی واجب است مسح جبیره در موضع مسح قصد مسح نمودن و بکف دست و باطن
کف مسح نمودن فاما در مسح موضع شستن شرط نیست که بکف دست باشد و لازم است که جبیره در موضع
غسل را مسح کند با آب و کفایت نمی کند که به دست تر رطوبت آن بجای آن جبیره در موضع مسح که رطوبت دست کافی نیست
و دواها و مرهم و کهنه که بر روی زخم و دمل می گذارند حکم آنها حکم جبیره است که مسح بر روی آنها نماید و لکن
مختص است این که مسح بر آن کهنه و جبیره چیزی از موضع صحیح را مسح نکند مگر آنکه موقوف باشد تحقق جبیره و کهنه
و دوا بر آن موضع صحیح و اگر بر روی زخم و دمل او شکسته چیزی از جبیره و دوا و کهنه نباشد بلکه مکشوف باشد
و شستن ضرر نداشته باشد بشوید و اگر ضرر داشته باشد مسح کند و اگر مسح آن موضع متعذر یا متعسر
باشد یا نجس باشد کهنه پاکی در آن موضع بگذارد و مسح بر روی کهنه نماید و اگر متعذر یا متعسر شود از
کهنه و مسح بر روی آن اکتفا کند به شستن اطراف آن و اگر متعذر یا متعسر باشد عمل به حکم جبیره و تیمم نماید بلکه

بیان احکام جبیره

مقصد دوم در احکام وضو است

آنستکه بعد موضع جبیره تیمم را بر ضم نماید هرچند احوط آنستکه جمع نماید بین وضوی جبیره و تیمم و ضم تیمم لازم
نیست و حکم موضع غسل در جبیره حکم موضع وضو میباشد و در درد چشم جبیره نیست علی الاقوی
بلکه اکتفا میکند بتیمم تنها اگر چه ضم وضوی جبیره اگر ممکن نشود ضرر ندارد و اعاده غسل یا وضوی
جبیره لازم نیست از برای نماز دیگر هرچند رفع عذر جبیره نشود ولی اعاده احوط است خصوصا در وقت آن
اسلم و در وضو جبیره باقیست و هم چنین غسل و قصد رفع حدث نماید بلکه قصد استباحه نماید والله العالم
و بدانکه شکننده وضو و باعث نقض وضو چند چیز است اول و دوم خروج بول و غایط هرچند بعد از انسداد مخرج
انکه از موضع متعارف معتاد مکلف باشد هرچند متعارف غالب مردم نباشد و اما آنکه و معتاد
هستند و انه و شیاف و نحو ان اگر خارج شود و آلوده بغایط نباشد ضرر بوضو نمیزند و اما خروج
قبل از هضم که اسم غایط بر او صادق نباشد و ملوث بغایط نباشد ضرر بوضو ندارد و باعث نقض وضو
مثل فی نمودن و خلط از معده بیرون آوردن سیم خوابیکه دل و گوش و چشم بخواب رود و آنقدر که نشنود
شور و شیر ... نکند و حواس معطل شده باشد و پینکی باعث وضو نمیشود هرچند در پینکی خواب
و بین النوم و الیقظه حالتی است معروف و چنانچه خواب قبل از این حالتی هستند معروف و بعد از این خواب
اغیبا نکند و هم چنین ظن ... بن یافتن معتبر نیست هرچند از قول یک عادل حاصل شود ولی اقوال تو ...
معتبر است هرچند ظن حاصل نشود چهارم هر چیزیکه غالب بر عقل شود چون بیهوشی و مستی و صرع و خوف
زیاد و هم چنین خیالی زیادیکه بر عقل غالب شود یا باعث زوال عقل شود چون دیوانگی ... اقل ...
و هم چنین متوسط برای غیر نماز صبح و استحاضه کثیره برای عصر و عشاء و اما متوسطه برای صبح و کثیره
برای ظهر و مغرب و صبح پس باعث نقض وضو و غسل هر دو میباشند ششم و هفتم و هشتم ... و ...
که نافض وضو و باعث نقض وضو میشوند نهم ... بول اگر قبل از استبرا خارج شود ... بعد
از مجرای متعارف خارج شود بشرط آنکه از معده باشد خواه باصل باشد یا بسبب ... خروج ... از
زن یا ذکر مرد اعتبار ندارد مگر آنکه معتاد شود علی الاحوط و جنابت شکننده وضو میباشد لکن ...
نقض وضو و از برای غیر این نه چیز وضو لازم نیست مثل مذی که خارج میشود عقیب شهوت ... بعد از
خروج منی و ودی بذال معجمه که خارج میشود بعد از خروج منی و ودی بدال مهمله که خارج میشود بعد از
بول و مثل رعاف که خون دماغ شود یا آنکه بفرج زن بازی کند یا آنکه قی کند یا آنکه امثال اینها باشد
باعث نقض وضو و ناقض آن نیست مقصد سیم در غسل است بدانکه غسلهای واجب شش است اول غسل جنابت
دوم غسل حیض سیم غسل استحاضه کثیره و متوسطه که خون از پنبه بگذرد یا فرو رود هر چند نگذرد
و اما اگر خون استحاضه قلیله باشد که روی پنبه را بگیرد و فرو نرود غسل واجب نیست بلکه وضو لازم است

عنا

فصل اول در احکام غسل جنابت

غسل انفاس نجسه است یعنی شش غسل است و بیان این مقصد در ضمن چند فصل است فصل اول
در غسل جنابت است بدانکه جنابت حاصل میشود بدو چیز اول جماع و انما حاصل میشود بانکه از ذکر بقدر ختنه گاه
داخل فرج شود هرچند حشفه بریده باشد و اگر دخول کند در دبر زن و یا در دبر مرد و انزال نشود غسل واجب میشود
هرچند مرده باشد بلکه اگر وطی نماید در فرج حیوان یا دبر حیوان نیز غسل کند و احتیاطا اگر در دبر مرد و حیوان باشد
بشکنند و وضو بسازند و نماز کنند دوم بیرون آمدن منی چه در خواب و چه در بیداری چه مرد و چه زن چه از فرج
معتاد و چه از غیر معتاد و چه از بسیاری جماع بصورت خون باید و شناخته میشود بخروج منی بشهوت و جهیدن
و سستی بدن و در بیمار کافیست در علامت اول و ما خر سستی بدن بنا بر بیشتر و در مثل جماع بالفجر بیند کرد
جماع بطوری که حشفه یا تمام ذکر غایب شود در فرج و لکن منی از آن حاصل نشود یا عضوی گشاده فرج یا آنکه اعضا
در دبر قضیب حشفه خود را در دبر خود فرو برد و بخوان از فروع مشکل البته احتیاط نماید بلکه هر وقت
که احتمال جنابت بدهد خود را بعد ظاهر آنست که غسل کند به نیت قربت و بعد از آن بشکنند و وضو بسازد و نماز
کند و اگر هم نشکنند لازم او وضو را بسازد و بدانکه طفل جنب اگر بالغ شود بعد از آن جنب اگر کافر باشد و
جنب اگر مسلمان شود لازم است که غسل کند و بدانکه در غسل چند چیز شرط است اول مباح بودن مکان
بنحویکه در وضو گذشت دوم طاهر و مطهر و مباح و مطلق بودن آب سیم طهارت هر عضو قبل از
آن هرچند احوط آنست که اول ازاله نجاست از جمیع بدن نماید و بعد از آن شروع بغسل نماید حتی آنکه اگر
در ناخن پا مثلا نجاستی باشد شروع بشستن سر نماید چهارم مقارن نیت در غسل ترتیبی یا آنکه مقارن
نیت اول سر و گردن را بشوید و قصد بدل نماید از باب الفقاهه و بعد جانب راست و قصد بدل جانب
من باب الفقاهه و بعد جانب چپ قصد کند جانب راست من باب الفقاهه و نصف ناف و عورتین را با کمی از نصف دیگر
من باب الفقاهه و جانب راست بشوید و نصف دیگر را با کمی بیشتر را در جانب چپ بشوید بلکه در هر دو جا
تمام اینها را بشوید که بهتر است و در غسل ارتماسی نیت را مقارن فرو بردن همه عضو نماید و اگر جمع نماید
در نیت یعنی اخطار بالبال و بیان نیت در حال فرو بردن اول عضو و بیان نیت در حال فرو رفتن تمام عضو
که در هر دو نیت نماید بهتر است و اگر چون نیت داعی میباشد و عسر نیز کافی الحصول میباشد حاجت بجمع مرقوم
نیست هرچند احوط است و اگر جزئی از اجزاء بدن یا آب فرو برد و باقی را آب بریزد جایز است بهتر آنکه غسل
کننده خود افعال غسل را بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد ششم جاری نمودن آب بجمیع بدن هفتم آنکه مانع
از رسیدن آب را ابتدا زایل کند یا آنکه آب را زیر او برساند تا آنکه آب به بشره برسد هشتم باقی بودن حکم
نیت یعنی عزم قصد نباید متوان نکند نهم آنکه آب منحصر در ظرف غصبی و ظرف طلا و نقره نباشد
بطوریکه در وضو گذشت دهم آنکه حرام نباشد استعمال آب از جهت مرض و خوف آن یا از تنگی وقت

فصل اول در غسل جنابت

شرائط صحت غسل

فصل دوّم در ذکر احکام غسل جنابت است

خصوص غسل ترتیبی بنحوی که ذکر شد بلی ابتدا شستن اعلی در جمیع اعضا غسل شرط نیست بلکه ابتدا
اسفل قبل از شستن اعلی نیز جایز است و لازم نیست تعیین سبب غسل و تعیین آن هر گاه وجوب غسل بسبب نذر
و عهد و نحو آن باشد یا آنکه غسل مستحب باشد بلی در غسل واجب مثل جنابت و نحو آن نیت رفع حدث کافیست
و اشتراط موالات عرفیه احوط است و امّا موالات پس در غسل ترتیبی شرط نیست پس جنب میتواند که مثلا سر را
بشوید و بعد از ساعتی یا بیشتر جانب راست را بشوید بلی در خصوص غسل استحاضه که منقطع نشده
باشد لازمست که در ما بین اعضا فصلی واقع نشود زیرا در بین اعضای غسل را بشوید و تعجیل نماید تا خون
بیرون نیاید یا آنکه غسل در غالب شرائط و احکام مثل وضو میباشد و حکم این از او معلوم میشود مگر
در ابتدا باعلی و موالات که ذکر شد و همچنین اگر شک کند در شستن سر بعد از دخول در جانب راست
یا آنکه شک کند در شستن جانب راست بعد از دخول در جانب چپ التفات باین شک نکند علی الاقوی بخلاف
وضو هر چند احوط الحاق غسل است بوضو در این حکم و غسل ارتماسی حاصل میشود بفرو رفتن در آب بنحوی که
آب جمیع بدن را فرو گیرد و حصول غسل در همین وقتیست که آب جمیع بدن را فرو گیرد نه آنکه غسل تدریجی کم کم
حاصل میشود بلکه حاصل میشود در همان لحظه که آب جمیع بدن را فرو گرفته و لازم نیست در غسل ارتماسی
خارج شدن از آب بلکه در میان آب و زیر آب میتواند غسل ارتماسی بجا آورد و خود را حرکت دهد بقصد غسل
بلکه اشتراط حرکت از جهة احتیاط یا از جهة وصول آب بزیر قدمین و تمام بشره میباشد و الا از شرط محل اشکال
و بدانکه اگر اغسال واجبه جمع شوند یک غسل به نیت همه کفایت میکند و همچنین اغسال مستحبه اگر جمع شوند یک غسل
کافیست و اگر واجب و مستحب هر دو جمع شوند و نیت همه را بکند جایز است بنا بر اقوی هر چند احوط ترک است و اگر
نیت خصوص غسل مستحب بکند کفایت از واجب نکند و اگر نیت واجب نماید کفایت از مستحب میکند و در صورتیکه
اغسال واجبه جمع شوند و در میان آنها جنابت باشد اگر قصد غسل جنابت نماید کافیست از غسلهای دیگر
و اگر قصد غیر غسل جنابت نماید اکتفا بآن از غسل نکند علی الاحوط تا اینکه غسل جنابت هم بکند و وضو ساقط
است در سایر اغسال بواسطه غسل جنابت پس اگر زن حایض بعد از پاک شدن جنب شود یا قبل از پاک شدن
جنب شود یا آنکه زن جنب بوده و حایض شد قصد هر دو غسل نماید در یک غسل یا قصد غسل جنابت نماید
و وضو از برای غسل حیض ساقط است یعنی وضو نمیخواهد و بدانکه روزه دار بروزه واجب معین و کسیکه
احرام حج بسته است حرامست برای او که غسل ارتماسی نماید و همچنین صحیح نیست غسل ارتماسی عمدا و عالما از
ایشان چنانکه صحیح نیست غسل ارتماسی از کسیکه در موضع غسل جبیره داشته باشد که باید عوض شستن
مسح نماید پس بر او لازمست که غسل ترتیبی کند نه ارتماسی و اگر غسل ارتماسی نماید باطلست چه عمدا و چه سهوا
چه جهلا و اما احکام جنب پس بدانکه جنب مرتکب هشت چیز نمیشود مگر بعد از غسل اوّل نماز واجب و سنت

در غسل ارتماسی

فصل در احکام غسل جنابت است

مگر نماز میت که بر جنب حرام نیست و لکن اجزای فراموش شده در نماز پس انداخته حکم نماز است و هم چنین سجدهٔ سهو
بنا بر احوط نه سجدهٔ تلاوت قرآن و نه سجدهٔ شکر و قصر طواف کعبه بر واجب و مستحب سیم مس کتابت قرآن حتی
اعراب آن و هم چنین مس اسماء متبرکهٔ خدا و چهارده معصوم بنا بر احتیاط هر چند دلیل واضحی ندارد چهارم
داخل شدن در مسجد مکه و مدینه پنجم مکث کردن در سایر مسجدها بلکه داخل شدن در آنها مگر بجهة
گذشتن و مرور نمودن ششم خواندن چیزی از سورهای عزائم که سورهٔ اقرأ و النجم و الم تنزیل و حم سجده است
که حرام است خواندن هر یک از آنها بر جنب حتی آنکه اگر بسم الله را بقصد این سورها بگوید هم مرتکب حرام شده است و اگر
بخواند آیهٔ سجده را تماماً واجب است که سجده نماید هفتم روزه گرفتن و اما نوشتن جنب قرآن را پس حرام نیست
بلکه مکروه هست و قول بحرمت آن در شدت نیست و اما مشاهد مشرفه و روضات مطهرهٔ ائمه علیهم السلام پس دخول جنب
در آنها نیز حرام نیست بنا بر اقوی هر چند احتیاط شدید در ترک آنست حتی در رواق شریف و صحن مبارک خصوص
برای غیر زوار بلکه احوط آنست که مرور در رواق و صحن شریف نیز نکند مثل مسجد الحرام بلکه احوط آنست که
با امکان داخل روضات انبیا و امام زاده نیز نشود بلکه بهتر آنست که جنب داخل خانهٔ سادات نیز نشود و هم چنین
دخول حائض و نفسا در مشاهد مشرفه نیز حرام نیست بلکه مکروه هست مگر اینکه بسبب تلویث حرم و فتنه هتک حرمت
حرم شود که در این صورت حرام است هشتم چیزی در مسجد گذاشتن و برداشتن چیزی از آن نیز
حرام است و اگر این امور مذکوره واجب شود غسل برای آنها نیز واجب میشود و غسل جنابت واجب لنفسه نیست
بلکه بسبب غیر واجب میشود از امور مذکوره و بخوان مثل نذر و عهد تتمه در بیان چند مسئله اول
آنکه اگر شخصی در اثنای غسل ترتیبی محدث بحدث اصغر شود تمام کند غسل را و بعد از تمام کردن غسل
وضو بگیرد بلکه احتیاط این است که غسل را نیز اعاده نماید و اگر تمام نکند و اعراض کند از اتمام غسل این غسل
و غسل ارتماسی نماید نیز شاید بهتر باشد بدون احتیاج بوضو و اگر در اثنای غسل محدث بحدث اکبر واقع شود اگر
همان حدثی است که غسل برای آن میکرد اعاده لازم است در غیر سلس البول و استحاضه مثل اینکه در اثنای غسل جنابت
دوباره جنب شد و اگر غیر آن باشد مثل نفاس و مس میت در میان غسل جنابت پس اعاده نماید مسئله دوم آنکه بعد
ما سوای غسل جنابت وضو واجب است و مخیر است در تقدیم و تأخیر وضو هر چند احوط تقدیم وضو است مسئله
سیم آنکه اگر بعد از غسل جنابت بسبب انزال نه جماع بدون انزال رطوبتی مشتبه ببیند اگر استبراء و بول
هر دو کرده باشد بر او چیزی نیست و آن رطوبت پاک است و اگر استبراء بعد از بول نکرده باشد وضو بگیرد
و اگر هیچکدام را نکرده است اعادهٔ غسل لازم است هر چند غسل سابق و اعمال سابق از نماز و غیره
همه صحیح میباشند و اگر استبراء کرده و بول نکرده خصوصاً با امکان بول پس اگر بعد از بول یا بحال
بول رطوبت مشتبه ببیند که احتمال منی بودن بدهد واجب است که غسل دیگر بکند و غسل سابق فی نفسه صحیح

فصل [illegible]

بلکه احوط آنست که جنب بماند تا ممکنه استبرا به بول نکرده و غسل کرده اعاده غسل نماید مگر به بول هر چند
مشتبه ظاهر نشود فصل سیم در حیض و احکام حائض آنکه خون حیض کم و بیش و تازه
و جهنده و با سوزش بیرون می آید در غالب اوقات گاهی بخلاف اینها هم میشود و هر گاه
ضعیفه دو مرتبه [illegible] موافق هم [illegible] عدد روز خون ببیند [illegible]
عادة عدد [illegible] و اگر [illegible] پنج روز [illegible] ماه ببیند [illegible] عادة
وقت [illegible] و اگر [illegible] اول ماه [illegible] مثلا آخر ماه ببیند و هر دفعه پنج روز باشد این
صاحب عادة عددیه است [illegible] و بعضی تصریح نموده اند که هر گاه عادة قرار گرفت و بعد تغییر یافت [illegible]
مثل [illegible] عادة اول عادة دوم معتبر است و هم چنین اگر [illegible] عادة اول [illegible] دفعه مثل [illegible]
ببیند [illegible] اول و دوم عادة سیم معتبر است و هکذا و هر گاه ضعیفه شک کند که خون از او خارج شده یا نه
[illegible] آنکه خارج نشده و تفحص لازم نیست [illegible] زمان باشد [illegible] خارج [illegible] و اگر چیزی از او خارج
شود و شک کند که خون است یا نه تا علم به خون بودن ندارد پاک است مثل بول و منی و سایر نجاسات [illegible] اگر
خونی به جامه خود ببیند و نداند که از حیض آمده یا از جای دیگر [illegible] خون [illegible] و غسلی بر او نیست و اگر
خونش مشتبه [illegible] مثل آنکه چیزی بیرون آید و شک کند که انسان است یا [illegible] حکم [illegible]
[illegible] حیض [illegible] باشد [illegible] ایام عادة حیضش باشد و اگر [illegible]
ببیند حیض [illegible] استحاضه [illegible] موجب غسل باشد [illegible] واجب است غسل [illegible]
و هم چنین [illegible] خون [illegible] ببیند حیض [illegible] استحاضه [illegible] باشد [illegible] بعد از
[illegible] اگر غیر قرشیه باشد و اگر قرشیه باشد بعد از شصت سال بنا بر مشهور و اگر شک در بلوغ [illegible]
باشد و خونش [illegible] حیض باشد با شرائط حیض [illegible] و هم چنین اگر غیر قرشیه شک در پنجاه سال
داشته باشد [illegible] شصت سالی داشته باشد و خون ببیند و کمتر از سه روز [illegible] نباشد حیض
[illegible] باشد و اگر مشتبه شود خون به بکارت باید امتحان کند [illegible] پنبه بردارد [illegible]
کند پس اگر پنبه طوق دار بیرون آید خون بکارت است و الا خون حیض [illegible] و اگر [illegible] احتیاط بکند
و بشناسد باید [illegible] بهمان [illegible] اگر [illegible] قرحه و جروح [illegible]
معلوم نشود [illegible] آنست که [illegible] باید از [illegible] معلوم شود [illegible] اگر معلوم باشد که
احتیاط [illegible] کند و [illegible] نماز [illegible] معلوم شود که حیض [illegible] اگر
احتیاط [illegible] باشد [illegible] خون حیض [illegible]
در باطن رحم باشد که [illegible] پنبه بردارد [illegible] بیرون آورد [illegible] خون آلوده باشد اگر [illegible]

شرائط خون حیض

خون بیرون نیاید و اگر پنبه بالا بیرون آید و خون آلوده نباشد حیض نیست و شب اول و شب چهارم داخل عبارت نیست
و خارج از سه روز آهم چنین شب یازدهم که از شب اخیر است و حیض زیاده از ده روز و کمتر از سه روز نمی‌شود و استحاضه
دفان معنی ندارد و هرگاه سه روز متفرق در بین ده روز خون ببیند حیض نیست و هرگاه در طهر
خون دید و ظاهر شد از طهر روز چهارم دیدن باطن رحم موجود بوده که هر وقت اگر پنبه را داخل میکرد رنگین
بیرون می‌آمده و لکن بخودی خود ظاهر نشده مجتهدی که از این حیض است پس شرط خون حیض چند است
اول آنکه خارج شود هر چند بقدر نقطه باشد پس اگر خون حیض در رحم بوده نباشد شرایط و لکن هیچ
خارج نشده حکم حیض بر او جاری نیست دویم آنکه کمتر از نه سال و زیاده بر پنجاه سال در غیر قرشیه و شصت
سال در قرشیه نباشد و الا استحاضه است حیض سیم آنکه کمتر از سه روز و زیاده بر ده روز نباشد چهارم
آنکه این سه روز متصل هم باشند چنانچه گذشت که سه روز در ضمن ده روز کفایت نمیکند در حکم حیض
پنجم آنکه این خون در این سه روز مستمر باشد بنحوی که گذشت بنابر اشهر اخیر چه شرط نیست ششم آنکه ایام ثلاثه
تام باشند هر چند بتلفیق باشد چنانچه گذشت و هرگاه سه روز مستمر خون ببیند و قطع شود پیش از ده روز
باز روز دهم ببیند و قطع شد تمام حیض است با ایامیکه خون قطع شده بود و اگر سه روز متصل خون ببیند
و قطع شد باز روز دهم ببیند اما قطع نشد تا یازدهم یا دوازدهم خون اول حیض است و بقیه استحاضه در غیر
ذات العاده و اما ذات العاده پس بقیه عادتش حیض است اگر خون با ایام عادت برسد و باقی استحاضه است و اگر میان
دو خونی که بصفت حیض باشد ده روز فاصله نشود با استحاضه یا اگر هر دو خون حیض است و صاحب عادت
وقتیه در وقتش اگر خون ببیند ترک عبادت کند اگر چه بصفت حیض نباشد و اگر چه یک روز یا دو روز
هم پیش از عادت باشد مگر آنکه یقین کند به نبودن حیض که باید آنوقت عبادت ترک نکند و صاحب عادت عددیه
اگر خون ببیند بصفت حیض ترک عبادت کند و اگر صفت حیض ندارد اقوی ترک عبادت است بجهت تقویت تا
استقرار تا سه روز و لکن اگر ترک کند [illegible] را بجا آورد و اگر استحاضه واجبات
تا معلوم شود که حیض است یا استحاضه و بر طریق احتیاط است تروک حائض و اعمال استحاضه بر سبیل اجمال و تفصیل در
رساله دیگر ذکر شد و اما اگر خون از عادتش بگذرد تا ده روز صبر کند تا معلوم شود و اگر خون از ده
بداند که همه حیض است و اگر صفت حیض داشته باشد هر چند اگر جمع نماید ما بین تروک حائض و اعمال
مستحاضه است خصوصا اگر صفت حیض داشته باشد و بعد از صبر تا ده روز اگر بگذرد آن وقت معلوم میشود
که همه حیض بوده و اگر از ده بگذرد پس حکمش میباید که عادتش قرار گرفته باشد خون بصفت
حیض نباشد با آنکه مبتدئه باشد که تازه خون دیده باشد در اول دیدن خون قبل از سه روز اگر
احتیاط نماید به تروک حائض و اعمال مستحاضه بهتر است هر چند اگر خود را حائض بداند باکی نیست و اگر زیاد از ده روز

فصل دوم در غسل حیض است

خونش قطع شود بعد از سه روز یا بیشتر پس همه حیض است اگر استحاضه اگر چه خون اول
زمان عادتش هم بوده باشد و اگر زن ذات العادة در تمام عادتش خون ببیند و بعد از عادتش هم
قطع نشود تا از ده بگذرد و تمیز هم نباشد یا خون ایام عادتش با آنکه تمیز موافق با عادة باشد تمام
زمان عادة حیض و زیاده استحاضه و اگر تمیز داشته باشد و تمیز مخالف با عادة باشد و ممکن نباشد حیض
بودن هر دو مثل آنکه تمیز بلا فصل بعد از عادة حاصل شد حکم میشود که ایام عادة و تمیز هر دو حیض است
و هر گاه ده روز فاصله شود و لکن مجموع زمان عادة و تمیز از ده تجاوز نکند هر دو حیض است و اگر از ده بگذرد
رجوع بزمان عادة و عدد عادة اولی است از رجوع بتمیز و مبتدئه و مضطربه که عادة برای او مستقر
نشده باشد یا آنکه نسیان عادة کرده باشد بطوریکه حفظ ایام عادة ندارد هر چند بطور اجمال یا
همینکه خون ایشان از ده بگذرد عمل بتمیز کنند اگر تمیز در خون ایشان باشد پس هر چه بصفة حیض است
حیض قرار دهند و هر چه بصفة استحاضه است عمل استحاضه کنند بشرط آنکه خونیکه بصفة حیض است کمتر از سه و
زیاده بر ده نبوده باشد و اگر تمیز یا شرط تمیز برای او نبوده باشد رجوع نماید مبتدئه بزنیکه عادة مستقره
ندارد ببیند وقت عادة خویشان خود یا بعد عادة ایشان عمل کند و اگر مختلف باشند غالب را بگیرد و اگر
ممکن نباشد که خبر از ایشان بگیرد اگر خون مستمر باشد تا بیکماه مخیر است مابین اینکه سه روز در ماهی و ده
روز در ماه دیگر یا در هر ماهی شش روز یا هفت روز را حیض قرار دهد و هر گاه خونش مستمر نشده
تا بیکماه بلکه همان تجاوز از ده نموده باز مخیر است مابین سه و هفت و بعید نیست که هفت روز را حیض قرار دهد مگر
آنکه یقین کند که حیضش به ده روز نمیرسد پس در این صورت هر قدر که یقین بعدم زیاده از آن ندارد حیض قرار
دهد و اگر این را هم نداند اگر هفت روز قرار دهد احوط است و مبتدئه هم هفت روز قرار دهد حیض
و باقی را استحاضه و هر گاه صاحب عادة وقتیه خونش از ده روز بگذرد و بصفة حیض است الا آنکه باشد که عادت
صفة حیض را داشته باشد و ممکن نباشد که هر دو حیض باشد عادتش را حیض قرار دهد اگر چه صفة حیض را
نداشته باشد و اگر حیض او پاک شد باید واجبست که استبرا کند باینطور که پنبه را داخل
فرج کند و بعد ببیند اگر آلوده بخون نیست پاک است و واجب است که غسل کند مگر
آنکه یقین کند که خون عود میکند و اگر در عادتش شک دارد که پیش از ده روز باز خون عود میکند بنا
بر واجبست که غسل کند و عبادت کند و اگر ظن بیار که عود میکند باز واجبست که غسل کند و عبادت کند لکن بطریق
اولی آنکه اگر ظن دارد که خون عود میکند احتیاطا غسل کند و عبادت کند هر چند اگر عادة نبوده در پیش
از ده روز غسل نکند و صبر کند یا آنکه ببیند که چه این صورة هم اگر غسل کند و عبادت کند احوط و اولی است
و اگر بعد خون ببیند تا ده روز ترک نشده غسل که میکند با آنکه حرام است بعضی اخلال شده

فصل در بعضی مسائل حیض است

بدانکه عبادتی که مشروط بطهارت است و اگرچه ... صحیح هم نیست مثل غسل و نماز و روزه و حرام است جماع کردن در قبل
حائض ... جماع ... بحائض ... و احوط اجتناب است هر چند جوازش قوی است در وقتی که
اندک حیض ببیند و احوط در صورت حیض ... نیز اجتناب و وطی در آن نیز ... میباشد اما کفاره وطی در قبل
حائض اگر زن آزاد باشد ... باید در اول حیض ... و در وسط آن نیم ... و در آخر آن چهار
یک ... مسکوک کفاره ... بفقرا دهد و قیمت طلا را هم اگر بدهد کفایت میکند بنا بر اقوی و فرقی نیست
در حائض بودن و بالغ بودنش ... و هرگاه بعد از وطی خلاف اعتقادش معلوم شود ... باول یا وسط
یا آخر حیض ... بوده باعتقادش و همچنین ... بودن یا ... بودن ... کفاره
... عاجز از کفاره باشد انتظار ... و استغفار نماید ... بعضی ... است
که استغفار بدل از کفاره ... هر چند توبه و استغفار کفاره را ساقط نمیکند علی الاحوط و کفاره وطی کنیز
در حیض ... و ... دادن ده ... مسکین و وضو ساختن ...
غسل حیض و غیر آن از غسلها شرط صحت ... بلکه غسل ... وضو هم صحیح است ... نماز نمیتواند بخواند مگر بعد از
غسل و وضو ... چه وضو پیش از غسل باشد چه بعد از آن ... پیش از غسل افضل بلکه احوط
... و هرگاه زن پاک شده باشد از حیض و لکن هنوز غسل حیض نکرده باشد وطی با او جایز است
با کراهت و اگر فرج خود را بشوید کراهتش کم میشود و حائض قضا نمیکند نماز یومیه را و احوط قضاء
نماز ... باشند یا کسوف و خسوف واجب شده و هرگاه از اول وقت ... بقدر ادای اقل واجب از ادای
نماز ... و قصر و اتمام و اجتماع شرائط از طهارت و غیر آن پس اگر بقدر قصر در مسافر
و تمام در غیر مسافر ... حائض شود قضا بر او واجب است و اما هرگاه از اول وقت درک
کند ... واجب ... قضاء نماز هر چند ... نماز چهار رکعتی سه رکعت را درک کند و در نماز
... رکعتی ... درک کند و در نماز ... یک رکعت تمام را درک کند و اگر از اول وقت بقدر تمام و ...
و از آخر وقت بقدر یک رکعت درک کند ولکن ... از جهت عدم ... استعمال آب ... بودن آب یا ...
ضرر ... واجب است ادای آن علی الاحوط و اگر در اول وقت ...
و بعد از ... در آخر وقت ... ادا ... لازم است قضا علی الاحوط و همچنین اگر قبل از وقت با طهارت
بوده ... که وقت داخل شده ... ادای اقل واجبات تمام نماز ممکن بوده
... لازم است علی الاحوط هر چند وجوب قضا مشکل است و اما
اگر طهارت ... علم و سعه وقت باشد ... بودن آب ... ادا لازم است و ...
قضا هر چند احوط ادا ... میباشد و با علم ادا و قضا نیز احوط است ... نماز

فصل سوم در غسل استحاضه

وضو بسازد و در موضع پاکی از مکان نماز خود رو بقبله بنشیند و مشغول بتسبیح و تهلیل و تحمید و صلوات
و تسبیحات اربعه و تلاوت قرآن شود اگرچه در این وقت و در غیر این وقت بجهت حائض تلاوت قرآن
کراهیت دارد یعنی ثوابش کمتر میباشد و مکروه است بجهة حائض خضاب کردن و قرآن همراه داشتن و مس حواشی قرآن
دست مالیدن و روغن مالی نمودن و از مسجد عبور کردن و هرگاه زن جنب حائض شود غسل جنابت نکند که صحیح
تا پاک شود و بعد از پاکی نیت هر دو یک غسل کند که کفایت میکند هر دو را چنانچه گذشت فصل سیم
در احکام مستحاضه است بدانکه خون استحاضه در غالب اوقات فاسد و زرد و رقیق و صاف و بی
سنگینی خارج میشود بدون سوزش بخلاف حیض و خون استحاضه بحسب علامتیکه دارند که پنبه را بقدر
بر میدارند و بر روی محل میگذارند و میبندند بر روی فرج و مطابق فرج میگیرند و مانعی از نفوذ خون
نداشته باشد و دیگری نباشد بعد از بستن بقدر معتاد که نه بسیار طول بدهد و نه بسیار زود بگیرد سه
قسم است قلیله و کثیره و متوسطه اما قلیله آنستکه خون به پنبه برسد و پنبه را سوراخ نکند که فرو رود
و متوسطه آنستکه خون پنبه را سوراخ کند و فرو رود و کثیره آنستکه خون به پنبه فرو رود و بگذرد از پنبه
و بکهنه برسد و شرط است در حدوث حدث استحاضه اینکه خون از باطن خارج شود هر چند بقدر نقطه
باشد و استمرار خروج شرط نیست بلکه کافیست بعد از خروج بمقدار ذره وجود خون در باطن بنحویکه بتوان
بیرون آورد و اگر هیچ بیرون نیامد بالمرة هر چند در باطن موجود باشد اثری بر او مترتب نمیشود و هرگاه
از جنس خون استحاضه آمد واجب است که اختبار خود کند که خون از چه قسم از اقسام است اگر معلوم شد که چه
قسم از خون است همان عمل کند و اگر معلوم نشد و ممکن نباشد بحسب علم اگر ابتدای خون باشد استحاضه
قلیله احتیاط کند و اگر ابتدای خون نباشد عمل بحالت سابقه نماید و حکم استحاضه قلیله آنستکه واجبست
صورة منفصل بودن خروج خون آنکه پنبه را عوض کند در صورة رسیدن خون بر پنبه و ظاهر فرج را
که در وقت نشستن بر روی قدم ظاهر میشود بشوید بلکه قدری از باطن فرج را نیز من باب المقدمه بشوید
و از برای هر نمازی از نمازهای واجب وضو بسازد و در حال وضو و نماز فرج خود را محکم ببندد و بعد از
وضو بلا فاصله نماز کند و نماز احتیاط در شکوک و اجزای منسیه مثل تشهد و سجده و سجود سهو حاجت بوضو
علیحده ندارد بلکه بوضوء همان نماز آنها را بجا آورد و همچنین آنستکه از برای هر دو رکعت نافله هم یک وضو
بسازد و در متوسطه همه آنچه را که در قلیله بجا میاورد بجا آورد و علاوه بر آن غسل هم برای نماز صبح بجا
آورد اگر پیش از صبح خون متوسطه ببیند و هرگاه بعد از نماز صبح متوسطه شود از برای نماز ظهر و
عصر یک غسل بکند احتیاطاً لازم و همچنین از برای نماز مغرب و عشا اگر قبل از مغرب و عشا یا بعد از نماز
عصر متوسطه شود و همچنین در کثیره باید بجا آورد آنچه را که مستحاضه قلیله بجا میاورد و از آن

فصل سیم در احکام مستحاضه

اقسام استحاضه قلیله است

احکام استحاضه متوسطه

پنبه

فصل سوم در غسل استحاضه

پنبه بلکه خون از شرط و صلوة بگذارند نشستن و غیره و وضو بجهت هر نماز [illegible] و علاوه بر اینها غسل باید یکی برای نماز
صبح و یکی بجهت نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشا و هرگاه استحاضه کثیره یا متوسطه بعد از نماز صبح
شود بالمره از برای نماز دیگر غسل [illegible] که مستحاضه کثیره [illegible] وقت نماز [illegible] غسل جمع کند و
لکن جایز است از برای هر نماز یک غسل کند [illegible] شود میان دو نماز تا آنکه فاصله شود [illegible]
نماز [illegible] و اگر فاصله [illegible] کم نباشد و واجب است از برای هر نماز یک غسل کند
هرگاه بعد از شروع [illegible] وضو [illegible] نماز [illegible] وضو [illegible]
بعد از غسل و پیش از نماز خون [illegible] استحاضه [illegible] قطع شود و غسل رفع حدث استحاضه باید بکند
و بغسل اول اکتفا نتوان کرد چنانچه [illegible] قطع شود [illegible] بجا بیاورد وضو و غسل و نماز را
باشد اعاده طهارت و نماز باید علی الاحوط و اگر [illegible] نماز غسل کند و اگر
[illegible] وضو [illegible] برای غسل و بغسل اول [illegible] انقطاع [illegible] ظاهر
[illegible] اکتفا [illegible] و اگر [illegible] وقت برای اعاده [illegible] باشد اکتفا
بهمان غسل نماید [illegible] در باطن [illegible] قطع شده [illegible] در باطن
قطع شده بود اعاده طهارت نماید بلکه نماز را [illegible] اعاده نماید [illegible] در اثنای نماز [illegible] قطع شود
از باطن [illegible] وسعت وقت باشد [illegible] اعاده طهارت و نماز باید و اگر [illegible]
و اعاده طهارت و نماز باید [illegible] قطع [illegible] بالمره [illegible]
[illegible] بعضی از اوقات [illegible] بعضی [illegible] خارج نشود و نماز
[illegible] اعاده طهارت و صلوة [illegible] اعاده طهارت و نماز وقت باشد
[illegible] اعاده کند و اگر [illegible] در اثنای نماز [illegible] در باطن قطع شده بود [illegible]
شد اعاده طهارت و نماز باید [illegible] انقطاع [illegible] در اثنای نماز
[illegible] طهارت و نماز را [illegible] انتظار انقطاع
[illegible] هرگاه استحاضه متوسطه [illegible]
[illegible] نماز [illegible] غسل از برای نماز صبح واجب است و هرگاه بعد از نماز صبح [illegible]
[illegible] قطع شود از برای نماز ظهر و عصر [illegible] کند [illegible]
و نماز [illegible] خون از فرج خارج نشود [illegible] و اگر [illegible]
خارج شود در بین نماز اعاده نماز نباید بلکه وضو و غسل را هم اعاده نماید [illegible] و اگر [illegible]
شود بجهت [illegible] و هرگاه در بین نماز صبح قلیله متوسطه شود و نماز [illegible]

فصل چهارم در احکام نفاس

کند و نماز را اعاده کند و اگر وقت تنگ باشد تیمم کند و نماز [illegible]
از خون نشود به نماز [illegible] مشغول شود [illegible] کثیره پیش از نماز [illegible] خون او قطع شود [illegible]
[illegible] شبانه روز پنج غسل بر او واجب شود بشرط آنکه زمان قطع وسعت اعاده غسل [illegible] باشد
اگر در بین غسل استحاضه یا بعد از غسل استحاضه حدث اصغر شد اول وضو [illegible]
اگر غیر اختیاری باشد نمی‌تواند که اکتفا کند با تمام الغسل [illegible] غسل و لکن وضو [illegible]
سابق وضو گرفته باشد و نماز کند و احوط اعاده وضو و غسل [illegible] باشد [illegible]
اگر بسر زند همان حدث باشد که غسل از برای او می‌کند یا بیستی باشد مثل آنکه [illegible]
در اثنای غسل کثیره اعاده نکند غسل را اگر تقصیر در حفظ خود از خون و تقصیر [illegible] اتمام
غسل یا تأخیر در شروع بنماز نکرده باشد و اگر غیر آن حدث سر زند و بالا [illegible] باشد مثل آنکه در اثنای
غسل متوسطه کثیره عارض شود یا آنکه [illegible] باشد [illegible] جنابت اکتفا بغسل [illegible] نکند و [illegible]
[illegible] حدث غسل دیگر بکند فصل چهارم در احکام نفاس است یکی آنکه بعد از وضع حمل یا اسقاط آن
اگرچه مضغه یا علقه باشد خون ببیند و تا ده روز قطع شود یا اکثر از ده روز باشد [illegible]
بلحظه باشد که قطع شود نفاس است و اگر شک کند که ولادت دارد نفاس نیست [illegible]
و خون پیش از تولد طفل حیض می‌شود [illegible] بشرطیکه آنکه در سه روز متوالی ببیند [illegible]
روز فاصله باشد و الا حیض نیست و هر گاه با خروج [illegible] طفل خون خارج شود نفاس است [illegible] تمام
طفل که متولد شد ابتدای ده روز نفاس است اگرچه بطول انجامیده باشد تولد [illegible]
در وقت تولد طفل خون نبیند و پاک شد و روز دهم باز خون دید و پاک شد تمام ده روز نفاس است
بعد از تولد طفل خون نبیند و روز پنجم دید تا روز دهم قطع شد نفاس همین پنج روز [illegible] استحاضه
اگر بعد روز دهم مثلا خون دید [illegible] لحظه همان لحظه نفاس است و هر گاه بعد از تولد [illegible]
تا ده روز هر وقت که خون قطع شد نفاس همانست و هر گاه خون از ده روز تجاوز کند [illegible]
نداشته ده روز را نفاس بگیرد و اگر عادت در حیض دارد عادتش را نفاس بگیرد [illegible]
قرار دهد و احوط آنست که جمع کند ما بین تروک نفساء و اعمال مستحاضه و احوط [illegible]
بعد از عادتش تا ده روز و هر گاه خون نفاس در بین ده روز قطع شد و [illegible]
و در بین ده روز باز خون دید [illegible] از برای او افطار کردن [illegible] صیام [illegible] باشد
عادتش باشد یا غیر ذات العاده باشد و اگر بعد از عادتش باشد احوط اتمام صوم و قضا
حکم نماز [illegible] و اگر [illegible] عادة هفت روز [illegible] باشد مثلا و بعد از تولد [illegible]

تا هشتم و روز هشتم خون نه بیند و از ده روز بگذرد نفاس نیست بنا بر اقوی اگرچه احوط آنست که از نفسا
ترک کند آنچه ترک می‌کند و آنچه مستحاضه باید عمل کند عمل کند و این سه روز را روزه بگیرد و بعد قضا آن روزها را
بگیرد احتیاطاً و هرگاه صاحب عادت هفت روزه در حیض بعد از تولد طفل خون ببیند و از ده بگذرد هفت روز
نفاس قرار بدهد و باقی استحاضه چنانچه گذشت و اگر روز هفتم را خون ببیند و از ده بگذرد همان روز
هفتم نفاس است و اگر در چهار روز اول مثلاً خون ببیند و قطع شد باز روز هفتم خون ببیند و از ده گذشت
تا هفتم را نفاس قرار بدهد و باقی را استحاضه و هرگاه روز اول خون ببیند و قطع شود و دیگر نبیند تا آنکه روز
هفتم عادت حیض گذشت و روز هشتم دید و قطع نشد و از ده گذشت همان روز اول نفاس است و باقی استحاضه
و احوط آنست که این سه روز را باحتیاط عمل کند که ترک نفسا و عمل مستحاضه باشد و در جمیع احوال لازم است که
نفسا استبرا [illegible] انقطاع نماید [illegible] قطع شده خون از باطن رحم و واجب است غسل از برای انقطاع
خون نفاس [illegible] حرام است بر نفسا هرچه حرام است [illegible]
[illegible]
مکروه است [illegible]
نماز [illegible] مشغول ذکر شود [illegible] نفاس [illegible] روز [illegible] احتیاط
تا [illegible] روز [illegible] احکام استحاضه و نفاس و هرگاه [illegible] طفل [illegible] تولد طفل [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] نفاس [illegible] نفاس [illegible]
[illegible] نفاس [illegible] فصل [illegible] در غسل مس میت است [illegible] غسل واجب است [illegible]
میت [illegible] بنا بر اقوی [illegible] باشد بعد از سرد شدن تمام بدن [illegible] غسل
[illegible] باشد [illegible] میت [illegible]
لازم است غسل مس میت [illegible] هرگاه [illegible] مس باطن [illegible] باطن [illegible]
[illegible] هرچند [illegible] بعضی [illegible] میت باشد [illegible] بعد از تولد
[illegible] هرچند [illegible] باشد [illegible] لازم است [illegible] اقوی [illegible] هرچند [illegible]
[illegible] لازم نیست غسل [illegible] میت [illegible]
چنین لازم نیست [illegible] لازم نیست غسل [illegible] غسل [illegible] لازم [illegible]
غسل [illegible] و همچنین لازم نیست [illegible] با
استخوان [illegible] استخوان [illegible] باشد هرچند [illegible] غسل کند [illegible]
استخوان [illegible] خصوص [illegible] استخوان [illegible] باشد [illegible] غسل [illegible] خصوص [illegible]

فصل پنجم در غسل مس میت است

چنانچه در حدیث است و شاید مراعاة سال بجهة قوة احتمال حیوة با گوشت باشد قبل از یکسال این لازم
غسل مس میت بجهة مس دندان جدا شده چه از خود و چه از غیر و چه از مرده و چه از زنده هر چند که گوشت کمی
با دندان باشد بلی اگر مس کند قطعه را که مشتمل بر گوشت و استخوان هر دو باشد لازم است غسل حتی اگر انقطع از زنده
جدا شده باشد علی الاحوط هر چند انقطع هنوز سرد نشده باشد و همچنین لازم نیست غسل بمس شهید
که غسل از او ساقط است و همچنین بمس میت بعد از غسل کامل اصلی و اما اگر عضو مثل اینکه هوا بسیار گرم و مقام
گرم و خوف باشد بهضم بدن بقاء حرارت اصلیه قوتیست و اگر بعضی عضو شود
مس او موجب غسل نمیشود و اگر بعد از اتمام شدن اغسال ثلاثه در عضو مس آن عضو نماید غسل واجب
علی الاقوی چنانچه واجب است غسل بمس میت بعد از تمام شدن غسل بلی اقوی عدم وجوب غسل است بمس عضو
در وقتیکه میت را غسل داده باشند بغسل اضطراری مثل اینکه میت را غسل داده اند بی سدر و کافور
ولکن نبیند کافور از جهة نبودن آنها یا آنکه بجهة نبودن آب بقدر کفایت اقتصار بر یک غسل شد
اقوی بعد از این صورت و سایر صور غسل اضطراری نیز عدم وجوب غسل است بمس او هر چند احوط غسل نمودن است
خصوصا بعدا آنکه با غسل تیمم نیز داده شود عوض غسلیکه متعذر شده است و اما بعدا آنکه تیمم داده شود
بدل اغسال ثلاثه پس اقوی وجوب غسل است بمس چنانچه نسبت بمشهور داده اند و مثل تیمم است غسل کافر مسلمان در حال
اضطرار که مرد مسلمان پیدا نشود و همچنین مثل تیمم است غسل اهل خلاف میت را چه میت او اهل خلاف باشد
غسلش لازم بل اینکه او آنکه از اهل خلاف نباشد و چه آنکه غسل بطور اهل خلاف باشد یا بطور اهل حق
بلی لازم نیست غسل مس میت بعد از تمام شدن اغسال بطور صحیح و قول بوجوب مس در اینحال بسیار
ضعیف است و فرق نیست در وجوب غسل بمس میان آنکه مس باطن بباطن میت شود یا ظاهر بظاهر یا مختلف
بلکه احوط آنست که غسل نماید هر گاه مس نماید چیزی را که حیات ندارد باشد هر چند جزوی باشد که ازو حیات
نبوده باشد خصوصا مثل ناخن و مو و اگر مس کننده صغیر باشد یا کبیر یا دیوانه یا بیهوش باشد واجب است که
بعد از کمال غسل نماید هر چند عدم لزوم غسل بر صغیر غیر ممیز خصوصا اگر خارج شود صغیر از رحم مادر
مرده خالی از قوة نیست مثل عدم لزوم غسل بر مادر هر گاه فرزند مرده از او خارج شود حین خروج بما
خروج فرض شود بلکه بعد از خروج تمام یا بعض آن چنانچه گذشت هر چند احوط غسل آن است هر دو فرض حتی
صغیر بعد از بلوغ و مجرد غسل میت باعث رفع حدث غسل نمیشود و مس کننده اگر کافر باشد یا آنکه
کافر شود یا آنکه اسلام کافر باشد غسل لازم است بلی لازم نیست غسل بلکه بیش از غسل نموده تا
آنکه اجراء حد بر او نمایند هر چند احوط غسل نمودن بمس و مباشد و با وجود حدث و انکه
داخل مسجد شود و روزه بدارد و سوره عزائم بخواند پس حکم این حدث اکبر حکم حدث صغر است مگر آنکه رفع این

در عدم وجوب غسل بمس دندان و استخوان جدا شده

در عدم وجوب غسل بمس شهید

در بیان بعض احکام مس میت و حکم حدث ... ۸ صفحه

حدث

فصل پنجم در غسل مس میت

و این محتاج است بغسل و وضو و جمعی گفته‌اند که این غسل مثل غسل جنابت است مکر آنکه این غسل محتاج بوضو
میباشد و نماز را بآن نمی‌توان خواند و اقوی آنست که مس میت ناقض وضو میباشد چنانچه اقوی آنست که مس
در حال خشکی نیز موجب غسل است نه مخصوص حال تری هر چند احوط است که اگر تر نباشد و شک کند که این مس باعث
وجوب غسل میشود یا نه جهة احتمال آنکه بدن میت سرد نشده باشد یا آنکه آدمی نباشد یا مرده نباشد یا آنکه شهید باشد
یا آنکه مس عضوی یا جزوی نموده که از او جدا شده باشد که لازم نباشد غسل یا مس جزوی با جزئی کرده که وجود او
نمیکند یا آنکه در حال مردن غسل او تمام نکرده باشد یا آنکه در وقت مس بدن میت گرم بوده یا از جهت آنکه در عضو غیر
معصوم بهم رسیده شود و مس نمی‌ کرده باشد یا آنکه بعد از تمام شدن غسل باشد که لازم نیست غسل ولی احوط
لازم نیست غسل هر گاه شک کند در اصل مس یا آنکه مس کرده باشد یا نه هر چند احتیاط بیشتر کرده باشد یا آنکه غسل
و امثال اینها هر چند احتیاط در آن است که غسل کند و اجبات غسل چنانچه احوط در هیچ صورت ترک غسل
ننموده باشد و هر گاه بدانند که مس قبل از تمام غسل است یا بعد از آن شک ننموده تا احتمال میرود بلکه واجب
این غسل واجب است بجهت نماز و مثل آن باشد و بنفسه واجب نیست مثل سایر اغسال که بنفسه واجب نیستند و
بعضی از فقها گفته‌اند که انسان میت نجس شود و لکن خلاف احتیاط است و هر گاه عضو میت غسل داده نشود مس آن
موجب غسل نمیشود هر چند بعد از مس لازم از انفصال در آن باشد غسل لازم است که بعد از
او میبینند و تا ده نفر بود و دو نفر و بیشتر هم گفته‌اند ... غسل لازم است بعد از انفصال اما هر گاه استخوان و
دهن ... بعد از انفصال ... شد بلکه بعد از ... صورت مصلی نشده که
طفل و زنا ... و یا ... ... اگر ... مس کند ... بعد از انفصال ... غسل
لازم است چنانچه اگر ... یا چیزی ... بدن ... بیرون آید ... غسل ... شخص
... از ... و ... شک در ... احتیاط و احتیاط است و قطعه که ساقط شده
پیش از آنکه تمام الخلقه شود و بیش از آن میت ... بیرون آید ... از چهار ماه احوط آنست که مس
غسل کند هر چند علم بلزوم غسل قوی است چنانچه گذشت و اگر در اثنای صلوة مس میت حاصل شود اقوی
جواز غسل و بطلان صلوة است و اما ... غسل ... متعلق ... میت ... شود یا بیشتر و اگر در
اثنای غسل مس میت نماید غسل باطل میشود و لازم است اعاده غسل و اعاده وضو نیز لازم است اگر پیش از
غسل وضو گرفته باشد و اگر کسی جماع کند مثلاً از روی معصیت نه مرده خود را بعد از سرد شدن و قبل
از غسل واجب است برآنکس دو غسل یکی جنابت و یکی غسل مس میت و واجب نیست هر دو غسل احتیاطاً و لکن
باید اطلاع دهد هر دو یک غسل کافی است و همچنین ... جماع کند و ابتدا ... جماع کنند و یک غسل
میت باید ... غسل ... و ... غسل ... صحیح ... النایم ... و ...

حضرت امام رضا روحی له الفداء که فرموده اند که وجه امر بوجوب غسل مس میت آنست که [illegible]
شدن است ازینکه انها همه مصاحب و پیشم وموی [illegible] میباشند و انها همه را [illegible] میباشند چه از مرده و چه از
زنده و اگر این علت [illegible] البته لازم باید که وجوب غسل [illegible] از آدمی مرده [illegible] و [illegible] بجهت
جسد سایر حیوانات نیز [illegible] غسل واجب نیست [illegible] طاهر است [illegible] ابواب
در [illegible] از [illegible] غسل مس میت [illegible] اینکه چون روح از بدن خارج
شود بیشتر از آفات در بدن [illegible] میماند [illegible] بجهت اینکه [illegible] غسل میکنند از
جهة مس بدن او بجهة آنچه بمس کننده رسیده از آفت [illegible] اینکه بدن [illegible] بالمرة روح
و سرایت [illegible] و ظاهری حاصل میشود که غسل رافع [illegible] میشود والله العالم فصل ششم در بیان
غسل است [illegible] غسل میت [illegible]
و غیر آن [illegible] مطلب اول در بیان آنچه متعلق بمریض [illegible] اجر و ثواب
ناخوشی و صبر بر آن [illegible] عبادة [illegible] شکایت نکند
خصوصا نزد غیر مؤمن و شکایت آنستکه بگوید مبتلا شدم ببلائی که هیچکس باین مبتلا نشده
و اگر اظهار کند و بگوید که دیشب تب کردم [illegible] شکایت نیست [illegible]
[illegible] در بعضی از اخبار وارد است [illegible]
[illegible] سعی کند [illegible] مریض [illegible]
نشود و اخبار [illegible] عبادة [illegible] میکند [illegible]
جل و علی [illegible] ناخوشی [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] ناخوشی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و عبادة [illegible]
است [illegible]
[illegible]
رجوع باطباء و اگر [illegible]
صحت [illegible] اطفال [illegible]

فصل ششم در بیان غسل میت

مطلب اول در بیان امور متعلقه بمریض

مطلب اول در بیان امور متعلقه بمریض است

و تجربه مثل این میکنند که آنکه بیست باد بزند آبله بشیر مبتلا نشود با آنکه اصلا مبتلا نشود بلی اگر طفل
و ضعیف الحال باشد و مطمئن باشد که این تجربه در آبله باعث هلاک یا مرض دیگر شود این وقت و زنستن
کجایز باشد و هم چنین باید که مریض بلکه غیر مریض پرهیز کند از هر چیز که مظنه سلامتی داوند اشته
باشد چنانچه در حدیث است که چیزی نفع داند تر برای بدن نیست از پرهیز و ترک کردن چیزیکه حاجت بآن نداشته
و آن اینست که جایز است فرار بکنند از مکانی که وبا و طاعون و ناخوشیهای دیگر که خوف هلاک است و مثل
فرار از دیوار کج و دیوار شکسته و شیر درنده بلکه در حدیث وارد است که موسی و عیسی صلوات الله علیهما
که طاعون در بلده واقع شد و از آن بلد بیرون روند ایا بیرون روم فرمودند بلی عرض کردیم که در ده واقع شد
از آنجا بیرون روم فرمودند بلی عرض کردیم که در خانه واقع شد از آن خانه بجای دیگر بروم فرمودند بلی عرض کردیم
که بما رسیده است از رسول خدا صلوات الله علیه و آله که فرار از طاعون مثل فرار از جنگ است فرمودند که فرمو
دن آن حضرت مخصوص جماعتی بود که اهل سرحد بودند در مقابل دشمن بر بودند فرار میکردند از امکان
بیم قلعه ها خالی میماند دیگر آنکه از این حدیث مستفاد میشود که بد است فرار اهل سرحد از جای
بودن با آنکه خوف هجوم دشمن باشد بلکه در حق بعضی از اشخاص فرار از وبا و طاعون و امثال آنها و زیستن که
واجب باشد بلی در حدیث وارد است که اگر طاعون در اهل مسجدی افتد فرار از آن شایسته نیست و قوی
کن این حدیث شامل عتبات عالیات و مشاهد مشرفه بلکه هر مکان شریفی باشد که فرار از آنها نیست بیشتر آنکه
در حال مرض توبه کنند و وصیت باعمال خیر و واجبات کنند و مستحب است که ترک کنند یاری رفتن را حتی رفتن به بیت
الخلا را ... و اما الحجة ... باعث طول مرض میشود و مستحب است که اعلام کند بعد از سه روز برادران
که بیاد دیدن او و دعا کنند و مستحب است که اذن دهد بعد از سه روز ایشان را بعیادت و اگر عیادت کنند نشستن
نزد مریض طول ندهند مگر اینکه مریض دوست داشته باشد طول دادن را و نشستن نزد مریض و احوال
پرسیدن از شرط عیادت نیست و مستحب است که عیادت کننده دست خود را بگذارد بر ناخوش یا بر سر مریض یا آنکه
بازوی ناخوش را بگیرد و دعا کند و مستحب است که عیادت کننده ببرد با خود تحفه از میوه های خوش بو یا
برای مریض و نزد مریض چیزی نخورد که اگر بخورد حبط اجر عیادتش میشود و دعا کند او را بهر لفظی
باشد و بهتر اینست که بگوید اَللّٰهُمَّ اشْفِهِ بِشِفائِكَ وَ داوِهِ بِدَوائِكَ وَ عافِهِ مِنْ بَلائِكَ و اگر در صبح عیادت
نموده در شام نیز عیادت کند زیرا که وارد شده است که کسیکه در صبح عیادت کند هفتاد هزار ملک
تا شام از برای او طلب رحمت میکنند و اگر در وقت شام عیادت کند تا صبح هفتاد هزار ملک از برای او
طلب رحمت میکنند و هفتاد حمد یا هفت حمد یا یک حمد بنیت شفای او بخواند زیرا که وارد شده است که
فاتحه سبب شفای هر مرضی است مگر مرگ و بعد از فاتحه لابد او را بخواند مطلب دویم در بیان امور

مطلب [illegible] در امور متعلقه بمحتضر [illegible] از غسل

متعلق است بحالت احتضار کنند تا زمان غسل [illegible] اوّل آنکه مریض را بعد [illegible] محتضر شود
داشته باشد و از وجه او مأیوس نباشد بلکه بعد از آن حالت باید بر چنین باشد و بعضی بر وجوب آن قائلند
در جمیع احوال و این احوط است و کیفیتش آنست که روی بقبله بخوابانند او را بطوری که اگر بنشیند رو بقبله
شود و وجوب این خالی از قوت نیست بلکه احوط است و اگر قبله مشتبه باشد و علم بمشرق و مغرب داشته باشد ما
بین مشرق و مغرب را قبله قرار بدهد و اگر علم بمشرق و مغرب نداشته باشد و مشتبه باشد در چهار جهت
و مظنه نباشد اختیار یکی از چهار جهت مشتبه را نماید بنحوی که بنا دارد که قبله نیست و اگر در همه چهار
مشتبه باشد و مظنه نباشد ساقط میشود و اگر مظنه باشد عمل بمظنه نماید هر چند ضعیف باشد و اگر
ممکن نباشد رو بقبله خوابیدن به پهلوی راست و الا بپهلوی چپ بخوابانند و اگر هیچ یک امکان نداشته باشد
رو بقبله بنشانند و اگر تشخیص قبله [illegible] باشد ساقط است دویم آنکه این امر را اقربا و اولیاء محتضر اشتغال نمایند
با علم ایشان لکن با اذن ایشان و باید که غیر از مریض باشد بعد از آن بشرط آنکه مریض مسلم باشد در حکم
باشد چه صغیر باشد چه کبیر بشرط آنکه محتضر معتقد باشد وجوب استقبال اولا بر کل واجب
کاو را رو بقبله کنند سیم آنکه تلقین کنند محتضر را شهادتین و اقرار بائمه اثنی عشر و بکلمات فرج
تا شیطان او را فریب ندهد و بعد دعاهای وارده خصوصا دعا بکلمه فرج و دعای یا من یقبل الیسیر و یعفو
عن الکثیر اقبل منی الیسیر واعف عنی الکثیر و بعد اللهم ارحمنی فانک رحیم چهارم آنکه سوره یس و
الصافات و آیة الکرسی و سوره احزاب و آیه سخره و سه آیه از آخر سوره بقره را بالای سر او بخوانند پنجم آنکه
او را نقل کنند بجائی که همیشه در آنجا نماز میکرده تا جان کندن بر او آسان شود بشرط آنکه باعث اذیت
محتضر نشود ششم آنکه بعد از جان دادن چشم و دهان او را بر هم آورند و تحت الحنک و غیر آن ببندند
هفتم آنکه دستهای او را به پهلوی او بکشند هشتم آنکه او را با چادر یا لحافی بپوشند نهم آنکه
اگر در شب مرده است چراغی نزد او روشن کنند که تا روز باقی بماند بلکه [illegible]
اکرام او روشن کنند دهم آنکه اعلام کنند مؤمنین را از برای تشییع او [illegible]
تعجیل کنند در دفنش اگر چه شب مرده باشد مگر بجهت انتظار [illegible] مؤمنین
تشییع یا اینکه مردن محقق نباشد یا اینکه [illegible] کشیده اند [illegible]
زن حامله است و بچه اش در شکمش زنده است که باید تأخیر شود تا اینکه شکمش را [illegible] بچه را
زنده بیرون آورند و شکمش را بدوزند [illegible] آنکه تشییع کنندها مشغول بذکر الهی
و قرآن و دعا باشند و مکروه است حاضر شدن جنب و حائض و نفساء نزد محتضر و میت [illegible]
[illegible] شکم محتضر و میت گذاردن و تنها گذاشتن میت [illegible]

داخل بهشت شود و باز میکند و مکروه است [illegible] نزد محتضر و گریه کردن نزد او و دست بستن
ما بین [illegible] و آنکه گذاشتن محتضر را تنها [illegible] حضور [illegible] میشود در حال احتضار و اگر موت
بعالی و خوف محتضر [illegible] و عیال اثر میشود مطلب سیم در ثواب غسل میت است بدانکه ثواب
غسل دهنده میت بسیار است و در خبر است که خداوند عالم میفرماید گناهان او را [illegible] روزی که از مادر متولد
شده است و بعدد هر موئی از میت ثواب آزاد کردن یک بنده در نامه عملش ثبت میکند و صد درجه در بهشت
از برای او بلند میکند بشرط آنکه اگر عیبی در بدن میت ببیند مستور کند و بکسی نگوید که این خیانت است
و اجرش ضایع میشود و خداوند او را در دنیا و آخرت رسوا میکند مطلب چهارم در مغسول بدانکه
غسل میت واجب است و صحیح است بچند شرط اول آنکه سرد شده باشد بنا بر احوط هر چند اقوی جواز غسل
پیش از سرد شدن است دوم آنکه مسلمان باشد و غسل کافر و غالی و ناصبی و خارجی لازم نیست بلکه باید مومن
باشد و بچه مسلم در حکم مسلم است اگر چه احد ابوین او کافر باشد و بچه گم شده که در بلاد مسلمانان او را جسته
باشند نیز در حکم مسلم است و همچنین بچه ای که در دار الکفر پیدا شود در حکم مسلم است بشرط آنکه در دار الکفر
مسلم هم باشد و احتمال تولد او از مسلم نیز برود و کافر هم ادعا نکند که این طفل از من است و طفلی هم که اسیر
شود از کفار تابع اسیر کننده است در اسلام اگر اسیر کننده مسلمان باشد و طفل نیز بی پدر و مادر بلکه بی پدر و مادر
اسیر شده باشد و ولد الزنا مادام که صغیر است در حکم مسلم است هر چند از کافر نیز باشد علی الاقوی و بعد از بلوغ
اگر اظهار اسلام کرد مسلم است و الا کافر است و بچه کافر در حکم کافر است و [illegible] زنده است در حکم مسلم است سیم
آنکه شهید نباشد پس شهیدی که در جهاد با کفار با اذن امام یا نائب خاص امام در رکاب امام [illegible]
است شهید شود غسل و کفن او واجب نیست بشرط آنکه مسلم یا در حکم مسلم باشد و از لشکر مسلمین و مسلمانان [illegible]
شود و در حال جنگ یا بعد از جنگ در جنگگاه کشته شود و اگر شهید را برهنه کرده باشند کفن ساقط نیست
و [illegible] واجب دفن شهید است با لباسی که در آن لباس شهید شده با همان خون و چیزی که از شهید [illegible] قطعا
و [illegible] لباس شهید [illegible] پوشانیدن کفن [illegible] لباس شهادت [illegible]
[illegible] کنند [illegible] اینکه صاحبش راضی شود و کرده های لباس [illegible] کفن [illegible]
[illegible] کشتن او بجهة قصاص یا حد واجب شده باشد پس اگر میخواهند بکشند [illegible]
او [illegible] بعضی بیاید و غسل میت کند بآب سدر و بآب کافور و بآب خالص [illegible] و کفن [illegible]
[illegible] دیگر غسل میت از او ساقط است و [illegible] میشود و اگر [illegible] غسل [illegible]
[illegible] او صادر شود همان غسل کافی است و اعاده اش لازم نیست بنا بر اقوی و اگر غسل [illegible]
[illegible] او و اینکه [illegible] مذکوره ساقط نمیشود بچه آنکه [illegible] مثل [illegible] که اگر [illegible]

مطلب سیم در ثواب غسل میت

مطلب چهارم در مغسول [illegible]

مطلب پنجم در مواضعی که جایز است مرد زن را و زن مرد را غسل دهد

نفس او بیرون آمده باشد و در این صورت غسل او ساقط است و تیمم بدل از غسل داده میشود ششم آنکه طفل سقط
شده که از چهار ماه کمتر باشد و بر اکثر سقط کمتر از چهار ماه هم غسلش واجب نیست بلکه مستحب است که در پارچه پیچیده دفنش
میکنند هفتم آنکه غسل دهنده که شرعاً غسل دادن او صحیح باشد یافت نشود و کسی با مثل میت موجود باشد
همان هم مانند میت اگر غسل شود پس کسی را مرد غسل دهد و زن را زن مگر در مواضعی که خواهد آمد و اگر یافت
نشود یا بیست باشد هیچ غسلش ساقط است و تیمم هم چون شرط معلوم نیست مثل آنکه زنی در صحرا آید مرد نیست
یا مردی از محارم یافت نشود که او را غسل دهد یا اینکه مردی در صحرا آمده که زنی از محارمش یافت نشود که
این وقت غسلش ساقط است هشتم آنکه هرگاه بدن میت پاره پاره شده باشد مثل سینه میت یا تمام استخوانهای میت یا قطعه از
میت که در او گوشت و استخوان باشد یا گوشت تنها یا استخوان تنها یا دل تنها از میت باشد یا اینکه این عضو را
از زنده جدا شده باشد غسلش واجب نیست اگرچه احوط است خصوص در مثل دست جدا شده از زنده و اما اگر
دندان جدا شده یا گوشت یا بی گوشت غسل برای چنین لازم نیست مطلب پنجم در بیان مواضعی که
میتوانند زن مرد را یا مرد زن را غسل دهد و این چند موضع است اول زن و شوهر که جایز است که هریک دیگری را
غسل دهد خواه زن آزاد باشد یا کنیز و خواه متعه به عقد دوام باشد یا منقطع اگرچه فقهی آن است که یکدیگر را
غسل ندهند در حال اختیار و در حال اضطرار غسل بدهند و لکن ترک کنند نظر بعورت زن او مطلقه رجعیه
در حکم زوجه است که میتواند او شوهرش را و شوهرش او را غسل دهد بلکه بعضی گفته اند که زن بعد از عده وفات
میتواند شوهرش را غسل دهد بفرضی که باقی مانده مثل شی نشده و بی غسل مانده باشد اگرچه شوهر کرده باشد
دوم آقا و کنیز که جایز است که آقا کنیز خود را غسل دهد و همچنین کنیز آقای خود را غسل دهد علی الاقوی
بشرط اینکه کنیز بی شوهر باشد و در عده کسی نباشد و بعضی گفته اند آزاد نشده باشد و از برای اسلام تاج
نشده باشد و خود را از آقا نخریده باشد که در این وقت جایز است بلکه سیم آنکه غسل دهنده محرم باشد
محرم از مرد و زن میتوانند یکدیگر را غسل دهند محرم نسبی باشد یا رضاعی چهارم دختر سه ساله و پسر
سه ساله که جایز است مرد بیگانه دختر سه ساله را و زن بیگانه پسر سه ساله را غسل دهد اگرچه دختر یا پسر مکشوف العوره
باشند و بعضی پنج ساله و کمتر از پنج ساله را نیز تجویز کرده اند لکن احوط ترک است بلکه احوط آنست که دختر و پسر
کمتر از سه ساله باشند و خنثی مشکل اگر کنیز یا محرمی دارد غسلش میدهد و الا غسلش ساقط است و اگر
اگر پاره از بدن میت باشد که معلوم نباشد مرد است یا زن مطلب ششم در غسلهای میت و کیفیت
بدانکه میت را باید سه غسل داد یکی با آب سدر و یکی با آب کافور و یکی با آب خالص و ترتیب این غسلها را مراعات نماید
و بدانکه واجبات غسل میت چند چیز است اول ازاله نجاست از بدن میت پس اگر پیش از ازاله نجاست غسلش دهند
باطل است اگرچه جهلاً یا سهواً یا اضطراراً باشد بلکه احوط آنست که نجاست بدن میت را قبل از ازاله

نجاسه

ششم آنست پیش از اغسال اکثر علما و فطرت آنست اگرچه اقوی اینست که واجب نیست و بهتر آنست که نجاست را از بدن
او زایل نمایند و میت را نیت کنند و بعد شروع بغسل کنند هر چند اقوی اینست که شرط نیست ازاله نجاست از
جمیع اعضا میت از برای شروع بغسل بلکه آنچه شرط است ازاله نجاست است از هر عضوی پیش از غسل آن
عضو و اینجا فایده نیست بقیه نیت همچنین بنحوی که در وضو و در سایر اغسال مفصلا ذکر شد پس اگر قصد ریا
یا قصد ابراء کند باطل است و اگر ازاله نجاست و سایر چیزها که خارج است از غسل انها را بقصد ریا بعمل آورند
ضرر ندارد و در هر غسل نیت کافیست نیت کند که غسل میدهم این میت را بآب سدر و بآب کافور و آب خالص قربة
الی الله اگرچه بهتر اینست که از برای هر غسلی نیت علیحده کند و هم چنین معتبر است استقلال این اغسال بنیت و
جایز است که غسل دهنده یکی باشد یا متعدد باشند که در جمیع اغسال و اجزا آن شریک باشند یا هر یک از ایشان یک
غسل را از بعضی اعضا یا بعضی غسل دهند که هر یک در یک غسل یا بعضو مستقل باشند پس در صورت شرکت باید همه
نیت کنند بانظر توی غسل میدهیم این میت را قربة الی الله و در صورت استقلال هر یک باید مستقلا نیت
کنند و اگر غسل دهنده یکی باشد و دیگری معین باشد نیت کردن معین لازم نیست اگرچه احوط است سیم
آنکه مقارن باشد نیت بشروع شستن سر چهارم ترتیب در اعضا است که واجب است مثل ترتیب در اغسال یعنی
اول غسل بآب سدر دهند و بعد غسل بآب کافور و بعد بآب قراح و اگر اخلال بترتیب کند باید تلافی نماید و الا غسل
باطل است پنجم اطلاق آب بنحوی که شستن بگویند نه مسح کردن ششم مضاف نبودن آب بسبب سدر و غیر آن
هفتم بودن سدر و کافور بقدری که بگویند که آب سدر و آب کافور است پس باید انقدر از برگ
سدر یا کافور در آب بیندازند که صدق عرفی داشته باشد و استهلاک برگهای سدر ضرر ندارد نیست
اگر باقی بمانند سدر را ضرر ندارد هشتم طهارت آب و طهارت سدر و کافور است نهم مباح بودن آب
سدر و کافور و مکان و اوانی که در غسل استعمال میشود پس هر یک از اینها اگر مغصوب باشند و عالم
بالغصب و عامدا استعمال کرده باشند غسل باطل است و اگر جهلا باشد غسل صحیح است ولکن قیمت المثل یا اجرة
المثل را باید ضامن باشد دهم آنکه در حال اختیار بر رخصت اولیا و صاحب اختیار میت باشد و الا
غسلش باطل است یازدهم ترک نظر بعورت میت است در حال غسل که نظر حرام است ولکن غسل صحیح است مگر زن
و شوهر و کنیز و مولا و طفل سه ساله یا پنجساله و از جمله آنکه مرد زن و مرد را زن نمیتواند غسل دهد مگر
اینها که ذکر شد سیزدهم آنکه غسل دهنده عاقل و مسلم مؤمن و ممیز باشد و اگر بالغ باشد احوط است
چهاردهم آنکه غسل دهنده کسی باشد که عملش مملوک او باشد پس بنده و اجیر خاص نمیتوانند بی اذن
مولا و مستاجر خود غسل دهند و اگر بی اذن غسل دهند باطل است مطلب نهم اینکه وارد شده است از
حضرت ابی عبد الله ع که هر گاه مرد مسلمان غسل دهد و امانت نگاه دارد مرد مسلمان و زنیکه محرم او باشد از مسلمان

مطلب نهم در ثواب غسل دادن میت

ولکن

مطلب هشتم در آداب و مستحبات متعلقه بغسل میت است

ولکن مرد نصرانی که زن نامحرم از مسلمان موجود است حضرت فرمودند که غسل کند مرد نصرانی بعد
از غسل میدهد میت را و همچنین سؤال کردند که زن مسلمه مرده است و اتفاق نمیشود زن مسلمه و مرد محرمی
از مسلمان و لکن یافت میشود زن نصرانیه و مرد نامحرم از مسلمان باز حضرت در جواب فرمودند که
غسل میکند زن نصرانیه و بعد از آن غسل میدهد زن مسلمان را و قریب بهمین مضمون خبر نبوی نیز وارد شده
است در جواز غسل دادن اهل کتاب بدان شرط و صورت و عمل باین اخبار نزد اکثر بلکه منسوبست بمشهور
و لکن بهتر آنستکه مسلمان اینکه حاضر است نیت غسل کند و کتابی بدستکه دست کافر در حال رطوبت باب و بدن میت
برسد و بعد احتیاطا میت را تیمم دهند و بعد اگر مسلمان مماثلی پیدا شود غسل را اعاده کنند و اگر
موئی که مثل میت باشد یافت نشود لکن از مخالفین موجود باشد در این وقت همان مخالف غسل میدهد
دیگر محتاج بغسل کردن مخالف پیش از غسل میت نیست و اما شرائط دیگر مثل وجوب نیت و قربت
و طهارت و مباح بودن آب و پوشیدن عورت در طرف غیر طفل و رفع موانع پس همه را باید مراعات نمایند
مانند غسل جنابت و حاجت بذکر اینها علیحده نیست مطلب هشتم در آداب متعلقه بغسل میت است بدانکه
آداب و مستحبات آن بسیار است اول آنکه در وقت کندن پیراهن میت را بپهلو نگردانند بلکه بهمان حالتیکه بر پشت
خوابیده از طرف پا بیرون آورند اگرچه موقوف بپاره کردن جامه باشد لکن اگر میت مدیون باشد یا وارث
بالغ و عاقل داشته باشد یا کسی بوصیت میت مالک جامه شده باشد احوط اینستکه بدون اذن ایشان
جامه را پاره نکنند و بهتر اینستکه همین جامه را ساتر عورت میت کنند در حال غسل دوم اینکه انگشتان و مفاصل
او را ملایم کنند سوم اینکه میت را در حال غسل مثل حال احتضار رو بقبله بخوابانند چهارم
اینکه میت را وضو دهند پیش از غسل یا بعد از آن بدون مضمضه و استنشاق و بنیت رفع حدث و مباح
بودن تکفین و نماز میت و دفن یا کامل شدن آنها نماید و در وقت وضو دست میت را بشویند و سر و پای میت را مسح
نمایند و احوط ترک آن است آوردن این مستحب است پنجم آنکه از برای غسل گودالی علیحده بکنند که آب
غسل در آن جمع شود ششم آنکه در وقت غسل حائلی میان میت و آسمان قرار دهند مثل سقف یا خیمه و پارچه
هفتم اینکه غسل دهنده در پهلوی میت نایستد بلکه در پهلوی راست میت بایستد هشتم اینکه دو دست خود را
پیش از غسل تا مرفق بشوید نهم اینکه بدست چپ خود عورتین میت را سه مرتبه با اشنان و سدر یا بکف
سدر بشوید و در غسل با کافور و در غسل با آب خالص نیز عورتین را سه مرتبه پیش از غسل بشوید و همچنین
دو دست میت را پیش از هر یک از سه غسل از سر انگشتان تا نصف ذراع سه مرتبه بشوید دهم اینکه سر
میت را بکف سدر یا خطمی پیش از غسل خوب بشویند و مبالغه نمایند در شستن و لکن بنحوی که آب
بگوش و دماغ میت نرود یازدهم اینکه در غسل اول و دوم دست بشکم میت بمالد و آهستگی بکشد مگر

اینکه

در مستحبات و مکروهات و محرمات غسل میت

اینکه میت زن حامله باشد که خوف سقط ولدش باشد دوازدهم آنکه میت را بر روی بلندی یا تخته از تختها
و مثل آن غسل دهند و بعضی گفته‌اند که تخته اینست که از چهار گوشه که از درخت بزرگی است که در هند
روئیده میشود و بعضی گفته‌اند که شاید از آبنوس یا املی باشد که از هندوستان و ... سیزدهم آنکه
جای پاهای میت پستتر باشد که غساله بسوی پا جاری شود چهاردهم آنکه بعد از غسل بدن میت را
خشک کنند که کفن تر نشود و پوسیده نشود پانزدهم آنکه غسل دهنده در وقت ازاله نجاست و در وقت شستن
عورتین میت خرقه در دست کند و بیا میشود که بسبب حرمت مس عورتین و احتیاط است بپوشاند
عورتین از جهت غسل واجب میشود که خرقه در دست نماید شانزدهم آنکه در وقت غسل دادن بگوید
ربِّ عفوک عفوک یا بگوید اللّهمّ انّ هذا بدن عبدک المؤمن وقد اخرجت روحه من بدنه وفرّقت
بینهما فعفوک عفوک هفدهم آنکه چون بشستن کمر میت برسد آب را زیاد بریزد هیجدهم
آنکه قطع آب نکنند تا بدن آب تمام شود نوزدهم آنکه یکی بشوید و یکی آب بریزد بیستم آنکه بنرمی و
آهستگی بشوید بیست و یکم آنکه دست بهیچ اعضای میت نمالد مگر آنکه بترسد که چیزی از بدن میت
ساقط شود پس در این صورت استحباب ندارد بیست و دوم آنکه عورة میت را بپوشاند هر چند نظر کردنش
حرام نباشد یا طفل باشد بیست و سوم آنکه غسل دهنده دو دست خود را تا مرفق بلکه تا دوش بعد از هر غسل
دفعه بشوید بیست و چهارم آنکه آب غسل بقدری خنک باشد بیست و پنجم آنکه عیبهای بدن میت را
بپوشاند و بکسی خبر ندهد بیست و ششم آنکه میت برهنه و پوشیده عورة باشد بیست و هفتم آنکه
در هر سه غسل از جانب راست سر میت شروع نماید بیست و هشتم آنکه در هر غسلی از آن سه غسل بدن
هر یک از جانب راست و چپ را سه نوبت بشوید اما مکروهات غسل پس آنها بسیار است اول نشاندن
میت در حال غسل دوم او را در میان دو پای خود گرفتن سوم سر او را تراشیدن چهارم
موی زیر بغلش را کندن پنجم شارب و ریش و موی بدنش را چیدن ششم ناخن او را گرفتن هفتم پاک کردن
زیر ناخنهای او را با خلال بلکه سزاوار است که از الچرک زیر ناخنها را بچوب پاک نمایند بلکه اگر پنبه
دور کش کنند و بعد القاء از الچرک نمایند بهتر است هشتم ریش یا موی سرش را شانه کردن نهم گرم کردن
آب غسل را با آتش و بغیر آن که بدن میت با گرم سست میشود و هر چه باعث سخت شدن بدن میت میشود
بهتر است از چیزی که باعث سست شدن آن میشود مگر در زمان حاجت و ضرورة مثل سرمای شدید
دهم لگام زدن بر مقعد خصوصا در حال غسل یازدهم ریختن آب غسل را در بیت الخلاء و در بالوعه
خصوصا اگر بالوعه نجس باشد دوازدهم دست مالیدن بر شکم زن حامله هر چند ... باشد
و اما حرامها اینکه حرام است کشیدن سر ... و ختنه کردن میت ختنه نکرده را و قصّه زدن بجا ... را

کرد

کرده که احرام حج یا عمره مرده باشد سوم حنوط کردن محرم ممکن نبود یا کافور **مطلب نهم در حنوط**
بدانکه واجب است بعد از غسل حنوط کردن میت و اما البدن کافور است به پیشانی و کف دستها
و زانوها و دو انگشت بزرگ پاها و در غیر این هفت موضع که مواضع سجود است واجب نیست
و شرط است در وجوب حنوط چند چیز اول آنکه مسلم یا در حکم او باشد مثل اطفال و مجانین از مؤمنین
دوم اینکه محرم نباشد سوم اینکه محل حنوط باقی باشد چهارم اینکه کافور بوی دار موجود باشد
نه اینکه اصلا نباشد یا اینکه فاسد و بی بو باشد پنجم اینکه میت مالک کافور یا مال الحی باشد
که خریدن آن ممکن باشد یا اینکه متبرعی بجا نیاید و الا وجوب حنوط ساقط است و صحت حنوط
مشروط است بچند شرط اول آنکه محرم نباشد دوم اینکه با امکان باذن ولی باشد و اگر اذن ولی
ممکن نباشد اذن گرفتن ساقط است سوم اینکه بعد از غسل باشد بلی اگر غسل یا تیمم ممکن نباشد
حنوط را ترک نکنند چهارم اینکه بکافور باشد نه بغیر آن پنجم اینکه کافور نرم یا سائیده باشد که بمالند
به بعضی نه شوید و اگر نرم نشود کفایت نمیکند ششم اینکه نجس نباشد بلی نجس شدن بسبب محل ضرر نزند
هفتم اینکه غصبی نباشد پس اگر کافور غصبی بهم برسد هکر غصبی حنوط ساقط است هشتم اینکه بسیار اندک
نباشد که بی پوشیده باشد و در حنوط نیت قربت شرط نیست و بلوغ نیز شرط نیست در مباشر و همچنین
کافور کافی نیست و مستحب است که کافور حنوط کمتر از یک مثقال شرعی نباشد و بقدر هفت مثقال صیرفی
افضل است و اینکه کافور را بکف دست نرم کنند نه بهاون و غیر آن و اینکه سر بینی و سینه و کف پاها
و سر و گردن و دوش و ریش و جمیع مفاصل و محل اینکه بغلین و جاهای بد بو و فرج را حنوط نمایند
لکن غیر زن و شوهر حنوط بر فرج نمایند و ایشان نمالند و اینکه ابتدا بحنوط پیشانی کنند دیگر
کافور کم باشد که کفایت غسل و حنوط هر دو را نکند غسل بکافور مقدم است و حنوط ساقط
و اگر کافور حنوط همه مواضع را کفایت نکند جبهه را مقدم بدارد و در تقدیم و تأخیر باقی مخیر است
و حنوط کردن بعد از کفن ضرری ندارد و لکن قبل از کفن بهتر است و اینکه مخلوط کنند بکافور حنوط
قدری از تربت جناب سید الشهداء روحی له الفداء را و لکن باید که بمحلی که منافی احترام باشد نگذارد
مثل فرج و انگشتان پاها و غیر آن و مخلوط کردن حنوط را بمشک و عنبر و غیر اینها از بوی خوش مکروه است
و مستحب است جریدتین یعنی دو چوب سبز بقدر یک ذراع از درخت خرما یا سدر یا بید یا سایر درختان تر با
میت بگذارند چه میت مرد باشد یا زن صغیر باشد یا کبیر یکی را طرف راست میان پیراهن و بدن میت و
دیگری را طرف چپ میان پیراهن و لفافه بگذارند و افضل آنست که بنویسند بر کفن اسم میت و شهادتین
و اقرار بائمه علیهم السلام تفصیلا یا اجمالا و بر جریدتین با تربت بنویسند تتمه در بیان چند امر است اول آنکه

جایز است که میت را غسل از تماس بدهند با نحو که اول غسل دهد بسدر به آبی که سدر بریزند و میت را
و بعد بکافور با آبی که کافور در آن ریخته باشند و غسل با آب کافور دهند و بعد بآب
خالص که آب کافور و در آن نباشد یا آب خالص غسل دهند اگرچه این غسل ارتماسی جایز است ولکن ترتیبی
احوط و افضل است و هرگاه آب سدر و کافور ممکن باشد ولکن آب ممکن نشود مگر برای یک غسل
یا دو غسل واجب است علی الاحوط ترتیب را ملاحظه نمایند اول صرف نمایند در غسل با آب سدر در فرض اول
یا با آب سدر و کافور در فرض ثانی و از برای باقی تیمم نمایند از غسل با آب کافور و با آب خالص در فرض اول یا با آب
خالص در فرض ثانی تیمم بدهند بدل از هر غسلی که باقی مانده و تیمم دیگر بدهند و اگر یکی باقی مانده باشد تیمم بدل
و اگر سدر ممکن نشود و کافور ممکن باشد یا بعکس یا هیچ یک ممکن نباشد بقدر امکان صرف نمایند الا آنکه [illegible] عوض
غسل سدر بنابر اقوی و برای غسل کافور با آب خالص و تیمم بدهند و اگر سدر و کافور ممکن نشود آب
نباشد مگر بقدر یک غسل صرف نمایند [illegible] عوض غسل سدر و کافور و برای غسل با آب خالص تیمم
بدهند زیرا که [illegible] غسل [illegible] و لکن [illegible] یک تیمم [illegible] سه تیمم دیگر هم بدل از
غسلها بدهند و اگر بعد از آن آب یافت شود [illegible] غسل لازم است و الا ساقط و اگر بعد از
دفن و بعد از نماز آب یافت شود غسل و نماز را اعاده نمایند علی الاحوط [illegible] شرط [illegible]
تازه و پوشیده باشد [illegible] دلیل معتبری ندارد و لکن اگر [illegible] شرط [illegible]
شصت و هشت مثقال [illegible] باشد بلکه اگر [illegible] باشد چنانچه بعضی گفته‌اند [illegible]
اگر آب مضاف نشود چهارم آنکه اگر سدر و کافور [illegible] باشد [illegible] نباشد [illegible]
کرد [illegible] آب غسل واجب نیست لکن احوط است پنجم آنکه اگر غسل دادن میت ممکن نباشد بجهة نبودن
آب یا بجهة خوف پاشیدن بدن میت [illegible] تیمم را از میت بدل از آب سدر و آب کافور و آب
خالص و بهتر آنست که تیمم دیگر هم بدل از مجموع بدهند و باید که تیمم دهنده دست خود را بخاک
بزند و به پیشانی میت بمالد و بعد به پشت دستها [illegible] مسح کند و بهتر آنست که
از برای مسح دستها یک ضربت دیگر بزند و در جمیع این احوال [illegible] باشد ششم
آنکه اگر بدن میت قبل از غسل یا در حال غسل یا بعد از غسل و قبل از دفن نجس شود ازاله‌اش واجب است بلی
اگر در اثنای غسل بول یا غایط یا منی یا خون حیض و استحاضه [illegible] غسلش باطل نمی‌شود و اعاده‌اش لازم
نیست لکن احوط بعد از ازاله اعاده غسل است [illegible] وضو پیش از غسل و اگر بعد از [illegible] میت
[illegible] نجس شود ازاله‌اش واجب است مگر آنکه ممکن نباشد یا آنکه [illegible] باشد یا آنکه [illegible]
باشد که تطهیر [illegible] و اظهار میت شود [illegible] محتاج باخراج بدن [illegible] باآنکه [illegible]

مطلب دوم در کفن میت است

هتک حرمت میت شود بجهت عدم امکان تطهیر یا آنکه میت را از قبر بیرون آورند یا آنکه از یک پهلو به پهلوی
دیگر برگردانند یا برو بیندازند و بسبب آن هتک حرمت شود هرچند قبر را بر نکرده باشند لیکن اگر
بشود در این چهار صورت واجب نیست هفتم آنکه اگر میت مسلمان مشتبه شود بمیت کافر یا بیکی از آنها
محصور یا غیر محصور لازم است از جهت احترام مسلم همه را غسل دهند و کفن کنند و نماز کنند و در قبرستان مسلمانان
دفن کنند بلی اگر ممکن باشد تشخیص کردن بغیر از آن واجب است و اکتفا بختنه و عنوان از علامات اسلام که ختنه است
نمیتوان نمایند زیرا که بعضی از اهل کتاب نیز ختنه مینمایند بلی در خصوص بعضی وارد شده است دعا
که هر که ذکر نیست ... نمایند مطلب دوم در کفن میت است بدانکه کفن کردن واجب است بر
مکلفین و اگر یکی بعمل آورد از دیگران ساقط میشود مثل غسل دادن و واجب از کفن سه پارچه است اول لنگ
و حد آن از ناف است تا زانو از همه اطراف و بهتر اینستکه سینه تا هر دو ساق بلکه هر دو پا را بپوشاند و
واجب آن قدری باشد که صدق عرفی داشته باشد که لنگ پوشانیده اند و زیاده را بر فرض علم و وصیت تا فقد
بالغ ورثه و ... از ورثه کبار و طلبکاران اذن گرفت دوم پیراهن و قدر واجب آن بقدر صدق
عرفی است و لکن بهتر اینستکه از سر شانه تا نصف ساق بلکه هر دو پا را بپوشاند از همه اطراف و زیاده بر واجب فرض
علم و وصیت تا فقد مثل قدر زیاده از لنگ میباشد در اذن از ورثه کبار و طلبکاران سیم سر تا سر که لفافه است که
باید همه بدن میت را بپوشاند از طول و عرض و احوط اینستکه بحدی باشد که از طرف سر و پای میت بتوانند گره زنند
و عرض بحدی باشد که دو جانب آن بر روی هم بیفتد و ترتیب پوشانیدن این سه پارچه همین است که ذکر
شد و اگر یافت نشود مگر چیزی که کفایت یکی را کند لفافه را بر همه مقدم بدارند و اگر کفایت نکند مگر لنگ یا پیراهن
پیراهن مقدم است هرچند تقدیم لنگ خالی از قوت نیست و اگر بقدر ستر تمام عورتین یافت نشود ستر قبل مقدم است
بر دبر و در این سه پارچه چند چیز شرط است اول آنکه نازک نباشد که بدن نما باشد و اگر پارچه کلفت یافت نشود
پارچه نازک را دولا و سه لا کنند تا ساتر بدن شود و اکتفا بستر حاصل از مجموع خالی از قوت نیست دویم آنکه
مباح باشد نه غصبی سیم آنکه حریر محض نباشد هرچند میت زن باشد چهارم آنکه طلا باف نباشد اگرچه میت زن
باشد پنجم آنکه پاک باشد ششم آنکه از پوست و سایر اجزای حیوان غیر ماکول اللحم نباشد هفتم آنکه از
نباتات مثل از لیف و حصیر نباشد مگر در حال ضرورت هشتم آنکه از پشم و مو و کرک حیوان غیر ماکول اللحم
نیز علی الاحوط نباشد بلی در حال اختیار مثل ... و شال پشم و عبا و نحو آنها کفن کردن خلاف احتیاط
است و مناسب در این مقام ذکر چند چیز است اول آنکه در حال ضرورت و انحصار جایز است کفن کردن میت در پوست
بشرط آنکه از مرده نباشد و پوست ماکول اللحم را مقدم بدارند بر غیر ماکول اللحم که تذکیه شده باشد دوم چیزی
در حال ضرورت و انحصار کفن بحریر محض مخصوص بزن و طفل و همچنین است در حال ضرورت و انحصار کفن

مطلب پنجم در کفن میت است

بجامه متنجس خصوصاً اگر نجاست کم باشد و ببدن سرایت نکند و پوست ماکول اللحم مقدم است بر حریر و طلا بافت و حریر
وطلا بافت مقدم است بر پوست غیر ماکول اللحم و متنجس مقدم است بر حریر و طلا بافت و موی غیر ماکول اللحم
دوم — مقدم است بر پوستان دوم آنکه کفن واجب از اصل ترکه است و مقدم است بر وصیت و دین و حق رهن پس اگر
میت نداشته باشد مگر یک کفن که بتوان بجا آورد و آن رهن باشد و چیز دیگر نداشته باشد که از رهن آن بیرون آورند پس
همانکفن باید کفنش کنند اگرچه مرتهن راضی نباشد بلکه با رضای مرتهن بهتر است و اگر زاید باشد از حال میت بدون
رضای مرتهن زیاده بر قدر واجب جایز نیست و در کفن مراعات حال میت میشود در بلندی و پستی پس اقتصار نکنند در کفن
بجنس پستی که باعث ذلت و خواری میت باشد مگر اینکه شخص غنی خودش بکفن پست وصیت کرده باشد و در حکم
کفن است آب غسل و سدر و کافور و قیمت مکان دفن و اجرت مکان دفن که قدر واجب آنها باید از اصل ترکه اخراج
شود و بر سایر حقوق مقدم است مثل کفن بلکه همچنین است پول کفن ظالم که بجهت دفن میگیرد ظلماً اگر در اماکن
مشرفه متعارف که ابنای هر مکانی مقداری برا معین کرده اند بتفاوت پس اگر دفن در مکان اعلا قیمت مناسب حال میت
است بجهت آنکه اگر در غیر آنمکان مناسب دفن کنند ذلت و خواری میت باشد همانجا دفن میکنند و از اصل ترکه بر میدارند
مگر اینکه خودش بمکان اقل قیمت وصیت کرده باشد و اگر مکانیکه اعلا قیمت باشد مناسبتر بحال میت باشد و لکن دفن
در غیر آنمکان هم مناسب است و ذلت و خواری ندارد در اینوقت اگر زمین مناسب را سبیل کرده اند یعنی وقف
دفن آنها نموده اند که پول نمیگیرند در آن زمین دفن کنند و اگر در زمین مناسبتر بخواهند دفن کنند که محتاج بصرف
مصرف خواهی در اینوقت همه آن مصرف را از ثلث باید داد و اگر زمین مناسب هم محتاج بصرف پول باشد و مناسبتر محتاج
بصرف زیادتر باشد در اینوقت اگر اختیار زمین مناسبتر کرده اند زیاده نیز از ثلث حساب کنند اگر وصیت
سیم — بثلث کرده باشد و مصرف خواصی معین نکرده باشد سیم آنکه مستحب است که هر کسی کفن خود را در حال حیات
چهارم — مهیا کند و همچنین سدر و کافور را چهارم آنکه واجب نیست در کفن کردن نیت قربت بلکه بلوغ و عقل و اسلام و
پنجم — ایمان هم شرط نیست اگرچه بهتر است پنجم آنکه مستحب است که مرد عمامه و ران پیچ و زن مقنعه و پستان بند بکفن
خود زیاد کنند ششم آنکه کفن زن و جمیع ما یحتاج آن از سدر و کافور و غیر آن بر شوهر واجب است هر چند
ششم — زن صاحب مال باشد و هر چند شوهر صغیر یا مجنون یا غایب یا سفیه باشد چه زن صغیره باشد یا کبیره کنیز باشد
یا آزاد مطیعه باشد یا ناشزه دائمه باشد یا منقطعه یا معتده رجعیه و لکن وجوب کفن بر شوهر مشروط است
باسلام زن و باینکه شوهر زاید بر قوت شبانه روز خود و عیال واجب النفقه و مستثنیات دین چیزی از مال داشته
باشد که متعلق حق دیان و حق رهانت و حق جنایت و بخوان نباشد و اینکه زن پیش از شوهر مرده باشد و وصیت
بکفن نکرده باشد و اگر بعد از کفن کردن جنازه زن غرق شود یا حیوان او را بخورد یا سیل او را ببرد کفن باقی
بماند کفن بشوهر بر میگردد و بکفن کردن از ملک شوهر بیرون نمیرود و همچنین اگر دیگری کفن کند میت را و بعد

... کفن میت

۵۵

کفن میت را آب ببرد مثلاً گو کفن نماند بلکه عقده کفن نیز به یک دیگر ... و اگر بالفرض کفن کرده اند میت را و لکن کفن شوی یا خشک
بنحویکه میت محتاج بکفن دیگر شد اقوی این است که دوباره لازم نیست ... بالنسبه بزن و بر وارث بالنسبه
دوباره کفن بپوشانند خصوصاً اگر بعد از دفن باشد هر چند احتیاط در کفن دوباره و سه باره است تا هر جا حاضر
شود بلکه خالی از قوت نیست نظیر دفن که اگر میت بی دفن شده به واسطه سیل و نحو آن از قبر بیرون آید دوباره نیز
دفن لازم است ششم آنکه اگر کفن میت نجس شود پیش از دفن ازاله اش واجب است اگر تبدیل نکنند و اگر بعد از
گذاشتن در قبر نجس شود با امکان ازاله بشستن یا بمقراض کردن یا به تبدیل اگر بدن نیز واجب است لکن بایستی
باشد که بمقراض کردن از کفن عرفی بیرون نرود و به تبدیل اهانتی بمیت نشود هشتم آنکه تکفین کسیکه در
احرام مرده است مثل تکفین دیگران است حتی در پوشیدن سر و رو و مستحبات کفن بسیار است اول آنکه کفن ...
باشد و موسی بن جعفر روحی له الفداء را کفن نموده اند بکفنی که دو هزار و پانصد اشرفی تمام شده بود و تمام
قرآن بر او نوشته بود دوم آنکه بنویسند بر حاشیه یا جاهای اخری و مستحب است حتی عمامه اسم میت و ... رمید
شهادتین و اقرار بائمه اثنی عشر را تفصیلاً یا اجمالاً و اقرار بحقیت بعث و صراط و میزان و ثواب و عقاب و جنت و نار
بلکه مستحب است نوشتن جمیع قرآن یا بعضی از آن و حدیثی را که حضرت رضا علیه السلام برای اهل نیشابور خواندند
روایت کردند با اسانید بلکه حضرت فرموده اند در آن بنویسند و همچنین دو بیتی را که حضرت امیر ع در کفن سلمان
نوشتند و جوشن کبیر و بعضی از دعوات جلیله را بنویسند سوم آنکه زیره بر کفن و پنبه پاشند چهارم
آنکه کفن از پنبه سفید باشد پنجم آنکه در ریسمان که کفن را بان میدوزند از کفن بیرون آورند ششم آنکه پنبه
بر عورتین میت بگذارند هفتم آنکه کهنه و چرکین و شبهه ناک نباشد هشتم آنکه کفن از ثوب احرام یا ثیاب
بلکه بضایع مقدسه و بیتهای متبرکه و آب زمزم و قرائت تبرک شده باشد نهم آنکه تربت جناب سیدالشهداء
نوشته شده باشد بنحویکه نوشته در آن ظاهر باشد دهم آنکه در قیمت کفن امثال نکنند بلکه سهل انگار
نمایند و مکروهات کفن چند چیز است اول بریدن کفن با آهن یا فولاد دوم تکمه دار بودن آن پس اگر تکمه داشته
باشد تکمه اش را بکنند سوم آنکه آستین دار باشد بلی اگر میت را در پیراهن خودش کفن کنند ضرر ندارد چهارم
تر ساختن ریسمانی که کفن را میدوزند بآب دهن پنجم بخور دادن کفن را بعود و نحو آن ششم کتان خالص
یا ممزوج کفن کردن هفتم نوشتن کفن را بسیاه در حال اختیار هشتم خوشبو کردن آن نهم پارچه حریر ...
غیر نظیف کفن کردن دهم پارچه مخلوط بغیر حریر کفن کردن یازدهم دوختن پارچه های کفن بلکه باید ...
دوازدهم زیاد نمودن عدد پارچه ها از آنچه مقدار واجب یا مستحب است سیزدهم ... در قیمت کفن
جد و جهد کردن در زیادتی آن چهاردهم عمامه را تحت الحنک نگذاشتن و بعد از تحت الحنک بر سر ...
که عمامه بی تحت الحنک عمامه اعرابی و شیطانست مطلب پانزدهم در تشییع جنازه است و اجر مشایعت کننده

هفتم

هشتم در بیان مستحبات کفن است ۲

۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

در بیان مکروهات کفن است

در بیان تشییع جنازه و اجر مشایعت کننده

در اخبار

مطلب اول در ثواب تشییع جنازه و آداب مشایعت کننده

در اخبار معتبره بسیار ذکر شده است و اقلش اینست که از برای او ثبت میشود بهر گامی صد هزار حسنه و محو میشود
صد هزار گناه و بلند میشود صد هزار درجه و اگر نماز بر او کند صد هزار ملائکه از برای او استغفار
نمایند و اگر تا وقت دفن حاضر باشد صد هزار ملائکه مشغول باستغفار از برای او باشند تا وقتیکه از قبر مبعوث
شود و آداب آن بسیار است اول آنکه چون جنازه را ببیند بگوید انا لله و انا الیه راجعون الله اکبر هذا ما
وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة و
قهر العباد بالموت و بگوید الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم دوم آنکه بر داشتن جنازه بگوید
بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات سیم آنکه جنازه را بدوش
دارند نه بر حیوان بار کنند مگر در حال ضرورت و حصول مشقت چهارم آنکه مشایعت کننده پیاده مشایعت کند
نه سواره مگر با عذر پنجم آنکه جنازه را از چهار جانب بچهار نفر بردارند و تربیع نمایند باین طریق که ابتدا کند بدست
راست میت و بعد بپای راست و بعد بپای چپ و بعد بدست چپ که تربیع جنازه باعث آمرزش چهل گناه کبیره میباشد
بلکه امر بتربیع شده شود مثل روزیکه از مادر متولد شده باشد ششم آنکه تعجیل نمایند در دفن بلکه در تشییع هفتم
آنکه پشت سر جنازه یا از دو جانب آن راه بروند هشتم آنکه جنازه را بثوب رنگین و بسیار فاخر نپوشانند
نهم آنکه طواف دهند جنازه را بقبور انبیا و ائمه علیهم السلام یا بقبور علما و صلحا دهم آنکه صاحب
پای برهنه یا بتغییر هیئتی که او را بشناسند راه رود یازدهم آنکه از راه نزدیک تر بقبر ببرند دوازدهم آنکه
با آرامی برود سیزدهم آنکه همراه میت چراغ و آتش و مجمره نسوزانند مگر اینکه شب تاریک باشد چهاردهم
آنکه حرف نزنند مگر بذکر و دعا و صلوات حتی آنکه وارد است در حدیثی که ترک سلام کنند بر مشایعت کننده
پانزدهم آنکه ننشینند اگر از برای دفن تعطیلی نباشد تا آنکه میت را در لحد بگذارند شانزدهم آنکه خنده
و لهو و لعب را ترک کنند هفدهم آنکه زنها مشایعت نکنند اگر چه میت زن باشد هیجدهم آنکه ترک کنند قول
ارفقوا به و ترحموا علیه و استغفروا له غفر الله لکم را زیرا که این کلمات شعار [illegible] است نوزدهم و [illegible]
و همچنین ترک کنند قول قفوا به را بجهة اینکه منافی تعجیل است بیستم آنکه در وقت عبور جنازه از جای خود
برنخیزند مگر در جنازه یهودی که در وقتیکه از بالای سر شیعه عبور کند [illegible] برخیزند که جنازه یهودی
از بالای سر او عبور نکند بیست و یکم آنکه منع کنند کافر و منافق و فاسق را از مشایعت مطلب دوم در
در نماز میت است بدانکه نماز میت واجب کفائی است که بر همه واجب است لکن بفعل یکنفر از دیگران ساقط میشود
و اجر نماز میت بسیار است بلکه روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر کس بر میتی نماز کند نماز کنند بر او
هفتاد هزار ملک و همه گناهانش آمرزیده شود و هر گاه بعد از نماز بایستد تا آنکه میت را بقبر بسپارند و دفن کنند
قبض شود بهر قدمیکه بر میدارند ثوابی از برای ایشان نوشته میشود مثل کوه احد بلکه وارد شده است از پیغمبر

مطلب دوازدهم در نماز میت است

که هیچ مؤمنی نماز بر جنازه نمیکنند مگر آنکه بهشت را خدا واجب کند برو مگر آنکه منافق باشد یا آنکه عاق والدین
باشد و فرقی نیست که میت مرد باشد یا زن یا شهید ختنه کرده باشد یا نباشد مدیون باشد یا نه عادل باشد
یا فاسق و بیان آن در ضمن چند فصل است فصل اول در بیان کسی است که نماز بر جنازه او واجب است
و آن مشروط است بچند شرط اول و دویم و سیوم آنکه میت مسلم و مؤمن و شش ساله تمام شده باشد یعنی نماز
بر هر طفلی که زنده متولد شود کمتر از شش سال باشد و بمیرد مستحب است نه واجب چهارم آنکه میت تمام
باشد یا بعضی از آن بنحویکه موجب غسل شود پس قصد نماز بر همین بعض را میکنند که اگر بعضی دیگر از آن
میت پیدا شود نماز از آن ساقط نیست پنجم آنکه حاضر و در دسترس باشد ششم آنکه معلوم الاسلام
والایمان بظاهر شرع باشد و اگر میت مشتبه شود بغیر اثنی عشری همه نماز باید کرد چنانچه در غسل گذشت
هفتم آنکه نماز کردن باقل واجب خوف فساد یا تلف جنازه نباشد هشتم آنکه پیش از دفن باشد بلی
اگر بعد از دفن باشد باید پیش از خاک شدن بدن باشد که اگر نماز نکرده دفن شده است نماز بر قبر او میتوان کرد
مادامیکه بدن او متلاشی و خاک نشده باشد علی الاقوی فصل دویم در شرائط نماز کننده بر میت است
بدانکه نماز کننده باید مسلم و مؤمن اثنی عشری و بالغ و عاقل باشد و نماز طفل ممیز اگر چه صحیح است علی الاقوی
بلکه موجب سقوط از دیگران بودن نیز قوی است لکن مراعات احتیاط اولی است که اکتفا بنماز طفل ممیز نکنند
هر چند بنحو صحیح بعمل آورده باشد و باید که نماز کننده ولی میت یا ماذون از ولی میت باشد پس بدانکه ولی میت
اولی است بر نماز و ولایت مخصوص بوارث است و مقدم است بر همه ورثه و ارحام و بعد از او پدر مقدم است
ارحام حتی بر جد و احوط آنست که از جد و پدر میت هر دو رخصت حاصل نمایند بلکه احوط آنست که اگر
ولد ذکور بالغ عاقل داشته باشد از او نیز رخصت حاصل نمایند خصوصا اگر ولد اکبر باشد و بعد از او
اولاد و اولاد اولاد میت است که اولی میباشند از برادر و خواهر میت و از عمو و سایر ارحام لکن طبقه اولی
از اولاد مقدم است بر اولاد اولاد و هکذا و اگر همه ذکور باشند از همه اذن بگیرند مگر آنکه پسر بزرگ
موجود باشد که در این وقت اذن ذکر اکبر معتبر است نه همه و اگر همه اناث باشند اذن از همه معتبر است و اگر مختلف باشند
در ذکوریت و انوثیت ذکور مقدم است و احوط آنست که اذن از اناث هم میباشد و بعد از طبقه اولاد اجداد
و برادران و خواهران که طبقه ثانیه میباشند مقدمند بر عموها و خالها که طبقه ثالثه میباشند لکن
پدر جد مقدم است بر جد مادری تنها و برادر پدری تنها و هر یک از این طبقات که از یکطرف پدری و مادری
باشند مقدم است بر پدری تنها یا مادری تنها و هر یک از اینها که نزدیکتر است بمیت اولی است از آنکه دورتر است
و وارث مقدم است بر غیر وارث و آنکه ارثش بیشتر است مقدم است بر آنکه ارثش کمتر است و اگر چنانچه وارثی که ولی میت
محروم شود از گرفتن ارث مثل آنکه پسر پدر را کشته باشد یا بعکس یا آنکه پسر میت مسلم کافر باشد یا آنکه آزاد نباشد

در بیان کیفیت نماز میت است

اینو ... فقط مستحبی اولویت انحواش و آقای میت مقدم است بر همه طبقات وارث بلکه آقا مقدم است بر شوهر زن
هر چند شوهر آزاد باشد بلکه آقا از همه بهتر است پس مملوک ولیّش آقا او است و اگر وارثی از اولیا ... نباشد
نباشد ولیّش کسی است که او را آزاد کرده باشد و اگر مولای معتق نباشد ولیّش ضامن جریره است و اگر
اینهم نباشد ولیّش حاکم شرع است و اگر اینهم نباشد ولیّش عدول مؤمنین است و چون تشخیص ولی بجهت
مشکل است احتیاط اولی است رجوع بحاکم شرع یا عدول مؤمنین و هر گاه احتمال اولویت برود در نزد
فقها و اگر ولی میت صغیر یا دیوانه یا غایب باشد اختیار با ولی آنها است و اگر میت وصیت کند که نماز شخص
معین کند پس اگر ولی میت قبول وصیت کند لازم است علی الاحوط که آن شخص نماز کند و ولی نتواند خلاف
وصیت کند و اگر قبول نکرد اختیار با ولی است نه با وصی و اگر ولی خود نتواند نماز کند اذن بدهد بدیگری
نماز کند و اگر اولیاء در ذکوریت و انوثیت و در رشد و در علم و سایر ... برابر باشند اذن از همه حاصل کنند و
با وجود همه اولیاء اگر امام عصر عجل الله فرجه حاضر باشد مقدم است بر همه و اگر ولی رجوع از اذن نماید
بنماز نکند یا قطع نماز کند و اگر امام مأذون از ولی در اثناء نماز بمیرد ماموم اقتداء بعادل دیگر
کنند بی اذن جدید ضرر ندارد و اگر ولی زن باشد جایز است که خودش نماز کند یا اذن بدهد بمرد یا
با مامه یا بانفراد و اگر زن امامت کند باید که زنها با او اقتداء کنند نه مردها و باید که مقدم بر زنان نشود
بلکه در صف ایشان بایستد و باید علی الاحوط که سایر شرائط جماعت مراعات شود از عدالت امام و سایر ...
امامت و وجوب متابعت در تکبیرات و در افعال و دعا و پیش از امام نگفتن حتی اینکه بعضی گفته اند که اگر یکی
از تکبیرات را پیش از امام بگوید گناهکار است و اگر امام یا ماموم شک در عدد تکبیرات کنند باید که رجوع کنند
بحافظ ضابطه ... بنابر ... و شک ندارد مثل نماز یومیه و باید که میت را باسم یا باشاره معین کند و میان او
و میت مانع و حاجبی نباشد و مکان او و میت نه پست و بلند نباشد و اینکه سر میت بجانب راست نماز کننده
باشد و پشت بجانب آسمان باشد و بعد از غسل میت یا تیمم و بعد از کفن و حنوط باشد و اینکه میان او و میت
بسیار دور نباشد و نماز کننده رو بقبله باشد و اینکه ایستاده و مستقر باشد و اینکه مکان و لباس نماز
کننده مباح باشد و چیزی ... نباشد و اینکه تکبیرات را کم نکند و عربی بگوید و اولی آنست که جمیع شرایط
نماز یومیه و موانع آن را در این نماز ان امکان ملاحظه نماید فصل سیم در بیان کیفیت نماز میت و طریقه
آنست که اول نیت کند که نماز بر این میت حاضر میکنم از جهة اینکه واجب است قربة الی الله و تکبیر بگوید و بگوید اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس تکبیر بگوید و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد پس تکبیر سیم بگوید
و بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات پس تکبیر چهارم بگوید و بگوید اللهم اغفر لهذا المیت و بعد تکبیر پنجم
بگوید و جنازه را بردارند و بهتر اینست که بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها

فصل سیم در کیفیت نماز میت است

سیم را

در بیان کیفیت نماز میت

٥٩ واحداً احداً صمداً فرداً حيّاً قيّوماً دائماً ابداً لم يتّخذ صاحبةً ولا ولداً واشهد انّ محمّداً عبده ورسوله
ارسله بالهدى ودين الحقّ ليظهره على الدّين كلّه ولو كره المشركون پس تكبير دوّم را بگويد و بگويد اللّهم
صلّ على محمّد وآل محمّد كافضل ما صلّيت وباركت وترحّمت على ابراهيم وآل ابراهيم انّك حميد مجيد وصلّ
على جميع الانبياء والمرسلين پس تكبير سيّم را بگويد و بگويد اللّهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات والمسلمين
والمسلمات الاحياء منهم والاموات تابع اللّهم بيننا وبينهم بالخيرات انّك على كلّ شيء قدير پس تكبير چهارم
را بگويد و بگويد اللّهم انّ هذا المسجّى قدّامنا عبدك وابن عبدك وابن امتك نزل بك وانت خير منزول
به اللّهم انّك قبضت روحه اليك وقد احتاج الى رحمتك وانت غنيّ عن عذابه اللّهم انّا لا نعلم منه
الا خيراً وانت اعلم به منّا اللّهم ان كان محسناً فزد في احسانه وان كان مسيئاً فتجاوز عنه پس تكبير پنجم را بگويد
که نماز بآن تمام میشود و مستحبّ است که بعد از تكبير پنجم بگويد ربّنا آتنا في الدّنيا حسنة وفي الآخرة حسنة و
قنا عذاب النّار و جنازه را بردارند و هرگاه میّت مخالف باشد بعد از تکبیر چهارم بر او نفرین و لعن کنند
اگر مستضعف باشد که حق و باطل را تمیز نداده باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللّهم اغفر للّذين تابوا
واتّبعوا سبيلك وقهم عذاب الجحيم و اگر مذهبش معلوم نباشد و مجهول الحال باشد بگوید اللّهم
ان كان يحبّ الخير واهله فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه و اگر طفل باشد و پدر و مادرش مؤمن باشند بعد از
تكبير چهارم بگويد اللّهم اجعله لابويه ولنا سلفاً وفرطاً واجراً و اگر پدر و مادرش مؤمن نباشند بترك دعا
والدين کنند و اگر میّت زن باشد بجای عبدک امتک بگوید و بجای ابن ابنة بگوید و همه ضمیرهای مذکر را مؤنث
بگوید فصل چهارم در بیان آداب مستحبّه و مکروهه نماز میّت چند چیز است اوّل آنکه نماز کننده
با وضو یا با غسل یا با تیمّم باشد دوّم آنکه مقابل کمر میّت بایستد اگر مرد باشد و محاذی سینه‌اش بایستد
اگر میّت زن باشد سوّم آنکه اگر جنازه‌های متعدّده بخواهند یکجا نماز کنند مرد را نزدیک امام بگذارند
و بعد طفل شش ساله را و بعد از آن خنثی را و بعد از آن زن را و بعد از آن پسر کمتر از شش ساله را و بعد از آن
دختر کمتر از شش ساله را بگذارند و این ترتیب مستحبّ است نه واجب چهارم آنکه کفش را از پا بکنند بلکه جوراب
خود را بخاک برساند پنجم آنکه در تکبیر اوّل دستها را بلند کند تا نزدیک گوش و همچنین در سایر التکبیرات
علی الاقوی ششم آنکه نزدیک جنازه بایستد هفتم آنکه نماز را در جائی بجا آورند هشتم آنکه از جای خود
حرکت نکنند بعد از نماز تا جنازه را بلند کنند نهم آنکه امام تکبیر را بلند بخواند دهم آنکه مأموم
در پشت سر امام بایستد یازدهم آنکه نماز را در مسجد نکنند اگر مأموم تنها باشد [illegible]
فارغ از نماز مکث کنند در جای خود دوازدهم آنکه نماز میّت را بجا آورند در جائی
که محل اجتماع مردم باشد چهاردهم آنکه بعد از تکبیر چهارم وقت دعا خواندن برای میّت دستها را بردارد

عن

فصل چهارم در بیان آداب مستحبه و مکروه نماز میت

بدعا

در بیان بقیه نماز میت

بدعا یا نیز همچنین اگر جاهل و جهول کند بدعا و قصد شفاعت کند شاید همچنان که منع کنند کافر و منافق از حضور
هفدهم آنکه در بیابان نماز نکنند هجدهم آنکه قبل از نماز بسه مرتبه الصلوة بگویند و بدانکه اذان و اقامه
و حمد و سوره و قنوت و رکوع و سجود و تشهد و سلام و تشنیق تکبیر افتتاح و دعای توجه بقصد مطلوبیت
در این نماز بدعت و حرام است فصل پنجم در بیان نماز بر مصلوب و اسباب آنکه کسی را بحکم شرع او را
بردار کشیده اند چون بعد از سه روز او را از دار بزیر آورده اند بر او نماز کنند مگر اینکه از زیر او در پیش
او مانده باشند و پیش از سه روز که بردار است بر او نماز نکنند و اگر بغیر حکم شرع او را بردار کشیده اند در وقت
مطلقا بر او نماز نکنند تا او را بزیر آورند مگر بعد از یاس بجهة تعذر یا تعسر فصل ششم در آنکه
اگر در اثنای نماز بر میت میت دیگر حاضر کنند مخیر است نماز کنند میان اینکه نماز بر میت اول را تمام کند و بعد
از آن نماز بر میت دوم کند و اینکه نماز بر میت اول را قطع کند و بر هر دو یکجا نماز کنند در صورتیکه قطع نماز
موجب تاخیر یکی مشروع تا جنازه اول باشد نشود و اینکه نماز بر میت اول را قطع نکند بلکه شریک کند
میت دوم را در تکبیرات باقیه و لکن از برای هر میتی دعای مخصوص بتکبیر او را بخواند پس اگر پیش از تکبیر
سیم جنازه اول جنازه دوم را حاضر نمودند تکبیر سیم را بقصد تکبیر سیم جنازه اول و تکبیر اول جنازه دوم بگوید
و دعای اللهم اغفر للمؤمنین را بقصد اول و شهادتین را بقصد میت دوم میخواند و همچنین در تکبیر چهارم
دعای هر یک را بقصد هر یک جدا جدا بخواند و تکبیر پنجم را بقصد تکبیر آخر میت اول و بقصد میت سیم
دوم میخواند و بعد از آن دعای مخصوص میت دوم را میخواند و بعد تکبیر چهارم مخصوص میت دوم را با دعا
میخواند و بعد تکبیر پنجم مخصوص میت دوم را میگوید و جنازه ها را بر میدارند و اگر در اثنای نماز امام کسی
بخواهد اقتدا کند با امام تکبیر بگوید و همان تکبیر را تکبیر اول خود حساب کند و دعای مخصوص تکبیر اول را بخواند
و همچنین در تکبیرات باقیه متابعت امام کند و دعای مخصوص بتکبیر خودش را بخواند و بعد از فراغ امام باقی
تکبیرات خودش را با دعاهای مخصوص مخففه بخواند با عدم اختلال شرائط و عدم حصول منافی و با اختلال
شرائط مثل برداشتن جنازه یا دور شدن زیاد یا دور بودن مصلی از آن تکبیرات باقیه را بی دعا پی در پی
همان مکان بگذارد انسان است بگوید و بدانکه مکروه هست دوباره نماز کردن بر شخص بر میت بنفرادی یا بجماعت
مگر اینکه میت از اهل شرف و علم و تقوی باشد و کسیکه نماز کرده است کراهت ندارد که بجماعت یا فرادی
نماز کند و اگر یکشبانه روز از دفن گذشته باشد بهتر اینست که دوباره بر قبرش نماز نکنند و بدانکه بجا آوردن
نماز میت عمدا جایز نیست تا اینکه دفن شود بلکه باید نماز کنند پیش از دفن و بترک نماز پیش از دفن نماز
ساقط نمیشود بلکه باید بعد از دفن تا جسدش باقی است بر قبر نماز بر او بکنند و لکن هرقدر که مبادرت
و تعجیل کنند بهتر است فصل هفتم بدانکه نماز میت در هیچ وقت کراهتی ندارد بلکه بر فریضه موسعه مقدم است

فصل پنجم در نماز بر مصلوب است

فصل ششم در حکم جنازه دیگر در اثناء نماز

کراهت تکرار صلوة میت

مطلب سیزدهم در دفن میت است

و اگر زمان فریضه مضیّق باشد و نماز بر میّت نیز مضیّق باشد بسبب خوف فساد بر میّت نماز یومیّه را مقدّم بدارند
و میّت را دفن کنند و نماز بر قبرش کنند بلی اگر با خوف فساد دفن نیز ممکن نشود الّا بترک نماز یومیّه در اوّل وقت
نماز یومیّه را ترک کنند و دفن را مقدّم بدارند بر نماز میّت و نماز یومیّه هر چند با امکان اگر در حال دفن
نماز فریضه را با ایماء و اشاره بجا آورد و بعد از دفن فریضه را اعاده نماید و نماز میّت را بعد از دفن بجا
آورد بهتر است فصل اینکه جایز نیست نماز بر جنازه در اثنای نماز یومیّه و غیر آنها از فرایض اگر چه محو صورت فریضه
نشود و بدانکه جایز است تیمّم برای نماز جنازه اگر چه مانعی از استعمال آب نباشد و اگر چه محدث بحدث
جنابت باشد و در این تیمّم قصد بدلیّت از وضو یا غسل لازم نیست ولکن بهتر آنست که با خوف فوت نماز میّت
نباشد با تعذّر استعمال آب تیمّم نکنند چنانچه معلوم است مطلب سیزدهم در بیان دفن میّت است و در ضمن
چند فصل بیان میشود فصل اوّل در کیفیّت وجوب دفن و واجبات آنست بدانکه دفن میّت واجب کفائی
است چنانکه سابقاً ذکر شد و شرط نیست در آن نیّت و بلوغ و عقل پس اگر غیر بالغ یا مجنون مباشر دفن شود
اگر عاقل بالغ ناظر باشد که رو بقبله و با داب شرعیّه دفن شود کافیست و بدانکه واجبات دفن اینست که باید
میّت را بعد از غسل و حنوط و کفن و نماز در زمین مباح دفن کنند پس جایز نیست دفن در زمین غصبی یا
در زمین وقفی غیر قبرستان مثل مسجد و مدرسه بنا بر احتیاط یا قبر دیگری که او دفن شده باشد میّت دیگر
بطریق شرع و باید اینکه بجانب راست بطریق اختصاص روی او بقبله دفن نمایند بلی اگر میسّر نشود
رو بقبله نمودن بعلّه اشتباه قبله و عدم تمیز مغرب از مشرق و عدم ظن بقبله یا بعلّه دیگر مثل خوف فساد
در بدن میّت با انتظار علم بقبله ساقط میشود رو بقبله نمودن و واجب است که در گودال زمین دفن کنند که
میّت از جانوران محفوظ بماند و بوی بد از قبر بیرون نیاید و اگر دفن منحصر باشد بصندوقی که جسد میّت
بسبب کثرت جانوران از زمین در زیر زمین محفوظ نماند باید قبرش را با گچ و آجر محکم نمایند و باید
دفن در مکانی باشد که هتک حرمت میّت نشود مثل بیت الخلاء و بالوعه و دفن در مقابر اهل ایمان
در عرض ... و اجزاء میّت که پاره پاره شده است باید مراعات قبله و سایر واجبات مذکوره در آن بشود
و اگر پشت و بطن بهم چسبیده باشد از همدیگر جدا ننمایند بلکه یکبار روی بقبله دفن کنند و از دیگری
ساقط است و اگر زن ذمّیّه که از مسلم حمل داشته باشد بمیرد پشت او را بجانب قبله کنند تا روی طفل بجانب
قبله شود و اگر قبله مشتبه باشد و ظن بقبله در هیچ طرف نباشد و انتظار تشخیص قبله موجب ضرر
مباشرین شود در این فرض بهر طرف که بخواهند دفن نمایند بلی اگر بعد از تحصیل قبله ...
اینجا و در فرض سابق و اگر کسی در کشتی بمیرد بعد از غسل و کفن و حنوط و نماز اگر ممکن باشد که بخشکی برسانند
که در خشکی دفن نمایند واجب است که در خشکی دفن کنند و اگر نقل بخشکی متعذّر باشد بسبب خوف از دشمن

در بیان کیفیت دفن میت است

بلند باشد یا انگشت و بخواند بسم الله این سوره را ... کوید بسم الله اندازد یا این نحو که در خمره سنگی
بگذارند و سرش را محکم کنند یا اینکه سنگی یا آهنی بپایش ببندند و روی بقبله کرده بدریا بیندازند
در مکانی که خوف خوردن حیوانات دریا باشد یا کمتر باشد یا اینکه بدن میت محفوظ باشد بقدر امکان
فصل سیم در بیان آداب دفن و آن بسیار است اول اینکه دفن در مقبره نزدیک باشد مگر
اینکه ترجیحی در مقبره دور باشد مثل اینکه قبور بزرگان دین در آن باشد یا اینکه زیارت اهل قبور در آنجا
بیشتر شود دویم اینکه جنازه را بقدر دو ذراع یا سه ذراع پایین تر نزدیک بقبر بگذارند و در وقت
گذاردن در قبر سه دفعه جنازه را نقل کنند هر دفعه قدری نزدیکتر بقبر نمایند و لحظه صبر نمایند و در دفعه
سوم آهسته داخل قبر نمایند و اگر میت زن باشد در جانب قبله بگذارند و از آنجا داخل قبر کنند و اگر مرد باشد
سر او را در جانب پایین قبر بگذارند و از جانب پا داخل قبر کنند و مرد را از سر شروع داخل قبر نمایند و زن را عرضا
داخل قبر کنند و پرده بر سر قبر زن بکشند سیم اینکه مباشر دفن با وضو و سر و پا برهنه باشد چهارم
اینکه مباشر دفن زن شوهر یا یکی از محارم او باشد و اگر محارم نباشد بیگانه ضرر ندارد لکن بهتر اینست که
از صلحا باشد و در دفن مرد بیگانه بهتر از محارم است پنجم اینکه وقت پایین داشتن از تابوت بگوید
بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله اللهم الی رحمتک لا الی عذابک اللهم افسح له فی قبره و لقنه حجته
و ثبته بالقول الثابت و قنا و ایاه عذاب القبر و در وقت بیرون آمدن از قبر بگوید اللهم اجعله روضة من ریاض
الجنة و لا تجعله حفرة من حفر النار و در وقت لحد گذاردن بگوید اللهم عبدک و ابن عبدک و ابن
امتک نزل بک و انت خیر منزول به و بعد از گذاشتن در قبر بگوید اللهم جاف الارض عن جنبیه و صاعد
عمله و لقه منک رضوانا ششم اینکه گود کردن قبر یا چنبره کردن باقامت متعارف باشد هفتم اینکه
در زمین سخت لحد بکنند در جانب پیش رو یا پشت سر میت روی بقبله شکافند که میت در آن بخوابانند
و در زمین سست که خوف خراب شدن و چیز دیگر باشد در وسط شق کنند و اگر لحد کنند از زمین
زمین سست عوض شکافتن وسط قبر شاید بنا باشد هشتم اینکه لحد را گشاده و بلند قرار دهند
بقدری که بتوان در آن نشست نهم آنکه بعد از گذاردن میت در قبر گره کفن را از جانب سر و پا بگشایند
و روی میت باز کنند و بر خاک بگذارند و اگر خاک کربلا باشد افضل است و اگر خوف ملوث شدن
نباشد در زیر سرش مقابل رو پیش بگذارند مثل خشت از تربت و مانند آن و روایت شده
که زنی زنا میداد و اولاد زنا را بعد از زائیدن میسوزانید از جهت خوف از اهل خود و بحال او
کسی مطلع نبوده مگر مادرش چون مرد و دفنش کردند زمین قبول او را بیرون انداخت و قبول نکرد
نقل بجای دیگر کردند باز قبول نکرد پس اهلش آمدند خدمت حضرت امام جعفر صادق

فصل سیم در آداب دفن است

در بیان کیفیت دفن میت است

روحی له الفداء و حکایة را نقل کردند پس حضرت از مادرش پرسیدند که این زن بد چه خوف میکرد
مادرش قصه را نقل نموده حضرت فرمودند که رفیق بد را عین میکنند چنانچه اینکه عذاب میکرد
خلق خدا را بعذاب خدا در قبر او از تربت حسین صلوات الله علیه بگذارید پس گذاشتن بی خدا
سنگ در آن نهاد و هم آنکه خاک زمین بر سر او مانند باشد بلند کنند یازدهم آنکه خشتی یا چوبی در پشت
بگذارند تا آنکه بر پشت نیفتد و ششم آنکه ولی یا مأذون از او برهنه نموده از زیر پای او
میت بیرون و شانهای میت را بدست راست و شانه چپش را بدست چپ بگیرد و حرکت دهد و تلقین کند
او را باعتقادات حقه یکمرتبه یا دو مرتبه یا سه مرتبه چنانچه در کتب معتبره مذکور است و بهتر آنست که
بعد از آن تلقین بهتر آنست که میت را شنیدن تلقین نماید که جمع کرده‌ایم این تلقین عربی و تلقین
کردن بلغت و زبان خود میت شاید اولی باشد هفتم آنکه لحد را بخشت و مانند آن بپوشند که
خاک بر میت نریزد و از جانب سر ابتدا بپوشانند لحد را و در وقت پوشانیدن لحد بگوید
اللهم صل وحدته وآنس وحشته وآمن روعته واسکن الیه من رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة
من سواک فانما رحمتک وسعت للطالبین واکرم منیته باشد هشتم آنکه در چهار دری
آنکه در وقت بیرون آمدن از قبر از جانب پا بیرون بیاید بجهة احترام و بجهة آنکه برای هر چیز
دری میباشد و در قبر طرف پا میباشد و بعد از بیرون آمدن از قبر بگوید انا لله وانا الیه
راجعون اللهم ارفع درجته فی اعلی علیین واخلف علی اهله فی الغابرین وعندک نحتسبه یا رب
العالمین نهم آنکه حاضران غیر اقوام میت خاک را به پشت دست در قبر بریزند سه مرتبه و در
وقت خاک ریختن یا وقت دست از خاک ریختن برداشتن بگویند انا لله وانا الیه راجعون و در حدیث
از حضرت امام رضا صلوات الله علیه وارد شده که هر که از پشت دست سه مرتبه خاک بر قبر بریزد
و بگوید اللهم ایمانا بک وتصدیقا بکتابک هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله
ورسوله میت را بخشد خداوند بهر ذره حسنه دهم آنکه قبر را از زمین بلند کنند تا آنکه قبر مؤمن
معلوم باشد و قصد زیارت او بکنند و نبش نکنند یازدهم آنکه بلندی قبر را بقدر چهار
انگشت تا یک بدست یا یک وجب بلند قرار دهند دوازدهم آنکه بر روی قبر ریگ سرخ بریزند بعد از آنکه
بر قبر میت بگذارند بهتر آنست که آب بر روی قبر بریزند و آب را باین طریق بریزند که از سر قبر بجانب پا آمده
و از جانب پا بجانب سر باز گردند و اگر آبی بماند در وسط قبر بریزند و مستحب است که چنین تا چهل روز بلکه تا چهل ماه
نیز از احادیث معلوم میشود بهتر است آنکه آب را قطع نکنند و متصل بریزند تا آخر بهتر است سیزدهم آنکه در وقت
آب ریختن رو بقبله باشد چهاردهم آنکه بعد از ریختن آب حاضران دست بلکه کف دست بر قبر

در بیان کیفیت دفن میت

بر قبر بگذارند که نشان انگشتان با کف دست بلکه تمام دست در قبر بماند خصوصاً برای بنی هاشم و برای کسی که بر او نماز
نکرده باشند و مستحب است اثر دست تا مدتی بماند در حال اول دفن یا بعد از آن و در غیر اینحال هم مجملاً آن وضع را نبیند ار گر
بیست و پنجم آنکه در وقت دست گذاشتن رو بقبله باشد بیست و ششم آنکه در آن وقت هفت مرتبه سوره
انا انزلنا بخواند و بعد از آن دعای مجیر بخواند یا مثل آن بخواند بیست و هفتم آنکه ولی میت یا شخصی
از حاضران بر حضوت وصی بعد از رفتن حاضران و برگردد بر قبر بآواز بلند تلقین میت نماید که در خبر است که
این تلقین باعث این میشود که نکیر و منکر داخل در قبر نشوند و از او سؤال نکنند و یکی بدیگری
میگوید بگیر تلقین حجت کفایت کرد ما را از سؤال او و از بعضی ظاهر میشود که تلقین مستحب است در
چهار حال الحال الاحتضار و بعد از کفن و در دفن پیش از پر کردن و بعد از پر کردن و رفتن مردم و این ضرر ندارد
بیست و هشتم آنکه در حال تلقین رو بقبله باشد بیست و نهم آنکه ولی میت پیش از تلقین سوره حمد و قل
اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد و آیة الکرسی بخواند بلکه پیش از قرائت اینها اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم بگوید و صلوات نیز بفرستد سی ام آنکه اسم میت را بالای قبر بر لوحی بنویسد
میان قبر یا بمحاذی سر قبر نصب کنند سی و یکم آنکه قبر را چهار گوشه نمایند سی و دوم آنکه قبر را مسطح نماید
باز از نصف ذراع کبیر بیشتر نباشد سی و سوم آنکه انگشتر عقیق در دهن میت بگذارند که در او نقش لا اله الا الله یا آنکه
الله ربی و محمد نبیی و اسماء ائمه علیهم السلام باشد فصل سیم در امور مکروهه و آنچه حرام است اول آنکه دو میت
در حال اختیار در یک جنازه گذارند و در یک قبر دفن نمایند بلکه از بعضی ظاهر میشود که مرد اجنبی و زن
اجنبیه را با هم دفن کردن حرام میباشد و اگر بجهت ضرورة دو جنازه را در یک قبر بگذارند فاصله بگذارند
افضل را مقدم بدارند دوم آنکه زمین قبر را با آجر و سنگ و تخته فرش نمایند سوم آنکه خویشان
میت خاک بر قبر بریزند که باعث قساوة دل است چنانچه مکروه است برای خویشان و پدران نزول در قبر
مجلسی علیه الله مقام کراهة نزول در قبر را مخصوص ولد قرار داده است چهارم آنکه خاک غیر آن قبر بر قبر
کنند اندر آن قبر کار کنند یا بریزند در وقت دفن بلکه مطلقاً بر میت گران است و از بعضی ظاهر میشود نه
اختصاص کراهة بر ریختن نه گل کاری کردن چنانچه از بعضی اختصاص کراهة بوقت دفن ظاهر میشود نه
بعد از آن پنجم آنکه قبر را ماهی پشت قرار بدهند ششم آنکه قبر را بعد از شکستن تعمیر کنند که خدا
عالم دوست میدارد دل شکسته و قبر شکسته را بلی قبور انبیا و ائمه و علما و صلحا و شهدا را تعمیر کردن
مستحب است بلکه بسا میشود که واجب میشود هفتم آنکه بنا و عمارة بر قبر درست کنند بلکه خیمه و نحو
نیز در حکم آنست مگر در قبور ائمه و صلحا هشتم آنکه قبر را گل کاری کنند اگرچه بخاک همان قبر باشد
کاری کنند چه در ظاهر قبر و چه در باطن مگر بجهة ضرورة مثل لحد بستن قبر و نحو آن و مگر در قبور

فصل سیم در امور مکروهه

در بیان کیفیت دفن میت است

واولیاء وائمه هدی نیز هم آنکه در سر قبر غیر انبیا وائمه هدی مکث نمایند مگر برای اغراض صحیحه مثل
تلاوة قرآن نهم آنکه بر سر قبر بنشینند که در حدیث است که اگر بالای آتش بنشینم که جامه ام بسوزد
خوشتر است مرا که بالای قبر بنشینم یازدهم آنکه قبر را مسجد قرار بدهند که نماز بالای آن بکنند
یا آنکه او را محل سجود قرار دهند یا آنکه بالای قبر و پهلوی قبر مسجد درست کنند که نماز جماعت
یا فرادی نمایند و لکن در پهلوی قبر امام و نحو آن مسجد ضرر ندارد دوازدهم آنکه بالای قبر
راه بروند بدون غرض و داعی پس اگر زیارت اهل قبور موقوف باشد بر آن ضرر ندارد
و در حدیث است که وقتیکه داخل قبرستان میشوی گام منه بر قبرها و بالای ایشان راه برو که هر که
مؤمن است از راه رفتن راحت می یابد و هر که منافق است درد آن را می یابد سیزدهم آنکه بالای قبر یا که
در مقبره بول و غایط بکنند چهاردهم آنکه سر قبر یا که در مقبره خنده کنند پانزدهم آنکه از مکانی که
فوت شده قبل از دفن نقل به مکان دیگر بکنند مگر به مشاهد مشرفه و امکنه متبرکه و نقل از عرفات به حرم
که در حدیث است بلکه از حدیث عرفه و غیره استفاده میشود جواز نقل از مشاهد به سوی مشاهد دیگر
بعضی از خواص و فضیلت میشود هر چند خصوص نقل از مشاهد به مشاهد دیگر خالی از اشکال نیست
و فی الجمله راجح می باشد و بعضی از بزرگان علما مثل صاحب مقامع اعلی الله مقامه ذکر کرده اند
که دفن در نجف اشرف بهتر است از دفن در کربلا و لکن گمان حقیر این است که دفن در کربلا بهتر است از دفن در
جمیع مشاهد مشرفه و مقابر ائمه و امکنه متبرکه حتی مکه و مدینه و نجف اشرف ان شاء الله العالی شانزدهم
آنکه قبر را در خانه قرار بدهند که باعث وحشت اهل خانه میشود و نزول رحمت در او کم می باشد الا
مقبره مسلمانان هفدهم آنکه قبر را آلوده نجاسات و کثافات نمایند و اگر آلوده شده دور نمایند هجدهم
چهارم در احکام بعد از دفن و آنچه حرام است ارتکاب آن و آنچه چند چیز است اوّل نبش قبر بدانکه
حرام است نبش قبر انبیا و ائمه معصومین و فاطمه زهرا سلام الله علیهم پس نبش قبور ایشان مطلقا
جایز نیست و هم چنین نبش قبر مؤمن است هر چند طفل و دیوانه باشد و لکن حرمت نبش آن غالبا مشروط به چند
شرط است اوّل آنکه میت خاک نشده باشد بالمرّه پس اگر خاک شده باشد جایز است که نبش نمایند بلکه بعضی
از علماء تصریح کرده اند که اگر دفن در زمین وقف مثل مقبره مسلمانان شده باشد و میت خاک
شده باشد واجب است که قبر را خراب کنند و صورت قبر را باقی نگذارند تا زمین مساوی کنند تا آنکه
هر کسی که خواهد میت خود را در آنجا دفن کند و وجوب خراب کردن و صورت قبر را باقی نگذاشتن محل
ضعیف است خصوص در وقتیکه حاجت بآن معلوم نباشد لکن جواز شرعی ندارد و بی مضایقه است
در غیر علما و صلحا و شهدا و اولاد ائمه و اما اگر جسد نیز خاک شده باشد و استخوانش باقی باشد که

در بیان کیفیت دفن میت

استخوان حیوان سست شده باشد که باندک صدمه ریزه و خاک شود و پیدا نیز جایز است و اما اگر شک داشته
باشد خلاف است اقوی جواز است و احوط ترک است خصوصا آنکه اگر اعتقاد خاک شدن میت داشته باشند
و بعد معلوم شد که خاک نشده و استخوان باقی است احوط آنستکه دوباره پر کنند قبر را و بعد آنکه شرط
جواز نبش در این صورت آنستکه یقین بخاک شدن حاصل شود و اما اگر ظن بخاک شدن حاصل باشد هرچند
چند از اهل خبره باشد پس اقوی عدم جواز اعتماد بظن است و بدانکه این شرط در حق همه انبیا و ائمه
معصومین بلکه علمای عاملین محقق نیست و نخواهد شد زیرا که بدن ایشان نمی‌پوسد و زمین و هوا
تصرف در ابدان ایشان نمیکند و عقل و نقل نیز مؤید میباشد در این خصوص چنانچه شهید اول علیه الرحمه در
مقامی در ذکری نقل مینماید از طرق عامه و خاصه از پیغمبر صلی الله علیه و آله که او فرمودند زندگی
من خوبست برای شما و مردن من نیز خوبست برای شما عرض کردند یا رسول الله این چگونه میشود فرمودند اما
حیوة من خوبست بجهة آنستکه خداوند عالم فرموده در قرآن مجید که نیست خداوند متعال که عذاب کند ایشانرا
و حال آنکه تو در میان ایشان باشی و اما مفارقت من از شما پس بدرستیکه اعمال شما عرض میشود بر من در
هر روز پس آنچه خوبست از خداوند متعال طلب زیادتی میکنم و آنچه بدست از خدا طلب مغفرت میکنم
عرض کردند چگونه میشود و حال آنکه شما خاک شده اید حضرت فرمودند حاشا و کلا بدرستیکه
خداوند جل و علی حرام نموده است گوشتهای ما را بر زمین اینکه بخورد از او چیزی و شیخ صدوق و قرا
دند جماعتی دیدند بلکه معروفست که اگر کسی غسل جمعه را مداومت کند بدنش نمی‌پوسد دوم آنکه
میت را بیرون آورند یا آنکه ظاهر کنند که این نبش حرام است پس اگر میت ظاهر نشود اصلا مثل آنکه میت را با
صندوق یا تابوت بیرون آورند ضرر ندارد و بهتر آنکه مثل سرداب و نحو آن نباشد که در مثل سرداب و نحو
آن بیرون آوردن میت حرام است نه آنکه سر سرداب را باز کنند که میت دیگر را در او بگذارند که این نبش
محرم نیست چهارم آنکه بقصد دفن باشد پس اگر عاریه بگذارند در زمین مباح یا زمین غیر با اذن مالک
یا باجاره بقصد امانت تا یکماه و نحو آن تا آنکه نقل کنند جایز است و ظاهر آنستکه در این وقت طوری
بگذارند که صدق دفن نکند پنجم آنکه زمین تمام آن یا بعض آن غصبی نباشد پس اگر در زمین غیر دفن
شود سهوا یا جهلا جایز است نبش قبر هرچند منجر بهتک حرمت میت شود و واجب نیست بر صاحب زمین قبول اجره
باقی ماندن یا قیمت فروختن هرچند وارث باشد بلکه اگر از برای وارث بلکه از برای رحم میت بلکه برای هر
مؤمن قبول اجره و قیمت میباشد و اگر اذن در دفن داده باشد و هنوز میت را در قبر نگذاشته باشند یا
گذاشته باشند و قبر را پر نکرده اند و آنشخص رجوع از اذن خود نموده یا آنکه مرده او بوارث او منتقل شده یا
یا آنکه بدیگری فروخته است پس اگر با اینحال بدون اذن جدید دفن نمودند جایز است نبش قبر و اگر بعد از پر نمودن

در بیان کیفیت دفن میت است

بر رجوع نموده یا آنکه بیهوش شده یا آنکه مرده یا آنکه بدن بکری منتقل شده در اینوقت جایز نیست
بهیچ جهت نبش و لازم است که میت در آن مکان باقی باشد تا آنکه خاک شود ششم آنکه بکفن غصبی یا عین غصبی
یا مثل حق علی الاقوی دفن شده باشد که در این وقت جایز است نبش و واجب نیست قبول قیمه
و چنانچه گذشت هفتم آنکه دفن در مکان نامناسبی شده باشد پس اگر در مقبره یهود یا در مزبله یا بد محل
غیر مناسب دفن شود یا آنکه در قبر نجاستی حاصل شود که هتک حرمت میت شود یا آنکه با او دشمن دین
خدا دفن شود یا با زن اجنبیه دفن شود یا آنکه در سر راه مسلمانان دفن شود که ضرر بر مارّه شود یا آنکه
هتک حرمت میت شود بکثرت مرور در این وقت نبش قبر جایز است هشتم آنکه خوف باشد بر بدن
میت از بیرون آوردن میت را دشمن او یا حیوانی که در این وقت جایز است نبش بلکه بسا میشود که واجب
میشود نهم آنکه بجهت نقل بمشاهد مشرفه و قرب جوار اولیاء و صلحاء و علما و هر مکانیکه رجاء
ثواب در او بیشتر و امن از عذاب در او زیادتر باشد نباشد والا جایز است بلکه بعضی گفته‌اند که جایز است
هرچند هتک حرمت میت شود بلکه بعضی گفته‌اند که هرچند مستلزم پاره پاره شدن میت شود
و این حکم خالی از قوت نیست حتی در شهید هرچند در شهید بلکه مطلقا احوط ترک است دهم
آنکه در قبر او یا در شکم او مال قیمتی مانده باشد چه از خودش باشد یا از غیر علی الاقوی حتی مثل
گوشواره و انگشتر قیمتی که وصیت بدفن با او نکرده باشد که در این وقت جایز است نبش یازدهم آنکه بجهت
اثبات حق و شهادة بر عین او نباشد پس اگر نبش کنند بجهت ارث یا بجهت عده زن یا بجهت جنایتی که بر
میت شده یا از میت شده جایز است نبش بشرط رجاء ثبوت حق به نبش پس اگر رجاء نباشد بجهت
تغییر صورت میت که نتوان شناخت جایز نیست نبش دوازدهم آنکه دفن شرعی شده باشد پس اگر در
گودی که بحد قبر نرسد دفن شده یا آنکه رو بقبله دفن نشده یا آنکه از روی جهل رو بقبله دفن شده
یا آنکه بی غسل و بی کفن و بی حنوط یا در غیر مکانیکه وصیت نموده و اذن اولیاء در آن نبوده دفن نموده
در این وقت جایز است نبش علی الاقوی و همچنین اگر فرض شود که میتی را دفن نمودند و هنوز نپوسیده
نشده یا آنکه نبش قبر او جایز نشده با اینحال نبش قبر او نمودند و میت دیگر را در آن قبر دفن نمودند حال اگر
بخواهند که این قبر را نبش کنند بجهت دفن میت ثالثی مثلا پس باید در جواز نبش ملاحظه میت اول و دوم نمایند
دوم را که اگر استخوان جسد اول باقی است نبش مرقوم حرام است هرچند فرض شود که استخوان جسد میت
دوم خاک شده باشد و اگر استخوان جسد میت اول خاک شده جایز است علی الاقوی نبش مرقوم هرچند
استخوان جسد میت دوم هنوز خاک نشده باشد بلی احوط ملاحظه میت دوم نیز میباشد بجهت آنکه
هرچند احداث دفن در حال الحرمه بوده و لکن بقاء او بر وجه حرام نبوده در فرض مرقوم و شاید از این

در بیان آنکه نبش قبر میت حرام است

میت را باشد یعنی اموات متعارفه که در مشاهد مشرفه که غالباً مشتمل بر نبش است و علما منع نکرده اند بجهة ع
این احتمال یا از جهة احتمال عدم وجود محل اصح دیگر یا از جهة آنکه علم به نبش در هیچ دفن ندارند و تعیین
مکان آن نگیرند خصوصاً در مثل ارض مقدس و بعضی را امثال اینها شبهه محصوره نمیدانند و بر فرض که بدانند قاعده
شبهه محصوره معارضه با عمومات اصل صحه میکنند یا از جهة آنکه علما اقدام در منع نبش نمیکنند که
جواز نبش قبر در وقتیکه خوف فساد میت یا پاره پاره شدن آن یا هتک حرمت میت باشد برای تدارک
اصل غسل که تمام اغسال ثلثه یا بعض از آنها داده نشده باشد اصلاً هرچند بجهة عذر باشد یا بجهة
غسل فاسد یا بجهة اصل کفن یا اتمام کفن یا وصیت کفن بلکه برای سایر واجبات دفن بلکه برای تدارک نماز خالی از
قوة نیست هرچند برای تدارک نماز غالباً حاجت به نبش نیست بجهة امکان نماز کردن بر قبر سیم آنکه بجهة
ادخال بعضی از اجزاء میت باشد پس اگر عضو میت را بعد از دفن بیابند ملحق به نبش کنند ضرر ندارد هرچند
مشکل نبش قبر و اظهار جسد میت نشود علی الاقوی و لکن جایز است اگر در جای دیگر دفن نمایند که
ظهور جسد میت نباشد چهارم آنکه مظنه زنده شدن میت در قبر نباشد پس اگر احتمال عقلائی برود که
زنده شده در قبر در این وقت نبش جایز است پنجم آنکه نبش از روی اختیار باشد ششم آنکه نبش قبر
بجهة اصلاح مشاهد که میت را در آنجا دفن کرده اند نباشد و الا جایز است بلکه بعضی ذکر کرده اند که جایز است
نبش اگر چه بجهة اصلاح محل دفن و مقبره باشد بلکه گفته اند که جایز است نبش اگر در خانه دفن شود و خانه
موقوف باشد به نبش مثل آنکه از جهة اضطرار که باید محل قبر را چاه قرار دهند یا آنکه بنیان دیوار قرار دهند
و بدانکه لازم نیست که غرض نبش قبر چه حرام باشد و چه نباشد آنکه میت را دوباره در همان قبر که نبش
کرده اند دفن کنند بلکه اولیاء میت یا دیگران با اذن اولیاء هرجا که خواهند دفن کنند و بعضی نیز ذکر کرده اند
هر کسیکه عمداً میت را از قبر بیرون آورده است بوجه غیر مشروع در حق او بخصوص نه دیگران فرموده اند
که ممکن است در حق او حکم بوجوب اعاده شود و این در صورتی متجه میباشد که این شخص نداند اذن ولی را
در غیر مکان اول که دفن شده و الا لزوم اعاده در همان مکان اول مشکل است پس مدار دفن بعد از نبش
در حق همه بر همان اذن اولیا میباشد علی الاحوط حتی در جائیکه استخوان میت باقی باشد که بعد از نبش
استخوانرا در همان مکان دفن کنند یا جائیکه ولی اذن بدهد هرچند احتمال سقوط اذن ولی در مثل
استخوان شده یا متلاشی شده خالی از قوة نیست و لکن احتیاط اولی است و سوم و چهارم از محرمات
سیلی بر رو زدن و رو خراشیدن و گیسو بریدن بلکه جماعتی ذکر کرده اند که حرامست در بلند گریبان و پاره
کردن جامه از برای غیر پدر و برادر و اما در حق پدر و برادر جایز است بلکه در حق پدر بلکه در حق زوج
نیز مقتضای بعضی از اخبار دور نیست که مستحب باشد و جزع از مکاره نیز بعضی حرام دانسته اند

در بیان کیفیت دفن میت است

نوحه که مشتمل بر دروغ و باطل و یا واویلا نباشد نیز حرام است نزد بعضی و امّا نوحه بحق چه بشعر و چه بغیر
شعر ضرر ندارد بلکه جایز است که نوحه کنند مثل بکر بر بدن نوحه سرائی چنانچه وقف نوحه کنندها
و وصیتهای ایشان نیز جایز است بلی نوحه در شب مکروه دانسته اند که بر وابلکه گریه مطلقا
جایز و کراهت ندارد و جزع نیز ندارد مگر آنکه مشتمل بر جزع و بی صبری و عدم رضا بقضای
خداوند باشد که در آنوقت اگر حرام باشد از جهت بکواشت و بعضی مکروه دانسته اند نشستن
از برای تعزیه را زیاده بر یک روز بلکه از بعضی حرمت استفاده می شود و حرمت و کراهت
هر دو ضعیف است بلی مضایقه نیست کراهت نشستن زیاده بر یک روز بالذات با قطع نظر از قصد
دیگر مثل آنکه قصد نماید در نشستن زیاده بر یک روز زیاده شدن قرائت قرآن و دعا و فاتحه برای میت را
تا اینکه از برای میت نفع شده و منتفع شود و لکن حرمت این مذکورات و کراهتش در حق غیر اولیاء الله
است و اما در حق اولیاء الله از انبیا و ائمه اطهار و فاطمه زهرا بلکه علما و شهدا حرمتش محل اشکال
است چنانچه استحبابش نیز ثابت نیست بالنسبة بخصوص اینچنان بزرگوار یعنی سید الشهداء روحی و روح
العالمین فداه هی کر بدانند اهل بیت طاهره خود را از آن مثل روح خراشیدند و صدا بلند کردن بلکه
سیلی بر رو زدن بلکه مطلق طپانچه زدن چه بر سر و چه بر رو بلکه دست بر زانو زدن که در بعضی از
احادیث هست که موجب حبط اجر و ثواب است هر چند اینچه را اظهار تعزیه داری و حرمت شعائر الله
باشد و حرمت آن معلوم نباشد ضرر ندارد انشاء الله تعالی تتمه هر گاه زنی حامله باشد و بچه اش در
شکمش مرده باشد و علم بمردنش حاصل شده باشد پس اگر خوفی در بودن طفل در شکم برای زن حامله نباشد
بودنش ضرر ندارد و اگر خوف باشد باید کاری بکنند که آن طفل از شکم بیرون بیاید بهر نحوی که ممکن باشد
و بهر علاجی که میسر شود و لکن مقدم بدارند آنچه را که بحال طفل و حامله آسانتر و ملایم تر است هر چند
باین طور که دست را داخل در فرج زن نمایند و طفل را پاره پاره نمایند و بیرون آورند از جهت حفظ
مادر و مباشر این امر اولا شوهر و بعد زنان شوند با امکان و یا عدم امکان مردان که محرم باشند
از پدر و برادر و پسر و با عدم امکان مردان بیگانه و اگر حامله بمیرد و بچه زنده باشد پس اگر ممکن
باشد بیرون آوردن بچه بدون پاره کردن شکم میت همان متعین است و با عدم امکان پهلوی چپ
بشکافند و بچه را بیرون آورند و بعد از آن بدوزند هر چند قطع نداشته باشند بزنده کانی
بچه بعد از خروج بلکه اگر قطع داشته باشند که بعد از خروج نیز بچه خواهد مرد باز لازم است
اخراج طفل بلکه کافی است در لزوم اخراج طفل اینکه اگر در شکم بماند و دفن کنند زنده در قبر خواهد مرد
و اگر موت و حیوة طفل معلوم نباشد شکافتن جایز نیست و هر گاه بچه زنده و حامله نیز زنده باشد

ولکن

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

ولکن خوف فوت در خصوص مادر و بچه هر دو باشد در این صورت لازم است که منتظر تقدیر الهی شوند
خاتمه در بیان اغسال مستحبات بدانکه مجموع اغسال مستحبه چند قسم است اول قسمی است که زمان
خاص او جهت شرافت آن یا حکمت دیگر باعث مشروعیت و سبب استحباب آن شده و آن بسیار است اول
غسل جمعه و آن علی الاقوی مستحب است نه واجب و استحباب آن ثابت است در حق مرد و زن هر چند تاکید
در حق مردان بیشتر است و همچنین در آن هر چند بنده باشد از نماز مولی دیگر در کربلا او و زنان
مستحب مثل سایر مستحبات و بلکه در نماز صحیح نیست بلکه استحباب او ثابت است در حق حاضر و مسافر و در حق
کسی که به جا آورد نماز جمعه را یا به جا نیاورد بلکه برای طفل ممیز نیز مستحب است علی الاقوی و احادیث در
فضیلت این غسل بسیار است از آن جمله منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و روحی له الفداء که غسل
جمعه پاک کننده از گناهان و کفاره گناهانی است که واقع میشود از جمعه تا جمعه دیگر بلکه حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام و روحی له الفداء در مقام ملامت بعضی از اشخاص می فرمودند که تو عاجزتری از کسی که ترک غسل جمعه
کند بلکه در حدیث است که غسل جمعه باعث پاکی غسل کننده است از جمعه تا جمعه دیگر بلکه در حدیث وارد است
که ترک غسل جمعه همیشه موجب است تا جمعه دیگر بلکه از جهت مبالغه و زیادتی تاکید در ترک غسل جمعه علاوه
در بسیاری از اخبار است که از خداوند طلب آمرزش از گناه نماید بلکه در حدیث است که با ترک غسل عمداً گویا ابقا
وقت نماز غسل کند و نماز را اعاده کند بلکه بملاحظه جمله از اخبار کراهت ترک غسل جمعه نیز معلوم میشود
و وقت آن علی الاقوی از ابتدای طلوع صبح صادق از روز جمعه است تا ظهر آن که بعد از آن قضا میشود هر چند
احوط آنست که تا زمانی که وقت نماز جمعه باقی است بلکه تا غروب به قصد ادا و قضا نماید و جایز نیست مقدم
داشتن غسل جمعه مگر آنکه در روز پنجشنبه خوف داشته باشد از نبودن آب در روز جمعه در وقت ادای آن که
برای خود غسل نیز برای مستحبات و مقدمات آن که در این وقت جایز است که در روز پنجشنبه مقدم بدارد
غسل جمعه را و غسل نماید به نیت تقدیم خصوصاً اگر خوف نبودن آب در وقت قضا نیز باشد بلکه جماعتی
تقدیم غسل جمعه را بهتر از قضا دانسته اند و تصریح به افضلیت تقدیم نموده اند بلکه بعضی تصریح کرده
اند که در این حکم با فضیلت تقدیم بر قضا مخالفی ندیده ام بلکه بعضی شب جمعه را نیز ملحق نموده اند به روز
پنجشنبه در جواز تقدیم غسل جمعه با خوف نبودن آب بلکه بعضی مطلق خوف تعذر استعمال آب
یا دشواری آن نیز باعث تقدیم غسل جمعه دانسته اند هر چند به سبب پولی باشد بلکه بعضی مطلق خوف
فوت غسل در یوم جمعه را مجوز تقدیم دانسته اند بلکه با خوف عدم تمکن از استعمال آب یا نبودن آن
در روز جمعه و در روز پنجشنبه با تمکن آن در روز چهارشنبه تقدیم غسل در یوم چهارشنبه
و همچنین تا یوم شنبه نیز محتمل است و بهتر آنست که اگر بعد تمکن از استعمال آب منع شود تجدید نماید

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

با قبول نمودن خالی نخواهد بود بلکه ضرر بحال او نیز باشد و احوط در تقدیم غسل جمعه قرائت به قصد بدلیت اگر مستقلا
شود استعمال آب در روز جمعه متیسر اگرچه لا یتوقع بودن باشد این وقت مضایقه از تقدیم جمعه در پنجشنبه روز
نیست و اگر با اعتقاد نبودن آب مقدم داشت غسل جمعه را و در اثنای غسل معلوم شد بودن آب تمام کرد
غسل را بقصد مرفوع مشروع نیست و ظاهر اینست که حتی بعضی نخوان بلکه خباثر مانع از مشروعیت غسل
جمعه نیست چنانچه تقدیم یا تعقیب وضو شرط صحت غسل جمعه نیست علی الاقوی چنانچه حدث بعد از
جمعه یا نوم نخوان از مبطلات وضو مبطل غسل جمعه نیست بلکه بعضی ذکر کرده اند که حدث واقع
در اثنای اغسال زمانیه مطلقاً ضرر ندارد بلکه بعضی نیز ذکر کرده اند که هرگاه کسی غسل جمعه بکند با گمان
اینکه روز جمعه می باشد و بعد معلوم شد که پنجشنبه بوده و این در جمعه نبوده یا آنکه شنبه بوده
یا با اعتقاد پنجشنبه از جهت تقدیم یا با اعتقاد شنبه از جهت قضا غسل نماید و بعد معلوم شود که جمعه
بوده در هر دو فرض غسل صحیح است و مجزی از غسل جمعه می باشد و اگر نوعی دیگر از اغسال زمانیه را
قصد نموده و بعد معلوم شد که آن زمان مقصود نبوده بلکه جمعه بوده یا آنکه قصد جمعه نموده
بعد معلوم شد که جمعه نبوده و غیر جمعه از ایامی بوده که در آن غسل مستحب است در این وقت آن غسل فاسد
ولکن صحت غسل در این فرض نیز خالی از وجه نیست و وقت قضا ممتد است از طلوع روز جمعه تا غروب
روز شنبه بلکه امتداد وقت قضا تا جمعه دیگر خالی از قوه نیست چنانچه در حدیث نیز وارد است و لکن
چون خلاف مشهور است قضا را نماید در قضا بهمان روز شنبه بلکه بهتر آنست که در شب شنبه نیز قضا نکند
که از بعضی ظاهر میشود که زمان قضا خصوص روز شنبه می باشد نه شب شنبه و بعضی شرط کرده اند
در مشروعیت قضا تمکن از اداء و ترک نمودن از عمد یا سهو یا جهل را که اگر ترک نموده از جهت عدم
تمکن از استعمال آب در وقت اداء مشروعیت قضا ثابت نیست و لکن مشروعیت قضا حتی با عدم تمکن از
اداء خالی از قوه نیست خصوص اگر نذر کرده باشند غسل جمعه را و ترک نموده عمداً یا سهواً هر چند
عمد کفاره را باید بدهد بلکه اگر مقدم داشت غسل جمعه را بجهت خوف نبودن آب در وقت اداء و لکن بعد
این متمکن از اداء شد اعاده نماید الغسل را در روز جمعه هر چند بعضی اعاده را مشروع ندانسته اند
بلکه اگر در روز جمعه اعاده ننموده قضا نماید بلی اگر متمکن از اداء نشده قضا ساقط است و شرط
اعاده و قضا با تقدیم غسل در پنجشنبه تمکن از اداء می باشد و اگر تمکن از قضا باشد نه ادا اعاده نیز در قضا
مشروع نیست و لکن مع ذلک مضایقه از قضا در روز شنبه ندارم بجهت احتمال مطلوبیت والله العالم
و آخر وقت ادا افضل است از اول وقت و اول وقت قضا و هر چه نزدیکتر باشد با آخر ادا میباشد افضل از
آخر وقت قضا و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و روحی له الفداء منقول است که هر که غسل جمعه بکند

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی
محمد و آل محمد و اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین پس از غسل و دعا پاک کند ...
دویم از اغسال زمانیه غسل در ماه مبارک رمضان است که در لیالی طاق آن جمیعاً غسل مستحب است و در دهه
آخر جمیعاً غسل مستحب است چنانچه در حدیث است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در دهه آخر
ماه مبارک رمضان میان مغرب و عشا غسل میکردند و در شب بیست و سیم مخصوص دو غسل مستحب است یکی در اول
و یکی در آخر شب جهت نماز شب یا وقتی از آخر شب که در آن نماز شب میتوان کرد و جایز است اگر اقتصار نماید بغسل اول آن
چنانچه جایز است که اقتصار نماید بغسل آخر شب بلکه جایز است اگر بملاحظه غسل مطلق شب قبل از طلوع ...
رمضان المبارک اگر غسل اول شب را نموده یک غسل در وسط شب و یک غسل در آخر شب نماید ...
سبب عدم مشروعیت غسل آخر شب نمیشود چنانچه مشروعیت غسل مخصوص باول شب سبب عدم مشروعیت مطلق غسل
شب یا اگر غسل مخصوص باول شب را بجا آورده ترک نماید غسل مطلق شب را بجهت قوت احتمال اتحاد ...
بعضی از بزرگواران فرموده اند که اگر در اول شب غسل نموده ترک نماید غسل در آخر شب را بجهت احتمال ...
فضل مخصوص در مشروعیت غسل آخر شب و این سخن خالی از قوت نیست هر چند خالی از مناقشه نیست و در شب اول
غسل در نهر جاری مستحب است و مستحب است که سی کف آب بسر بریزد که باعث رفع خارش از بدن میشود ...
... آنست که در او غسل کنند چه با ترتیب و چه بی ترتیب و لکن بعضی از بزرگواران تصریح کرده اند که اگر آب به ...
بریزند بجای یکی از غسلها کنند در شبهای دیگر چه دور و چه نزدیک علما بحدیث کرده است و شرط ندانسته بودن در نهر
و این هر چند محل مناقشه است و لکن بحسب فتوای ایشان کافیست و مخیر است که این سی کف را بعد از غسل بر سر بریزد
یا قبل از آن و ظاهر اینست که این سی کف عمل مستقلی میباشد نه جزء غسل میباشد و نه شرط آن بلکه ظاهر اینست که
در اول هر سال ... نیز این غسل مستحب میباشد چنانچه استحباب الغسل مخصوص بشب بلکه غسل و سی کف آب
... در اول روز سال ... یا ماه مبارک ... مستحب میباشد که هر روز اول سال میباشد بلکه ...
مقامه در زاد المعاد میفرمایند که در جمیع شبهای ماه مبارک رمضان غسل مستحب است و لکن روایت صحیحه که
الدلالة باشد بر نخورده ایم بلکه بر فرض دلالت استحباب غسل در جمیع لیالی شهر مبارک رمضان بلیالی ظاهر الدلالة
بر استحباب غسل در جمیع اجزاء شب نیز بر نخورده ایم بلکه در خصوص بین عشائین وارد شده است و لکن مجرد فرمایش
این بزرگوار کافیست در استحباب غسل فی الجمله در هر جزئی از اجزاء شبهای ماه رمضان که باشد بنا بر این غسل
لیالی شهر رمضان المبارک بحسب ظاهر اخبار ... و غسل خواهد بود و جایز است اگر غسل شبهای ماه مبارک را بعد از
سقوط قرص شمس ... غروب آن بجا آورد چنانچه در حدیث است سیم غسل شب عید فطر و عید قربان که جمیع
اجزای این دو شب ظاهر اینست که غسل مستحب باشد هر وقت از شب که باشد و لکن بعضی ...

اغسال شبهای ماه مبارک رمضان

سیم غسل شب عید فطر

شب را بعد از غروب آفتاب نماید چنانچه بعضی از علما نقل کرده‌اند که روایت شده که غسل شب عید را اول آن
بجا آورد اگر معلوم شود که شب عید است چهارم غسل در روز عید فطر و عید قربان بلکه بعضی این دو
غسل را واجب دانسته‌اند بلکه در حدیث است که اگر کسی غسل عید را فراموش نموده و در وقت متذکر شده
باشد و وقت باقی باشد غسل کند و نماز را اعاده کند بلکه در بعضی از روایات است که غسل عید قربان واجب
است مگر بر زنی و محمول است بر علم تاکد استحباب بجهت کمی آب یا ضیق وقت و این دو غسل را از طلوع فجر بجا آورد
تا ظهر و اگر از ظهر گذشت ترک کند غسل روز عید را و لکن بجا آوردنش نه بقصد قضا و نه بقصد ادا
اشهر نیست و مستحب است که غسل روز عید فطر را در نهر جاری بجا آورند و هرگاه نهر جاری نباشد خود
بنفسه از چاه و بخواند بجهت تحصیل آب غسل را از روی خشوع و فروتنی و باید غسل را در زیر سقفی یا بوریایی
و مبالغه در پوشش نماید و در وقت اراده غسل در روز عید فطر بگوید اللهم ایماناً بک و تصدیقاً
بکتابک و اتباع سنة نبیک پس از آن بسم الله بگوید و غسل کند و بعد از غسل بگوید اللهم اجعله
کفارة لذنوبی و طهر دینی اللهم اذهب عنی الدنس خلاصه در روز عید فطر وارد است در روز عید اضحی نیز اگر
باین طریق عمل نماید شاید بهتر باشد پنجم غسل روز ترویه که هشتم شهر ذی‌حجه باشد ششم
غسل در روز عرفه قبل از زوال یا هر وقت که بخواهد هفتم غسل در روز عید غدیر که هجدهم شهر
ذی‌حجه باشد پیش از زوال به نیم ساعت یا هر وقتی که بخواهد و لکن پیش از نماز روز عید بجا آورد که بهتر
است هشتم غسل روز مباهله که بنابر مشهور بیست و چهارم ذی‌حجه می‌باشد بلکه اگر غسل مباهله را در بیست و
یکم یا بیست پنجم یا بیست هفتم بلکه در همه این ایام نیز نماید باحتمال آنکه روز مباهله باشد خالی از فضیلت نیست
و بعضی گفته‌اند که این غسل بجهت عمل مباهله یا هر دشمن دین یا هر مبطلی می‌باشد نه آنکه بجهت روز مباهله مستحب باشد
و فقها از این نسبت هر گاه مباهله یا مطلق خصم را در این اعصار مشروع بدانیم نهم غسل شب نیمه
شب نیمه شعبان دهم غسل روز مبعث که بیست هفتم شهر رجب است یازدهم غسل روز مولود که هفدهم ربیع
الاول می‌باشد و اگر در دوازدهم ربیع الاول نیز این غسل را بجا آورد باحتمال آنکه روز ولادت این بزرگوار
روز باشد شاید بهتر باشد دوازدهم غسل نهم ربیع الاول سیزدهم غسل روز نوروز و در تعیین این
اختلاف عظیم می‌باشد و لکن اگر در روز اول از سال فرس که روز اول انتقال شمس به برج حمل باشد غسل نماید
بلکه هر روزی که احتمال بدهد که روز نوروز باشد نیز غسل نماید شاید بهتر باشد چهاردهم غسل در
پانزدهم غسل روز نیمه رجب المرجب چنانچه بعضی ذکر کرده‌اند بلکه از بعضی روایات استفاده استحباب غسل در
روز اول رجب و روز آخر آن نیز می‌شود شانزدهم غسل روز دحو الارض که بنابر مشهور روز
بیست پنجم شهر ذی القعدة الحرام است و از بعضی علما ظاهر می‌شود که غسل مستحب است برای هر زمان شریف بلکه

چهارم غسل روز عید

پنجم غسل روز ترویه

ششم غسل روز عرفه

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

اغسال مکانی

هر مکان شریف و قسم دوم از اغسال مستحبه غسل مکانی میباشد که شرافت مکان باعث غسل و سبب استحباب
شده است مثل دخول مکه و مدینه و دخول حرم مکه و مدینه و غسل دخول خصوص خانه کعبه و
مسجد الحرام و مسجد النبی و مثل غسل برای دخول مشاهد مشرفه و تداخل اغسال اربعه از دخول حرم مکه
و دخول خود مکه و دخول مسجد الحرام و دخول بیت الله و اغسال ثلاثه در حرم مدینه و خود مدینه و
مسجد النبی صلی الله علیه و آله جایز است بلکه بملاحظه غسل زیارت حضرت رسول الله صلعم تداخل اغسال اربعه نیز
جایز است و اگر ممکن نباشد اهل شود و غسل را مکرر کنند بهتر است خصوصا اگر فاصله زیاد شده باشد قسم سیم
از اغسال مستحبه اغسال فعلیه میباشد که بعد از فعل مستحبات و ان نیز بسیار است از قبیل غسل بعد کشتن وزغ
که چلپاسه باشد که از زیادتی ثواب کشتن او و بنا بر حدیث خارج از گناهان و شکرانه این نعمت غسل مستحب است بلکه
این غسل اینطور غسل توبه میباشد بلکه در حدیث است که هر کس او را بکشد مثل اینست که شیطانی را کشته باشد
و بیک ضربه کشتن ثواب او بیشتر از دو ضربه کشتن است همچنین اگر کشتن بیک ضرب بود دلیل بر کمال ایمان است و دیگر
غسل کسیکه مس میت نماید بعد از آنکه غسل داده شده است قسم چهارم غسل مولود که مستحب است غسل طفل
بعد از ولادت و از بعضی مجتهدین غسل بیکروز یا دو روز شده است و امثال آن تا روز هفتم نیز محتمل است
اولی عدم تحدید مرقوم است بلکه بعضی گفته اند که غسل مولود را باید بعد از طول نکشد بنحویکه عنوان غسل مولود
صادق نباشد و بعضی غسل ادعای وجوب در غسل مولود جایز ندانسته اند چهارم غسل توبه از معاصی
خصوص کبیره و خصوص توبه از کفر اصلی یا ارتدادی پنجم غسل برای کسیکه برود برای دیدن مصلوب که
او را بدار کشیده اند هرچه باشد با حق یا ناحق باشد بشرطیکه سه روز گذشته باشد از ابتدای بدار کشیدن
نماز روز مرده نیز و شرط آنکه نظر به مصلوب شود و بعد از سه روز اگر چه حق بدار کشیده باشد چون دیدن
بر سه روز حرام است بالاتر گذاشتن مصلوب بر بالای دار غسل نماید بجهت عقوبت بلکه بعضی گفته اند که اگر
مصلوب باطل باشد در روز اول نیز غسل نماید بلکه از بعضی علما نقل شده است که حرام است رفتن
بسوی مصلوب و فصل بعد از سه روز بقصد آنکه نگاه کند او را بعد از سه روز بلکه غسل او را نیز
واجب دانسته نه بیرون او و بلکه گفته اند که غسل شرط صحت توبه میباشد و در حدیث است که هر که برود بسوی
کسیکه بدار کشیده شده است پس نظر کند بسوی او پس واجب است غسل او و بعضی شرط کرده اند که نظر و سعی
باید هر دو بعد از سه روز باشد که اگر هر دو در سه روز باشد یا آنکه سعی در سه روز باشد و نظر بعد
سه روز باشد غسل مستحب نیست و بعضی شرط کرده اند که نظر از روی قصد و اختیار باشد نه نظر اتفاقی و نه نظر
اجباری و شرط کرده اند که نظر برای غرض صحیح مثل ادای شهادت یا تحمل شهادت و غیره نبوده باشد ششم
غسل کسیکه ترک نموده است عمدا ادا کردن نماز کسوف و خسوف در وقتیکه تمام قرص گرفته باشد و احتمال

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

دارد که این غسل برای قضاء این نماز باشد که بعد بجا آورد ششم غسل برای کسیکه مشغول
امری که موجب غسل و باعث حدث اکبر باشد از او صادر شده باشد در این وقت علی الاحوط احتیاطا
آن امر غسل نماید هشتم غسل برای کسیکه بر او آب مظنون النجاسه ریخته شده باشد نهم برای کسیکه
از دیوانگی خوب شده باشد دهم برای کسیکه عمدا نافله بجا آورده از جهت علت مثل ...
دیگر او و از جهت ضرورة و عجز و بخواند که مستحب است که غسل را بعد از ... اعاده نماید یازدهم
غسل برای کسیکه در ثوب مشترک منی ببیند و شرعا معلوم نشود که از کیست دوازدهم غسل از برای کسیکه
قبل از مرد تجنب شده بود با آنکه مطلق سبب اغسال رافع حدث اگر برای او حاصل شده ...
برای آن سبب پیش از غسل میت سیزدهم غسل از برای ظهور آثار سماویه چهاردهم غسل از برای زنیکه
خود را خوشبو کند برای غیر شوهر خود که در حدیث است که قبول نمیشود از او نماز مگر آنکه غسل کند
از طیب خود مثل غسل کردن از جنابت و شاید مراد غسل توبه باشد چنانچه احتمال دارد که مراد شستن آن
طیب باشد نه غسل کردن از جهت آن پانزدهم غسل از برای صبی که بالغ شده باشد شانزدهم غسل
از برای کسیکه شراب خورده باشد و بخواهد بخوابد ... که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده
که نیست کسیکه در مستی بخوابد مگر آنکه عروس شیطان شود تا صبح پس چون صبح شود واجب است بر او
که غسل جنابت کند باعتبار آنکه شیطان با او جماع کرده است پس اگر غسل نکند قبول نمیشود هیچ از او
نه توبه او و نه کار خوب او آنکه بعد از او کند و غیر از اینها بسیار است ...
از اغسال مستحبه غسلهای فعلیه میباشد که غسل برای او قبل از فعل مستحب است و آن نیز بسیار است اول و دوم
برای وقوف بعرفات و وقوف مشعر سیم و چهارم از برای طواف زیارة و طواف نساء پنجم و ششم از برای حج
و عمره چنانچه ان شاء الله تعالی بتفصیل میآید و از برای زیارة پیغمبر و ائمه هدی و فاطمه زهرا و انبیا و اوصیا صلوات
الله علیهم بلکه بعضی ملحق کرده اند زیارة اموات مومنین را بلکه احیاء ایشانرا نیز هر چند ...
تامل است و استحباب غسل زیارة ائمه چنانچه ثابت است در حال ممات ایشان همچنین ثابت است در حال حیات ...
بلکه زینة در آیه شریفه خذوا زینتکم عند کل مسجد تفسیر شده است بغسل در نزد ملاقات امام علیه السلام و فرق
نیست در استحباب غسل زیارة دور و نزدیک هفتم از برای نماز حاجة بلکه برای خود حاجة خواستن نیز
هشتم برای طلب باران نهم از برای نماز طلب خیر زیرا که استخاره دعائیه با تفاوت است بلکه ...
مستحب است چه تفال بوجه دعائیه دهم برای عمل استفتاح که در نیمه رجب بجا آورند ...
مرقوم است یازدهم از برای کسیکه جنب شده باشد بجماع و اراده عود بجماع داشته باشد و بعضی از
رسالة ذهبیه نقل نموده اند که حضرت امام رضا علیه السلام فرموده که اعاده جماع بدون غسل باعث جنون ولد ...

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

یازدهم و سیزدهم غسل از برای کسیکه اراده غسل دادن یا کفن کردن میت نماید چهاردهم غسل برای ۷۰
نماز شکر پانزدهم غسل برای اخذ تربت طاهره سید الشهداء روحی له الفداء بتفصیلیکه در کتب مزار
و غیره مذکور است شانزدهم غسل برای کسیکه اراده سفر دارد بخصوص سفر زیارت سید الشهداء
روحی له الفداء هفدهم غسل از برای کسیکه بخواهد ائمه هدی صلوات الله علیهم را در خواب ببیند که در
حدیث است که هر کس را حاجتی باشد بخدا و اراده داشته باشد که ائمه را ببیند و بشناسد قدر و مقدار
خود را در پیش خدا و [illegible] آنست که اراده این باشد که بشناسد موضع حاجت [illegible] غسل نماید که در این
شب مناجات نماید [illegible] ببیند [illegible] خواهد دید [illegible] آمرزیده خواهد شد بواسطه ما هیجدهم
اعاده غسل احرام از برای کسیکه بخورد یا بپوشد چیزی را که جایز نیست از برای محرم نوزدهم اعاده غسل
احرام از برای نائم و محدث بیستم اعاده غسل [illegible] حرمین و مسجدین و زیارت از برای محدث بعد
غسل بیست و یکم غسل برای نماز استخاره بیست و دوم غسل مظلوم [illegible] بعنی مظلوم [illegible] بخواهد
دفع [illegible] اشکال کند از ظالم و نماز کند پس غسل میکند و دو رکعت نماز میکند در زیر آسمان
پس دعا میکند و میخواند [illegible] اللهم ان فلان بن فلان قد ظلمنی ولیس لی احد اصول به علیه غیرک
فاستوف لی ظلامتی الساعة الساعة بالاسم الذی اذا سئلک به المضطر اجبته فکشفت ما به من ضر و مکنت له فی
الارض وجعلته خلیفتک علی خلقک فاسئلک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تستوفی ظلامتی الساعة الساعة
و بجای فلان بن فلان اسم ظالم و پدرش را ذکر میکند و اگر [illegible] خود [illegible] ظلم نماید [illegible]
اگر [illegible] دعا باشد که بهتر است بیست و سیم غسل نماز برای کسیکه خوف از ظالم داشته باشد پس غسل
میکند و دو رکعت نماز [illegible] و دو زانوی خود را برهنه میکند و نزدیک مصلای خود قرار
میدهد پس صد مرتبه میگوید یا حی یا قیوم یا حی لا اله الا انت برحمتک استغیث فصل علی
محمد وآل محمد وان تلطف بی وان تغلب لی وان تمکر لی وان تخدع لی وان تکید لی وان تکفینی مؤنة و بجای فلان
ابن فلان اسم شخص و پدر او را [illegible] و ظاهر آنست که دعا بعد از نماز و غسل شرط صحت نماز باشد بیست
چهارم غسل از برای [illegible] بیستم و چهاردهم و پانزدهم [illegible] روزه بدارد [illegible]
در وقت زوال روز پانزدهم غسل نماید و بیست و پنجم اعاده غسل [illegible]
بعضی ظاهر مشهور هر چند [illegible] اشکال نیست بیست و ششم [illegible]
بیست و هفتم غسل از برای حجامت هر چند بعضی روایت وارده را بلفظ جمعه خوانده اند نه حجامت بیست
و هشتم [illegible] غسل [illegible] بیست و نهم غسل از برای نماز طلب باران
هر چند ظاهر بعضی [illegible] غسل از برای خوف طلب باران نه نماز طلب باران بدانکه لازم است تنبیه بر خلاف

تنبیه [illegible]

خاتمه در بیان احکام اغسال مستحبه

اول آنکه اگر غسل نموده برای زیارة یا عملی در اول روز باقیست غسل او تا تمام روز چنانچه اگر غسل نمود برای زیارة مثلاً در اول شب باقی است غسل او تا تمام شب بلکه اگر در اول روز غسل نمود باقیست غسل او تا آخر شب بعد از آن روز چنانچه اگر در اول شب نموده باقیست غسل او تا آخر روز بعد بلکه اگر در وسط روز یا شب مثلاً غسل نمود باقیست تا وسط روز دیگر یا شب دیگر پس در اغسال فعلیه که قبل از فعل بجا میاورند یک روز یا یکشب بلکه یک روز و شب بلکه بقدر بیست و چهار ساعت باقی میباشد دوم آنکه نواقض وضو حتی نوم مبطل اغسال فعلیه نمیشود پس غسل مزبور باقی است برای فعلیکه برای او غسل نموده اگرچه خوابیده باشد یا حدثی از او صادر شده باشد و همچنین در غسل احرام و سایر افعال بلکه غسل برای او مستحب میباشد بلی اعاده مستحب است هرگاه صادر شود یکی از نواقض وضو خصوص خواب و خصوص اگر نواقض وضو در اثنای اغسال مستحبه صادر شود سیم آنکه اغسال زمانیه از قبیل غسل روز عید فطر و لیالی رمضان و نحو آن از چیزهائیکه مخصوص بوقت مخصوص است هرگاه بجا آورده نشده جایز است قضا نمودن خصوص اگر باحتمال مطلوبیت باشد هرچند احوط ترک قضا نمودن است در غیر غسل جمعه و در غیر غسل در شبهای قدر چهارم آنکه بعضی تقدیم غسل زمانیه را جایز ندانسته ظاهر ادله یا اخبار مشروع ندانسته‌اند الا در غسل جمعه از برای کسیکه خوف نبودن آب را داشته باشد و محتمل است که این حکم را جاری بدانیم در سایر اغسال زمانیه پس خوف نبودن آب یا تعذر استعمال آب را در زمان مجوز تقدیم بدانیم و عمل را در فرض مزبور باحتمال مشروعیت تقدیم میشود که مشروع بدانیم پنجم آنکه از بعضی از علماء ظاهر میشود که غسل با قطع نظر از اسباب و غایات فی نفسه طاعت و خیر میباشد مثل نماز و روزه و این محل تامل میباشد هرچند مراعات این قول ضرر ندارد ششم آنکه اغسال فعلیه که گذشت که بر دو قسمند یک قسم آنکه فعل یا امری سبب مشروعیت غسل شده که استحباب غسل بعد از حصول آن امر میباشد مثل تقصیر در بجا آوردن نماز کسوف یا خسوف یا سعی بجهت دیدن بر دار کشیده یا بجهت کشتن چلپاسه و قسم دیگر آنکه غرض و غایت انسان باشد اما اغسالیکه فعل سبب مشروعیت شود غسل را موخر میدارند و ممکن است وقت آن تا مدت العمر آنکه موقت بوقت خاصی باشد هرچند فوری میباشد چنانچه بعضی تصریح کرده‌اند و اما غسلیکه غایت آن فعل باشد مقدم میدارند غسل او را لکن با فاصله زیاد مثل یک روز و شب تاخیر نیندازد آن فعلی که برای او غسل کرده هرچند تعجیل و مقارنه شرط نیست هفتم آنکه اغسال مستحبه مکانیه و زمانیه و فعلیه هیچیک رافع حدث نیست پس محتاج میباشند در رفع حدث اصغر بوضو خواه قبل از آن یا بعد از آن و خواه در اثنای آن هشتم آنکه اگر غسلها واجبه و چون آن متعدد شود مثل دخول وقت نماز یا نماز قضا یا نحو آن ولکن سببش موجود شده باشد مستحب است بجا آوردن آن باستحباب نفسی چنانچه

دوم نواقض وضو نواقض اغسال فعلیه نمیشود

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

بیان میشود که مستحب نیز نمیشود بانجا غیر برای عمل زیاره و خواندن دعا و تلاوه قرآن نیز هم
انکه اغسال زمانیه را باختیار جایز نیست که مقدم بدارند بر زمان مگر غسل لیالی قدر را بلکه
غسل شبهای ماه مبارک رمضان را چنانچه گذشت بلکه غسل شب عید فطر را نیز چنانچه بعضی از
علما روایت کرده اند چنانچه گذشت و احوط باختیار عدم تقدیم اغسال زمانیه است مطلقا و اما اغسال
مکانیه پس باید که پیش از دخول در آن مکان باشد هرچند جواز غسل بعد از دخول در آن مکان خالی
از قوه نیست ... انکه اگر کسی غسل واجب کند حاجت بغسل مستحب نمودن ندارد هرچند التفات
بغسل مستحبی نداشته باشد یا انکه التفات داشته و قصد ان نکند بلکه قصد عدم نیز بکند کفایه
واجب از غسل مستحب نیز خالی از قوه نیست بجهه قوه احتمال حصول غرض از غسل مستحب بغسل واجب بنحوی
و اکمل این است که هم نیت غسل جنابه نموده در روز جمعه مثلا احتیاج باعاده غسل از برای روز جمعه و زیاره
و سایر اغسال مستحبه ندارد هرچند تداخل اغسال را در واجب و مستحب جایز ندانیم با انکه بر فرض جواز
تداخل وقوع تداخل امشروط بقصد انها جمیعا باشد بلکه اگر بملاحظه احتیاط و احتمال زیادتی
کمال بعد از غسل واجب غسل مستحبی نیز بنماید شاید بهتر باشد بنا بر انکه مقصود از اغسال
فعلیه غالبا و چنین است با کمال فعلی میباشد که بعد از آن بجا میاورد که غسل رفع منقصتی
باحتمال ... میباشد که از او صادر شده و غسل مولود بجهه حصول معنوی است در طفل
با بجهه رفع مس شیاطین و اجنه و نحو آن ... بعضی از اجلاء علما ضبط اغسال
نموده اند بلکه ... رسانیده اند و همه اغسال را بر سه قسم نموده اند زمانیه و فعلیه و مکانیه
را ... و فعلیه نمودند که دخول در مکان فی الحقیقه سبب مشروعیت غسل است و فعلیه را دو قسم نموده
غائیه که فعل متاخر غایه غسل است و سببیه که فعل سابق سبب مشروعیه غسل شده است و این تقسیم را حصر
ندانند چنانچه تقسیم را باربعه نیز حصر ندارد هرچند ضبط عدد بضبط یا کمتر باشد و ارجاع همه اغسال
بثلاثه یا اربعه و اندراج بعضی از افراد در بعضی از اقسام نیز محل مناقشه است والله العالم بمقاصده
در تیمم است بدانکه تیمم واجب است در صورتی که ممکن نشدن وضو و غسل بجهه امور اول انکه نداشتن آب بجهه
بودن آن در وقت نماز هرچند در خارج وقت آب یافت شود چه بودن او در حضر باشد یا در سفر
معصیه باشد یا طاعه و هم ... نرسد بان بجهه ... ناف در حقوق و غلام امرد و صاحب
طلب از حبس بغیر حق یا اهانه بغیر حق یا خوف جان و ناموس و مال اگر معتنی به باشد نه مثل انکه کند حرمه
این خوف بعبادت مومنش باشد و مدار خوف بر غالب ناس میباشد بجهه جبان و شجاع رجوع بغالب ناس
بلی اگر ... بینند که دشمن یا شیر ... بکنند و تیمم بکنند و خلاف ان معلوم شود تیمم صحیح است

چنانچه اگر جنب مفرط مشتاء عرق ضرر دیگر مثل ناخوشی یا جنون شود باعث تیمم میشود سیم ترس از تشنگی
بسبب زمین گیر بودن که نتواند خود را باب برساند یا آنکه ناخوش است و کسی نیست که باو آب برساند یا شل
بودن و نبودن رسن بچاه و نبودن آلات آب کشیدن هرچند نبودن جامه مثال کمر و عمامه و نحو آن
که بیکدیگر ببندند و هرچند پاره کردن عمامه باشد یا برسانند جامه یا آب هیچ آب کند و از آن
بسیار بیمار است یا بیمار که متضرر نشود بپاره کردن نظر بیکه بحد بیان میاید یا آنکه باعث تسفیه عقلا گردد
چهارم آنکه خوف ضرر بدن در استعمال آب باشد بحادث شدن مرض یا زیاد شدن آن یا طول کشیدن
مرض هرچند شک داشته باشد بنحوی که باعث صدق خوف شود اگر شکش از وسواس نباشد
و قول طبیب اگر باعث مظنه باشد شود معتبر است و الا مراعات مظنه خود نماید از زیاده بر دو ماه شائق
یا آنکه بحسب غالب احوال خود و تجربه سابقه بفهمد و اگر مرض جزئی و یسیر کم باشد که عقلا اعتنا بان
نمیکنند باعث تیمم نمیشود و اگر مرض بدن محلی باشد که شستن آن از باب المقدمه واجب باشد احوط آنست که جمع
کند میان وضوی مقدمه علمیه و تیمم چنانچه اگر دو مرض متضاد داشته باشد که علاج یکی منحصر
باستعمال نکردن آب باشد و علاج دیگر منحصر باستعمال آب باشد و محتمل یکی از آنها اصعب یا اخوف یا اطول
از دیگر نباشد یا آنکه هر دو مرض از جمیع جهات مساوی باشند جمع نماید میان تیمم و وضو یا غسل هرچند
هر دو فرض طهارت مائیه اقوی میباشد و اگر تیمم نمود باعتقاد آنکه وضو یا غسل ضرر دارد و بعد خلاف
آن معلوم شود ضرر ندارد یا آنچه اگر استعمال آب کند گمان آنکه ضرر ندارد و خلاف آن معلوم شود ضرر نمود
یا غسل اعاده دارد علی الاقوی و اگر چنانچه جنب شود عمدا با وجود آنکه بداند غسل ممکن نیست یا آنکه متضرر
بغسل میشود جایز است جنب شدن با حلال خود و صحیح است تیمم و حرام است غسل با فرض تضرر و نماز با تیمم صحیح
است و قول بوجوب غسل با فرض ضرر ضعیف است پنجم میسر نبودن آب بجهة آنکه آب بدست کسی است که
نمیدهد بکسی و نمیفروشد یا آنکه میفروشد بچیزی که ندارد اصلا یا آنکه بقیمتی میفروشد که ملزم نیست قیمت آن
هرچند بجهة آن باشد که صاحب آب زیاده روی در قیمت مینماید بحدی که دادن آن قیمت ضرر بحال او داشته باشد
بالفعل یا بالمآل هشتم مثل آنکه بترسد بسبب خریدن آب نفقه خود را در سفر و توقع وصول مال در
سفر نباشد و خصوص اگر ضرری باشد که باعث هلاک یا فقر و فاقه او شود یا آنکه باعث بی غذائی
یا بی لباسی او و عیال او شود پس مجرد زیاده از ثمن مثل که معنا با امکان و زمان باشد باعث تیمم نمیشود
یا اضعاف مضاعف زیاده بر متعارف باشد و بقدر هزار اشرفی باشد زیاد بر باشد در حق بعضی از اشخاص
بلکه اگر بذل قیمت موجب ضرر بحال او داشته باشد در آن وقت لازم نیست اگر بنحوی باشد که مذکور شد
یا آنکه مثلا او را از اعتبار و مایه بیندازد و از بعضی ظاهر میشود که فوت مقصود و حاجت نیز از

مقصد سیم در بیان تیمم است

ضرورتاست و ضرورة باعث جواز تیمم است مثل اینکه هرکس با قاصد یا صیاد یا که صید کند بجهت تجارت یا بجهت
لهو و لعب اگر برگردد بجهت تحصیل آب مطلوبش از دست میرود و این هر چند خالی از قوت نیست و لکن خوف
با امکان درحق هرکس برگشتن واجب است مگر اینکه برگشتن سبب فوت رزق او شود ششم خوف تشنگی
بر خود یا غیر خود از انسان یا حیوان از خود یا غیر خود داشته باشد خواه ماکول اللحم باشد یا نه و معنا
باشد کشتن آن حیوان و لکن اراده کشتن نداشته باشد یا آنکه معنا نباشد کشتن آن اگر هر چند لحوق
در حیوان مملوک گردد بجهت ... یا و نرسیدن ذبح نمودن است یا شرط است که آن حیوان یا انسان محترم
باشد معصوم او هدر نباشد مثل انسانی که بجهت کفر یا غیر آن خونش مباح شود و مثل سگ که ...
که سگ خانه و باغ و گله و حیوان نباشد و از نبودن آن مضطر نشود و عطش بحدی بوده باشد که خوف
هلاک یا عروض مرض یا مشقت شدیده یا ضعف بهم رساند و اقدر از آب داشته باشد که کفایت
ضرورت او بکند از خوردن بقدر ضرورت و طبخ بقدر ضرورت یا نان پختن بقدر ضرورت چه ضرورت
بالفعل باشد یا بالمآل هفتم خوف تشنگی اگر وضو بسازد یا غسل کند اقوی صحت وضو و غسل است
... آنکه در استعمال آب درد شدیدی عارض شود که بحسب عادت نتوان متحمل آن شد یا آنکه گرمی مفرط
یا سردی مفرط باشد که چاره بدان نباشد که معتاد شود یا آنکه خائف باشد یا از سردی و گرمی زیادتی
از حد یا عروض مرض و حکم مرض ... درد شدید بالفعل اگر خوف سوء عاقبت داشته و عادة متحمل او ممکن
باشد باعث تیمم نمیشود چنانچه در سردی و گرمی نیز چنین است که باعث تیمم نمیشود مگر با خوف سوء
عاقبت یا عدم تحمل او عادة و همچنین لازم است تیمم اگر استعمال آب سبب تکسیر یا پوست شکافتن یا خارج شدن
خون شود یا سبب درشت شدن آن شود بنحوی که قبیح المنظر شود که بدن آدمی از دیدن آن ... هشتم آنکه
پیدا کردن آب محتاج باشد ببذل ثمنی که مناسب حال شخص نباشد پس بنا میشود که خواستن آب بسئوال
یا قبول یا هبه آب یا قرض آن یا هبه و قرض ثمن و مقدمات تحصیل آب از ریسمان و دلو و نحو آن بعاریه و غیر
از واجب ... بلکه قبول امور مرقومه مطلقا منت نیز محل تامل است هر چند احوط قبول است مطلقا
ما دام امکان ذلك و خارج ... نباشد علاوه بر امتنان نفس قبول بلکه احتیاط آنست که
ما دام ممکن آب یا قیمت آن یا مقدمات تحصیل آن موجود باشد تیمم نماید حتی در فرض ... قبول آب
و خاک را بلکه صبر نماید تا آنکه وقت تضیق شود از استعمال آب طهارت یا آنکه وقت گنجایش وضو یا غسل
نداشته باشد هر چند بقدر یک رکعت باشد بجهت دور بودن آب ... اگر ... و بجهت آب
وقت خارج شود و بقدر یک رکعت از وقت ... تحصیل آب را تا آخر وقت
با اضطرار او و همچنین اگر آب موجود باشد و لکن وقت وسعت وضو یا غسل نداشته باشد مثل آنکه

ششم

هفتم

هشتم

بذل

مقصد سیم در بیان تیمم است

از خواب بیدار شود در وقتیکه اگر وضو بگیرد یا غسل بکند آفتاب طلوع میکند یا آنکه خوف طلوع آن هم
باشد که در آنوقت تیمم میکند علی الاقوی نه آنکه غسل کند و نماز را قضا کند ولی احوط جمع است
بین اداء با تیمم و قضا با وضو یا غسل و اگر ترک تیمم نماید و مرتکب وضو و غسل شود بنیت قضا یا نماز
یا غیر آن از غایات دیگر احوط حکم ببطلان میباشد خصوص در وقتیکه از برای همین نماز وضو و غسل
بعمل آورد هر چند صحة وضو و غسل خالی از قوة نیست خصوص اگر وضو یا غسل از برای غیر این نماز
از غایات دیگر بعمل آورد و اگر کسی برای نماز جمعه حاضر شده باشد و حدث از او صادر شود و از دو
ناس برای جمعه زیاد باشد که اگر بیرون رود و وضو بسازد نماز جمعه از او فوت میشود تیمم کند
و نماز جمعه را بجا آورد و احوط آنست که نماز ظهر را نیز بکند با وضو و همچنین است اگر بدن یا لباس نجس شود
بنجاستیکه معفو نیست و آب کفایت از غسل یا وضو و ازاله نجاست هر دو را نکند هر چند تیمم قطرات
غسلها و وضو و غسل باشد و لکن کفایت از ازاله آن بکند و چیزی داشته باشد که تیمم باین نماید در این صورت
لازم است که نجاست را بشوید و برای وضو یا غسل تیمم نماید و اگر چیزی نداشته باشد که تیمم باین نماید با
آب را در وضو یا غسل صرف نماید و نماز را با نجاست بجا آورد [illegible] باشد یا لباس و اگر آب کفایت وضو
فقط را بکند نه ازاله یا عکس آن پس مقدم بدارد آنچه را که تمامه کفایت او را میکند و اگر هیچ کدام را تماما
کفایت نکند تخفیف نجاست باز احوط است با ذر تیمم آنکه آب موجود است فلکن فاقد هر چه بایستی باعث آن
شود از استعمال آب و تکذارد که وضو یا غسل کند هر چند بعنوان [illegible] باشد و [illegible]
آنکه محتاج شود یا خوف احتیاج داشته باشد مثل شرب یا بول و سایر چیزها آنکه شرب آن حرام است اگر
صرف کند آب را در طهارة پس در آنوقت تیمم کند پس اگر آب بجز داشته باشد که اگر صرف کند در طهارة
خوف [illegible] باشد نه [illegible] حرام داشته باشد وجوب طهارة با آب ساقط است و اگر کسی در مواضع غسل یا وضو
اسم خدا مثلا یا قرآن نقش کرده باشند معین میباشد در حق او آنکه وضو بگیرد یا غسل نماید که [illegible]
مسح آن نشود هر چند بعضو از تماس یا غسل ارتماسی باشد یا آنکه محو آن نقش نماید با امکان و اگر
ممکن نباشد مثل آنکه آب کم داشته باشد که محتاج بمعاون باشد در اجراء آب بآن نقش و چیزی
غیر از دست نباشد که با او استعانت در اجرا آب و ایصال آب بآن نقش نماید یا آنکه آن نقش در موضع مسح وضو باشد
بنحو استیعاب در آنوقت تیمم نماید چنانچه بعضی تصریح کرده اند که اگر وضو یا غسل موقوف بنقش باشد
محرم باشد تیمم نماید بنا بر آن اگر آن نقش در مواضع تیمم باشد تیمم نیز ساقط میشود و فاقد الطهورین
میشود و لکن احوط آنستکه با تیمم وضو نیز بسازد یا غسل کند و لکن با استعمال [illegible] آب
نقش اگر آن نقش در موضع غسل باشد یا مسح نه عضو اگر آن نقش در مواضع مسح وضو یا تیمم باشد

۸۳ ومع ذلک وضو یا غسل یا تیمم جبیره نیز نماید که چون جبیره بالای آن نقش بگذارد و مسح نماید و با عدم امکان
وضع و مسح اقتصار کند بشستن یا مسح مواضع ماعدای آن نقش در طهارت مائیه یا اقتصار
کند بمسح ماعدای آن نقش در طهارت ترابیه و اگر مع ذلک تیمم و وضو یا غسل نماید یا تیمم نماید
با مسح آن عضو که این اضطرار را محو نموده مسح نماید تیمم چنانچه از شهید و غیر ظاهر میشود در جای
امر او مشوه باشد طهارت مائیه و تیمم مشکل است باید بنا باشد و اگر آب بکفایت تمام وضو نکند
یا تیمم غسل او نیز نباید اکتفا کند بر مقتضای الاحوط که باعث بطلان نشود یا نشستن بر زمین
نمناک باید ترک کردن اعضای وضو بمقدار مخوان از بیم آنکه باعث هلاک کند لازم است تیمم و اگر
کسی آب داشته باشد و عمدا آن را بریزد از وقت یا بعد از وقت تلف کند یا ببخشد بدیگری یا صرف کند
بدیگری بعید یا آنکه بدانکه در وقت نماز آب نخواهد داشت یا آنکه با طهارت بوده و عمدا طهارت خود را
باطل کند یا آنکه ابتدا و عمدا وضو نگیرد تا از آب یا پس از تحصیل آب در آخر وقت تیمم بعد از آن
صحیح است هر چند بر مقتضی و باشد از معصیت کرده باشد و اگر با طهارت باشد و بداند که اگر وضو را
بشکند تمکن از وضو برای نماز در وقت نخواهد داشت البته نشکند وضوی خود را مادامیکه ممکن است
ضرر معتنی به او غالب نباشد بلکه غذای نیز با حفظ وضو نخورد که محتاج بتجدید وضو شود بلکه
اگر وضو و غسل هر دو واجب شود بر مکلف و آب بقدر وضو یا بقدر غسل تنها داشته باشد تیمم کند
و عوض یکی تیمم نماید و اگر آب بقدر یکی از آنها باشد که یا وضو بگیرد یا غسل تنها بکند مخیر است
ما بین وضو یا غسل اگر چه غسل جنابت اولی است خصوصا الیسیر نیز محتاج است بغسل
تنها بیاشد چون مکث در مساجد و قرائت سوره عزائم و اگر از برای هیچکدام آب نداشته باشد یا بعد
هایه نگر از این دو تیمم کند علی الاحوط و احتیاط اینست که بیک تیمم هم برای وضو و هم بعد
یا برای غسل تا مقدمه قریب الاحتیاط و اما کفایت یک تیمم برای هر که محتاج بوضو و غسل هر دو باشد
محل اشکال است هر چند کفایت یک تیمم بقصد ما فی الذمه از بدل وضو و بدل غسل خالی از قوه نیست و بدانکه
اگر کسی آب نداشته باشد یا آنکه علم داشته باشد که در وقت نماز آب بدست او نمی‌آید هر چند تفحص بکند
این وقت در وجوب تفحص تأمل است و اگر آب نداشته باشد و بداند که در فلان مکان آب هست باید برود
و آب را بدست آورد بشرط بقاء وقت نماز و عدم خوف و عدم ضرر بسیار و عدم مشقت بسیار اگر چه مسافت بسیار
باشد تا موضع آب و بداند که ... مسافت ... یا ... باشد و اگر نداند که آب در فلان موضع است و احتمال
بدهد هر چهار سمت که از آن تفحص کند آب بدست آید باید با بقاء وقت یا آنکه در زمین هموار و بلند
و پستی و بلندی ... از چهار جانب بقدر مسافت دو تیر پرتاب و در زمین ناهموار از هر جهتی بقدر انداز یک تیر و هوا او ...

مقصد ششم در بیان تیمم است

جهات اگر مدخلیت در بین اندازی دارد بدو بقدر یک تیر پرتاب در زمین سنگلاخ ناهموار و پایین
و بلندی و با اشجار طلب آب نماید و اگر هموار زمین خود را مثل مرکز دایره قرار دهد و از چهار سمت مثلا از
تفحص نماید بقدر پرتاب دو تیر بلکه شاید بهتر باشد و اگر بعضی از یک سمت هموار و بعضی ناهموار باشد
احتیاط الحاق نماید همه را به زمین هموار و این تحدید در مثل قلعه و شهر نیست بلکه در مثل بیابان است مثلا یا زمینهای
و اندازه برای طلب آب در غیر بیابان نیست بلکه هر جا که احتمال دهد وجود آب را در او باید تفحص نماید
هر چند در میان محله و قافله و جماعت باشد چنانچه از برای طلب غالب و حکم ظاهر برای تیمم اندازه نیست
بلکه باید با بقاء وقت و عدم خوف و انقضای وقت این قدر طلب کند تا آنکه مایوس شود یا آنکه خوف
فوت وقت حاصل شود و با یاس از وجود آب یا تحصیل آن طلب ساقط است پس با یقین در همه جهات
داشته باشد یا در بعضی از جهات بلکه احوط آنست که با عدم یأس تفحص نماید هر چند عادل خبر دهد
که آب نیست اگر از خبر عادل یأس حاصل نشود بلی اقوی سقوط وجوب تفحص است با شهادت دو عادل به
نبودن آب یا عدم امکان تحصیل آن چنانچه احوط بلکه اقوی عدم سقوط وجوب تفحص است با اخبار عدل
واحد اگر باعث یأس نشود و اگر ممکن نشود که خود طلب آب نماید واجب است که من باب المقدمه نائب بگیرد با اجرت
یا تبرع بشرط آنکه بذل اجرت بنحوی باشد که در مسامحه نبوده باشد و احوط آنست که نائب محل اعتماد باشد
بطوری که از خبر او علم حاصل شود اگر ممکن شود و الا دو عادل نائب بگیرد و الا یک عادل و الا امین
و الا هر که ممکن باشد بشرط آنکه مقدم بدارد آنکه اقرب الی الاطمینان باشد و بیشتر حاصل باشد و وقت طلب آب
بعد از دخول وقت نماز است و اگر پیش از وقت یا بعد از وقت قبل از شروع نماز یا بعد از یک نماز تفحص نمود
دوباره تفحص نمودن لازم نیست مجددا خصوصا برای نماز ثانی مگر آنکه احتمال تجدد آب بدهد
علی الاحوط و اگر با وسعت وقت و احتمال تحصیل آب طلب آب نماید و تیمم کند تیممش باطل است هر چند
بعد ظاهر شود که آب نبوده یا آنکه تحصیل آب ممکن نبوده و باید آنکه اگر جمع شود میت و کسی که بی وضو
باشد و کسیکه جنب باشد و آب کفایت هر سه را نکند هر چند بهتر غسل او و وضو برای غسل جنب و غسل جنب
برای غسل میت بجهة آنکه غسلش آخر غسل طاهر و مطهر است علی الاقوی نیز اگر آب ملک یکی از اینها باشد
لازم است که صرف در مصرف همان کس شود و اما اگر آب ملک غیر باشد اختیار با مالک است بهر کس بخواهد
میدهد الا آنکه بهتر آنست که مالک اختیار جنب نماید و باو بخشد چنانچه در بعضی از اخبار است
نظر بآنکه غسل جنابت فرض است که در قرآن ذکر شده است بخلاف غسل میت که واجب است از سنت
پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب شده است و در قرآن ذکر نشده است و در بعضی از اخبار هست که میت را نیز
غسل بدهند بعد آنکه تیمم بدل میشود از برای هر غسل و وضوئی که در رفع حدث کنند یا مبیح شوند

مقصد سیم در واجبات تیمم

مس خط قرآن و غسل او و سلس البول و المنی و غسل جنب برای داخل شدن در مسجد و مکث در آن و دست کردن
خط قرآن و خواندن سوره‌های سجده بلکه وضو و غسل شرط جواز ارتکاب او می‌باشد پس چنانکه بایست باشد
آن فعل را تیمم برای داخل شدن در مسجد و مکث در آن و دست کردن خط قرآن و غیر آن هر چند
در ارتکاب این امور نباشد پس واجب می‌شود برای هر چه که وضو و غسل برای او واجب است و مستحب است
برای هر چه که وضو و غسل سنت بوده برای رفع حدث حتی وضوی تجدیدی بنا بر آنکه رفع حدث می‌کند
آنکه گذشت که اقوی اینست که وضوی به قصد تجدید به فرض عدم صحت وضوی اول رافع می‌باشد
و همچنین وضوی قبل از وقت به جهت آماده شدن برای نماز در اول وقت هر گاه فرض شود که مکلف
بداند که از اول وقت تا انقضای چهار رکعت بعد از انقضای مقدار تمکن از طهارة عذر مسقط
تکلیف حاصل می‌شود از جنون یا حیض و نحو آنکه در این وقت هر چند لازم نیست تحصیل طهارة
قبل از وقت بلکه اگر با طهارة هم بوده وجوب اقدام به نماز مرفوع و محل تأمل است لکن ظاهر اینست که
مستحب است اقدام به نماز هر چند بود با طهارة الاختیاریه یعنی وضو و غسل در حال الاختیار و یا تیمم در حال
اضطرار و محل کلام نباشد و اما وضو و غسلی که رفع حدث نکند و مبیح صلوة هم نیست مثل
وضوی حایض و وضوی جنب و غسل جمعه و غسل احرام و غسل زیارت پس بدل شدن تیمم برای آنها
خالی از قوة نیست و اما تیمم مضر نباشد و بدانکه هر گاه به سببی واجب شده باشد خصوص طهارة مائیه
به نذر یا عهد یا استیجار خصوصاً که طهارة مائیه را استیجار باشد و متمکن از آن نشود تیمم بدل آن
نمی‌شود و همچنین اگر نذر مطلق طهارت کند [illegible] اگر نذر را متعلق به خصوص طهارة ترابیه نماید
در مقامی که طهارة ترابیه مشروع باشد یا آنکه نذر صلوة یا چیزی کند که مشروط به طهارة مائیه
باشد با امکان در این وقت تیمم مشروع است و تیمم بدل نمی‌شود در مثل نذر و نحو آن و اما در مستحبات
صلوة و نحو آنکه مشروط به طهارة مائیه می‌باشد و متعذر شود پس مشروعیت تیمم در اینجا مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی و واجبات تیمم چند چیز است اول اباحه مکان ضرب و مکانیکه در آنجا کف
و اباحه فضائیکه در انقضای دست و امر نیست با مسح و نماید و خصوص اگر محل تیمم کند و مقارن
باشد ضرر پس تیمم شرط نباشد علی الاقوی دوم خاک بودن یا آنکه در حکم آن است امثال سنگ و مانند
آن خواه خاک سفید باشد یا سرخ چنانچه هر چند اقوی در حال اختیار جواز تیمم
بر زمین ... و آهک قبل از پخته شدن چنانچه اقوی جواز تیمم بر خاک و غیر آن مستعمل
تیمم ... و سنگ نیز ... جواز تیمم بر سفال و آجر و گچ و آهک پخته در حال خالی از اشکال
نیست هر چند جواز تیمم در مثل سفال و آجر بلکه گچ پخته و آهک پخته خالی از قوة نیست لکن احوط

وضوی تجدید رافع حدث

کن استعمال در تیمم نماید و اگر استعمال نمود در قضا این ترک نماید بلی از معادن احتراز نماید و تیمم
خاکستر از چوب سوخته و مخوان نه از خاک شود بلکه از خاکستر مطلقا احتراز نماید علی الاحوط و اگر
زمین و آنچه در حکم زمین است ممکن نشود تیمم نماید بچیزیکه صاحب غبار باشد مثل نمد و بال حیوان و
رخت و مخوان از چیزهائیکه صاحب غبار از خاک یا از مباح باشد نه خاکستر و مخوان و مقصود این
نحو و اگه غبار او بیشتر است و تیمم بغبار به نحو میشود اول آنست که بدست تکان بدهد آن شی
صاحب غبار را تا اینکه غبار او جمع شود و بر خود غبار تیمم نماید و دوم آنست که بر همان صاحب
غبار که غبار شرا جمع نکرده و تکان نداده دست بزند و تیمم نماید و این هر دو جایز است هر چند
اول بهتر است از دوم بلکه بعضی دوم را جایز ندانسته اند با امکان اول و در تیمم بغبار قسم سیمی
فرض میشود و آن آنست که ثوب و نمد و نحو آن را تکان دهد تا آنکه بر روی او از کثرت اجتماع غبار
خاک جمع شود بنحویکه خاک بگویند نه غبار و این قسم تیمم با امکان مقدم است بر دو قسم
اول و در حال اضطرار اگر نقد خاک نداشته باشد که تمام کف دستها را بگیرد مرکب کند بخاک ضرب را
از خاک و سنگ یا غبار و تیمم دیگر نیز از سنگ خالص یا غبار خالص نماید و اگر ممکن نباشد تیمم
میکند قاصر باشد از احاطه تمام باطن هر دو دست مگر تکند بدن هر دو دست این هم برای احاطه
سایر مواضع و اگر تکرار ممکن نشود اکتفا بآن ضرب نماید و لکن نماز را قضا نماید چنانچه در
حال اضطرار اگر تیمم بگچ پخته و آهک پخته و خاکستر نماید نیز ضرر ندارد و لکن بعد از آن نماز را
قضا کند و در حال اضطرار اگر ممکن از گل شود تیمم بآن جایز است بشرطیکه قدرة بر خشک
کردن از تخشیدن نباید یعنی الوده کردن و گل تیمم مالید تا آنکه خشک شود و خاک شود و مخوان نداشته
باشد بجهة ضیق وقت یا از جهة دیگر چنانچه در حال اضطرار از تیمم به برف یا بعضی که گفته اند و تیمم
گل مقدم است بر خود گل چنانچه گل از خاک مقدم است بر گل از غیر خاک و تا ممکن است دست تر اثر مقد بلند
بر دست کلا شتن و بعد از دست زدن هر دو دست را بهم بمالد و تیمم را تمام نماید هر چند لازم نیست که هر دو
دستها را بهم بمالد و اما برف و یخ پس اگر ممکن است گرم کردن آن و آب تحصیل نمودن از آن تقدیم بلکه متعین غسل
و تمام شستن صادق شود پس همان مقدم است و الا پس اگر بمالد و اینمواضع وضو یا غسل و تا این مواضع
تیمم ثالثا مثل خاک بر او دست نزند شاید بهتر باشد هر چند هر یک از این اقسام ثلاثه معنی است خصوص
اخیر که تیمم به برف و یخ مثل تیمم بر گیاه و چوب و مخوان میباشد بر اعتماد با نها نکند و بعد از آن نماز را قضا
کند و لازم نیست بودن مثل خاک و مخوان در زمین پس جایز است تیمم بر دیوار و خاک جمع در بلندی و نحو آن
دست تمام الواقر و دیگر سیم آنکه ابخره بلکه برا و تیمم میکند طاهر باشد و نجس نباشد حتی از نجاست معفو

مقصد سیم در بیان تیمم

و با عدم قدرت بر تحصیل خاک طاهر تیمم ساقط است چهارم آنکه از خاک و نحو آن مباح باشد پس اگر تیمم نماید
بر خاک غصبی عمداً و اختیاراً هر چند جاهل بمسئله باشد تیمم باطل است و اگر سهواً یا جهلاً باشد
بنحویکه در جهل آن معذور باشد مثل آنکه جاهل باشد بغصبی خاک یا جاهل بحکم غصب بوده که بجهل
معذور بوده پس تیمم او صحیح است و اگر قیمتی یا اجرتی فرض شود لازم است بر شخص تیمم کننده ادای
آن بمالک خاک و محبوس در مکان غصبی میتواند که تیمم کند در هوای غصبی و در فضای غصبی و بخاک پنجم
غصبی بشرط آنکه خود غاصب یا معین غاصب نباشد و کراهتی از مالک ظاهر نباشد و ضرری نیز بر
مالک نرسد از تیمم بر او پنجم آنکه خالص باشد عرفاً از چیزیکه تیمم بر آن جایز نیست هر چند کم باشد
علی الاحوط ما دام یمکنه مستهلک نباشد ششم آنکه باطن هر دو دست و اعضای تیمم در وقت زدن و ششم
مسح کردن همه طاهر باشد و نجس نباشد حتی از نجاست معفوه در نماز قبل از تیمم و نجاست سایر اعضا
ضرر ندارد در حال اضطرار و اختیار و لکن بهتر آنست که هرگاه آب موجود باشد بقدر ازالة النجاسة
اولا ازالة النجاسة از بدن نماید و بعد از آن تیمم کند و اگر باطن دست و مواضع تیمم نجس باشد و ممکن
نباشد ازاله همه یا بعض آن تیمم کند با نجاست بشرط آنکه تعدی بخاک نکند یا آنکه نگذارد دیگر تعدی کند و
اگر چنانچه تعدی نماید و ممکن نباشد منع آن تیمم نماید به پشت دست و اگر این هم ممکن نباشد احوط
آنست که تیمم بباطن دست نماید با همان نجاست متعدیه بخاک و نماز کند و بعد از آن قضا نماید و اگر در
ظاهر و باطن هر دو دست نجاست متعدیه باشد یا آنکه در مواضع مسح نجاست متعدیه باشد و ممکن هفتم
نباشد تطهیر یا خشک نمودن ساقط است تیمم هفتم نیت قربة و مقارن بودن نیت بزدن کف
دست که زدن دست بخاک اول افعال تیمم است نه مسح پس اگر حدثی بعد از زدن دست عارض شود
باطل میشود تیمم پس لازم است مقارنه نیت بزدن یا تعیین بدلیت از غسل یا وضو در صورة تعدد
بلکه مطلقا علی الاحوط و نیت رفع حدث نکند بلکه نیت اباحه صلوة و نحو آن نماید و اگر تیمم کند بدل
وضو یا غسلی و معلوم شود بعد از تیمم خلاف آن اعاده نماید تیمم بدل وضو را بلی اعاده نماید
تیمم بدل غسل را مثل آنکه تیمم نموده بدل غسل جنابة و بعد معلوم شده که جنب نبوده بلکه غسل
مس میت یا غیر آن داشته هر چند عدم اعاده در تیمم بدل غسل نیز قوی است چنانچه هرگاه تیمم کند برای عبادتی
بزعم وجوب آن و بعد خلاف آن معلوم شود و لکن مشغول الذمه بود بعبادة دیگر که تیمم برای او جایز
بوده عدم اعاده تیمم قوی است و احوط اعاده است و هرگاه تیمم نموده برای وضوهای متعدده یا
اغسال متعدده و بعد معلوم شود که بعضی از آنها نبوده تیمم صحیح است و هرگاه بداند که یک تیمم بذمه
دارد و لکن نداند که بدل وضو میباشد یا بدل غسل جنابت یک تیمم کند بقصد واقع و اگر احتمال تعدد

مقصد سیم در واجبات تیمم

تیمم بدل هرگاه از جهت اینکه غسل غیر جنابت در ذمه داشته باشد در اینوقت بدو تیمم نماید و اگر بعضی شرایط
به تیمم غیر مشروع از جهت ترس و بعنوان آن تیمم مشتمل باشد بر مشروع و زاید بر آن واجب نیست
دادن بخصوص مشروع و آنچه نیست و خارج بود زاید دادن و مقام نیت هر چند احوط است
دور کردن چیزیکه مانع باشد در موضع تیمم مثل انکشتر و بعنوان علی الاقوی و اگر حایل غیر از چیز
میان مسح کننده و خاک یا ممسوح باشد و ممکن نباشد رفع آن احوط انستکه تیمم نماید با آن مانع
و نماز کند و قضا هم بکند و جبیره و موی در مواضع مسح مانع نیست بلکه اگر مسح بر جبیره یا موی جبهه
یا پشت دست نماید و بعد در اثنای تیمم جبیره برداشته شود یا آنکه موی تراشیده شود ضرر ندارد
چند احوط اعاده است و اما احتیاط نماید در تیمم مطلق بخصوص تیمم بدل غسل یا آنکه باطن دو
مسح نماید شاید بهتر باشد و نیز لازم رسانیدن تیمم کننده بنفسه هر دو دست خود را بر خاک نشسته
بنحویکه از زدن صادق باشد عرفا نه آنکه آهسته بگذارد که اسم زدن صادق نباشد یا آنکه
محل شک باشد و نه اینکه مبالغه و اغراق در زدن نماید و اگر زدن هر دو دست ممکن نباشد
لازم است اخذ معین نیست با اجره بنحویکه در مسائل سابقه گذشت و اگر زدن هر دو دست ممکن نباشد
حتی با معین اقتصار کند بر زدن یکی و دیگر را بر روی آن بگذارد و اگر قادر بر زدن هیچ کدام از دست
نباشد که خود بزند و لکن قادر بر گذاشتن هر دو دست بر خاک باشد اختیار نماید چون گذاشتن
نه آنکه نایب هر دو دست مریض را بزند و اگر از زدن و گذاشتن با اعانه و هم چنین از گذاشتن نیز عاجز
باشد در اینوقت نایب هر دو دست خود را بر خاک بزند و تیمم دهد بعد الظاهر اولی انستکه اگر
تعارض شود مابین مرتبه اولی از واجب لکن نه بمباشرة و استقلال و مرتبه بعد از آن لکن از خود
تیمم کننده و با استقلال مرتبه بعد مقدم است و لکن احوط جمع است و یکضرب کافی است در مطلق
تیمم چه بدل وضو باشد و چه بدل غسل و احوط دو مرتبه است حتی در بدل وضو و احوط از این
مرتبه است یکی برای جبهه و دیگری برای دستها است و دیگری برای دستها بجهت احوط بجهت خوف فوت موالات
انستکه سه تیمم نماید حتی در بدل وضو یکی یکضربه بود و دیگری بدو ضربه و دیگری به سه ضربه و معاشر بعضی
ضرب برای عضو خاص نیست بلکه مسح تمام جبهه بلکه قلیلی زیادتر از هر چهار جهت من باب المقدمه
باطن هر دو دست بلکه بعضی بکف دست و نیز هر دو دست متعاقب هم از دستگاه هموار تا بالای ملحق از سمت
بلکه تا مسح تمام جبین من باب الاحتیاط و ابتداء با علی نماید در تیمم با مراعاة الاعلی فالاعلی نه بطور یکه
در وضو گذشت بلکه مراعاة الاعلی فالاعلی بالنسبه بجمیع اجزاء جبهه نه بالنسبه با علی در سمت خود
که مراعاة الاعلی فالاعلی در یکسمت کفایت میکرد در وضو چنانچه گذشت و کشیدن تا اسفل دماغ

مقصد یکم در واجبات تیمم است

و ... می‌توانست فعل کردن تمام جبینین و مسح احوط است و کذا شایسته لازم نیست مسح کردن
موهای پیشانی و مثل کسیکه موی سر او بر پیشانی رسیده هر چند تیمم بدل غسل باشد و اگر از جهة
اضطرار بسبب زخم و جبیره تیمم ناقص شود بانکه تیمم نماید بعنوان جبیره تا آنکه جمیع اعضای دار غسل و جمیع مواضع
وضو را در وضو مسح بخاک نماید هر چند اراده تیمم صحیح است باین نحو مسح ظاهر تمام پشت دست راست
از زند دست بلکه قلیلی بالاتر ... المقدمه بباطن دست چپ و مسح ظاهر تمام دست چپ از زند
بالاتر و مسح ما بین انگشتان و اطراف انگشتان و زیادتر بودن لازم نیست خصوص انکه اگر
استیعاب بعضی در ممسوح حاصل نشود بلکه قدر اندکی باقی بماند که ممسوح نشود ضرر ندارد و باید
دستها انکه زدن بر خاک و مثل آن بباطن هر دو دست باشد بلکه قصد باطن جبیره و با امکان
اگر زدن باطن ممکن نشود اصلا اکتفا کند بزدن ظاهر کف ... باطن یکی و باطن دیگر و اگر زدن تمام
باطن بهر دو ضرب یک دست با هر دو ممکن نشود لکن بعضی یک دست با بعض هر دو ممکن شود جمع
است ... امکان ضرب نماید و دست مجروح را عند وضع نماید و لکن اکتفا بوضع قوی
است فاگر امر دائر شود ما بین زدن باطن دست زخمی با جبیره و کذا گذاشتن بر ضمن بجبیره جمع احوط است
چنانچه اگر امر دائر شود ما بین زدن به پشت دست و گذاشتن باطن دست جمع احوط است هر چند اول
اول قوی است که زدن دست با جبیره باشد و اقوی تخییر است و در ثانی اقوی است که گذاشتن باطن
دست باشد پس اگر زدن بباطن ممکن نشود اکتفا نماید بگذاشتن باطن و اگر آن هم ممکن نشود اکتفا
نماید بزدن بر پشت دست فاگر آنهم ممکن نشود اکتفا بگذاشتن پشت دست نماید و باید مسح
نشود که ضرب او شده پس اگر بر پشت ... صحیح ... مسح نماید نه آنکه مسح بباطن نماید و اگر
دستها هر دو بریده باشد از فوق مفصل مسح دستها ساقط است و صورت را بذراع خود بر زمین بزند
و جبهه را با او مسح کند با امکان و الا ... احوط آنست که خود پیشانی را بخاک بمالد
بمالد و اکتفا بان نکند چنانکه اگر ... ممکن نشود پیشانی را بخاک بمالد و بمالد مراعاة الاعلی فالاعلی
الاعلی ... انکه ... و اگر یک دست از بالای مفصل بریده باشد ... تیمم نماید که ... دست ... ذراع
بر خاک بمالد و جبهه را با دست ... با بعض ذراع علی الاحوط مسح نماید و ... پشت دست ... را باید
نماید ... انکه خود افعال تیمم را بجا آورد چنانچه اشاره شد با امکان نایب بگیرد هر چند
با اجره باشد و لکن بنحویکه در مسائل سابقه گذشت ... که اول دو دست او را بزمین بزند
و بعد مسح جبهه نماید و بعد مسح پشت دست راست ... و بعد مسح پشت دست چپ نماید و اگر خلاف ترتیب نماید
عمدا یا جهلا یا سهوا یا اضطرارا باید عود بعمل نماید ... اخلال بموالات باعاده تیمم نماید

بر فرض اخلال بموالاة یا ترک تیمم موالاة هر چند تیمم بدل غسل باشد ولکن یعنی آنکه افعال
را پی هم بجا آورد که فصل عرفی حاصل نشود بلکه فاصله اگر ضرر ندارد شاید ترک نمی آنکه چیزی
که برو تیمم میکند از اهل وضو و غبار مثلا مطلق باشد نظر به مطلق باشد که اسم آنها
بدون التزام باضافه بر آنها صادق باشد مثلا خاک مطلق و خاک اشنان و غبار ارد بخوان
نباشد چنانچه اشاره شد هفتم آنکه دست را ماسح جبهه قرار دهد نه آنکه جبهه را ماسح دست
قرار دهد یا آنکه تماس بهم رسانند و همچنین باطن کف دست را ماسح پشت دست قرار دهد نه آنکه پشت
دست را ماسح باطن دست قرار دهد و نه آنکه بنحوی تماس باشد هشتم آنکه مسح جبهه باید
بطول دو دست و طول جبهه باشد چنانچه در مسح پشت دست عرض ما سبق باید بطول خط شود
و طول مسح ... پس آخر و کف دست متصل بر اول دست تا موی جبهه ... بکشد تا ابرو و مسح
دست ... پشت دست دیگر را عرضا از اول بند ... قلیلا بالا ... بکشد در طول
پشت دست دیگر و احوط آنستکه چیزیکه باو تیمم میکند قبیل زمین و کلوخ سطح و مستوی باشد
و ناهموار نباشد و هر گاه دیوار باشد ... باشد و احوط آنستکه مسح
بتمام کف و باطن انگشتها هر دو قرار دهد نه آنکه اقتصار کند بکف دستها و باطن انگشتها ...
نهم آنکه چیزی از خاک بدستش بچسبد هر چند مستحب است بلکه احوط آنستکه قدری بچسبد که
بآن مسح کند هر چند تکان دادن دستها نیز مستحب است که زیادتی از خاک بریزد چنانچه مستحب است که
در وقت زدن دستها بر خاک انگشتها را از یکدیگر جدا نماید چنانچه مستحب است که برای هر نماز
تیمم علیحده نماید و در اول تیمم بسم الله بگوید ... نماید ... تیمم و ... مسح عضو ...
تا ... عضو تمام شود و اگر جنب تیمم بدل غسل نماید و بعد از آن حدث ... شود
باید تیمم بدل غسل ... نماید و حاجت ... بوضو اگر آب ... وضو باشد یا تیمم بدل وضو
اگر آب ... باشد هر چند ... تیمم بدل غسل با امکان آب ... تیمم دیگر بدل ... باعدم امکان
آب احوط ... باشد و تیمم برای نماز پیش از دخول وقت آن نماز نماید مگر آنکه ... یا ... باشد
که بعد از دخول وقت و ... چهار رکعت ... حاصل ... شود که مسقط تکلیف نماز است ...
... در این وقت اگر تیمم نماید ضرر ندارد هر چند احوط در این فرض آنستکه تیمم نماید برای چیز دیگر
و بآن تیمم نماز کند در اول وقت و همچنین باید بعد از دخول وقت نیز تیمم نماید تا آنکه وقت ضیق
شود عرفا بلکه اگر باعتقاد ضیق وقت تیمم کند و نماز کند و بعد معلوم شود وسعت وقت احوط اعاده
نماز است پس احوط ترک تیمم است با وسعت وقت هر چند اقوی جواز تیمم است خصوص بعد از یأس

مقصد [illegible] در اسباب تیمم

تا آخر وقت در صورت رجاء زوال عذر و در سعت وقت نماز جایز است که در اول وقت تیمم کند یا قبل از نماز [illegible]
ممکن تیمم نماید و همچنین تیمم نماز کسی که غسل انکه قصد کند بدل تیمم قرائت قرآن یا نماز مستحبی را بلکه نوافل [illegible] را
در اول وقت یا غیر ان از جهت هر آنچه که برای آنها تیمم جایز است و در صورت تنگی وقت نیست فرقی بلکه نماز قضا را
همیشه میتواند تیمم نماید بقصد وجوب [illegible] قصد کرده نماز ادا شده باشد و تیمم برای نماز [illegible]
کسوف اول وقت که قبل از انجلا شروع با انجلا الاحوط و اگر مطمئن باشد در سعت وقت تا آخر نماید
تیمم را تا اینکه خوف شروع با انجلا و حاصل میشود برای نماز و تیمم و احوط در تیمم برای نماز استسقاء آنست که
شروع امام بنماز بجا آورد و در وقت اجتماع [illegible] در صحرا [illegible] وقت [illegible] صحرا [illegible] وقت طلوع آفتاب
روز سیم و بدانکه هر چه وضو و غسل را میشکند تیمم را نیز میشکند و همچنین علاوه بر این تمکن از
استعمال آب نیز تیمم را میشکند [illegible] تیمم باشد و [illegible] وضو و برای [illegible]
شود تیمم باطل میشود [illegible] تیمم نیست [illegible] آب پیدا شد [illegible]
و غسل [illegible] از نماز [illegible] وضو یا غسل نماز
او باطل میشود [illegible] اگر آب [illegible] پیش از آنکه [illegible]
وضو یا غسل بجا آورد تیمم [illegible] و بدانکه [illegible] شرایط وضو و غسل و تیمم [illegible]
و از شرایط غسل و وضو [illegible] و تجدید تیمم [illegible]
در وجوع [illegible] و غیر آن از شک [illegible] تیمم بعد از فراغ باید [illegible] اگر شک کند در اثنای تیمم بعد
مسح جبهه مثلا در اینکه [illegible] اگر بعد از مسح [illegible] شک نموده
اما مسح جبهه نموده [illegible] تیمم [illegible] وضو میباشد هر چند بدل از غسل باشد یا
شک کند در اثنای غسل [illegible] در اثنای وضو [illegible] تیمم مگر از جهت احتیاط و بدانکه اگر شخص [illegible] تیمم
متمکن از استعمال آب شود [illegible] شروع [illegible] باطل میشود تیمم و اگر بعد از رکوع رکعت اول
و بعد از شروع بنماز متمکن از استعمال آب شود باطل میشود تیمم و نماز و اگر بعد از رکوع باشد باطل [illegible] تیمم
تیمم و لکن احوط الاعاده [illegible] در سعت وقت و قضا [illegible] خروج وقت [illegible]
اعاده و قضا احوط است [illegible] احوط اعاده و قضا [illegible] اسباب تیمم از مرض و نحو [illegible] در اثنای نماز
[illegible] هر چند در رکعت آخر باشد [illegible] اعاده و قضا است [illegible] در اثنای نماز [illegible]
[illegible] عوض غسل تیمم داده اند [illegible] غسل [illegible] احوط آنست [illegible] نماز [illegible] اعاده نمایند
بعد از غسل [illegible] تیمم [illegible] اول تیمم بجهت نماز
جنازه هر چند خوف فوت نماز جنازه نداشته باشد [illegible] جنب باشد [illegible] تیمم بجهت خواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چه جنب باشد چه غیر جنب و فراموش کرده باشد وضو را اما اینکه با غسل یا بعد از خواب بشود باشد یا
چه آب نزدیک وقت خواب باشد یا نه چه تعجیل در خوابیدن داشته باشد یا نه چه عازم بر وضو شدن باشد
یا نه هر چند حدیث شامل همه صور نبود لیکن یا این بوده تیمم سابق غایت مباح می‌شود و وضو باید
وضو یا غسل هم اگر در این تیمم نکند نیز ضرر ندارد و از بعضی از احادیث ظاهر می‌شود که این تیمم افضل از
وضو می‌باشد و بدانکه مکروه است تیمم بر خاک راهها بلکه سنت است که تیمم کند بر خاک بلندیها و بر خاک
راهها و همچنین مکروه است تیمم بر زمین شوره زار بشرط آنکه نمک بر روی زمین نباشد والا جایز نیست
و همچنین مکروه است بطلق و رمل یا بر خصوص ریگ بیابان و بدانکه اگر کسی در مسجد الحرام یا
مسجد نبی صلوات الله علیه خوابیده و محتلم شد در خواب واجب است که بعد از بیدار شدن فوراً تیمم
کند بجهت مباح شدن مرور و خروج از مسجدین و مرور نکند مگر بعد از تمام تیمم و این حکم مخصوص
مسجدین می‌باشد نه سایر مساجد و الحاق مطلق جنب در این دو مسجد بمحتلم بعید نیست الحاق زن
بمرد و مثل الحاق حائض و نفساء بعد از پاک شدن و احوط آنست که در این تیمم قصد کند مباح بودن
خروج را و این را غایت تیمم قرار دهد و احوط آنست که اختیار نماید راهی اگر نزدیکتر به بیرون رفتن باشد
بلکه بعضی تصریح بوجوب آن کرده‌اند چنانچه احوط آنست که در افعال تیمم مسارعة نماید بلکه بهتر آنست که
مستحبات تیمم را نیز ترک کند اگر موجب ابطاء مکث باشد و بعضی گفته‌اند که اگر زن در این دو مسجد
با انفاس عارض شود خارج نشود بدون تیمم و این حکم خالی از اشکال نیست بلی اگر در حین خروج که
مکث نباشد تیمم نماید بجهت خروج ضرر ندارد بلکه احوط است و ظاهر آنست که خروج بدون تیمم لازم است
که بداند که در بیرون رفتن از مسجد ممکن از استعمال آب می‌باشد و الا حکم بوجوب خروج مشکل است بلکه
جایز است که تیمم نماید بجهت اباحه مکث و خارج نشود بلی احوط خروج است مقصد چهارم در
در اقسام آبها است و آن نه قسم است قسم اول آب جاری و آن عبارت است از آبیکه از زمین بجوشد و روان شود
اگر چه بر روی زمین باشد مثل قنوات و آن نجس نمی‌شود بملاقات نجاست هر چند کمتر از کر باشد بلی اگر
نجس می‌شود بتغیر و لیکن بعد از زوال تغیر پاک می‌شود و در حکم جاری است حوضهای کوچک حمام
که متصل بخزینه باشد و همچنین حوضهای کوچک که آب حمام از ناو به بر او ریخته شود و همچنین آب
باران نیز در حکم جاری است چنانچه میاید و همچنین چشمه ایستاده اگر چه جاری نشود کمتر از کر باشد با
ملاقات نجاست نجس نمی‌شود بلکه اگر نجس شود بسبب تغیر پاک می‌شود بزوال تغیر و حاجت بکم کردن آب مثل
چاه و جوشیدن آب تازه و امتزاج آب تازه با آب سابق نیست هر چند احوط است بلکه احوط ملاحظه
اشتراط کریت است در چشمه ایستاده پس اگر قید کر باشد نجس نمی‌شود مگر بتغیر

مقصد چهارم در اقسام آبها
قسم اول آب جاری
چشمه ایستاده
باطلم

در اقسام آبهاست

بالعموم بشرط آنکه عین نجاسة باشد نه متنجس مگر آنکه بعد از حلول متنجس تغیر از اوصاف نجاسة باشد مثل
آنچه رنگ دندان آب بسبب شیء نجس مثل آب توتی وغیره که سفید شود و بشرط آنکه تغیر بالفعل باشد نه تقدیری
بنحوی که اگر این نجاسة رنگ یا بو یا طعم میداشت یا آنکه این آب اگر کدورت مسبوق یا مسبوق نمیبود یا تغیر میبود یا
آنچه مانند آن از نجاسة یا با این متنجس متغیر میشد بلکه باید که متنجس تغیر بالفعل هرچند تغیر ظاهر معلوم
نشود و ظاهر نشود بسبب صفات آب و بشرط آنکه بدانیم که واقعا تغیر در آب حاصل شده هرچند
محسوس نشود و بلی شرط است که تغیر بملاقات باشد نه مجاورت و همچنین شرط است که متنجس مستند اثر تغییر
آب باشد نه آنکه از انضمام چیز دیگر تغیر حاصل شود و آب متنجس اگر جمع شود و بسرحد کر برسد پاک
نمیشود هرچند از کر با نقصان باشد و همچنین اگر آب متنجس را که کمتر از کر باشد بواسطه متنجس
آب طاهر بقدر کر نمایند پاک نشود و باقی است چنانچه اگر آب طاهر کمتر از کر را بقدر کر نمایند بواسطه آب متنجس
بول یا آنکه نجس خواهد شد هرچند بول مستهلک شود بلکه نجس میشود و اگر زوال التغیر شود پاک نمیشود
مگر آنکه متصل بکر از قبیل باران آب جاری یا کر دیگر او را پاک کند بملاقات یا رسیدن یا متصل شدن
و شرط نیست مزج علی الاحوط و شرط نیست دفعه چنانچه شرط نیست که
زوال التغیر مخصوص از کر یا باران یا چشمه شود بلی اگر از آب قلیل و متنجس زوال التغیر شود و بعد از آن متصل
شود بکر پاک میشود بلی شرط است که مطهر متغیر نشود و مقدار کر بحسب مساحت سه وجب و نیم است در طول و عرض
و عمق و بحسب وزن که مجموع آن هزار و دویست رطل عراقی است و بحسب سنگ تبریز که شصت و چهار
مثقال صیرفی باشد صد و بیست و هشت من الا بیست مثقال صیرفی میباشد و اگر شک در کریت آب نماید بنا بر
حالت سابقه آب نماید و اگر حالت سابقه معلوم نباشد حکم قلیل را بر او جاری کنند علی الاحوط و اگر قطع بحدوث
کریت و ملاقات نجاسة هر دو حاصل باشد و زمان هر دو نیز معلوم باشد پس اگر زمان حدوث کریت مقدم
باشد بر زمان ملاقات نجاسة حکم بطهارت واضح است و اگر عکس باشد حکم بنجاست واضح است که نجس
و همچنین اگر تاریخ حدوث کریت معلوم باشد و زمان ملاقات نجاسة مجهول باشد آب پاک است چنانچه در عکس
آن آب نجس است و اگر قطع بمقارنت باشد در تقدم و تأخر یا مقارن هر دو باشد اقوی طهارت و احوط
اجتناب است و آن شکی است که متعلق به بوده که آب مسبوق بعدم کریت بوده و اگر آب مسبوق بکریت بوده و قطع
بکم شدن آن از کریت حاصل شده باشد و قطع بملاقات نجاسة نیز حاصل شده باشد پس این نیز چند
قسم است اول آنکه معلوم باشد تقارن نقص کریت و زمان ملاقات و این قسم از محکوم بنجاست است
دوم آنکه تاریخ هیچ یک معلوم نباشد و در این نیز احوط حکم بنجاست است هرچند حکم بطهارت نیز خالی
از قوت نیست سوم آنکه عین نجاسة در او موجود نباشد و تاریخ ملاقات معلوم نباشد و تاریخ نقص

در اقسام آبها است

معلوم باشد در این قسم نیز احوط حکم بنجاست است هر چند حکم بطهارت نیز خالی از قوت نیست ششم از نوع
چهارم عکس این فرض است در این قسم آن آب محکوم بطهارت است مگر در جائیکه عین نجاست در حال
نقص موجود باشد پنجم آنکه تاریخ نقص معلوم باشد و تاریخ ملاقات مؤخر در این قسم حکم بنجاست
میشود ششم آنکه عکس این قسم میباشد در این قسم محکوم بطهارت است مگر آنکه عین نجاست باقی باشد حال
نقص هفتم آب چاه و آن نجس نمیشود مگر آنکه رنگ یا مزه یا بوی آن بواسطه نجاست متغیر شود رنگ یا بو
یا مزه نجاست در او حاصل شود که در این وقت نجس میشود و اگر آنقدر آب بکشند که تغیر از او زایل
شود پاک میشود و واجب نیست کشیدن مجموع آب با امکان نیست و همچنین اگر تغیر از او زایل شود بنفسه
بدون نزح یا بدون مطهر دیگر پاک میشود و واجب نزح یا مطهر دیگر نیست هر چند احوط آنستکه
آنقدر آب بکشند که اگر تغیر میبود زایل میشد بلکه احوط آنستکه مراعات مقدار آن نجس را نیز نمایند
اگر زوال تغیر بکمتر حاصل شود و بمجرد زوال التغیر علی التقدیری اکتفا نکنند و مستحب است کشیدن آب
چاه برای چیزهائیکه فقها در کتب خود ذکر نموده اند و چون واجب نبود ذکر آن ننمودیم و اگر خواهند
که نزح آن مقدار را نمایند رجوع بکتب فقها نمایند ضرر ندارد هشتم آب مضاف مثل آب غوره و آب
لیمو و گلاب که بدون اضافه اطلاق آب بر او صحیح نیست و قلیل و کثیر آن اگر چه یک کر را باشد بملاقات
نجاست نجس میشود هر چند یک سر آن در مشرق باشد و یک سر آن در مغرب و هر چند آن نجاست بقدر
ذره باشد بلکه همان آنکه آب مضاف در سمت مغرب نجس شد در همان آن در سمت مشرق نیز نجس
میشود بالاتصال ولیکن نجاست تاثیر از پائین ببالا نمیکند در عرق اشیاء مثل گلاب که میکشند
بهوکشیر میریزند یا نفطی که در ظرف نجس میریزند یا روغن که در حیوان و شبان از ظرف نجس بخوان میریزند
در زمین نجس یا هنگام ریختن از بسیار از آن مجمود یا آب شیر میخ که در مکان نجس میریزند
پس همان جزء ملاقی نجس نجس است اما اجزاء فوق که متصل بجزء متصل بنجس است نجس نمیشود
بجهت آنکه ریزش مانع است از تاثیر نجاست در بالا بلی اگر آب مضاف ایستاده باشد نجاست
از پائین تاثیر میکند ببالا و آب مضاف و سایر اشیائیکه روان میباشند از غیر آب و غیر مضاف مثل عرق و شیر
و بول شتر و خون رفع حدث و خبث نمیکنند و اگر نجس شود پاک نمیشود و قابل پاکی نیست مگر آنکه
اضافه و از اسم خارج شود و منقلب بجامد قابل تطهیر شود یا منقلب بآب شود که در این وقت قابل
آب میباشد پس اگر چیز روان نجس شود و او را بعد از بسته کردن یا قبل از آن خشک کرده در آب جاری
و کر بگذارند تا آب در او نفوذ نماید پاک میشود و همچنین شیر نجس شده را اگر پنیر نمایند و بعد
از آن قدری خشک نمایند که آب کر و جاری در او نفوذ نماید پاک میشود و اگر آب در او نفوذ نماید

اصل اشتغال و عفو یا اینکه منشوی هرچند طاهر شود یعنی اطلاق و مسّ آب شده اگر نجس شوند بعد از نجو و ساطاهر
قابل تطهیر باشند مثل آب مضاف یا الذات طاهر است مگر اینکه اصلش نجس باشد که او نیز نجس است مگر
اینکه بطور عرق گرفته باشند و لکن بهیچ وجه اقسامش مطهر حدث و خبث نیست نه در حال اختیار و نه در حال
اضطرار و اگر شک کنند در اطلاق و اضافه رجوع بحالت سابقه کنند و اگر حالت سابقه معلوم نباشد
پس در قلیل بی ماده حکم مضاف بر او جاری کنند و او را نه رافع حدث دانند و نه رافع خبث و اگر کر یا قلیل
ذی الماده باشد او را بملاقات نجاست نجس ندانند و لکن مع ذلک او را نیز رافع حدث و خبث ندانند و
مظنه باطلاق یا اضافه را اعتبار نکنند هرچند در ظرفی باشد که اماده برای آب مطلق یا آب مضاف
باشد مگر آنکه علم عادی بیکی از آنها حاصل شود بسبب استنباط و حکم آنکه گذشت شیئی که استعمال
در ازاله نجاست شود پس اگر غساله غسله مزیله باشد نه مطهره که تطهیر بآن حاصل نشود نجس است مثل
اینکه ازاله عین نجاست بآن شود و لیکن طهارت حاصل نشود بجهة عدم شرط تطهیر از وارد شدن
نجاسة بر آب اگر شرط باشد چنانچه مبادا باشد بجهة کم بودن آب و نحو آن و اگر غساله غسله مطهره باشد که
طهارت با آن حاصل شود پس اگر آن آب کر یا جاری یا باران باشد چون نحو اینکه در اینها دو مرتبه شستن
ضرور نیست پس اینها غساله ندارند و غساله که در بدن مثلا باقی میماند از آب کر و جاری و باران مثلا
طاهر یا کست و اگر آن آب قلیل باشد و تطهیر حاصل شود و لکن عین نجاسة در او باشد و در زمین قرار
گرفته باشد یا متغیر شده باشد نجس است و اگر تطهیر حاصل شود و متغیر نشده باشد و عین نجاسة هم
در او نباشد حکم بنجاسة نمیکنیم بلکه قول بطهارة قوی است خصوص در مثل چیزهائی که بر فرض نجاسة
غساله تطهیر آن ممکن نشود مگر بجاری یا کر یا آفتاب مثل زمین و اطاق و بحره و آجر که فرش کرده اند و غالبا
عسر و حرج است لکن احتیاط شدید در اجتناب از غساله است خصوص در مثل جامه و دست و نحو آن از
چیزهائی که غالبا محل استعمال مردم میباشد و همچنین احتیاط میباید از غساله نجاستی که در بدن میت
باشد که پیش از غسل میت ازاله کنند و همچنین از غساله غسل میت خصوص غساله غسل اول و اگر
بخواهند که در تطهیر نجاسات و از غساله مطلقا احتیاط کنند باین نحو عمل کنند که در مطلق نجاسات بیک دفعه
اکتفا نکنند در دفعه اول قطر اینکه بمحل چسبیده که بسبک تکان دادن زایل میشود جدا نمایند و لکن این
جمیع رطوبات ما موضع اجتناب است یا اینکه ملاقی آن رطوبة و ملاقی محل را در حال رطوبة نجس بدانند
چه رطوبة جدا شده یا باقی مانده باشد و در دفعه دوم اگر مثل کر و جاری و چشمه و باران تطهیر نمایند
حاجت بغساله گرفتن ندارد و اگر با آب قلیل تطهیر کنند در مرتبه دوم نیز احتراز کنند از اینکه بعد تمام شدن
بجوید جدا شده و همچنین از قطر اینکه بمحل چسبیده که بسبک تکان دادن زایل میشود و از زیاده بر آن

95 احتراز لازم نیست مگر وقتی که یقین بهم رسانند که هیچ رطوبتی نمانده که از ظرف نجس یا غیره پاک کند و اقوی آنست که اگر
زمین نجس و فرش سنگی و آجری و بخواهند تجفیف شود و بشویند از آنچه بکشد صدق شستن شود که
آب غساله را بخورد و آب غساله در جای دیگر جمع شود و از انجا به آفتابه یا بپیمانه یا ظرف بکشند زمین نجس
موضع غساله طاهر و پاک میشود بشرط صدق مکان و محل فرش نماز جوف و ظرف موضوع بلکه اقوی
آنست که اگر زمین نجس سخت کود که غساله اش بجای دیگر برود و غساله اش اگر چه بسیار اخراج کرده
زمین باشد از زمین نیز پاک شود و مجموع غساله از طرف که بر زمین ظرف نجس شود و غساله او
ظرف نجاست والله العالم افاد اصلی الله مقامه و رفع مقامه سؤال کردند که غساله آفتابه یا ابریق
قلیل تطهیر میتوان نمود جواب فرمودند بعد از زوال عین نجاسته هرگاه آب بریزند بحیثیتی که
شود بر موضع نجس و خشک گردد پاک میشود علی الاقوی تمام شد کلام آن بزرگوار و احتیاط
نه بینکه آب خورد داشته باشد بنحوی که غساله از او جدا نشود یا انکه خاک لازم داشته باشد نه
چون در صدق غسل و شستن فی الجمله اشکال بوده لهذا احتیاطا مقید کردیم بر زمین سخت فافهم والله العالم
هفتم آنکه اگر قطرات وضو یا غسل جمع شده است نیز پاک و پاک کننده است اگر کسی وضو
یا غسل کند و دیگری یا خودش قطرات وضو یا غسلش را جمع کند و وضو بگیرد یا غسل کند ضرر ندارد
الا آنکه در خصوص قطرات غسل احتیاط کنند نه وضو بسازند با آن و نه غسل کنند هشتم آب نیم خورده
و آن یا آنست از جمیع حیوانات الا نجس العین مثل سگ و خوک و کافر نیم آب مشتبه نقصیب یا نجس
یا مضاف اگر نیم خورد جایز نیست استعمال آن و لیکن اگر ازاله نجاست با آن نموده پاک میشود و اگر
داشته باشد همه فقرا باید بدانند و اگر وضو و غسل نموده وضو و غسل باطل است اگر عمدا
عالما باشد و نمازش نیز باطل اجتناب از هر دو لازم است و اگر قطره یکی از آنها بلباس یا بدن بچکد
باقی باشد یا بقطره نماز نکنند و انقطرات نیز پاشامد و لکن بعد از خشک شدن ضرر ندارد نماز کردن
با آن لباس و بدن و ملاقی یا هر دو نجس نیست بخلاف ملاقی یکی از آنها و همچنین استعمال
مخصوص وضو و غسل نیز با آن جایز نیست لکن ازاله نجاست جایز است بشرطیکه به هر دو باشد یکی
پس اگر نجس را به هر دو بشویند پاک میشود و اگر طاهر را به هر دو بشویند نجس میشود و اما قسم پس
استعمال آن ضرر ندارد و لکن در وضو و غسل و ازاله نجاست مشروط است باینکه از هر کدو باشد و
استعمال یکی در وضو و غسل و ازاله نجاسته کافی نیست مقصد چهارم در مطهرات است و آن بیست
چیز است اول آب و آن پاک میکند همه چیز را اگر نجس شود پس اگر از آب نجس شده باشد پاک میشود
با تغییر آب قلیل بلکه باینکه بمحض ملاقات نجاسته نجس نشود مثل کر و جاری و چشمه و چاه و باران

هفتم غساله
باغسل
هشتم آب نیم خورده نجس
مقصد چهارم مطهرات
بیست اول
بشرط

در مطهرات

بشرط حصول امتزاج و اتحاد علی الاحوط حتی در تطهیر با باران که چنان نمایند که آب باران و نحو آن با آب
نجس ممتزج شود هر چند اقوی عدم اشتراط امتزاج میباشد بلکه مجرد باریدن باران یا اتصال بکر
و جاری و چشمه و غیر آن پاک میشود چنانچه گذشت سیم آفتاب است و آفتاب پاک میکند زمین و خاک
زمین و دیوار و عمارات و در و پنجره و چرخ چاه که مثل در منصوب باشد و هر چه را که در زمین فرش
نمایند از قبیل آجر و سنگها را مادامیکه از زمین جدا نشده باشد و یا آنکه جدا شده باشد ولکن
از توابع زمین محسوب شود مثل خاک زمین و ریگ زمین و همچنین درخت و برگ متصل بدرخت
و میوه متصل بدرخت و گیاهها و زراعتهای زمین و جمیع چیزهای غیر منقول مثل کشتی
و خمره و امثال آنها که بر زمین نصب باشند و پاک میکند از منقولات خصوص بوریا بلکه حصیر را
و نحو حصیر تابع است شئ و طرازه و ظرف بسیار بزرگ را اقل در غیر منقول میباشند اما غیر کندم
و نحو آن احوط عدم الحاق است بغیر منقول هر چند در غیر بسیار بزرگ الحاق خالی از قوت نیست
و شرط تطهیر با آفتاب چند چیز است اول آنکه عین و جرم نجاست زایل شده باشد دویم آنکه محل رطوبت
داشته باشد که صدق خشک شدن حاصل شود و اگر رطوبت نداشته باشد باید بریزد بر روی آن آب
هر چند با نجس باشد مثل بول باشد و غیر میگوید در حال اختیار سیم آنکه بتابد شعاع آفتاب باشد نه
بتابد هوا و نحو بتابد باد و اگر باد و هوا فی الجمله معین آفتاب باشد ضرر ندارد و اگر اول شعاع
چهارم آنکه رطوبت کم شود و بعد از آن باد یا گرمی آفتاب بدون شعاع تمام خشکی حاصل شود
پاک نمیشود بخلاف عکس و اگر نجاست بباطن نیز رسیده مثل زمین پس شرط است در طهارت باطن
یبوست و جفاف باطن پس اگر بعد از تابش آفتاب جفاف بباطن نرسید همان ظاهر تنها پاک شود و باطن
بنجاست خود باقی است و اگر برسید هر دو پاک شد بلکه با اینکه جفاف ظاهر و باطن باشراق واحد باشد
پس اگر جفاف ظاهر شده بعد از آن باشراق دیگر یا بغیر اشراق جفاف باطن حاصل شود طهارت حاصل
نمیشود علی الاحوط هر چند اقوی کفایت وصول جفاف است بباطن مطلقا چنانچه احوط در مثل میوه و حصیر و دیوار
ذی وجهین یا وجوه اشتراط اشراق بهر دو میباشد اگر چه شئ واحد حساب میشود چنانچه اگر دو رو
مثل آینه روی هم باشند و نجس شوند با تابش نفوذ فی نفسه پاک میشود پس دیوار اگر یکطرف نجس
شود بتابش ظاهر و خشک شدن ظاهر و باطن هر دو پاک میشود نه روی دیگر که تابش بر او نشده علی الاحوط
و اگر باطن دیوار مستقلا نجس شود بتابش روی که نجس نشده و خشک شدن اندرون پاک نمیشود
چنانچه اگر دیوار ذو وجهین یا وجوه هر طرفش از نجاست مستقلا نجس شود و نجاست نفوذ نکرده باشد
طرفی بطرف دیگر و بهم متصل نشده باشد پس پاک شدن یکطرف باعث پاک شدن طرف دیگر نمیشود

وهرگاه چیزی منقولی نجس شود و بتابد بر آن آفتاب پاک نمیشود مگر آنکه بعد از نجس شدن غیر منقول شود مثل آنکه
تخته نجسی را در دیوار یا بنا بکار برند که جزو بنا شود [illegible] بعد از آن بواسطه تابش
آفتاب پاک میشود [illegible] بر زمین [illegible] بعد از آن
[illegible] نجس شود [illegible] آفتاب بلکه اگر [illegible]
بازمین [illegible] بتابش آفتاب [illegible]
غیر منقول منقول شود پاک نمیشود بتابش آفتاب [illegible] شک در اصل خشکی آفتاب [illegible]
تا اینکه این خشکی بواسطه تابش آفتاب شده یا بغیر آن محکوم بنجاست است [illegible] پاک
میکنند [illegible] کفش و نعلین را چند شرط اول آنکه عین نجاست زایل شود هرچند [illegible]
یا رفتن حاصل شود پس اگر نجاست مثل بول باشد یا رفتن بر زمین [illegible] هرگاه
رطوبتی باقی نماند پاک میشود [illegible] آنکه زمین پاک باشد [illegible] الاحوط [illegible] آنکه زمین
خشک باشد یا آنکه رطوبت متعدیه نداشته باشد [illegible] آنکه موضع نجس را بزمین [illegible]
یا خاک بمالد [illegible] وضع [illegible] الاحوط [illegible]
حال رطوبت [illegible] نعلین و قدم [illegible] علی الاحوط هرچند [illegible]
[illegible] آنکه وصول موضع نجس بر زمین [illegible]
[illegible] علی الاحوط هرچند [illegible] نجاست زایل شده
باشد [illegible] اگر نجاست [illegible] زایل میشود [illegible]
[illegible] کفش [illegible]
[illegible] پاک شود مثل [illegible]
[illegible] خشک [illegible] حکم خالی از اشکال نیست مثل [illegible]
[illegible] اگر چه نجاسته [illegible] زایل شده باشد و ظاهر آنست که [illegible]
[illegible] باطن [illegible] حکم باطن میباشد [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] اعضای [illegible]
[illegible] هرچند احوط [illegible] متعارف میباشد و احوط [illegible]
[illegible] کفش میباشد [illegible] طبقات نعل بلکه طبقات [illegible] کفش [illegible]
ظاهر [illegible] ظاهر است [illegible] ظاهر میشود بشرط [illegible] ظاهر [illegible] باشد [illegible]
ظاهر [illegible] پاک میشود نه باطن [illegible] تطهیر [illegible] میباشد [illegible]

قطره هم بر زمین نجس بتکرار [illegible] مانند نباتی که از زمین روید و بیرون آید [illegible]
مانند [illegible] اجزای [illegible] بخار و دود مثل جوی و آب [illegible] آنکه [illegible] پاکی در این
[illegible] احتیاط اولی است و اما [illegible] انتقال [illegible] بدن جوان است در حصول طهارت بزوال
عین هر چند [illegible] باشد [illegible] موزه [illegible] موزه واقع شده است تابع موزه
میباشد و ظاهر آنست که [illegible] زمین [illegible] در حکم زمین
و احوط آنست که اقتصار کنند [illegible] زمین [illegible] اسم زمین [illegible] باشد [illegible] احتیاج [illegible]
زمین [illegible] بواسطهٔ اشتمال [illegible] اسم زمین بیرون [illegible] باشد مثل طلا و نقره
و فیروزه [illegible] و مرجان [illegible] مطهر [illegible] تابع زمین که از اسم زمین خارج
باشد مثل [illegible] زمین [illegible] باشند [illegible] هر چند
اکتفا [illegible] طهارت [illegible] انقلاب [illegible] انتقال [illegible]
[illegible] حقیقت نجس العین [illegible] طاهر العین مثل نطفه که حیوان
شود [illegible] خاک [illegible] شود بشرط آنکه [illegible] اجزای [illegible] باشد [illegible]
[illegible] شود یا آنکه [illegible] خاک [illegible] شود و [illegible] حیوان ماکول اللحم
[illegible] شود یا آنکه [illegible] شراب سرکه [illegible] شود و [illegible] عرق
حاصل [illegible] نجس [illegible] بخار [illegible] عرق حاصل از [illegible]
اگر شراب [illegible] سرکه شود هر چند عصیر انگور [illegible] باشد بعد از آنکه علم حاصل
شود [illegible] و بعضی گفته‌اند که اگر عصیر [illegible] بعد از ذهاب ثلثین
[illegible] شود [illegible] حصول انقلاب [illegible] مشکل است و مثل آنکه خون [illegible]
[illegible] خون [illegible] باشد و احوط آنست
در مثل خون [illegible] و اجتناب نمایند و اگر [illegible] عصیر [illegible] بعد از جوش
و قبل از ذهاب ثلثین [illegible] شراب شود و بعد از آن سرکه شود [illegible]
سرکه شود [illegible] انقلاب [illegible] عصیر [illegible] لکن [illegible] احتیاط شرط حصول طهارت [illegible]
و انقلاب [illegible] عارض نشده باشد [illegible] نجس [illegible]
[illegible] نجس [illegible] شود [illegible] منقلب [illegible] طاهر شود مثل آنکه انگور [illegible]
از ذهاب [illegible] عصیر [illegible] ذهاب ثلثین سرکه شود [illegible]
اگر [illegible] ثلثین [illegible] ذهاب ثلثین [illegible] انگور نجس [illegible]

یا بعصیر عنبی قبل از ذهاب ثلثین ابتداء سرکه شود یا آنکه اول انگور بجوش بیاید و نجس شود بعد سرکه شود
شود یا آنکه عصیر شود و بعد از ذهاب ثلثین نشده سرکه شود یا بعد از ذهاب ثلثین شود پاک میشود و مخالف نص صریح
محل نجس از همان نجس مانع طهارة بانتقال نیست و الاسد عدم تاثیر که نمک میشود و شراب سرکه میشود
باید پاک نشود بجهة نجاسة محل و اما هرگاه هیزم نجس آتش باشعال شود و شیر نجس واسطه شود و کند و نجس
اگر شود یا خمیر نجس نان شود پس اینها استحاله نخواهد بود و بر نجاسة خود باقی میباشند و بول
یا آب نجس که بخار شود و عرق نیست در طهارة باستحاله مابین نجس و متنجس مگر آنکه استحاله در متنجس غالبا
متحقق نمیشود مثلا اگر چوب نجس اشتعال شود استحاله اش محل تامل است بخلاف آنکه خاکستر شود چنانچه
و هم چنین است انقلاب شراب بسرکه و طاهر شدن ظرف آن بتبعیت آن یا آنکه بنفسه منقلب بسرکه شود یا بعلاج مثل
نمک و آهن و غیر آن خواه عین باقی باشد یا علاج کرده آن باقی مانده باشد بعد از علاج یا آنکه مستهلک
شده باشد و بعضی آتش را مطهر دانسته اند و حق آنست که مطهر نیست تا ممکن استحاله حاصل شده
باشد و بعد از استحاله فرقی نیست در میان آنکه از آتش حاصل شده باشد یا از هوا یا برف یا غیر
یا نمک و غیر آن پس هرگاه گل نجس را آجر یا سفال نماید یا چیز نجس را بپزند یا آنکه در حال پختن نجس
شود یا آنکه خمیر نجس را نان نماید یا آنکه تنور نجس را با آتش سرخ کنند پاک نمیشود هفتم اسلام و
آن پاک میکند کافر اصلی را از نجاسة کفر و هم چنین کفر حاصل بارتداد را هرچند فطری باشد علی الاقوی
پس اگر مرتد فطری توبه کند و مسلمان شود پاک میشود بدنا و علی الاقوی هرچند بسیاری از احکام نسبت باو
باقی است مثل لزوم قتل بر مرتد فطری و بیرون رفتن زوجه او و عده وفات گرفتن زوجه او و قسمت اموال
او بین ورثه او پس ساقط نمیشود حد او و مال او باو بر نمیگردد مگر بتملک جدید و زوجه او نیز
باو بر نمیگردد هرچند جایز است که زن مسلمه دیگر بگیرد یا همان زن را بعد از عده عقد جدید نماید
هشتم نقص و آن کم شدن دو ثلث از آب انگور است بعد از جوشیدن و قوام گرفتن که بکم شدن دو
ثلث آن طهارة باقی حاصل میشود هرچند بآفتاب یا بهوا باشد و بهتر اینست که بذهاب و قسمت
بحسب کیل و وزن هر دو ملاحظه نماید هرچند اقوی اکتفا بیکی از اینها میباشد و احوط الحاق
و خرما با انگور میباشد بعد ذهاب ثلثین هرچند اقوی عدم الحاق است و اگر شک در اصل جوش آمدن
نماید باقی است بر طهارة و حلیت چنانچه اگر شک در ذهاب ثلثین نماید باقی است بر حرمة و نجاسة و اگر
شک نماید که این عصیر از انگور میباشد یا از غوره یا از غیر آن محکوم است بطهارة و حلیت و قصد
هم لازم نیست بلکه مظنه هم کافی نیست و اگر مباشر اخبار کند بجوش آمدن یا نیامدن این عصیر از عنب است یا انگور
ذهاب ثلثین شده اخبار شرعیه است بلکه اکل او و مباشر او که مشروط بطهارة نیز دلیل بر طهارة و

هفتم اسلام

هشتم نقص

طیب

در مطهرات است

باشد و اگر آب بسیار در آب انگور دو من که از ذهاب ثلثین تلخ شود یا بسوزد ده مقابل آن
آب داخل کنند و بعد از آن بذهاب ثلثین پاک میشود مثلا اگر سه من آب انگور باشد و نه من آب داخل
کنند و بعد از آن اگر شش من بسوزد پاک است و اگر قطره از عصیر پیش از ذهاب ثلثین بجائی بچکد و
خشک شود بعد از ذهاب ثلثین از آن قطره شوید پاک میشود هرچند بدن یا لباس عصیر ما اثر باشد و هرچند که
ذهاب ثلثین آن چیز بکلی پاک نشده باشد و اگر آن قطره بحال خود باقی باشد و خشک نشده تا
وقت ذهاب ثلثین آن قطره نیز نشده باشد پس اگر در لباس یا بدن باشد ما شرط باشد و ذهاب ثلثین اصل
نیز بشود این قطره نیز پاک میشود بتبعیت و اگر در لباس عصیر ما اثر باشد یا آنکه در لباس ما اثر باشد
ولکن هنوز ذهاب ثلثین از اصل نشده آن قطره بنجاست خود باقی است و اگر بعد از جوش آمدن قبل
از ذهاب ثلثین چیزی در آن بریزند پاک میشود آنچیز بتبعیت مثل نشاسته یا سماق و مربا و نخود
بشرط آنکه بذهاب ثلثین برسد و اما اگر نرسد پاک نمیشود مگر آنکه قبل از جوشیدن انقدر نشاسته
و آرد [illegible] در آن بریزند که اسم عصیر برطرف شود و هرچند اسم باسلوق یا حلوی یا [illegible] بر او صادق
نباشد بعد از آنکه شرط نیست [illegible] اسم عصیر عنبی آنکه جوش و غلیان از آتش باشد علی الاحوط
هرچند [illegible] نجاست با آتش [illegible] چنانچه احوط است که ثلثان نیز با آتش کم شود نه بغیر آن
و باید که اگر [illegible] من آب انگور بجوش [illegible] سه من باقی بشود و شش من باقی بماند و بعد از آن نه من دیگر
داخل شود باید از مجموع باقی و لاحق که پانزده من باشد ثلثان او که ده من باشد بسوزد و پنج من
بماند تا آنکه حلال و پاک شود نه اینکه دوازده من که ثلثین او نه من سابق و لاحق است بسوزد
و شش من از این پانزده من بماند و هم چنین اگر در این فرض شش من بسوزد و سه من باقی بماند و بعد نه
من دیگر داخل کنند باید از مجموع دوازده من هشت من بسوزد و چهار من بماند نه آنکه شش من از این
دوازده من بسوزد و شش من بماند ششم الاحجار الاستنجا از کلوخ و سنگ و امثال آنکه مطهر مخرج
غایط اند چنانچه ذکر شد هفتم زوال عین نجاست و جفاف رطوبت از بدن حیوان و توابع
آن مثل نعل حیوانات مثل لجام و رکاب [illegible] هرچند احتمال تطهیر [illegible] و باطن بدن مثل چشم و بینی
و امثال آن از انسان مسلم [illegible] مثل کوسفند و بره و کره اسب و حیوان حاجت بتطهیر با آب نیست بلکه بزوال عین
نجاست پاک میشود [illegible] و حیوان پاک میشود هرچند نجاست از خارج بحیوان رسیده باشد یا از ولادت
و خون نفاس حاصل شده باشد و هم چنین پستان حیوان اگر نجس شود بمکیدن بچه و حیوان پاک
میشود بلکه [illegible] مثل مکیدن بلکه [illegible] حاجت بجفاف نیست [illegible] وقتیکه رطوبت از باطن بعضی
با [illegible] رطوبت [illegible] نجس نمیشود تا آنکه [illegible] بشود [illegible] رطوبت سابقه از [illegible] محل [illegible]

ششم الاحجار

هفتم زوال عین

۱۰۶ بجانب او منجس باشد باید خشک شود که جفاف از شرط حصول تطهیر است بلی از دهن هم بیرون وان
هرچند قسم اسلام است ولیکن تبعیت با اسلام کرده و الحنیفه هر چیز تطهیر بودن اسلام است چنانچه اصل خواهیم
ذکر شد و چیزی تبعی مثل طفل صغیر کافر که با مسلمان شود یعنی پدر و مادر او و یا جد او مثل طفل
صغیر متولد از دو کافر که بالغ نشده باشد یا آنکه بالغ شود در حالت جنون که تابع پدر یا مادر یا
جد یا جده میباشد هر کدام یکی از اینها مسلمان شود اولاد صغیر اینها نیز محکوم باسلام میشوند
و پاک میشوند و ظاهر آن هر چند با تمیز باشند و اظهار اسلام نکنند یا آنکه اظهار کفر کنند بلی اطفال
مرتد بطهارت خود باقی میباشند هر چند که ایشان مجنون باشند باشد و مثل اطفال که متولد شده در
دار الاسلام بلکه در دار الکفر نیز بشرط قطع بودن مسلمی در آن و بشرط احتمال تولد ان طفل از
مسلم و بشرط عدم انتفای کافر که این طفل متولد از غیر است یا این بشرط طفل صغیر تبعیت دار
به اسلام است قسم دوم تبعیت در اسلام و لکن بشرط انتقال نقطه مثل آنکه بشدت با اسلام هر کی و
آب دهن و آب بینی و سایر رطوبات که از غیر کافر موجود باشد بلکه کافر حین اسلام و مثل نجاسات
دیگر که در بدن کافر موجود میباشد از فضلات او یا از سایر نجاسات بشرط زوال عین بشرطی
اسلام مثل محل استنجا و نحو آن بلکه اگر کافر در کنشت خود ای کرفته باشد یا آنکه بدهن خود آبی
برای مضمضه و نحو آن نگاه داشته باشد و مسلمان شود طهارت آن آب بلکه طهارت شراب یکی در دهان
کافر حین اسلام موجود باشد و منجس بنجاسة کفر شده باشد خالی از قوت نیست بلی اگر عرق
جنب از حرام را نجس بدانیم و کافریکه جنب از حرام شده باشد و عرق نیز کرده باشد بدن او
یا بعد از آن عرق نیز خشک نشده باشد و مسلمان شود آن عرق مشکل است که بتبعیت اسلام پاک
شود مثل عرق حاصل بعد از اسلام که محل است قسم سیم تبعیت در سایر مطهرات مثل ظرفیکه شراب در آن
سرکه شود و همچنین آلاتیکه استعمال در شیره انگور شود و یا ملا... لان به نقص حاصل شود هر چند
نیز استعمال شود علی الاقوی هر چند احوط اقتصار بالات و ... است که تطهیر با نها حاصل شود
و همچنین رخت و لباس کسیکه متوجه این عمل است که در خصوص این عمل استعمال شود تا فارغ شود هر چند
نیز نو باشد و همچنین چیزهائیکه در میان شراب و یا انگور میریزند مثل به و بو هندوانه و غیر
که بعد از انقلاب و نقص نجسها نیز بتبعیت آن پاک میشوند چه از قبیل باشد که عصیر را بآن بجهت شو
قبل از ذهاب ثلثین مثل کرمی و بادام و پسته یا آنکه از قسمی باشد که بجهت ... داخل آن شود بلکه بید
عصیر چسبیده شود و بکسب رطوبت بزرگ شود مثل نخود و کشمش و از بعضی ظاهر میشود که شرط
در طهارت فهم و آنکه بابد علم حاصل شود که در ثلث عصیریکه داخل آن شده نیز کم شده و هم

شدن

شدن دو ثلث عصیر بکیر دیگر پاک است که هاینه میکنند در حلیت و طهارت او نه خلاف قسم ثانی و قسم سیم آنکه چون
در طبخ نموده باشد آنکه عصیر را او داخل شده که در آن رابند و هم اکتفا میشود در طهارت آن بکم شدن دو ثلث
عصیر بکیر بلکه اینجا فرق ضعیفست جهت آنکه تمام قطره چکیده بلباس میباشد قرنح عصیر را میخوان بعد از
اینکه پاک شود بتبعیت پاک شدن آنها هم قسم اول کبطریق اولی میباشد و لکن احتیاط اولی است و هم
چنین ظرف شراب پاک میشود اگر شراب آن ظرف سرکه شود هر چند ظرف شراب بوقت سرکه شدن پر از
شراب نباشد و احتیاج بیرون کردن ظرف یا شکستن آن نیست نجاست بالای ظرف که شراب بجوش شده
نیز پاک میشود مثل نجاستی که یک شیره بیزی که تمام آن دیگ پاک میشود هر چند شیره باقیمانده در ته
ظرف باشد و دو ثلث او رفته باشد و هم چنین خون جنین تام الخلقه که اکتفا میشود در ذبح او بذبح
الحیوان که در شکم او است نیز پاک میشود بتبعیت الحیوان در وقتیکه خون متخلف در شکم و گوشت
و عروق او پاک شود هر چند احوط اجتناب است بجهت آنکه بعضی تابع ندانسته اند و هم چنین بعضی
که میت را غسل دهند که بعد از غسل بتبعیت پاک میشود و هم چنین کهنه که بر عورت یا بدن میت
گذارند و هم چنین جامه که میت را در آن غسل دهند بلکه غسل آن خرقه و جامه نیز بایست و هم چنین
دیزه و رق [illegible] از لوازم عادیه که در پیش [illegible] و هم چنین
دست غسال هر چند متعدد باشند [illegible] غسل دهند و احوط اقتصار در طهارت بنوبه [illegible]
میباشد و هم چنین پاک میشود [illegible] استنجا کننده بتبعیت محل استنجا چنانچه پاک میشود [illegible]
دندان و اندرون دهن بزوال العین نجاست از دهن بلکه بقیه غذا در بین دندان نیز پاک میشود بزوال عین
نجاست از دهن هر چند احوط مضمضه بکر میباشد در تطهیر آن با مضمضه قلیل بلکه طهارت
چون [illegible] در طهارت [illegible] نیست و هم چنین پاک میشود دلو و ریسمان و اطراف چاه
و دست [illegible] هر چند نجاستش [illegible] باشد و لکن احوط عدم اکتفا بتبعیت است در طهارت
مطهر [illegible] نیست [illegible] غایب شدن [illegible] و طفل ممیز را
که [illegible] باشد و هم چنین رخت و ظرف و فرش و سایر توابع او را با علم او بنجاست
و انقضاء زمانیکه احتمال الطهارة بالتطهیر از آن ممکن باشد هر چند احتمال تطهیر از غیر او باشد و
احوط آنستکه علم حاصل شود که آن مسلم آن چیز را استعمال نموده در چیزیکه مشروط بطهارة
میباشد و احوط از آن آنستکه علم حاصل باشد که مسلم در آن استعمال ساهی و غافل و مجبور نبوده
بلکه استعمالش در آن از روی اختیار و التفات بوده که ظاهر حال مسلم در اینجا آنستکه مسلم استعمال
نمیکند آن چیز را مگر بعد از پاکی آن و این فی الحقیقه مطهر نیست بلکه مطهر فی آنستکه در اینجا [illegible]

غیبت [illegible]

١٠٣

مرفوع هر نجاستی باقی بوده و الغسا لکند و احکام طهارت براو جاری کنند و ظاهر اینستکه بمجرد غیبت با علم بنجاست

زوال تغیر

و احتمال الطهارة کافی میباشد در حکم بطهارت سیزدهم زایل شدن تغیر [illegible] از آبیکه با ماده
باشد مثل آب جاری و آب چاه و آب حوضهای کوچک حمام که متصل بحوض بزرگ باشد یا متصل بجاری
تمام نباشد بعضی [illegible] هر چند اعتبار امتزاج بماده بعد از زوال التغیر در غیر جاری احوط است چهاردهم

چهاردهم استبرا

استبراء کردن بعد از بول که مطهر رطوبة مشتبه است که بعد از بول میباید و نیز هم استبراء منی
نجاسة خوار باشد که این استبراء پاک میکند بول و سرگین را اگر قبل از استبراء نجس بوده و استبراء
عبارة از اینستکه [illegible] از [illegible] و حال [illegible] مثل اینکه شتر را
در چهل روز حبس کنند از نجاسة خوردن و گاو را بیست روز و گوسفند را ده روز و

شانزدهم غسل میت

مرغ آبی و اردک را پنج روز و مرغ خانگی را سه روز و ماهی را یک شب و روز شانزدهم
غسل میت که مطهر بدن میت است [illegible] و [illegible] میباشد مطهر بودن تیمم بدل اغسال [illegible]
بودن [illegible] بدن میت [illegible] الی الزوجه نیست بلکه [illegible] مثل غسل [illegible] رجال [illegible] بودن

هفدهم منقد چاه

و کافور [illegible] این غسل هم مطهر است و لکن ظاهر اینستکه تیمم [illegible] هم نباشد هفدهم مطهر
عقد هفدهم نزح مقدر چاه اگر چاه را نجس بدانیم بملاقات نجس [illegible] با آنکه [illegible] نجس که از برای
مقدر [illegible] باشد [illegible] زوال التغیر [illegible] استیفاء مقدر [illegible] هجدهم جدا شدن غساله

هجدهم جدا شدن غساله

که پاک میشود [illegible] رطوبت [illegible] مغسول و همچنین پاک میشود آبیکه در مغسول [illegible] باشد
بعد از فشردن [illegible] مغسول بنحو متعارف که اگر [illegible] بعلاج [illegible] در منفصل شود
پاک نیست و همچنین پاک میشود اجزای طاهره مغسول بعد از نجس شدن [illegible] غساله [illegible]
[illegible] که لازم عادی غسل است خصوص [illegible] آب قلیل بانفصال غساله و جدا شدن [illegible]
باشد هر چند از نجاسة مثل بول یا ولوغ محتاج بتعدد باشد و همچنین پاک میشود اجزای
بعد از عود آب غساله بان جزء معنی [illegible] و انفصال از آن جزء بجزء دیگر هر چند غساله از تمام مغسول
جدا نشود و انفصال غساله از جزء طاهر ملاقی بغساله در حین تطهیر بنا بر نجاسة غساله مطهر آن
جزء طاهر ملاقات کرده بغساله نیز میباشد هر گاه آن جزء از اجزاء واقعیه یا عقلیه عادیه یا
جعلیه مغسول باشد حتی آنکه اگر اشیاء مختلفه یا اعضاء متعدده مثل اصابع یا غیر آنها
یک مغسول قرار دهد که مرور [illegible] غساله بجمیع در این هنگام نیز انفصال غساله از مجموع
باعث طهارة مجموع میباشد پس هر گاه مثل انگشتان یا سر یا پا یا سایر اعضاء انسان هر گاه

انگشت

یکی از اعضاء یا یکی از انگشتان نجس شود پس اگر همه را یک مغسول قرار دهد که ضم نماید

الثالث نجاسات انبار انگشتان و آب انگور محقق بوده و لهم نبوده ولیکن عاید علما بر نجاست آن بعضا ۱۴۶
کرده اند بعد ساپیر الفضلا بر تفصیل ماکانت للمدینه اقدامان از آن ... مختص ...
و آب انگور تاکند میجوشد که غلیظ شود اگر حلال ... ابدا ...
و انها العالم ... المتصون ... ابن بابویه ... آب انگور ...
ماند ... شرط ... که ...
بیند مثل ... شود ... باشد و شرط آنکه ... باشد ... انگور
باقی مانده ... اول ... از اینها ... و نجس ... که ...
شکر و عرق ... بر ... شرط ... بیان ...
و ... اسمان ... چنین ... شرط ... قطع ... آن ...
نجس باشد ... بلکه ... بر ... باشد ...
نجس نیست بلکه ...
یا ... بلکه اگر ... بجای ... آن بیشتر ... شرط ...
دو مطهر شد ان چیز با ان آب و دان بلی احوط انست که بر آن نجد ... باشد که اگر بر سیند و حوان
بر معارک شو بموضع که ششم در اقسام نجاسات الست فاند نجاسات اقل و غیر
بول و غایط هر حیوان حرام گوشت بالذات که صاحب خون جهنده باشد یعنی خون از رگ بیرون
آید هرگاه پرنده باشد مثل ... و عزاب یا غیر پرنده باشد یا حرام گوشت بالعرض مثل حیوان
حلال گوشت که موطوء انسان شود مثل حیوان حلال گوشت که ... با غایط انسان
شود ... که بعد ... گوشت او حرام میشود و بول و غایط او نجس
... است ... سیم منی حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد هر چند حلال
گوشت باشد مثل گوسفند و مرغ خانگی چهارم خون حیوانیکه صاحب رگ باشد که خون جهنده از
او ظاهر شود خواه حلال گوشت و خواه حرام گوشت ... و ...
... و ماهی خون جهنده ندارند و احوط اجتناب از خون مار ... و اما خون ... فضلا
... نجس نیست بلکه ... باید ... ولیکن ...
ایشان ... مثل اینکه بدن ... و ... باید غسل داد و بعد از ...
... ایشان ... طاهر ...
ظاهر شد که ... تا غسل ندهد که حاجت بغسل ...

نجاسات

بول و غایط

سیم منی

چهارم خون

در نجاسات

ندا فرموده که اینشیطان بوده شو که خود آنحضرت وصیت فرموده که او را غسل بدهم پس لازم است
بجهة اینکه خود ایشان میشستند و امر بشستن نمیفرمودند و ابدا اگر الهها و اینکه حاجت بشستن نیست
نکرده اند حتی اینکه از ابی بصیر که بی چشم بوده منقول است که روزی داخل شدم بر مولای خود امام
محمد باقر ع و آن بزرگوار مشغول نماز بوده پس عصاکش من گفت که بر جامه حضرت خونی هست
پس چون آن بزرگوار از نماز فارغ شد عرض کردم که عصاکش من گفت که جامه شما خون آلوده است
حضرت در جواب فرمودند که خون ما اهلبیت پاکست و حاجت بشستن ندارد با اینکه مانعی بحسب
ظاهر نبوده بلکه عذر گفتند که من بعقل نیاید دارم و نمیشویم جامه را با اینکه خوب بشود و چرک
و ریم که از زخم ظاهر میشود نجس نیست هر چند اصلش خون بوده مگر اینکه با خون مخلوط با
شد و اما خونیکه ظاهر میشود از درخت یا خونیکه ظاهر میشود در زیر سنگ و کلوخ بواسطه
مصیبت ائمه طاهرین ع و امثال آن پس پاکست و خونیکه در تخم مرغ ظاهر میشود اگر قطع
کنند که این خون علقه است یعنی خون پارچه ایست که ابتدای خلقت است چون نطفه در ابتدا
خون پارچه میشود پس در اینوقت نجس است احتیاطا اما دامیکه باقی است بصورت علقه بلکه
اگر مضغه شود نیز احتیاط نماید چنانچه مبادا باشد که از طول مضغه چه از انسان چه از حیوان
احتیاط اولی است و اگر ندانیم که علقه است نیز احتیاط اولی است و اما خون سفید چنانچه بگذ
بعضی اخبار است که حضرت فاطمه ع خورده بکطشت خون سفید ظاهر شد پس اگر در این زمان
معلوم شد که خون است و مع ذلک سفید است احتیاط نماید بنجس و ششم سگ و خوک و عرق
هر چند ناخن و موی آنها باشد و اما سگ و خوک دریائی پس پاکست هفتم میته حیوانیکه خون
جهنده باشد هر گاه نبی و امام و شهید و معصوم غیر امام نبی بوده حکم امام است پس حیوانیکه
خون جهنده ندارد مانند مگس و ماهی و عقرب و مار و خرچنگ و سنگ پشت مرده اش پاک
است هر چند بهتر اینستکه از مرده مار احتیاط کنند و همچنین از مرده خرچنگ و اما اجزای میته
پس نجس است اگر اجزائی باشد که روح در او حلول کرده باشد و اگر از اجزائی باشد که روح در
او حلول نکرده باشد مثل مو و استخوان و شاخ و سم و دندان پس پاکست و تخمیکه در شکم
مرغ مرده باشد پاکست بشرطیکه پوست سخت و صلب ایستاده باشد و لکن بشویند پوست او را
و اگر پوسته نازک ایستاده باشد و صلب نشده باشد احتیاط نمایند و اما بچه ایکه از شکم حیوان
مرده بیرون بیاورند پیش از آنکه علف خور بشود پاکست چنانچه شیر آن نیز پاکست علی
الاقوی هر چند احوط اجتناب از شیر آن میباشد بلکه بعضی گفته اند که شیریکه از پستان مرده

طاهر

[illegible] ات ۱

[illegible] باشد [illegible] و [illegible] شده [illegible]

[illegible] مثل [illegible] که [illegible] شده

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] است [illegible] از [illegible]

خلاف فاضل [illegible] ثابت شود [illegible] از اموری [illegible] شده [illegible]

[illegible] شده [illegible] است بجهة خلاف علامه [illegible]

[illegible] شده از امور [illegible] که [illegible]

[illegible] شده [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] است بجهة [illegible]

[illegible] باشد [illegible] باشد

[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] شده [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] شده [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible]

مقصد هفتم در کیفیت تطهیر

تمام آنچه ذکر شد اهل ببقاء نجاسة و بحکم نجاست از بطلان نماز و وجوب ازاله آن معذور نیستند
چنانچه ناسی اصل نجاست و ناسی وجوب ازاله آن معذور نیست چنانچه مذکور شد بلکه بعد از نماز
یا در اثنای نماز و حرام است نجس کردن محترمات اسلامیه که در دین اسلام محترم میباشد مثل
مسجد و قرآن و اسم خدا و کعبه و روضه نبی صلوات الله علیه و آله و همچنین محترمات ائمه
مثل مشاهد مشرفه و صحیفه سجادیه و تربت مقدسه حسینیه و همچنین است ازاله کردن نجاسة
از ایشان و لکن ادخال النجاسة یا متنجس که خشک باشد و سرایت بمسجد یا بقرآن و مخوان نکند ضرر
ندارد مگر آنکه موجب هتک حرمت شود مثل گذاشتن نجاسة خشک بالای قرآن و اگر کسی ترک
ازاله نجاسة از مسجد و سایر محترمات نموده یا التفات بنجاسة و قدرة بر ازاله نماز و سایر عبادات او علی
الاقوی صحیح است و همچنین است ترک هر واجب فوری مثل امر بمعروف و نهی از منکر و تعلیم جاهل
و ادای خمس و زکوة و رد مظالم علی الاحوط و همچنین ادای دین با قدرة بر ادای و مطالبه صاحب دین هرچند
احوط ترک نماز و سایر عبادات است مگر در ضیق وقت خصوصا در ترک ادای دین و بدانکه جایز نیست
منتفع شدن اعیان نجسه مگر در بعضی از موارد مثل گرم کردن حمام بسوزاندن آن و نجس
از ... خریدن و مخوان و همچنین جایز نیست انتفاع بمتنجس اگر قابل تطهیر نباشد مگر روغن
نجس که بسوزانند آن را در زیر آسمان علی الاحوط بلکه مطلقا علی الاقوی و مگر آنکه ... صابون کنند
نجس شود که جایز است انتفاع بآن و همچنین ... بلکه ... مشتمل بر ... انتفاع بآن
باشد مقصد هفتم در بیان کیفیت تطهیر است بدانکه اگر بشمال یا آخر دیگر از قبیل رخت و غیره نجس
شود و در میان ظرف یا آب قلیل بخواهند بشویند که ظرف و رخت هر سه پاک شود و
نجس شود اول آنکه جامه نجس را در ظرف بگذارند و بعد از آن آب را بریزند و بشویند و فشار دهند
اگر بول باشد بدو مرتبه و لکن شستن خود را قبل از دو مرتبه بجای دیگر برسانند و اگر غیر بول باشد
یکمرتبه بشویند و فشار دهند علی الاقوی و دو مرتبه بشویند و فشار دهند علی الاحوط و قسم دیگر
آنکه آب را بریزند در ظرف و بعد از آن رخت نجس را در آن بگذارند و بفشرند و غساله را بریزند دو
مرتبه در بول و یکمرتبه در غیر بول علی الاقوی و اجتناب از نشستن بشیر ... اولی است و ظرف
بتبعیت رخت در ظرف است بلکه ... پاک میشود هرچند در ظرف ... مرتبه شستن لازم
بدانکه اگر گوشت نجس بغیر بول یا برنج نجس بغیر بول را در ظرف آب بشویند و یکدفعه اکتفا کنند
و در بول بدو مرتبه اکتفا کنند جایز است هرچند احوط سه مرتبه است بلکه اگر برنج نجس یا گوشت
نجس را ... بقصد تطهیر کنند حاجت بفشردن ... بلکه ... استعمال

کیفیت تطهیر ظروف

در کیفیت تطهیر است

نجس بشستن پاک میشود اما کیفیت تطهیر ظرف بعد از ولوغ کلب پس باید که اگر ظرف را [illegible] آب
باشد و بخواهند که با آب قلیل تطهیر آن دهند باید اول مرتبه در آن ظرف خاک پاک بریزند با اندک آبی
و ظاهر اینست که بخاک ممزوج با آب بشویند و بعد از آن دو نوبت با آب بشویند و ظاهر اینست که اگر
خوک نیز در ظرف آب خورده باشد همین عمل را نمایند بلکه ظاهر اینست که اگر ظرف نجس شود بلیسیدن
سگ یا [illegible] خرده سگ یا بعضو سگ همین عمل را نمایند هر چند اکتفا بسه مرتبه شستن
بدون خاک قوتی [illegible] در خوک و شراب بلکه هر مسکری که روان باشد مثل شراب اگر هفت مرتبه
آن ظرف شسته شود ظاهر اینست هر چند اقوی اکتفا بسه مرتبه است [illegible] در نجاسة مرده موش [illegible] بزرگ
خصوص نیز در ظرف هفت دفعه باید [illegible] ظاهر اینست اگر با آب قلیل بشویند و اما در آب کثیر یک مرتبه
فرو بردن کافی است [illegible] نجاست بیکدفعه نجس شود حتی از بول و ولوغ سگ و خوک هر چند احتیاط
شدید اینست که خاک مالی را ترک نکنند در ولوغ کلب هر چند در کر و جاری و باران باشد و کافی
است در تطهیر حوض و ظرفی که نصب شده باشد در زمین مثل خم رنگرزی و نحو آن با آنکه [illegible]
نشده باشد اینکه در اطراف آن ظرف آب بریزند و آبیکه در قعر آن جمع شده است از خرقه و پنبه پاک
و امثال آن بر دارند و مرتبه دوم و سیم نیز چنین کنند که در این وقت آن ظرف پاک میشود لکن باید
که خرقه و پنبه که آب جمع شده در ظرف را بر داشتند بعد مرتبه دوم و سیم بر ندارند مگر آنکه تطهیر
در هر مرتبه از مراتب ثلثه پاک کنند در هر مرتبه از مراتب [illegible] الا اگر تطهیر آن
حاجت نیست هر چند احوط است و فرق نیست در تطهیر مذکور با آب قلیل که ابتدا [illegible] ظرف یا
حوض نمایند و ختم کنند به این عمل یا [illegible] آب [illegible] بلکه اگر آب بریزند در ظرف نجس [illegible]
و مثل آن حرکت دو دور دهند آن آبرا که بهمه جای ظرف برسد و آن آبرا بریزند آن ظرف پاک میشود اگر سه دفعه
آب بریزند و این عمل را نمایند چنانچه جایز است در تطهیر [illegible] ظرف نجس را آب کنند و بریزند
بلکه اقوی اکتفا بیکدفعه میباشد هر چند احتیاط شدید سه دفعه میباشد بلکه اقوی اینست که [illegible]
سخت و فرش سنگ و آجری و نحو آن اگر نجس شود و بشویند [illegible] شسته شود که آب
غساله را نخورد و آب غساله در جای دیگر که از لوازم [illegible] غسل [illegible] باشد [illegible] غساله را
بجامه یا کهنه یا پنبه یا ظرف دیگر بردارند [illegible] غساله [illegible] مثل حوض و ظرف [illegible]
چنانچه گذشت در تطهیر با آب قلیل در اقسام آبها [illegible] اگر غساله [illegible] سخت [illegible]
[illegible] غساله را نخورد یا بخورد و لکن [illegible] غساله را [illegible]
هر چند [illegible] کردن [illegible] باشد [illegible]

در کیفیت تطهیر است

[illegible]

در کیفیت تطهیر

شستن آنها از آب قلیل لازم است باعتبار بدن و همچنین غیر جامه از بدن و غیر آن فشار د
و دیگر بول بکسر شستن با فشار دادن با آب کر و جاری پس از آن چه نجاست بول باشد
غیر آن یکبار بشرط آنکه میکند عقیده پس لازم نیست و اگر بخواهند که در تطهیر نجاسات و از غسل
مطلقا اجتناب کنند که شک باشد بجمع کنند که در تطهیر نجاسات بیک دفعه اکتفا نکنند بلکه
ظرف هم دو دفعه بشویند و در دفعه اول تعجیل بطوریکه عوض اجتناب … رطوبات
و باقی ماندن همچنین لازم نیست باقی ماندن در اخراج رطوبت و انفصال آن و لکن اگر انفصال
از رطوبت باقیه بوده که چیزی نشویند چنانچه از رطوبت باقی مانده اگر اجسام منفصل شده
بماند مثل کهنه و در دفعه دیگر مثل کرباس و پشم و مانند آن تطهیر کنند اجتناب اگر
و اگر با آب قلیل تطهیر کنند در مرتبه دوم احتراز کنند از اینکه بقیه آب … جدا شدن
از قطرات اینکه … که دارد … و از زیاده بر آن آخر لازم …
نکردن مثل که هیچ رطوبتی در محل نماند که متنجس بوسواس منتهی شود و اگر مخرج …
دو مرتبه فشار دهند بدون آب که غسالهٔ اثری نجس نباشد و بعد از اخراج آن آب …
احتیاط اولی و اگر با آب قلیل تطهیر کنند با آنکه فشار بدهند بالای آب بدهند از غسالهٔ اثر اجزاء …
ما لم یتغیر در هیچ نجاستی واجب نیست حکم اینکه نجاست عینیه باشد که زایل نشود الا …
پس مثل آب متنجس که خشک شده باشد در بدن و در غالب افراد بول …
… همچنین خشک شده باشد و اگر شک کند که نجاست زایل …
زایل … الحاصل شود بشرط آنکه وسواس نباشد که …
… از آنکه … نجاست زوال العین …
… اگر … مانده … حصول طهارت …
… اما … لازم نیست …
… احتیاط …
… اگر …
…
…
… اما اگر از آب قلیل بخواهند تطهیر کنند …

در کیفیت تطهیر با آب

بیرون نیاید و باید که به نیت فشار نشود یا آلوده نشود و کما اگر بعد از انفصال آب فشار شود و بیرون آید دیگر
بعضی گفته‌اند آب باید بعد الغسل که فشار باید بعد الفشار باشد تا آب فشار شود مثل لیفه و قلمدان
و نحو آن یافت میشود و اگر غساله دهد بعد التعفیر میشود و لکن آب مجری میشود یا دهد بعد الاستیلاء
یا دهد بعد الفشار فشار نشود احوط اجتناب است از آن چه امر است خصوص اگر متغیر بعین نجس باشد نه
متغیر و لکن اقوی آنست که طهارت آب فشار شدن کافیست در تطهیر و خروج غساله متغیره
دیگر انفصال معتبر ندارد و حاصل آنکه پاک میشود بلکه اگر آب مجری بعض میرود باید بعد العصر و کرفتن با
دیگر دهد الفشار نیز متغیر شود نیز اقوی اجتناب بلکه اگر بسبب فشردن نیز متغیر شود بیرون ندارد و
آنکه شک کند در اصل اضافه یا اضافه و هم چنین در اصل تغیر یا زوال تغیر اعتبار به شک خود
نکند و حکم به اصل باید بماند و هم چنین است آب کثیر در اعتبار عصر و شرط و اگر جامه رنگ دار
بعین رنگ باشد و نحو آن که نجس کنند و بخواهند فشار دهند بهتر آنست که بدون رنگ برای
بعضی که مانع شک شد در اضافه و غیره میشود غالباً باید که استعمال ظرف شود طاهر و نجس خالص
مطلق و طاهر است و همچنین ساختن و پرداختن و مرد کرفتن و بقصد استعمال آن حرام است
هرچند مثل قلیان و سرقلیان و شیشه‌دان و فنجان و چلو صاف و سرپوش و سماور و
و سر قلیان باید که ظرف باشد یا کاسه باشد و متصل و هم چنین قلمدان و
قاشق و قهوه‌دان و امثال آن که ظرف بودن صادق آید بنا بر احوط مگر آنکه
نقره بجهت رنگ یا جهت مطلق باشد از آنچه از بعضی ظاهر میشود و خالی از وجه
نیست اگر ظرف باشد و تنگ هرچند باشد بلکه احوط اجتناب است از مثل کجاوه و گهواره
و کشتی و نحو آن و اما آنکه ظرف طلا و نقره برای محض نگاه داشتن یا جهت تجربه زینت نه
استعمال آن جایز است و اما احتیاط در ترک آن است خصوصاً خرید و فروش و اجرت در ساختن
و نگاه داشتن بجهت زینت احتیاط اولی است هرچند بسا میشود که اینها جایز میشود
بجهت ضرورت یا مصالح دیگر و اگر ندانیم که بجهت قصد ساختن یا محض نگاه داشتن و صحیح نیست
شک نیز بر بیع آن مال که واجب است احتیاط اولی است و اگر ظرف مشتبه باشد که از
نقره یا طلا یا غیر آن باشد اجتناب لازم نیست مگر با اخبار عدلین یا اخبار مالک یا اخبار
و امثال آن و اگر ظرف مرکب از طلا و نقره و غیره باشد احتیاط
خلاف است بعضی گفته‌اند نقره یا طلا باشد و بعضی گفته‌اند باید جزء بیشتر و اکثر
باشد و احوط آنست که اجتناب کنند از ظرف که مرکب باشد و نقره باشد

علی الاقوی هر چند احتیاط اولی است بجهة خلاف بعضی از اعاظم خصوصا اگر بنحوی باشد که از آنها
نمی‌بینند بعد از انقضاء ظرف مستقل بحساب شود و استعمال مجمر طلا و نقره خالص از آنها
بجا آورند که در مجلس بسوزانند و بو و بخور دهند حرام است و همچنین ... و
و سماور و غیر آن و قندان و مخوان و اما اهل مجلس پس با امکان اجتناب
مجلس معصیت است و اما اگر در حقانها نیز استعمال ... مشتبه است
است و همچنین احتیاط نماید از تزئین ... و مخوان بطلا و نقره و در حدیث نهی از
ان وارد است اگر بنحوی باشد که قدری بر کنند زنان داشته باشد و قلیان اگر سرش طلا یا نقره
خالص باشد تمام مجتنب که جای آتش و نیز اگر هم طلا یا نقره خالص باشد اجتناب کنند و همچنین
اگر قلیان اگر تمام طلا یا نقره باشد نیز اجتناب کنند لکن اما اگر مابین قلیان و نی قلیان طلا و نقره
باشد ضرر ندارد و همچنین بادگیر آن و اگر طلا و نقره ممزوج باشد بغیر خود ضرر ندارد هر چند
تشخیص ... نظر اهل خبره باشد مثل حریر ممزوج مادام که مستهلک نباشد و اگر ...
قلیان نقره نما یا ظرف نقره نما داشته باشد باید در مجلس آورده باشد رد نکنند و عمل ...
مگر آنکه یقین نماید که از نقره خالص است و هم سفید و زرد طلا و نقره خالص ...
نقره کوب و طلا کوب عیب ندارد و همچنین مفضض و مطلا مگر اینکه احوط اجتناب است
بموضع نقره بلکه طلا نیز رساند و اما فرش طلا و انگشتر طلا برای ... و آیینه طلا یا
نقره و حلقه طلا و نقره بدر آیینه یا ظروف غیر از طلا و نقره و دسته طلا در تفنگ و غلاف
شمشیر و بندان و همچنین تزیین سقف بطلا و نقره و تزیین قبر و مشاهد مشرفه و جای
بطلا و نقره و قندیل از طلا و نقره پس ضرر ندارد و آنچه حرام است تزیین مرد است در لباس یا بدن
بطلای خالص نه نقره خالص نه زن و نه طفل و نه خنثی و نه تزیین مرد در غیر لباس و بدن بطلای خالص
مثل زنجیر طلا برای ساعت نه لباس مرد و در مثل کمربند طلا و تکمه طلا و نعل طلا احتیاط نماید و نقره
ضرر ندارد بلی در مثل دندان از طلا یا چیزی که دندان را به بندند از طلا یا آنکه بجای عضو بریده از وضع
و انگشت و مخوان از طلا درست کنند پس آن نیز ضرر ندارد کتاب الصلوة و در آن یک مقدمه و
چند مقصد است مقدمه در عدد نمازهای واجب است بدانکه نماز واجب شش قسم است اول نماز
یومیه که از جمله آن نماز جمعه است دویم نماز عیدین سیم نماز آیات چهارم نماز طواف پنجم نمازی که
واجب شود بامر خارج مثل نذر و عهد و استیجار و نماز پدر و نماز احتیاط بجهة شک ششم نماز
میت فصل بدانکه نماز یومیه هفده رکعت است در حضر بدون خوف ظهر و عصر و عشا هر یک چهار رکعت

کتاب الصلوة

مقدمه

و مغرب

کتاب الصلوة

114 و مغرب سه رکعت و صبح دو رکعت و در سفر و در حالت خوف از هر چهار رکعتی دو رکعت ساقط میشود

مقصد اول در اوقات صلوات یومیه

مقصد اول در اوقات نماز پنجگانه است بدانکه ابتدای وقت نماز ظهر زوال آفتاب است از دایره
نصف النهار و وقتش ممتد است تا آنکه باقی بماند بغروب مقدار ادا کردن نماز عصر از اول وقت
تا مقدار ادای نماز ظهر بحسب حال خود مختص بظهر است چنانکه از آخر وقت مقدار ادا کردن نماز
عصر بحسب حال خودش مختص بنماز عصر است و باقی اوقات مشترکست میان ظهر و عصر پس اگر از آخر وقت
باقی نمانده باشد مگر مقدار نماز عصر پس نماز عصر را ادا میکنند و نماز ظهر قضا است و اگر کسی
از آخر وقت نه اول وقت را درک کند آن نماز ادا میباشد چنانچه اگر بالغ شود شخص حاضر از آخر وقت
بقدر ادای پنج رکعت وقت باقی مانده باشد هر دو نماز را بقصد ادا بجا آورد و اگر شخص مسافر هم
بقدر سه رکعت از آخر وقت را دریابد هر دو نماز را بجا آورد بقصد ادا و هرگاه باعتقاد بقای
پنج رکعت از وقت هر دو نماز را از ظهر و عصر یا مغرب و عشا کرد و بعد معلوم شد که وقت وسعت
نداشته مگر برای نماز دوم هر دو نماز را باید قضا کنند علی الاحوط و هرگاه باعتقاد اختصاص
وقت بنماز دوم شروع بنماز دوم کرده و در اثنای نماز معلوم شد که وقت مختص نیست عدول کند
بنماز سابق و اگر بعد از نماز معلوم شد عدم اختصاص وقت یا اینکه هنوز وقت هست نماز اول از ظهر
یا مغرب را در وقت مختص بکند و بعضی فرموده اند که قضا است هر چند ادا بودن خالی از قوه نیست و اگر
باعتقاد دخول وقت شروع بنماز نموده و در اثنای نماز معلوم شد که در اول شروع بنماز وقت
داخل نشده بود ولکن بعد از شروع وقت داخل شده نمازش صحیح است و همچنین نمازش صحیح است
اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شد که وقت داخل شده بود در نماز هر چند دخول وقت در نماز در
حین سلام واجب باشد و ابتدای وقت نماز مغرب بعد از غروب واقعی آفتاب است و شناخته میشود
غروب واقعی بزوال حمره از سمت مشرق تا حد بالای سر و بعید نیست که بر حمره از سمت مغرب با آنکه در افق
یقین بغروب واقعی حاصل شود و اگر پیش از این هم یقین بغروب واقعی حاصل شد کافیست نظیر
طلوع آفتاب که مبدأ آن بر حسب یقین است و آخر آن است که باقی بماند به نصف شب مقدار ادا کردن
نماز عشا و وقت نماز عشا بعد از مقدار ادای نماز مغرب میباشد تا نصف شب چه مختار و چه
مضطر و اما بعد از نصف شب چه مختار و چه مضطر نیز قضا است ولکن بهتر
آنستکه بقصد ما فی الذمه بعد از نصف شب بجا آورد و ابتدای وقت نماز
صبح از وقت ظاهر شدن سفیدی است مثل نهر در افق آسمان از جانب مشرق و انتهای آن طلوع
آفتاب است و در داخل شدن وقت کفایت میکند بلکه بدون عذر و شهادت دو عادل کفایت

میکند در دخول وقت بقول عادل واحد بلکه مطلقا و ظن کفایت میکند در حال عدم تمکن از تحصیل یقین
بقول عادل و اذان معتمد یا باشد مثل روز ابر و محبوس و شب مهتاب و نخواند در وقت فضیلت
و اشتغال ذمه بان عبادت یا نافله کذا اردن هر چند نافله غیر موقته باشد مقصد دویم
در قبله است بدانکه واجب است استقبال خانه کعبه و فضا بلکه زدا آنجا که کعبه است از منتهای زمین
تا آسمان از برای جمیع مردم در حق کسانیکه می بینند خانه کعبه را و کسانیکه نمی بینند خانه کعبه
قبله ایشان جهت کعبه است یعنی جانبیکه خانه کعبه در آنجا باشد فیما بین یلکه مقدار از آنجانبرا
که اگر خطی از مصلی اخراج شود بجزئی از اجزای خانه کعبه بخورد و آن شناخته میشود بعلا
مات ستارها و قبور مسلمانان و مساجد و محمول علی الاوزان است با امکان تحصیل
ستاره جدی که بخلف منکب ایمن واقع شود نابجاذی گوش راست برای اهل عراق و عرب و علامات
و نخوان بغیر از علامات است و اگر ممکن نشود علم کفایت میکند در آن ظن هر چند حاصل شود بقول
فاسق و کافر و اگر بعد از نماز ظاهر شود که پشت بقبله بوده اعاده در وقت لازم است و قضا
در غیر وقت لازم نیست ولکن قضا احوط است و همچنین اگر معلوم شود که انحراف از قبله بوده
بجانب یمین و یسار اعاده لازم است و قضا ندارد و اگر ما بین یمین قبله و یسار قبله واقع شود
او خبری نیست و استقبال بقبله در نوافل که واجب نشده باشد بنذر و شبه آن واجب نیست
هر چند است اگر در غیر حال الاستقرار بجا آورد و در فریضه در حال الاستقرار پس احتیاط نماز را با استقبال بقبله
ترک نکند هر چند قول بعدم وجوب استقبال و عدم شرطیت آن در نوافل مطلقا خالی از قوت نیست
در استقبال بقبله باید بنحوی که عرفا بگویند رو بقبله شده هر چند احوط اعتبار جمیع مقادیم بدن
میباشد حتی انگشتان پا بلکه در حق بیمار رو خوابیده بپهلو قبله او بنحویست که در قبر مرده را میخوابانند
و اگر پشت خوابیده باشد قبله او مثل قبله محتضر میباشد و اگر ممکن نباشد استقبال بقبله در جمیع
احوال اقتصار نماید بهر قدر که ممکن است و بدانکه در هشت موضع استقبال بقبله باید نمود اول
نماز فریضه چنانچه گذشت دوم نماز نافله در حال الاستقرار علی الاحوط چنانچه گذشت سیم سجده سهو
علی الاحوط چهارم احتضار علی الاحوط پنجم نماز جنازه ششم بعد از موت هفتم ذبح حیوان
هشتم قضاء اجزای فراموش شده و بدانکه هرگاه قبله مشتبه شود بچهار طرف نماز کند و اگر وقت
وسعت نداشته باشد اکتفا نماید بقدر یکه وقت وسعت دارد و فرق است که در وقت نماز مثل
ظهر و عصر اول نماز ظهر را بچهار سمت بجا آورد و بعد نماز عصر را بعمل آورد هر چند
هر سه نماز ظهر و عصر را در آن سمت با هم بجا آورد بلکه جایز نیست که ظهر را ... عصر را

در سمت دیگر و لازم نیست که بعد از فراغ از ظهر در چهار سمت اینکه ابتدا کند بعصر از همان سمتیکه ظهر را
ابتدا باو نموده بود بلکه مختار است که در هر یک از چهار سمت ابتدا کند و قول اهل خانه بر داخل قبله
و تیامن و تیاسر از جهت است اگر ممکن نباشد علم و اگر ممکن باشد علم بدون حرج باید نماز از اول
وقت [illegible] مثل اینکه چند بار امتحان کرده باشد و جمعی یا ظن العشیره بر اینو قاحط [illegible]
اکتفا بآن میباشد هر چند جواز اکتفا در این فرض نیز خالی از قوة نیست و محرابهائیکه معصوم
او نماز کرده باشد مثل معصوم بلکه معصوم دیگر ظاهر شد اید یستکرده معتمد علیه است هر چند
محراب اجماع المسلمین و تیامن و تیاسر [illegible] و ساقط میشود در حال الاشتباه وجوب الی القبلة در جمله
موارد مثل ذبح و نحر و احتضار و دفن چنانچه گذشت مقصد دویم در مکان مصلی است
بدانکه واجب است اولا اباحه مکان یا همینکه نماز کردن در آن مکان جایز باشد و اینها حاصل
میشود بملک بودن خود آن مکان عینا از جهت خرید یا ارث مثلا یا منفعة از جهت اجاره مثلا
یا انتفاعا از جهت عاریه مثلا یا باذن مالک هر چند بعنوان اباحه باشد پس اگر مکان غصبی باشد
و حق غیر از جهت رهن و غیر آن بآن تعلق گرفته باشد و اگر غصبی باشد یا اینکه حق غیر باو تعلق گرفته باشد
اذن مالک و صاحب حق لازم است [illegible] صریح مثل اینکه بگوید یا ضمیر کرده باشد
یا بالفحوی [illegible] اذن داده است و کفایت میکند شاهد حال [illegible]
که اگر [illegible] نماز کنند [illegible] لازم نیست [illegible] در وقت [illegible] باشد
روشن باشد [illegible] اگر [illegible]
کاروانسرا و امثال آنها [illegible] جایز است باذن شاهد حال [illegible]
[illegible] اقوی جواز صلوة است [illegible] هر چند [illegible] باشد بلکه اقوی
جواز صلوة است [illegible] اگر اجتناب [illegible]
باشد هر چند [illegible] باشد [illegible] مطهره که [illegible]
معصوم [illegible] حرام [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] که [illegible] نماز [illegible]
[illegible] نماز [illegible]
[illegible] نماز مرد و زن [illegible] مکروه است [illegible]
[illegible] باشد [illegible] احوط اجتناب [illegible]
[illegible] نماز [illegible] در حال نماز [illegible]

[illegible]

شود از موضع نماز مرد بجو بکه موضع سجود زن نیز محاذی موضع قیام مرد نباشد بلی مخصوص است
کراهة با اینکه هر دو مشغول نماز باشند پس اگر مرد نماز کند و زن نماز نکند یا عکس پس نقصد
زن با محاذات ان ضرر ندارد چنانچه اقوی اینستکه کراهة و احتیاط مخصوص بمقارن یا مؤخر است
و اما مقدم پس نماز او صحیح است مطلقا چه مرد باشد چه زن پس اگر زن و مرد با هم شروع بنماز کنند اگر
تکبیر او زودتر تمام شده است نماز او صحیح است و کراهة و احتیاط در نماز متأخر است و بدانکه کراهة
و احتیاط رفع میشود بحائل مثل پرده و کرسی و دیوار و بعد فرجه ده ذراع و باختلاف زن و مرد
محاذات ببلندی و پستی که مرد مثلا در پشت بام نماز کند و زن در زمین یا بالعکس هر چند بود
بکمتر از ده ذراع باشد سیم حلال بودن مکان مصلی است چنانچه اینستکه تعمد نماز با لباس غصبی
بشرط آنکه عفو از ان نشده باشد مگر موضع سجده که طهارت ان لازم است پس صحیح نیست سجده بر مکان
نجس هر چند نجاسة غیر متعدیه باشد و هر چند نجاسة معفوه باشد علی الاحوط و کفایت میکند
طهارت موضع سجود بمقداریکه مسمی سجده با آن حاصل شود پس اگر سجده کند بر چیزیکه بعض او نجس
باشد و بعض او طاهر سجده کردن بر او جایز است هر چند محل مسمی طاهر متفرق باشد بشرط آنکه ان
نجاسة تعدی بجبهه نکند و لکن مسمی طاهر متفرق احتیاطا نماید پس معلوم شد که نجاسة جبهه بر چهار
قسم است اول نجاسته که عفو از ان نشده باشد در این قسم با اختیار و امکان پاک کردن نماز جایز
نیست چه سرایت بکند و چه سرایت نکند دویم اینستکه نجس باشد بنجاسته که عفو از ان شده
و لیکن سرایت بموضع سجده از قبیل مهر و غیره نکند این قسم نجاسة ضرر ندارد و نماز با او جایز است
سیم اینستکه همین نجاسة معفوه سرایت بکند بموضع سجود بطوریکه قدر مسمی سجود باقی نماند هر چند
متفرق باشد این قسم نیز مثل قسم اول جایز نیست علی الاحوط چهارم آنکه همین نجاسة معفوه سرایت بکند
و لیکن بقدر مسمی سجود باقی بماند هر چند متفرق باشد این قسم جایز است و اما مکان مصلی غیر موضع سجود
پس نجاستش ضرر ندارد بشرط عدم سرایت یا عفو و میتواند نماز بخواند حتی آنکه اگر بالای مهر نجس
چیز طاهری بگذارد مثل آنکه مهر طاهر دیگر بالای مهر نجس بگذارد و جایز است نماز بکند پس مکان مصلی
غیر موضع سجود نجاستش سه قسم است اول آنکه سرایت نکند نه به بدن و نه بلباس این قسم ضرر ندارد
دویم آنکه سرایت بکند لکن معفوه باشد این هم ضرر ندارد سیم آنکه غیر معفوه و سرایت کند باشد
این قسم ضرر دارد و اما موضع پیشانی و محل سجود پس نجاستش ضرر دارد مطلقا بشرط عدم بقاء مسمی
و اما بجا آوردن نماز واجب در کشتی و محمل از چیزهائیکه بر روی آب میرود مثل طراده و کرجی و غیره
که مصلی بحرکت او بالعرض متحرک میشود پس با اضطرار و تعذر بجا آوردن نماز در زمین و عدم

امكان

امکان خروج هر چند بجهة تنگی وقت باشد جایز است قطعا اگرچه کشتی ایستاده باشد یا رونده چه مضطر
باشد یا نه ولکن اگر ممکن است واجب است بقدر امکان استقبال قبله در جمیع اقوال و افعال و اگر ممکن
نباشد استقبال در جمیع اقتصار کند باندازه که ممکن است هر چند باستقبال تکبیرة الاحرام
باشد فقط و اما در حال اختیار با امکان خروج و عدم اضطراب و حرکات فاحشه و امکان استیفاء
همه افعال و شرایط و باعث حرکت مصلی مستقلا آنهم نباشد فبالجمله نماز واجب در کشتی بطوری
فرض شود که نقصی در او نباشد الا اینکه باعث حرکت تبعیه مصلی شود پس احوط ترکست و لکن
اقوی جواز است بلکه قوی است جواز نماز حتی در صورتیکه حرکات فاحشه داشته باشد بلکه
واجب است بقدر امکان مراعاة شرایط نماز از استقبال و قیام و طمأنینه با امکان مراعاة پس هر وقت که
سفینه از قبله برگردد در اثنای نماز او هم برگردد و هر وقت حرکات فاحشه نماید در میان نماز صبر کند
اگر صبر باعث محو صورة صلوة نشود و اگر صبر کردن باعث محو صورة نماز شود پس نماز بحال نماز
کند و اگر در میان نماز نتواند بایستد بنشیند و در حکم کشتی است تخته روان و چیزهائیکه بر
روی زمین متعارف است از نشستن مثل کاری و واپور متعارف شده است و اما بجا آوردن نماز واجب
بالای حیوانیکه راه رود و نتواند که شرایط الصلوة را در بالای آن بجا آورد پس جایز نیست در حال
اختیار بلکه جایز است در حال اضطرار و عدم امکان بجا آوردن نماز در روی زمین یا بجهة آنکه نتواند
که از اسب فرود آید بجهة خوف نتوان چه حیوان رونده باشد یا آنکه ایستاده و مضطرب باشد
ولکن واجب است استقبال قبله بقدر امکان هر چند بتکبیرة الاحرام باشد و احوط آنستکه
نماز را در اول وقت تاخیر بیندازد تا آخر وقت خصوص اگر بداند که نماز در روی زمین تا آخر وقت ممکن
میشود و همچنین اگر امید امکان داشته باشد و اما بجا آوردن نماز واجب بالای حیوانیکه
ایستاده باشد و اطمینان بوقوف او نیز باشد بحیثیکه انسان حامل آن شود و همچنین بالای
چیزیکه میان دو درخت یا دو دیوار بسته اند پس جایز است با اطمینان بعدم حرکت چنانچه جایز است
نافله در جمیع اینها حتی بالای حیوانیکه راه رود مقصد چهارم در لباس مصلی است
بدانکه واجب است بر مرد در حال اختیار پوشانیدن دو عورتین بنحویکه در مبحث تخلی گذشت بحیثیکه
در عرف پوشانیدن بر او صادق آید در جمیع نمازهای واجب و مستحبه غیر مستحبه و در اجزاء
نمازیکه قضا میکنند و همچنین نافله و نماز میت علی الاحوط هر چند در ظلمت و تاریکی باشد یا آنکه
ناظر محترمی نباشد بلکه احوط پوشانیدن حجم عورتین نیز میباشد و عورة زن در حال الصلوة
جمیع بدن او میباشد و همچنین سر و موی خود مگر وجه و دستها و قدمین تا زندها و ساقین

مقصد چهارم در لباس مصلی است

چه ظاهر انها چه باطن انها هر چند احوط ستر باطن قدمین است چنانچه احوط ازان ستر جمیع بدن
غیر از موضع سجود بخصوص در حال السجود و بدانکه کنیز با آزاد فرقی ندارند مگر در اینکه کنیز را لازم
نیست ستر موی سر اما اگر ترسش را بپوشاند و هم چنین دختر نابالغ و اگر در اثنای نماز بالغ شود نماز را از
سر گیرد و اگر کنیز در اثنای نماز آزاد شود فوراً سر را بپوشاند و کنیزیکه بعضش آزاد شده حکم آزاد
میباشد و لازم نیست بر زن پوشانیدن آنچه از باطن حیا میپوشد مثل زبان و دندان و هم چنین
زینت رو و پشت وابرو و سر حیا شود حتی موی عاریه که بموی خود وصل کند هر چند ناظر موجود
باشد و بدانکه اگر مصلی اخلال بستر عورت نماید عمداً یا از جهت جهل بحکم نماز او باطل است و اگر بی
اختیار از جهت باد یا از جهت غفلت یا از جهت جهل بموضوع که اعتقاد نموده که ستر نموده یا اینکه این
لباس ساتر است و بعد خلاف آن ظاهر شد نماز او باطل نیست و اگر در اثنای نماز کشف عورت شد و فوراً
ستر نموده ضرر ندارد و اگر فراموش نموده ستر کرد تا در اثنای نماز یا از اول امر احوط اعاده است
بدانکه در لباس مصلی پنج امر واجب است اول آنکه غصبی نباشد بطریقیکه در مکان مصلی مذکور شد
و مجهول الغصبی که به سبب ایجاد افعال و اقوال الصلوة تصرف در یک جزء از آن نشود ضرر ندارد و اگر شود
مثل اینکه بسبب خم شدن بجهت رکوع یا سجود یا در حال رفع راس از رکوع یا سجود یا راست شدن
برای رکعت ثانیه مثلاً آن شیء غصبی نیز متحرک شود هر چند بلباس دوخته شده باشد بنا بر اقوی و احتیاط
اولی آنست بلکه بعضی حکم ببطلان نماز کرده اند و خالی از قوت نیست و جاهل بحرمت غصب یا بطلان بودن نماز
معذور نیست چنانچه ناسی حکم غصبیت معذور نیست مگر اینکه در این جهل یا نسیان بالمره تقصیر
نکرده باشد و معذور باشد بلکه جاهل باصل غصب و ناسی اصل غصب هر دو معذورند دویم
آنکه حریر محض نباشد برای مرد در حال اختیار و اما در حال ضرورت مثل سرما جایز است چنانچه برای زن
جایز است بلکه در نماز و مطلقا حتی در حال الاختیار بنا بر اقوی و جاهل بحرمت حریر و ناسی بحرمت حریر معذور
نیستند مگر جاهل قاصر و کسیکه در نسیان حکم آن معذور باشد و جاهل بحریر بودن و ناسی حریر بودن
هر دو معذور میباشند بنا بر اقوی و احوط اعاده است مخصوصاً اگر حریر ستر عورت کند و
غیر حریر پوشیده باشد بدانکه پوشیدن حریر فی الاصل برای مرد جایز نیست مگر در حال ضرورت
و رفع شپش و در حال حرب و آنچه حرام است عنوان پوشیدن است نه فرش پس خوابیدن و فرش حریر یا پیچیدن
حریر بر خود و نه خیمه حریر چنانچه جایز است حمل حریر و دستمال حریر و اولی اجتناب است از تمام مثل کلاه
حریر و عرقچین حریر و جوراب حریر و بند زیر جامه تمام حریر در غیر حالت نماز و هم چنین از کمربند حریر
و شال حریر در غیر حالت نماز و در حالت نماز هم هر چند اقوی جواز هم است در همه و حالت غیر حالت نماز

كتاب الصلوة

با کراهة بلکه اولی اجتناب از بستن بند جامه است که سرش ابریشم باشد یا بخیه المحرم (?) پیچیده باشد و اما سجاف ۱۱
حریر پس آن جایز است ولکن احوط آنست که زیاده بر چهار انگشت مضموم نباشد و احوط ازین
آنست که زیاده بر چهار انگشت منفرجه نیز نباشد هرچند اقوی جواز سجاف مطلقا هرچند زیاده
بر چهار انگشت مضمومه یا منفرجه باشد بشرط آنکه از اسم سجاف بیرون نرود و داخل در اسم ثوب
و جایز است استعمال حریر مخلوط با پنبه و غیر آن مادامیکه پنبه و غیر آن مستهلک نباشد و پنبه مثلا
در تار یا پود آن ثوب باشد و اما اگر نصف ثوب را حریر محض بافند و نصف دیگر را پنبه تنها
یا آنکه دامن قبا را مثلا حریر قرار دهند و باقی را غیر حریر و یا آنکه پارچه حریر را در وسط ثوب که بین
آستر و ابره قرار دهند بجای پنبه پس اجتناب لازم است بلکه اگر بجای پنبه در میان آستر و ابره ثوب ابریشم
و کج و پیله بگذارند ظاهر آنست که جایز باشد و صدق پوشیدن حریر بر او نکنند و اگر نخ ثوب سیم
با استعمال یا غیر آن زایل شود در جمیع ثوب یا بعضی مثل آستین و نحو آن و ابریشم آن نمایان شود اجتناب
از او لازم است و قدری احوط است بلکه طلا نباشد که نماز مرد در آن باطل است هرچند
انگشتر و نحو آن باشد بنابر احوط و حرام است پوشیدن یا با خود داشتن طلا چه مسکوک باشد چه نباشد
بلکه حرام است انگشتر طلا بلکه تزیین بطلا هرچند انگشتر نباشد برای مردان و همچنین احوط اجتناب است
از انگشتر مطلا یا انگشتری که بعضی از آن طلا باشد و ضرری ندارد داشتن شمشیر و خنجر مطلا یا نسبه طلا
و مثل آن از اسلحه برای (?) رجال و همچنین داشتن ساعت و زنجیر طلا و قاب طلا اگر منفصل باشد و نحو
آن چیزها اینکه میگویند که شخص خلف نیز بطلا نموده و از قبیل اینکه چیزی از آن مغسول بطلا باشد
یا زنجیره طلا یا پول طلا داشته باشد اجتناب نمایند و اما عبای مطلا و قبای مطلا و نحو آن که عین
طلا در او نباشد بلکه آب طلا داشته باشد پس اقوی آنست که ضرر ندارد هرچند احوط اجتناب است چهارم
از بستن بند جامه که رنگ او کلابتون ندوزی بکار برند و نقره و کلابتون نقره هیچ کدام در حق مردان
ضرر ندارد و چهارم آنکه طاهر باشد مگر از نجاستیکه معفو است و آن چند چیز است اول خون قروح
و جروح مادامیکه خوب نشده باشد چه از بواطن باشد مثل بواسیر یا ظواهر هرچند اختصاص بظواهر
بدن اولی است چه مشقت در ازاله آن باشد یا نه و خود آن شخص یا غالب مردم یا نه چه بدن باشد یا
یا در لباس و یا آنکه از آن محل کرده باشد یا نه هرچند بعضی بجای نماید که متعارف نباشد و اما نجاسته
با امکان نه عرق متنجس از آن نیز معفو است علی الاقوی بلکه مطلق متنجس از آن و بدانکه عفو از خون
قروح و جروح نسبت بحیض قروح و جروح است و نسبت بغیر معفو نیست مگر آنکه کمتر از درهم باشد
دوم نجاستیکه در ازاله آن مشقت شدید و عسر و حرج باشد و همچنین نجاست لباسیکه کند از آن با

کتاب الصلوة

۱۲۱ اینست ایشان و امثال آن باشد سیم بول در لباس مربیه طفل چه پسر باشد چه دختر بشرط آنکه
شبانه روزی یکمرتبه طاهر کند و لباس دیگر نداشته باشد و مجزی است در غسل ثوب مربیه روز
و شب ولکن نشستن را وقت نماز و پیش از نماز قرار دهد و اگر اخلال بغسل ثوب نموده همه نمازها
را اعاده نماید خصوص آن نماز آخر که غسل در آن واجب معین شده چهارم خون کمتر از درهم چه از خود
و چه از غیر خود حتی ایشان علی الاقوی چه از ماکول اللحم و چه از غیر ماکول اللحم هر چند در غیر ماکول اللحم
غیر ایشان احتیاط اولی است و آن تحدید شده است بقدر باجقلو و بقدر بند بالای انگشت بزرگ
و بقدر گودی کف دست و اکتفا بهر یک خوب است ولکن تحدید باخیر اولی است بشرط آنکه از نجس العین که سگ
و خوک و کافر است نباشد و همچنین از مردار نیز بنابر احوط مگر خون مرده آدمی بعد از غسل و بشرط
آنکه از خون حیض و نفاس و استحاضه نباشد و چنانچه کمتر از درهم از خون معفو است متنجس بخون که کمتر از
درهم باشد نیز معفو است علی الاقوی پنجم حمل نجس یا متنجس هر چند ساتر عورت باشد بنابر
اقوی ولکن احوط اجتناب است در حمل نجس خصوص میته و همچنین اجل متنجس خصوص مما یتم به الصلوة
ششم نجاسة هر لباسیکه ساتر عورت نیز نباشد هر چند در غیر محل باشد مثل دستمال کوچک و
جوراب و نعلین و نحو اینها مگر جلد مرده سگ و خوک که با اینها نماز نکنند هر چند مما لا یتم به الصلوة
باشد و اما عمامه و شال کمر که بملاحظه شکل و هیئة ساتر عورت نیز نشوند پس با اینها نماز نکنند اگر
نجس باشند مگر آنکه بنفسه هم ساتر عورت نیز نباشند هفتم آنکه پوست حیوان غیر ماکول اللحم
و سایر اجزای آن نباشد چه حیوة در او حلول کرده باشد و چه نکرده باشد و چه ساتر عورت
باشد و چه نباشد و همچنین پوست میته نباشد و در موی از جایز است بشرطیکه حلال گوشت
باشد و همچنین جایز است نماز در پوست خز و سنجاب و لباس هشتم مجهول الحال بشرطیکه از دست
مسلم بگیرد یا آنکه خود مسلم نماز بکند در آن و یا آنکه ذو الید مسلم اذن در نماز بدهد و یا آنکه بگوید
نماز در آن جایز است یا آنکه بگوید که از ماکول اللحم میباشد و اجزای انسان ضرر ندارد بشرطیکه طاهر باشد
مثل مو و دندان و استخوان و عرق و شیر زنها و همچنین ضرر ندارد موم عسل و خود عسل و خون
و کبد و امثال آن و بعض حشرات الارض نیز ضرر ندارد و اگر اجزای حرام گوشت مثل موی گربه و نحو
آن ببدن یا لباس نمازگذار چسبیده نباشد ضرر ندارد مثل اینکه دسته چاقو است در میان قلمدان
است یا در میان جیب است بشرط آنکه در توی قاب یا کیسه باشد و اجزائیکه معلوم نیست که از غیر ماکول اللحم
میباشد نیز ضرر ندارد هر چند ببدن یا لباس چسبیده باشد بلکه اگر لباس پر شکنند از پوست
حیوانی که ندانیم از ماکول اللحم است یا غیر آن بدون تردید نماز در آن لباس نکنند و اما در مثل ما هوت و نحو آن

که مسلمانان استعمال میکنند و میپوشند و نماز در آن میکنند پس احتمال عین ماکول اللحم یا نجس بعینه بودن
آن از روی وسواس است و هر چند اجتناب بهتر است از هر چیزی که احتمال بطلان نماز در او میرود که منجر بوسواس
نشود خاتمه در بیان چند امر است اول آنکه جایز است نماز در چیزی که ستر تمام پشت پا کند ولکن کوتاه
باشد به قسمی که چیزی از ساق را نپوشاند هر چند احوط ترک است و آخر ساق عبارت است از عضو نزدیک پا روی قدم
دوم آنکه نماز در تصدق و مروارید جایز است علی الاقوی سیم آنکه هرگاه کسی دو جامه داشته باشد و
بداند که یکی نجس است و یکی طاهر و با هم مشتبه شوند عاریا نماز نکنند بلکه در هر یک علیحده نماز
بخوانند پس در مثل نماز صبح دو نماز بخوانند و در مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا بهتر آنست که
اول در هر یک از دو جامه نماز ظهر را بخوانند هر چند جایز است که ظهر را در جامه بخواند و عصر را نیز در همان
جامه بخواند و همچنین در جامه دیگر ظهر و عصر را با هم نماز بخواند یعنی ظهر را در جامه و عصر را در جامه
دیگر نماز بخواند و اگر یک جامه پاک مشتبه شود در میان دو جامه پس جامه نجس زیاده باید در هر یک
نماز بخوانند و اگر یک جامه نجس مشتبه شود در میان دو جامه پاک جامه پاک و زیاده کافی است نماز در
دو جامه چهارم آنکه حکم نظیر تحصیل لباس بجهت نماز از جهت خریدن و قبول عاریه و هبه چون
لباس نماز مثل تحصیل آب و خاک است برای وضو و غسل و تیمم و در مبحث تیمم گذشت پس اگر مشتبه شود
که لباس را باید خرید بهر او در توان که میتواند بعضی از شرایط پنجم آنکه ستر عورت بجهت نماز
از طرف تحت غالبا لازم نیست مگر اینکه به قسمی باشد که از طرف تحت ناظر محترم باشد که ایمن از نظر کردن
او نباشد ششم آنکه اگر امر دایر شود در میان خریدن آب بجهت وضو یا غسل یا بودن خاک و خریدن
ساتر عورت بجهت نماز تحصیل ساتر عورت مقدم است و اگر امر دایر شود در میان تحصیل خاک و ساتر
عورت تحصیل خاک مقدم است هفتم آنکه اگر کسی برهنه باشد و متمکن از ستر بشره عورت نباشد
حتی به لیف و برگ و گل میتواند برهنه نماز کند ولکن اگر ناظر محترم موجود باشد نماز را نشسته بخواند
و بجهت رکوع و سجود ایما بسر نماید و ایماء بسجود را اخفض از ایماء برکوع قرار دهد و از بعضی ظاهر
میشود که لذا شتر و کف بنشیند و زانو و دو سر انگشتان بر زمین نهد لازم است در ایماء بسجود بلکه
از بعضی ظاهر میشود وجوب بلند کردن محل سجود را و گذاشتن جبهه را بر او یا آنکه بدستش چیزی
بلند کند ما یصح السجود را و نگه دارد و جبهه خود را بر او بگذارد و وجوب هیچیک از اینها ثابت
نیست و اگر ناظر محترم موجود نباشد ایستاده نماز بخواند و بجهت رکوع و سجود ایماء نماید ولکن
نشسته و سلامتر آنست نشسته بخواند هشتم آنکه ستر عورت در نماز از خود مصلی لازم نیست بلکه
لزوم ستر نسبت بغیر لازم است پس اگر ... نماز است که ... بخوانند

کتاب الصلوة

وان دوازده چیز است اوّل قیام دویم نیّت سیّم تکبیرة الاحرام چهارم قرائت حمد پنجم قرائت سوره ششم
رکوع هفتم سجود هشتم ذکر نهم ترتیب دهم موالاة یازدهم تشهد دوازدهم سلام
و رکن نماز پنج است اوّل تکبیرة الاحرام دویم قیام در حالت ان بلکه سایر شرایط ان از استقرار و
طمانینه و نحو ان بنابر احوط سیّم قیامیکه بان رکوع کنند که قیام متصل برکوع مینامند چهارم
رکوع پنجم سجود و بدانکه مراد از رکن نماز انست که عمدا و سهوا ترکش باعث بطلان نماز است و
اما واجب غیر رکن پس انست که اگر عمدا ترک کنند نماز باطلست و اگر سهوا ترک کنند ضرر ندارد مثل
قرائت حمد و سوره و ذکر رکوع و ذکر سجود و یک سجده و تشهد که اینها رکن نیستند پس در این
مقصد یک مقدمه و چند فصل است مقدمه در اذان و اقامه است و این هر دو سنّت مؤکدند
برای نماز یومیه مطلقا علی الاقوی خواه ادا خواه قضا خواه در جماعت خواه در فرادی خواه مرد خواه زن خواه نماز
جهری خواه اخفاتی و اقامه تاکیدش از اذان بیشتر است و در حدیث ثابت است از حضرت امام جعفر ناطق مولانا جعفر
الصادق علیه السلام که اگر اذان و اقامه بگوئی نماز کنند در عقب تو دو صف از ملائکه که یک سرش مشرق باشد
و سر دیگرش مغرب باشد و اگر اقامه تنها بگوئی نماز میکنند در عقب تو یک صف از ملائکه که از صف ان
مشرق باشد تا مغرب و ثواب ان بانواع مختلفه روایت شده است مثل وجوب بهشت اگر سه سال بگوید در
شهری از شهرها اذان بگوید و مثل کرامت کردن عمل چهل صدّیق که اعمال ایشان نیکو و مقبول
باشد اگر تا چهل سال اذان بگوید و مثل انکه اگر کسی اذان بگوید در راه خدا برای نماز از روی
ایمان و احتساب و تقرب بسوی خدا امرزیده میشود گناهان گذشته او و منت میگذارد خداوند بر او
بعصمت در بقیّه از عمرش و محشور میشود با شهدا در بهشت و مثل انکه اگر کسی مباشر اذان مسجدی
شود بجهت خدا عطا میکند خداوند ثواب چهل هزار هزار پیغمبر و مثل انکه از حضرت رسول مرویست
که کسیکه اذان بگوید و مقصودش از اذان نباشد مگر رضای الهی عطا فرماید خدا باو ثواب چهل
هزار شهید و چهل هزار صدّیق و داخل میشود بسبب شفاعت او چهل هزار گناهکار در بهشت
و همینکه مؤذّن با معرفت بگوید اشهد ان لا اله الا الله دعا و استغفار میکنند در حق او
هفتاد هزار ملائکه و روز قیامت در سایه عرش الهی است تا اینکه خداوند از حساب خلایق فارغ
شود و مینویسند چهل هزار ملائکه ثواب عمل او و ثوابیکه مترتب میشود بر گفتن این شهادت و از
رسول مرویست که هر کس مباشر اذان مسجدی از مساجد خدا شود و اذان را بگوید و مطالبش
مقصود او از اذان رضای خدا باشد عطا میکند خداوند عز و جل باو ثواب چهل هزار هزار پیغمبر
و چهل هزار هزار صدّیق و چهل هزار هزار شهید و داخل میکند خداوند بشفاعت او چهل

کتاب الصلوة

۱۱۴ هزار هزار امت که در هر امتی چهل هزار هزار مرد باشد که بوده باشد از برای او در هر بهشتی از بهشتهای جنت
هزار هزار مدینه که در هر مدینه چهل هزار هزار قصر باشد که در هر قصری چهل هزار هزار خانه باشد
که در هر خانه چهل هزار هزار اطاق باشد که در هر اطاقی چهل هزار هزار تخت باشد که در هر تختی زنی
از حور العین باشد که وسعت هر اطاقی چهل هزار هزار مقابل دنیا باشد و پیش روی هر زنی چهل
هزار هزار غلام و چهل هزار هزار کنیز باشد و در هر اطاقی چهل هزار هزار مائده باشد و در هر مائده
چهل هزار هزار کاسه باشد و در هر کاسه چهل هزار هزار رنگ از طعام باشد و هر گاه نازل
شود بر او همه جن و انس هر آینه میتواند داخل کند بر ایشان پست ترین اطاقی از اطاقهای خود که از برای او مهیا
باشد در آن اطاق هر چه را که بخواهند از طعام و شراب و بوی خوش و لباس و میوهها و انواع و اقسام از تحف
تازه و از زیورها و لباسها که هر اطاقی از آن اطاقها اکتفا کرده میشود به آنچه در او است از اطاقهای دیگر
پس وقتی که مؤذن بگوید اشهد ان لا اله الا الله احاطه میکنند او را چهل هزار هزار ملک که همه
صلواة میفرستند بر او و استغفار مینمایند برای او و در سایه عرش الهی قرار گیرد تا اینکه از حساب فارغ شود
و مینویسند ثواب او را چهل هزار هزار ملک پس بالا میبرند به سوی خداوند عز و جل و در حدیث است که
بلال اول کسی است که پیشی میگیرد به بهشت به جهت اینکه اول کسی است که اذان گفت و عدد فصول اذان
هیجده میباشد چهار تکبیر بلفظ الله اکبر و دو شهادة بر واحدانیة بلفظ اشهد ان لا اله الا الله
و دو شهادة بر رسالة بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله و دو حی علی الصلوة و دو حی علی الفلاح
و دو حی علی خیر العمل و دو الله اکبر و دو لا اله الا الله و اقامه مثل اذان است مگر اینکه تکبیر از اولش
دو تا است و تهلیل از آخرش یکی است و زیاد میشود بعد از حی علی خیر العمل دو قد قامت الصلوة پس
عدد فصول اقامه هفده میباشد و شهادة بر امارة و ولایة حضرت علی بن ابیطالب صلوات الله علیه
جزء اذان و اقامه نیست نه جزء مفوض و نه جزء مستحب و قصد جزئیت نکنند و لکن بگوید به قصد استحباب
آن فی نفسه خصوص بعد از ذکر رسول خدا ص و بعضی گفته اند که اگر بگوید فقط بگوید بهتر است به جهت
آنکه شائبه جزئیت در آن کمتر است بلکه اگر در اول نیت اذان قصد گفتن این شهادتین را داشته باشد
بعنوان جزئیت بدعت و حرام است و اذانش هم گاه باطل است بلکه بعضی حکم به بطلان اذان نموده اند
وقتی که قصد جزئیت نماید هر چند قصد جزئیت در وقت گفتن آن یا قبل از آن نماید نه در اول اذان
و باکی نیست در نماز صبح بگفتن الصلوة خیر من النوم و لکن نه به قصد جزئیت و خصوص استحباب
اذان و اقامه یومیه و جمعه و برای غیر یومیه و جمعه مشروع نیست چه واجب باشد و چه مستحب و لکن
مستحب است در سایر نمازهائی که بجماعت شود یا مطلق نمازها چه فرادی و خصوص نماز عیدین و آیات و

فصل در اذان و اقامه

کتاب الصلوة

طلب بایاء آن و نماز میت اینکه سر فقه قبل از شروع بنماز بگوید الصلوة برفع هر سه یا بنصب هر سه ۱۲۰
یا بوقف هر سه یا بالاختلاف با ملاحظه اسقاط همزه وصل در حال وصل و یا اخراج آن از وقف بحرکه
و وقف هیئت است و بدانکه اذان فی الجمله مستحب است و دو قسم است اول اذان اعلامی که مقصود از او
مجرد اعلام بدخول وقت نماز میباشد و ادراک فضیلت نماز و معلوم است که این اذان جایز نیست
قبل از دخول وقت مگر اینکه در خصوص نماز صبح رخصت داده شده بتقدیم اذان در غیر ماه مبارک
رمضان یا مطلقا بجهة بیدار شدن خفتگان و مهیا شدن ایشان برای نماز صبح و لکن بعد از
دخول مستحب است دوباره اذان گفتن غیر موذن اول یا همان موذن و احتمال اینکه این اذان صبح باشد
خلاف ظاهر از اخبار و فتاوی میباشد و بعضی اینهم اذان را از اخراج عبادات محضه دانسته اند بلکه
حکم کرده اند بجواز زیادتی و نقیصه در فقرات آن و بنیه آن فقرات و غلط خواندن و جواز اخذ اجرة
و این حکم خالی از اشکال نیست دوم اذان برای نماز یومیه پس مقصود بالاصالة از اذان دو چیز
یکی اعلام بدخول وقت و دیگری ادای نماز بر وجه کمال و این هر دو عبادت شرعی هستند و اول علی الاحوط الا
اینکه مقصود از قسم اول حاصل باشد با اذان فاسد یا غلط بخلاف قسم ثانی پس جایز نیست اخذ اجرة با اذان
اعلامی علی الاحوط و شرط است در صحت اذان و اقامه و اکتفا باین در جماعت و فرادی چند چیز اول نیت قربت
و استدامه و تعیین در خصوص لمشترک بلکه تعیین نماز در جائیکه دو صنف از نماز در نظر داشته باشد
بلکه اگر معین کرده و لکن عدول از آن نماز بنماز دیگر کرده یا اینکه برای نمازی گفته که فاسد بوده یا
فاسد کرده و اراده عدول از آن نماز نموده اعاده نماید علی الاحوط پس اگر در بین اذان و اقامه نماز را معین
نکرده و بعد از آن معین بکند خلاف احتیاط است و قصد اجرة در اذان برای نماز در مسجد و جماعت
و خواندن سبب بطلان اذان است و هم چنین در اذان اعلامی علی الاحوط چنانچه صحیح نیست اذان و اقامه سکران
و هر کسیکه بقصد باشد و قصد ریا و سمعه در اثنای اذان و اقامه نیز باعث بطلان میشود بلکه قوی
اعاده آن میشود و کفایت میکند اعاده همان فقره که ریا و سمعه در آن فقره نموده بخلاف مجرد قصد
قطع اذان و اقامه که ضرر ندارد مادامیکه فقرة اذان و اقامه را بقصد قطع نگفته که خالی از قصد اذان
و اقامه نگفته باشد و اگر در اثنای اذان و اقامه مرتد شود و بعد از آن رجوع کند بعید نیست علی الاحوط استینافا
و اقوی عدم استیناف میباشد و نوم و اغماء و سکوت و تکلم در اثنای آنها نیز ضرر ندارد مگر اینکه
نقض موالاة و نحو آن و هم چنین در اقامه مگر در نوم و اغماء و بالنسبة باقامه که حکم به بطلان و اعاده
در اقامه است و شرط بودن طهارة در خصوص اقامه احتیاط است چنانچه ایضا اشتراط بلوغ شرط نیست
در اذان بلکه تمیز شرط است پس اذان ممیز صحیح است حتی برای جماعت و هم چنین ... و اذان اعلامی

سیم — سیم اسلام و نوهم شرط بودن اسلام در اذان بجهة حصول اسلام بشهادتین ضعیف است زیرا که مجرد گفتن
شهادتین بدون قصد شهادة سبب حکم باسلام نمیشود مثل نماز و تشهد نماز با اینکه بعد از فراغ
چهارم — از شهادتین حکم باسلام میشود بنا بر تحریر شروع چهارم ایمان حتی در اذان اعلامی علی الاحوط پس اگر
اقتدا بکند از جهت خوف یا کسی که قابل اقتدا نیست بجهة فقد ایمان و بخواند باید اذان و اقامه را خود
پنجم — بگوید حتی آنکه اگر خوف فوت اقتدا و نرسیدن برکوع در نماز ترا داشته باشد اقتصار کند بر دو
تکبیر و قد قامت الصلوة پنجم موالاة که فصل زیادی ما بین فقرات اذان و اقامه حاصل نشود بطوری که
ششم — باعث محو صورت اذان یا اقامه شود ششم ترتیب در میان اذان و اقامه و فصول هر یک و اگر خلاف
ترتیب نماید عود نماید بنحوی که ترتیب حاصل شود مثل اینکه اگر اقامه را پیش از اذان گفته باشد اقامه
تنها را اعاده نماید و همچنین در فصول اذان و اقامه مگر با فقد موالاة که منشاء اعاده همه میشود
هفتم — و از بعضی ظاهر میشود که اگر کسی سهواً اخلال بترتیب بعضی از فصول اذان نماید و متذکر بشود
در اثنای اقامه حاجت بعود نیست بجهة مراعات ترتیب و با تمام اقامه اکتفا نماید و همچنین بعد از اقامه
بطریق اولی هفتم اینکه گوینده اذان و اقامه مرد باشد نه زن اگر مرد و خنثی بخواهند با اذان و اقامه زن اکتفا
کنند بلکه اذان و اقامه زن باعث سقوط اذان و اقامه مرد نمیشود مگر اینکه از محارم باشد بلی اذان
زن برای زن صحیح است اگر صوت او را در اذان و اقامه مرد نامحرم نشنوند بلکه اگر هم بشنوند ضرر ندارد
هشتم — علی الاقوی خصوصاً که زن علم بوجود اجنبی نداشته باشد خصوصاً اگر زن پیر باشد که از سماع
صوت او لذت حاصل نشود بلکه اگر هم لذت حاصل شود و بلکه اگر بقصد شنوانیدن باجنبی هم بگوید بلی
الاقوی بلی اگر بقصد شنوانیدن و التذاذ اجنبی بگوید در این صورت اذان صحیح نیست بلکه حرام است هر چند که
جماعت زنها باشد ولکن احوط عدم اکتفا باذان و اقامه شنیدن غیر زن هشتم آنکه برای نماز یا
اعلام بدخول وقت نماز باشد نه از برای سایر غایات مشروعه مثل اذان در عقب مسافر یا اذان در گوش
نهم — راست و اقامه در گوش چپ مولود تازه یا در گوش کسیکه چهل روز گذشته و گوشت نخورده یا در گوش کسیکه
سوء خلق پیدا کرده یا کسیکه در بیابان هولناک راه را گم کرده که در اینموارد برای نماز یومیه با این اذان
و اقامه اکتفا نمودن مشکل است هر چند فی نفسه صحیح است نهم آنکه وقت و سعه نماز با اذان و اقامه را
دهم — داشته باشد و الا حرام است بلی اگر بقاعدها کنند اذان و اقامه را با این نیت داخل در نماز مثل قنوت و نحو آن
بوده باشند ترجیح اذان و اقامه بر انها دهم آنکه بعد از دخول وقت باشد مگر اذان صبح چنانچه گذشت
یازدهم — و مگر بالنسبة بنماز دیگر پیش از وقت با اعتقاد دخول وقت شروع نموده و قبل از فراغ از اذان وقت نماز داخل
شده باشد یازدهم آنکه برای نماز یومیه باشد حتی جمعه پس برای غیر یومیه حتی عیدین و نافله هر چند واجب شده

کتاب الصلوة

الف الله اکبر را باشباع بقواعد عربیه صحیح و فی آیات بفرماید لکن هرگاه نکند باطل است و حرام و نخواند بنابر باشد
وقطع نماید ووصل نکند و اطلاق این شرط محل تامّل است بالنسبه بکسی که قادر بر اداء حروف از
مخارج نباشد پس اذان غیر قادر بر اداء حروف از مخارج صحیح است و کافی است خصوص در اذان اعلامی
چنانچه در حدیث است که سین بلال عند الله شین و همچنین محل تامّل است عدم جواز حذف الف الله و اکبر
در حال وصل خصوص در تکبیرات بعد از تکبیر اول بلی سبیل احتیاط هم عدم نمودن که غناء در عبادات بدعت
است و غناء در غیر عبادات حرام چهارم متصل ساختن اذان و اقامه را بنماز باتصال عرفی در اذان
و اقامه نماز بخلاف اذان اعلامی و شیخ استاد صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه و دیگران شرط کرده
اند در اذان اعلامی عدم تاخیر آن از اول وقت بخلاف اذان برای نماز که مؤخر میشود بتاخیر اداء نماز و
این هم محل تامّل است بجهه آنکه اقوی جواز تاخیر اذان اعلامی است بغرض احتیاج باعلام مثل روز ابر
یا آنکه همه خوابیده بودند و مطلع نشده اند بدخول وقت بالمرّه بلکه عمداً تاخیر اندازند اذان اعلامی
با عدم احتیاج بان بالمرّه و اذان گفتن بقصد اعلام محل اشکال است هر چند حکم بعدم جواز این نیز
مشکل است بجهه عدم انحصار حکمت اذان اعلامی بخصوص اعلام و الا تعدد مؤذنین در اذان
ثانی و ثالث و رابع باید محل اشکال باشد و مجلسی طاب رمسه در حدیقة المتقین میفرماید تا وقت داخل
نشود اذان نگویند و در وقت فضیلت آن اذان میتوان گفت و اگر وقت فضیلت بدر رود احوط آنست
که اذان اعلامی نگویند بلکه اذان خود را نیز نگویند و اکتفا باقامه کنند و بهتر آنست که از اول
وقت بگویند تمام شد کلام آن بزرگوار پانزدهم آنکه تمام اذان و همچنین تمام اقامه را یکنفر
بگوید و تمام کند و ترسل که بعضی از فقرات آنرا کسی بگوید و بعضی دیگر را کسی دیگر بگوید حرام است
علی الاحوط هر چند حکم بحرمت آن خصوص در اذان و خصوص در اعلامی محل تامّل است و هرگاه
اشخاص متعدّده از اهل جماعت خواسته باشند که اذان بگویند برای جماعت واحده احوط آنستکه
بطریق اجتماع نگویند و بطریق تعاقب تا اینکه امام حاضر شود ضرر ندارد هر چند جواز بطریق
اجتماع نیز قوی است و دعوی سیره بر خلاف ممنوع است چنانچه احوط آنستکه هرگاه شخص واحد اذان
گفته است بجهه جماعتی باذان صحیح دوباره همان مؤذن یا غیر او بدون عروض مبطل بجهه حضور امام جماعت
اذان نگوید بلکه دیگری اذان بگوید بلکه بهتر آنستکه این مؤذن ثانی یا ثالث استماع فصول اذان سابق را
نموده باشد بلکه بعضی از اجلّه علماء اسیادنا اعلی الله مقامه تصریح فرموده اند که اذان متعدد با مؤذن
واحد بدون عروض مبطل جایز نیست مثل آنکه مؤذن اذان گفت باذان صحیح و ثانیاً همان مؤذن بدون
عروض امری که مبطل آن اذان بوده باشد اتیان باذان نماید مثل اینکه بعد از فراغ از اذان اقامه

کشد

کتاب الصلوة

با اقامه با اقامه با اقامه با اقامه

نشد همان موذن شروع نماید باذان دیگر تا امام حاضر شود ظاهر اینست که جایز بوده باشد بلی هرگاه
مقتضی اعاده عارض شود ان از محل کلام خارج خواهد بود بلکه اگر موذن جماعة اذان گفت و امام
جماعت نشنید امام جماعة اکتفا بان اذان نکند بلکه باید خود امام بجهة ادراک فضیلة اذان بگوید
با انکه بشنود یا امر کند باذان بلکه اکتفا کردن اهل جماعة باذان موذن و اقامه او مشروط است علی
الاحوط که ان موذن و مقیم مرید نماز در همان مکان باشد پس باید مرید جماعة نیز باشد بلکه مرید همان
جماعة باشد نه جماعة دیگر بلکه مستحب است برای مقیم جماعة انکه در اقامه گفتن اذن از امام بگیرد و خود
سر اقامه بگوید بخلاف اذان که حاجت باذن امام ندارد و شرط است در خصوص اقامه علاوه بر قید
کوتاه انکه اقامه را بعد از اذان بگوید و با طهارة از حدث باشد بلکه از خبث نیز طاهر باشد و در حال
اقامه رو بقبله باشد و ایستاده باشد بلکه مستفاد از بعض اخبار اینست که جمیع شرایط و موانع نماز را
در اقامه ملاحظه نماید که وارد است که الاقامة من الصلوة و لکن در غیر ترتیب از شرایطی که مذکور
شد تامل است و لکن اشتراط اقوی است پس اگر در اثنای اقامه یا در اثنای نماز حدثی صادر شده باطل
میشود اقامه و تمام میکند اقامه را بعد از وضو یا غسل مگر انکه موالاة بهم خورده باشد و همچنین
باطل نمیشود بتکلم بلکه مکروه است تکلم مگر بجهة اصل نماز یا بجهة صف و تشخیص امام و ترجیح ان
و شبهه ان الا اینکه بعد از اقامه مثل تکلم یا اینست در حکم بلکه احتیاط انچه ظاهر حدیث است بلکه انکه تکلم بعد
از فراغ از اذان و قبل از شروع باقامه مکروه نیست مگر در نماز صبح و بدانکه کراهة تکلم بعد از اقامه
مخصوص بمقیم نیست بلکه ثابت است برای هر که از اهل جماعة باشد و بدانکه تکلم در اذان باعث استحباب اعاده
ان نمیشود بخلاف اقامه که تکلم در اثنای او و بعد از ان باعث استحباب اعاده ان میشود و بدانکه مستحب است اذان
بسیار است و لکن در اول وقت اذان گفتن و مرد رو بقبله بودن بلکه بعضی واجب دانسته اند و بسیار بلند گفتن
در حق مرد و اما در حق زن بسیار جهر گفتن از ان فاهر قید بلکه ممکن باشد باز فقد و بلکه نقصان بحکم
در خانه بسیار بلند اذان گفتن باعث رفع فقر و مرض و عطای اولاد بسیار میباشد و قسم با طهارة
بودن و قسم ایستاده گفتن بلکه بعضی واجب دانسته اند و هشتم بینا بودن و نهم در جای بلند ایستادن
دهم دو انگشت در گوش گذاشتن یازدهم جزم و آخر هر فصل را ساکن کردن دوازدهم در آخر هر فصل سکوت
قلیل نمودن سیزدهم وقت شناختن چهاردهم خوش اواز و عادل و عارف بمسائل اذان بودن پانزدهم
محل وثوق و اطمینان بودن شانزدهم صلوات فرستادن در وقت نام بردن و شنیدن اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و
بعضی واجب دانسته اند بعطر و اقوی استحباب است هفدهم اظهار نمودن حرفهای بی الله و اشهد
و الصلوة و اظهار حای بی الفلاح هیجدهم هم کاهی اذان را آهسته یا بلند نمودن هر چند بدیت الخلا

کتاب الصلوة

باشد بلکه بدل حیعلات لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هرچند در زمان باشد ...
بدل بحول ... هرچند احوط ترک حکایت است خصوصا در نماز ...
و از بعضی ظاهر میشود جواز قطع نماز و قطع قرائت بجهت حکایت اذان و احوط عدم ارتکاب قطع است ...
قطع نماز و ظاهر آنست که استحباب حکایت مشروط است باینکه اذان بر وجه مشروع باشد نه حرام و باینکه فاصله ...
نشود مابین حکایت کننده و اذان مؤذن و ظاهر آنست که بعد از فراغ مؤذن از اذان حکایت ترک کند ...
هرچند ظاهر جواز هر دو میباشد چنانچه ظاهر استحباب حکایت است ... اذان و حتی بر اقامه هرچند ...
غلط گفته شوند ... و اذان صبح چنانچه گذشت و مستحب است بعد از فراغ از هر یک حی علی
الصلوة و حی علی الفلاح بگوید لا حول و لا قوة الا بالله و مستحب است بعد از فراغ از حی علی خیر العمل ...
بگوید آل محمد خیر البریه ... و آرام اذان گفتن بخلاف اقامه که تعجیل ... و مستحب است ...
این مستحبات هرچند راجع بمؤذن میباشد ولکن مقصود وقوع اذان است بر وجه کامل ...
مؤذن ... رعایت جمله از این مستحبات ...
که در ... بلند گفتن اذان و اکتفا باخفی ...
... در اثنای اذان ...
... در اثنای اذان التفات ... بتمام بدن ...
... گفتن ... بجهت تنبیه و اعلام مصلین و همچنین ...
... گفتن اذان در راه رفتن ... سواره اذان گفتن و بدانکه مستحب است ...
و اقامه فاصله قرار دهد ... بدو رکعت نماز یا بیک سجده یا بیک نشستن یا بگام برداشتن ... و قبله
سبحان الله یا الحمد لله ... و بعضی در اذان و اقامه نماز مغرب ... رکعت نماز و سجده ...
اند بلکه مخصوص بگام برداشتن و نفس کشیدن را دانسته اند و بعضی نشستن را ...
حدیث است که ثواب نشستن میان اذان و اقامه نماز مغرب مثل ثواب کسی است که ...
باشد در راه خدا و بدانکه ساقط میشود اذان تنها یا اقامه یا هر دو در چند موضع اول ...
از کسی شنیده باشد اذان یا اقامه یا هر دو را تماما یا اینکه حکایت کرده باشد ...
آنکه اذان برای نماز باشد ... از امام شنیده باشد ... یا از منفرد ...
سماع باشد یا استماع و بعضی شرط کرده اند اینکه سامع اذان و اقامه عازم نماز ...
تازه قصد نماز کرده باشد بلکه شرط کرده است ...
عدول کند از اذان ...

بلکه شرط کرده اند که سامع اذان با مؤذن برای نماز متحد القصد باشند نه آنکه مثلاً اذان برای نماز ظهر را بشنود و اکتفا بآن کند در نماز عصر بلکه شرط کرده اند که سماع اذان برای نماز قضا نبوده باشد و مراعات این شروط احوط است و سماع اذان زن محرم یا حکایت آن نیز باعث سقوط میشود بلکه احتمال سقوط در سماع اذان زن نامحرم و همچنین حکایت آن نیز خالی از قوة نیست خصوص زنیکه در صوتش لذتی نباشد بلکه سماع و استماع و حکایت اذان زن نامحرم که صوتش باعث لذت شود باعث سقوط نمیشود علی الاحوط چنانچه سماع و استماع و حکایت اذان و اقامه حرام باعث سقوط نمیشود و اگر سماع بعضی از فقرات یا حکایت آن نموده و بعضی دیگر را خود تمام کرده ضرر ندارد و کافی است در سقوط و شرط نیست علاوه بر صحت اذان و اقامه عدم فصل عرفی ما بین سماع اذان و اقامه و نماز مستمع چنانچه شرط نیست که اذان مسموع برای اعلام یا نماز باشد مثل اذان در پشت سر مسافر و در گوش مولود و نحو آن دوم اذان عصر در روز جمعه هر چند نماز جمعه را بجا آورده یکره و نماز ظهر را کرده باشد سیما اذان عصر در روز عرفه از برای حاج یا مطلق چهارم اذان عشا از برای حاج در مزدلفه سیما اذان برای نماز ثانی از هر که جمع کند با احتیاج جمع مثل روز عرفه و مزدلفه و جمع صحیح و مسلوس با اعتنا بجا جمع کند در وقت فضیلت صلوة اولی یا نه و ظاهر آنستکه نفی قصر مثل بستی زهر اصفهانی در صدق جمع تفسیر بجا آوردن نافله حتی دو رکعت آنکه منافی صدق جمع از فقرا بعضی تصریح کرده اند هر چند خالی از تامل نیست و ظاهر آنستکه اذانیکه در حال جمع میگوید از برای نماز اول است جمع در وقت فضیلت نماز اول باشد یا نه و از بعضی ظاهر میشود که اگر در وقت نماز اول باشد اذان برای نماز اولی و اگر وقت نماز ثانی باشد اذان برای نماز ثانی است و مستند این معلوم نیست و بهتر آنستکه در اذان قصد واقع نماید پنجم اذان برای نماز قضا بالنسبه بکسیکه اراده قضا نمودن نمازهای خود داشته باشد در مجلس واحد در این وقت برای نماز اول اذان و اقامه هر دو میگوید و برای نماز بعد باقامه تنها اقتصار میکند در صورتیکه قضا از خود باشد و اگر از غیر باشد پس حکم خالی از اشکال نیست خصوص که قوة از غیر بیقین نباشد هر چند الحاق نمودن اقوی است ششم از کسیکه وارد مکانی شده که در او نماز جماعت اقامه شده و همچنین از کسیکه حاضر بوده در آن مکان ولکن اقتدا ننموده که در اینجا اذان و اقامه از هر دو ساقط است بجماعت بکنند یا بفرادی بجهت شرط اول آنکه آن نماز و آن جماعت معلوم الفساد نباشند بلکه اگر فی الجمله احتمال صحت نماز و جماعت در مجهول الحال و اگر امام فاسق باشد باعتقاد آن شخص که وارد بر آن جماعت شده و لکن احتمال بدهد که اهل آن جماعت باعتقاد عدالت اقتدا کردند ضرر ندارد در سقوط بلکه اگر بداند که با علم بفسق اقتدا کردند اعتنا بآن جماعت نکند در سقوط اذان و اقامه دوم آنکه معلوم نباشد در جماعت اولی ترک اذان و اقامه بلکه مجرد احتمال کفایت از اذان و اقامه کافی است سیم جماعت ثانیه بعد از تفرق جماعت اولی با المؤذن باعث سقوط اذان و اقامه ثالث شود رابعه نخواهد شد سیما آنکه آن جماعت در مسجد باشد و در غیر مسجد ایضاً

کتاب الصلوة

ثانیه هر چند احوط الحاق موذن غیر مسجد است بمسجد چهارم آنکه دو مکان نباشد پس در دو مسجد یا دو مکان
عرفاً یکجا حاصل نمیشود هر چند صدای موذن بان مکان برسد مگر دو مسجد هر چند یک مکان حساب میشود
عرفاً ولکن در پیش بام مسجد بالنسبة بصحن آن و هم نسبت بازار مثل حجره منفصل مسجد شهداء که در آن الفدائیه بالنسبه
ببالای سر و پایین پا و پشت سر و همچنین مسجد بزرگی که صفهای آن با صحن از یکدیگر محاریب متعدده داشته باشد و
مکان محل تامل است پنجم آنکه در آن مسجد یا مکان ائمه متعدده رواتب نباشند که یکی بعد از دیگری جماعت
نماز بخوانند و الا سقوط بالنسبه بجماعت ثانیه مثلا محل اشکال است پس سقوط در این فرض مخصوص است بفرادی
یا از جماعتی که واقع شود بر سبیل اتفاق ششم آنکه جماعت در نماز واجب شده باشد پس جماعت در
صلوة معاده محل اشکال است چه از جماعت بعد از جماعت معاده یا فرادی هر چند حکم بالحاق خالی از قوت نیست
آنکه معلوم باشد که آن نماز یومیه میباشد پس اگر معلوم باشد که جماعت غیر یومیه میباشد مثل ... یا
با آنکه مجهول الحال باشد که نداند یومیه بوده یا نه باعث سقوط اذان و اقامه نمیشود پس مجرد ورود
باعث سقوط نمیشود بلکه باید علم بیومیه بودن نیز داشته باشد هشتم آنکه متحد باشند در اداء بودن یا
قضا بالنسبه با اداء یا بالعکس یا قضا بقضا خصوص اگر قضا بجهة غیر باشد که سقوط محل تامل است بلکه اشتراط اتحاد
در اداء نیز خالی از قوت نیست پس در جماعت ظهر یا عصر سقوط اذان و اقامه عصر یا ظهر محل تامل است نهم آنکه اذان و
اقامه خوان لازم نشده باشد و الا سقوط محل تامل است دهم آنکه اهل الجماعة متفرق نشده باشند یا
در حکم متفرق نشده باشند که نشسته باشند و لکن مشغول بکار دیگر باشند نه بتعقیب بلی اگر یکنفر در صف باقی
باشد و مشغول بتعقیب باشد کافیست در سقوط اذان و اقامه و تفرق از مکان نماز کافیست و شرط نیست
از مسجد یا ... بقاء اهل صف بنحو متعارف باشد پس اگر اهل الجماعة با بعض از نشسته باشند ... صفوف
زاید بر متعارف ساقط نمیشود اذان و اقامه هر چند مشغول بتعقیب باشند یازدهم آنکه شروع بنماز جماعت
کرده باشند هر چند فارغ نشده باشند بلکه احوط آنست که بعد از تمام شدن اذان یا اقامه هر چند شروع بجماعت
نکرده باشند اذان و اقامه نگوید بلکه اگر از اذان تنها فارغ شده باشند نه اقامه هم از اذان ...
الاحوط سیزدهم آنکه امام جماعت مرد باشد نه زن پس اگر امام جماعت زن باشد اذان و اقامه از مردان
ساقط نمیشود هر چند بفرادی بخوانند بلکه اگر امام جماعت مرد باشد و ماموم همه زن باشند ...
نه ملحق ... سقوط محل تامل است بلکه سقوط از جماعت ثانیه اگر زن باشند در جائیکه جماعت اولی هم زن باشند
محل تامل است چهاردهم آنکه معلوم نباشد فساد اذان و اقامه جماعت اولی یا ... پانزدهم آنکه ...
باشد در بین اذان و اقامه و جماعت بقسمیکه عرفاً بگویند که جماعت اولی بدون اذان و اقامه واقع شد
... ساقط نمیشود هشتم از مواضع سقوط اذان و اقامه اقتداء کردن بامامیکه مشغول ...

کرد را فوت تمام کرد اکتفا باذان و اقامه جماعتی در غیر مسجد نمیباید بهتر و در همه مواضع مستحبست بلکه بگفتن اذان
و اقامه خوف فوت وقت نماز را داشته باشد ولکن سقوط در این دو صورت بعنوان رخصت پس بخواند اولی آنکه هر دو را بگوید
ولکن اختصار نماید در جمیع فصول اذان و اقامه بیکی از فصول هر دو پس در اینجا سقوط بعضی از اجزای هر دو
میباشد ششم آنکه اذانرا بالمرة ترک کند و اقامه را بطریق معتاد بگوید بجهت عکس بقیه ولکن بگو
هفتم اذان اول و تتمیم بدانکه سقوط اذان و اقامه در حق کسیکه وارد بر جماعت شود بشروط مرقومه
بنحو عزیمت میباشد که مشروع نیست در باره اذان و اقامه گفتن و قول بحرمت نیز قوی میباشد بخلاف
سقوط در حق مسافر و مستعجل از باب رخصت میباشد که اگر اذان و اقامه بگوید حرام نیست و اما
در سایر موارد پس حرمتش معلوم نیست ولکن احوط ترکست فایده آنکه اگر کسی ترک نماید اذان و اقامه را
و داخل در نماز شده باشد مستحبست آنکه نماز را قطع نماید و حاجت بعدول بنافله یا فریضه قائمه ندارد
ولکن قطع مشروطست بچند شرط اول آنکه ترک هر دو نماید نه خصوص اذان و نه خصوص اقامه علی الاحوط هر چند ترک
اقامه تنها در این مطلب اقوی است که مثل ترک هر دو میباشد دوم آنکه ترک هر دو یا اقامه تنها از روی سهو باشد
نه از روی عمد سیم آنکه تذکر بسهو در رکعت اولی باشد نه بعد از آن چهارم آنکه برکوع نرفته باشد پنجم آنکه قطع
نماز بتدارک اذان و اقامه مستلزم ارتکاب محرمی نباشد مثل فوت وقت نماز بقطع و اعاده یا مرتکب شدن محرمی از جهة
عدم اباحه مکان نماز یا لباس باعتبار غصب در نماز بعد الاذان ششم آنکه در نماز منفرد باشد نه
جماعت هفتم آنکه بعد از تذکر فورا قطع نماید و اگر چنانچه بعد از تذکر مردد شود در قطع نماز یا عازم بعدم
قطع شود بعد پشیمان شود و بگذرد زمانیکه منافی تعجیل باشد در اینوقت قطع ننماید هر چند اشتراط
باین دو شرط محل تأمل است هشتم آنکه سهو در تمام اذان و اقامه باشد و اما اگر سهو در بعضی از اجزای اذان
و اقامه نماید یا آنکه سهو در بعضی از شرایط آن نماید پس در جواز قطع بجهت تدارک محل اشکالست و همچنین است اگر قبل
از قطع نماز بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و اما اعاده نماز برای ترک اذان و اقامه پس از
محل اشکال و احوط ترکست هر چند جواز اعاده خالی از قوت نیست در اینمورد بلکه در هر مورد که اعاده
نماز بجهت تدارک مافات و ادای آن بوجه کمال شود والله العالم فصل اول در قیام و اقسام آن
و در شرایط در حصول قیام مطلق در صلوة چند چیز اول آنکه قیام بنحو انتصاب و اعتدال باشد
یعنی راست بایستد و قیام بر اعضا حاصل شود یکی خود را و گردن و سر پایین نیندازد پس اگر ... معتبر
در قیام تمام ... بعضی اعضا ... فلا یعتنی بسر ... نکند بجهت آنکه اگر ...
شود ... قیام ... مقدم بر نشستن و ... مقدم بر ...
بوده ... نشستن و اگر از مطلق ... عاجز باشد بخوابد بپهلوی راست ... عاجز از آن ...

کتاب الصلوة

چون اکثر از این هم عاجز باشد به پشت بخوابد مثل خوابیدن محتضر که کف هر دو پای او رو بقبله باشد سیم در
دو پا ایستادن بطریق متعارف نه بپاشنه یا بسر انگشتان و بخواندن یکی شرط نیست که اعتماد بر تمام پا و کف
قدمین نماید بلکه جایز است که اعتماد بر یکپا کند و اینکه لازم است و بعضی گفته‌اند اعتماد بر هر دو پا
شود بنا علی الاختلاف هر چند احوط است چنانچه احوط از آن نیز شود هر دو پا است بلا استکند بدن
و اعتماد بالخصوص در نماز بکر و قیام مشروط لاذی نباشد چهارم آنکه قدمها بیسا بود و نگذارد که از
ایستادن متعارف بیرون رود پنجم استقرار که راه نرود ششم طمانینه که مضطرب اجزای بدن حرکت
نکند بدانکه هر گاه متعذر شود از قیام تمام در جمیع احوال نماز اکتفا کند بقیام ممکن بصورتی که رکوع
باشد و لکن اینهم ممکن نشود هر چند بتکیه دادن باشد دراینوقت نشسته نماز بخواند و اگر ممکن باشد
قیام در بعضی از احوال نماز نیز همان نوافل کند الا احتیاط آنکه اگر نشسته نماز بخواند از جهت مرض و بخواندن
و لکن بعد خصوص قرائت سوره مثلا با بعض آن یا قبل از رکوع قادر بر قیام شود واجب است قیام و اگر
امر دائر شود ما بین قیام در نماز با عدم استقرار و نشسته نماز خواندن با استقرار ظاهر اینست که نشسته
مقدم است **فصل دوم** در نیت است باید آنکه نیت عبارتست از داعی و باعث و محرک بر عمل که وا میدارد
انسان را بکردن آن عمل و لازم نیست بیدا کردن آن بزبان آوردن آن و لازم است در آن تعیین و عمل
اگر مشترک باشد و لابد است قصد قربت و قصد وجوب یا وجوب و استحباب در مستحب و اداء و قضا و
قضاء در خارج وقت و غیر اینها از چیزهایی که تعیین فعل موقوف بآن نباشد ضرور نیست هر چند احوط
و قصد قصر یا تمام نیز ضرور نیست هر چند در جائی باشد که مخیر است ما بین قصر و اتمام بلکه همین قدر
اگر تعیین کند که نماز ظهر میگذارم کافیست و بتشهد اول که رسید اگر میخواهد که فقط نماز سلام بگوید
و اگر میخواهد دو رکعت دیگر اضافه کند بلکه اگر قصد قصر کند میتواند که عدول کند و تمام کند یا بالعکس بلکه
اگر قصد کرد و سهوا تمام کرد یا بالعکس ضرر ندارد بلکه همچنین است حکم در دو رکعت آخر که مخیر است ما بین تسبیح
اربعه و حمد که اگر قصد حمد داشت و سهوا تسبیحات اربعه را خواند یا بالعکس ضرر ندارد و نیت شرط است
نه جزء داخل **فصل سیم** در تکبیرة الاحرام است و آن رکن است … و هشت امر در آن واجب است اول
بلفظ عربی گفتن دوم مقارن نیت گفتن سیم بلفظ الله اکبر را بترتیب … گفتن و بالموالاة گفتن که در
میان حروف و کلمات فاصله قرار ندهد چهارم همزه اکبر را وصل نکردن و همچنین همزه الله
احتیاطا پنجم بشنواند اگرچه خود بشنود و هیچ نگوید که خود نیز نشنود که از تکلم خارج شود ششم
حروف را از مخارج ادا کردن هفتم بخصوص الله اکبر گفتن و عوض آن الله اعظم مثلا نگفتن
هشتم صحیح خواندن بنحوی که در قرائت حمد آید **فصل چهارم** در قرائت است باید آنکه واجب است …

حمد و سوره تمام با بسم الله در نماز صبح و وتر و دو رکعت اول نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و دیگر رکعت آخر
مغرب و بعد دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی مخیرا است در خواندن حمد تنها بدون سوره و خواندن تسبیحات
اربعه لکن خواندن تسبیحات افضل و احوط و تسبیحات یکمرتبه واجب است و دو مرتبه دیگر مستحب است و احوط
عدم ترک دو مرتبه دیگر است لکن به قصد قربت مطلقه نه بقصد وجوب بقصد خصوصیت تسبیحات اربعه و الجمله
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بهتر آنست که حمد و سوره را از مثل قرآن و نحو
آن بخوانند بلکه بعضی ولی باید بیشتر آنکه از حفظ بخوانند نه از قرآن و از ضعفا هر چند احوط است
و واجب است قرائت به عربی صحیح بجا آوردن و به عربی خواندن و نیز ادای حروف از مخارج بطوری که تمیز ما بین حروف
در عرف عرب حاصل شود و نیز لازم نیست به تصحیح الفاظ و اعراب که غلط بخواند بحسب علم
لغت و نحو و صرف و همچنین قراء سبعه و مراعات قواعد ایشان بالمره لازم نیست مگر اینکه بحسب علوم
ثلاثه متقدمه غلط باشد بلکه استحباب قواعد قراء در همه جا و به همه طور معلوم نیست لکن اگر به قواعد
قراء بخواند جایز است چهارم ترتیب ما بین حمد و سوره و آیات و کلمات آنها بلکه موالات عرفیه
الفاظ و آیات را از معنی که فاصله نباید میان حروف و کلمات و آیات آنها بقدری که رشته نظم قرائت بهم
بخورد ششم تعیین سوره قبل از شروع به بسمله اگر مردد شود که کدام سوره را بخواند و اعاده نمی
تعیین لازم نیست بلکه در لازم بودن تعیین سوره تامل است لکن احوط تعیین است هفتم جهر در نماز صبح و دو
رکعت اول نماز مغرب و عشا و اخفات در ما سوای آنها مگر در نماز جمعه و دو رکعت اول نماز ظهر روز
جمعه که جهر در آن ضرر ندارد بلکه مستحب است هر چند اخفات است چنانچه احوط اخفات است در بسم الله
در رکعت سیم مغرب و رکعت سیم و چهارم عشا و قتیکه بخواهد عوض تسبیحات حمد بخواند و محل جهر و
اخفات حمد و سوره است و در باقی اقوال جهر و اخفات لازم نیست یکی در خصوص بسم الله جهر مستحب است
هر چند در نماز اخفاتی باشد و نیز غیر امام مثل تشهد و کسوف و غیر آن هیچیک از جهر و اخفات لازم
نیست اگر چه حمد و سوره باشد و کمترین مرتبه جهر آنست که کسی که گوشش کر نباشد و در پهلوی نماز گذار
باشد چون صدا او را بشنود بلکه حق در جهر و اخفات آنست که به عرف رجوع شود که بگویند آهسته یا بلند
میخواند و مخیر است در مقام جهر ما بین جهر و اخفات اگر صدا او را بشنود و بد انکه جایز است
سوره در چند مواضع وارد شده است در نافله مطلقا حتی نوافل یومیه از نماز شب و غیره یکی در بعضی از نوافل که سوره
خاصه وارد شده ترک سوره نماید و یکی در فریضه از برای مریض سیم کسیکه خوف خروج وقت را
داشته باشد بشرط آنکه وجوب نماز مستقر شده باشد توضیح آنست که حال نماز گذار با النسبه باید از آن
نماز بر چند قسم است اول آنست که یقین نماید که وقت آنقدر وسعت دارد که تمام اجزاء نماز و رکعات

احوط

اگر ادا در وقت بخواند چه عالم باشد بتنگی وقت یا نباشد باید در اینوقت خصوص نیّت ادا بکند و ترک سوره اختیار کرد
بدون نسبت بیکدیگر و سیّم آنستکه وجوب نماز مستقر نشده باشد که مکلف از اول امر بداند که از کل
وقت مقدار چهار رکعت را درک مینماید ولکن بدون سوره در رکعت اولی یا ثانیه یا هر دو و بعد
عذر مسقط تکلیف مثل جنون یا حیض یا موت یا اغماء عارض میشود در اینوقت قرائت ادای نماز و قضای آن بفرض
فوت اداء هیچیک لازم نیست علی الاقوی بلکه شروع در نماز بقصد وجوب شروع مشروع نیست بلی بقصد مضایقه نیست
اداء نماز یا قضا بقصد احتیاط و احتمال مطلوبیت بدارد سیّم آنستکه وجوب نماز بر او مستقر نشده که مکلف
جامع الشرایط تکلیف نبوده و نشده مگر در آخر وقت و بعد از اجتماع شرایط تکلیف از وقت درک نمود مگر
مقدار یک رکعت یا بیک رکعت با فاتحه بدون سوره مینماید در اینقسم بعضی از اعیان علما رض فرموده اند که
ظاهر اینستکه اینقدر کفایت میکند در حکم ثبوت تکلیف بنماز پس لازم استکه ایشان نماز نمایند با اقتصار
از حمد و ترک سوره جایز بلکه متعین است ولکن ثبوت وجوب نماز باینقدر محل تامل میباشد بلکه مشروعیت
ادا یا قضا بر فرض فوت نماز بقصد وجوب نیز محل اشکال میباشد بلی مضایقه نیست در ادا یا قضا بقصد
احتیاط چهارم مثل سیّم میباشد مگر آنکه وقت باقی وسعت چهار رکعت یا هشت رکعت بدون سوره دارد
در چنین حال جایز است اقتصار بحمد و احتمال تعیّن وجوب قرائت سوره نیز میرود بجهة ملاحظه اینکه
درک یک رکعت از نماز بمنزله درک تمام نماز میباشد چنانچه احتمال تعیّن سقوط قرائت سوره نیز میرود
بجهة ملاحظه اینکه اگر سوره را بخواند بعضی از اجزاء نماز در خارج وقت واقع میشود و اتیان بعضی
اجزاء در وقت اهم میباشد از وقوع سوره در وقت ولکن اقوی جواز ترک قرائت سوره میباشد نه
حرمت قرائت آن و نه وجوب قرائت آن و همچنین اگر بداند که وقت باقی وسعت پنج رکعت یا شش رکعت یا هفت رکعت
را داشته باشد پنجم آنستکه وجوب نماز مستقر شده او ولکن غفلت یا بسبب اعتماد بر وسعت وقت تاخیر نموده
وقتیکه ملتفت شد ظاهر شد بر مکلف که وقت وسعت قرائت حمد و سوره هر دو را ندارد در اینجا نیز
بعضی از اعیان علما اینحکم را مثل قسم سیّم و چهارم قرار داده اند و فرموده اند که اگر باقی از وقت
کفایت یک رکعت بدون سوره نماید ایشان نماز را با اقتصار بحمد جایز بلکه متعین است لکن در رکعت اولی و اما
در رکعت ثانیه پس اقتصار بحمد جایز نیست بلکه قرائت سوره بعد از فاتحه لازم است فلکن اگر وقت باقی کفایت چهار
رکعت بدون سوره نماید ظاهر اینستکه اقتصار بحمد و ترک سوره در هر سه رکعت جایز بوده باشد ولکن
مختار ما نیز بملاحظه حکم سیّم و چهارم معلوم شد که بقاء وقت در سیّم محل تامل است قدر چهارم حکم
بجواز ترک سوره مسلّم او حکم قسم پنجم نیز جواز ترک سوره است در هر دو فرض چه وقت باقی وسعت یک رکعت
ششم تنها داشته باشد یا زیاده بر آن داشته باشد چه ترک سوره در رکعت اولی باشد یا در رکعت ثانیه

کتاب الصلوة

ششم آنکه عمداً تأخیر نماز نموده تا بجهت مذکور در اینصورت بطلان نماز نمیکویند فرموده‌اند که ظاهر اینست که بدون
اتمام آن و قضا نماید و ترک سوره در حق او جایز نبوده باشد در هیچیک از دو رکعت بلکه نماز او در
صورت قضا است تدارک آن با حمد و سوره در دو رکعتین بعلاوه توبه لازم است و لکن مختار اینست که اگر
عمداً تأخیر نماز نموده تا اینکه از وقت بمقدار یک رکعت بی سوره باقی ماند نموده در اینوقت اقوی آنست که
نماز قضا شده و لکن احوط آنست که بقصد ما فی الذمه مطلقه بدون تعرض ادا و قضا نماز را بجا آورد و اما
اگر در یک رکعت با سوره یا در دو رکعت ادا نموده نماز او قضا نمیشود و اگر تأخیر نماید که نماز در خواهد بود
بلکه اگر خلاف اختیار نبوده باشد بمیکفتیم که تأخیر نماز عمداً تا باین حد جایز است و در اینصورت تا آخر اتمام تشخیص
اگر بیند انقرض کمی در یک رکعت با سوره را نموده مخیر است که سوره را بخواند یا ترک کند و ترک سوره لازم
نیست مقتضی آنست که چون نماز مستقر شده و تأخیر هم شده لکن یقین نداشته باشد بحرج و وقت و
لکن خوف داشته باشد که اگر قرائت سوره نماید وقت اضطراری که یک رکعت باشد یا وقت اختیاری نماز که
چهار رکعت باشد از دست برود یا نمیتواند اگر در فرض اول سوره را بخواند در رکعت اولی خوف دارد
که وقت نماز بالمره از دست برود و اگر سوره را در فرض دوم بخواند در رکعت اولی یا در رکعت ثانیه با هر دو خوف
این دارد که اجزاء دیگر نماز مثل رکوع و سجود و ذکر رکوع و سجود و تشهد بخارج وقت واقع
شود اقوی نزد داعی در این قسم قسم جواز ترک سوره است حتی در رکعت ثانیه بلکه اگر بقرائت سوره بترسد که بعض
از اجزاء نماز عصر در خارج وقت واقع شود باز جایز باشد که ترک سوره نماید بقید دیگر باعث خوف است و محل
باعث خوف است از رکعت اولی یا ثانیه یا هر دو و ظاهر آنست که ترک سوره کلا یا بعضاً در اینصورت لازم نباشد
بلکه رخصت است در ترک سوره کلا یا بعضاً بلی جائیکه ترک سوره واجب باشد از وقت قرائت بعض سوره حرام
میباشد چهارم از مواضع ترک سوره آنست که شخص تعجیل داشته باشد هر چند بجهت بول و غائط باشد
پنجم از مواضع ترک سوره آنست که مکلف بترسد که اگر سوره را قرائت نماید حاجت او یا حاجت برادر مؤمن او
فوت شود چه در نماز از این خوف عارض شود یا قبل از شروع بنماز ششم آنکه ماموم بترسد که اگر قرائت سوره
نماید یا قرائت سوره را اتمام نماید امام رفع راس از رکوع نماید که در اینوقت جایز است ترک سوره یا قطع آن هفتم
از مواضعیکه ترک سوره جایز است آنست که مکلف کند و اکراه باشد که جایز است ترک سوره در تقیه کند و اما اینکه
جایز است قرائت هر سوره در نماز مگر سوره که بسبب قرائت او وقت فوت شود یا آنکه سوره عزائم باشد یا آنکه
سوره والضحی یا الم نشرح یا الم تر کیف یا لایلاف باشد که اینها هر یک جزء سوره و بعضی از ...میباشند
بلی جایز است قرائت مجموع هر دو سوره اول و هر دو سوره آخر با بسم الله وسط علی الاحوط بلکه احوط ترک
خواندن است کفایه هیچیک را نخواند و اگر در نماز واجب یومیه قرائت کند سوره عزائم را بقصد سوره نماز

کتاب الصلوة

پس اگر عمداً قرائت کند بعضی سبب نمازش باطل میشود و اگر از جهت تقیه قرائت نماید و بآیه سجده نرسیده
شد ترک نماید آن سوره را و سوره دیگر بخواند و اگر بعد از قرائت آیه سجده متذکر شود نماز را اتمام کند بعد
فراغ نماز فوراً سجده کند و احوط آنست که در نماز بجای سجود سجده تلاوت ایماء نماید و احوط اعاده اصل نماز
است و همچنین اگر استماع آیه سجده نماید در نمازی که در اثنای نماز بعد از فراغ نماز سجده کند و در اثنای نماز ایما
نماید و اگر سهواً قرائت نماید سوره را که اتمام آن باعث فوت وقت صلوة شود قطع نماید آن سوره را
و بدل کند بسوره که فوت وقت باو نشود هرچند از نصف گذشته باشد اگر وقت وسعت سوره کوچک را
داشته باشد و اگر وسعت نداشته باشد ترک کند سوره قصیر را و قطع کند سوره طویله را و نماز
را اتمام کند و اگر در نافله قرائت سوره عزائم نماید ضرری ندارد ولکن واجبست که فوراً سجده نماید در اثنای
نماز نه بعد از فراغ و اگر نافله واجب شده باشد بنذر و بخوان احوط آنست که حکم فریضه را بر او جاری
کند و احوط اجتناب نمودنست از قرائت دو سوره تامه یا یک سوره تامه و بعض سوره دیگر بقصد جزء
نه بقصد عدول و لو کان ما هو الواجب میشود عدول بسبب فراموش نمودن بعضی از سوره که شروع با آن
و جایز است عدول از سوره بسوره دیگر پیش از رسیدن بنصف الا سوره قل هو الله احد و قل یا
ایها الکافرون که عدول از اینها و سوره در نماز فریضه یومیه جایز نیست هرچند بنصف نرسیده باشد
بلکه بمجرد شروع لازمست که تمام کند مگر در روز جمعه که جایز است که عدول کند از اینها و سوره جمعه و منافقین
بطوریکه در زبدة العباد مفصلاً ایراد کرده‌ایم بدانکه ادغام باغنه و بی غنه در وقت رسیدن تنوین یا نون ساکن
بحروف یرملون هیچکدام لازم نیست و همچنین قلب و بخوان از قواعد قراء و اقسام مد و بعضی وقف
همه جایز است و صحیح است حتی آنکه وقف بحرکت پیش ایشان صحیح است علی الاقوی که بر مثل اللهم صل علی محمد
و آل محمد چهار وجه جایز است اظهار تنوین و ادغام باغنه و بی غنه و وقف نماید و قطع نفس نمودن در
کلمه متحرکه جایز است چه آنکه حرکت دهند آنکلمه را تا وقف بحرکت شود یا آنکه حرکت ندهند تا وقف بسکون
شود هرچند اجتناب از وقف بحرکت بهتر است و اگر قطع نفس نکنند اینرا وصل مینامند و این در کلمه که آخرش
ساکن باشد بی اشکال است چه همزه وصل بعد از او باشد یا نه و اما در کلمه که آخرش متحرک باشد وصل کنند بعد
او و اینکه کلمه بعد از او همزه وصل داشته باشد جایز است وصل بحرکت بشرط آنکه همزه وصل را حذف نماید مثل
الحمد لله الحمد لله و اما اگر همزه وصل را حذف ننماید پس اگر فاصله فی الجمله شده است باز هم ضرری ندارد و اگر
فاصله نشده است کلمه بعد که همزه دارد غلط شده است اعاده نماید و کلمه پیش از او را اعاده ننماید هرچند
احوط اعاده است و اما اگر حرکت ندهد و بخط او فصل نشود هر دو کلمه صحیح است و اگر بخط او فصل شود باقی
صحیح هر دو میباشد و احوط اعاده هر دو کلمه میباشد و اگر کلمه بعد از او همزه وصل نداشته باشد

وصل نماید بجهت کثرت اشکال نیست اشکال ندارد و اگر وصل نماید بسکون در کلمه مثل آنکه تحمید بگوید سبحان
الله بسکون کلمه ها در آن اشکال اقوی جواز است و احوط ترک آن است **فصل پنجم در رکوع**
و واجبات رکوع چند چیز است اول خم شدن بنحوی که ممکن باشد رسیدن سر دو انگشت از باطن انگشتان بزانو در
حق مردان و احوط آنست که کف دست بزانو برسد و زنان رکوع ایشان رسیدن سر انگشتان بزانو میباشد
و دست بزانو گذاشتن واجب نیست دوم طمأنینه و غیر مستوی الخلقه که دستش بلندتر از پا یا کوتاه باشد در خم
شدن رجوع بمستوی الخلقه نماید و اگر نتواند که خم شود بقدر امکان خم شود بمقداری که ممکن شود باید
و اگر هیچ ممکن نشود ایماء کند بسر و اگر ممکن نشود ایماء کند بچشم و ظاهر آنست که بدل دیگر نیز در حکم رکوع
در قضا غیر از سهو هر گاه اخلال بایماء بسر نموده در مقام رکوع سهواً بعد از رفتن به سجود باید اعاده نماز
باطل میشود و مع ذلک سجود بنحوی که بتواند نماید و اگر کسی بی خلقت یا بجهت مرض یا بجهت پیری منحنی شده باشد بنحو
انحناء او کمتر از حد رکوع شرعی باشد باید رکوع منحنی شود تا بحد رکوع شرعی و اگر بقدر حد رکوع شرعی باشد
و متمکن باشد از آنکه خارج شود از حد رکوع شرعی که متمکن باشد از کم کردن انحناء بنحوی که از رکوع شرعی
خارج شود و میل بقیام نماید با آنکه خارج شده میل بقیام نماید بر این قول بنا بر تقلیل انحنا لازم است و اگر
متمکن از این نبوده باشد و لکن متمکن از انحناء زیادتر بوده باشد لازم است که انحناء از جهت رکوع
زیادتر نماید و از رکوع قرار دهد و اما اگر متمکن از تقلیل انحناء و تکثیر انحناء بهیچ وجه نباشد
پس اقوی آنست که اکتفا کند بدون تمیز قیام و رکوع بقصد و احوط آنست که نماز دیگر بخواند و مشتمل بر ایماء
بجهت رکوع و سیم ذکر و الحاصل میشود بگفتن یک تسبیح کبری که سبحان ربی العظیم باشد و احوط زیاد
نمودن و بحمده است و یا سه صغری که در حال اختیار و یک صغری در حال اضطرار و احوط اقتصار بر سبحان
الله میباشد چهارم صحیح گفتن ذکر و ادای حروف از مخارج نمودن پنجم آرام گرفتن و ادام گرفتن
از شروع بذکر تا تمام نمودن ذکر واجب ششم سر برداشتن ششم راست ایستادن هفتم مکث نمودن
و آرام گرفتن بعد از راست ایستادن **فصل ششم در سجود است** بدانکه در هر رکعتی دو سجده واجب
و هر دو با هم رکن میباشند نه یکی تنها و واجبات در سجده بر چند چیز اول گذاشتن اعضاء بر زمین گذاردن
و آن پیشانی و دو زانو و دو کف دست و دو سر انگشت بزرگ پا میباشد بقدر مسمی و کفایت میکند مسمی
در گذاشتن پیشانی بنا بر اقوی هر چند بقدر درهم احوط و افضل است و هر طرف از دو انگشت بر زمین بگذارد
کافیست هر چند گذاشتن سر انگشت ابهام احوط است و بسنگینی جسم را بر همه اعضا انداختن
هر چند تفاوت باشد سیم آنکه انقدر خم شود که مساوی شود موضع سجود با موضع ایستادن یا آنکه زیاد
بر چهار انگشت مضموم بلند نباشد در زمین غیر سراشیب و هم چنین در زمین سراشیب علی الاحوط

فصل پنجم در رکوع

فصل ششم در سجود

وهمچنین بر هبوط نه از انتقاع و بلندی و پستی مواضع شش گانه دیگر ضرری ندارد و احوط ملاحظه این
شرط نسبت با اوّل الصلوة و احوط از آن ملاحظه این شرط نسبت بالجبهة هر دو پا است اکتفا نکند بمساوی
موضع سجود با یکی یا چهار ذکر کردید بگو بگوید سبحان ربّی الاعلی یا بار دیگر و بحمده علی الاحوط یا
سه مرتبه سبحان الله در حال اختیار و یک مرتبه در حال اضطرار بجهت بگوید در رکوع گذشت پنجم آرام گرفتن
از حین شروع بذکر تا تمام کردن آن ششم گذاشتن پیشانی بر خاک یا چیزی که از خاک روئیده باشد
مستحیل بمعدن نشده باشد و خوردنی و پوشیدنی نباشد به تفصیلی که در محلّ آن گذشت هفتم سر برداشتن
و راست نشستن و درنگ کردن در نشستن در میان دو سجده هشتم صحیح گفتن ذکر و ادای حروف
از مخارج نمودن بدانکه اگر کسی را درد چشم و غیره عاجز شود از وضع جبهه بر روی زمین و ما یصح السجود
علیه ساقط نمیشود از او خم شدن بقدر مقدور و بلند کردن موضع سجود را تا آنکه پیشانی او را بر آن
بگذارد با اعتماد و بنا بر آنچه واجب است در سجود از طمأنینه در حال ذکر و گذاشتن باقی مساجد را بر زمین
و اگر متمکن نشود از خم شدن بالمرّة اشاره کند بسر از جهت سجود و بهتر است که بر نیایا بخوان از ما یصح
السجود علیه را بر پیشانی بگذارد چنانچه بعضی گفته‌اند هر چند در آن تأمّل است چنانچه گذشت و اگر متمکن
از اشاره بسر نباشد اشاره کند بدو چشم و بدانکه سجده تلاوة قرآن واجب است در آخر سوره اقرأ
و حم فصّلت در نزد تعبدون و در آخر سوره والنجم و در الم تنزیل نزد لا یستکبرون و در غیر این مواضع
و الحج ندبست و وجوب آن فوری است بر قاری و بر مستمع و بر سامع و احوط اشتراط آنکه تمام آیه را شنیده
باشد یا قرائت تمام آیه را کرده باشد و احوط در آن مراعات سجده صلوة است هر چند اقوی عدم اشتراط
قبله و عدم اشتراط ما یصح السجود علیه میباشد بلکه اقوی است که مواضع هفتگانه دیگر را نیز لازم نیست که
بر زمین بگذارد غیر جبهه و اگر در اثنای نماز مستحبی آیه سجده را تلاوة نموده سهواً یا آنکه استماع نموده سجده
نماید و در نماز واجب سجده نکند و بعد از نماز سجده نماید چنانچه گذشت و اگر مکرر شود سبب سجده سجده
نیز مکرر نماید و بدانکه اگر در پیشانی او دمّل یا زخم دیگر داشته باشد که نتواند پیشانی را بر زمین بگذارد
پس اگر دمّل جمیع پیشانی او را فرو نگرفته باشد زمین را گود کند و پیشانی را در آن بگذارد تا آنکه بقیه
بر زمین واقع شود و اگر تمام پیشانی را دمّل فرو گرفته باشد و ممکن باشد گذاشتن تمام پیشانی بر زمین
هر چند با اعتماد و سنگینی نباشد اکتفا بمجرّد وضع نماید و اگر این هم ممکن نباشد بجبین خود سجده نماید
و احوط آنست که با امکان سجده بر جبین راست نماید و جبین راست را مقدّم بدارد بر جبین چپ و اگر ممکن
نشود سجده بر جبین راست بر جبین چپ سجده نماید و اگر سجده بر جبین ممکن نباشد سجده بر ذقن نماید
نه بر کف و نه بر انف و بهتر است که در وقت سجده موی ذقن را جدا نماید تا آنکه بشره ذقن بر زمین واقع

شود و اگر بعد از سجده بر جبین یا بر زنخ عذر رفع شود اگر بعد از ذکر باشد لازم نیست که اعاده نماید
سجده بر جبهه و اگر قبل از ذکر باشد بعضی حکم بوجوب تدارک آن کرده اند و مراعات آن بد نیست هر گاه
تدارک میسر باشد نه برفع و اگر سجده بر زنخ نیز ممکن نباشد بعضی گفته اند که ایماء نماید و بعضی گفته اند
که خم شود تا قریب بحد سجود نه اینکه ایماء نماید و بعضی گفته اند که خم شود و در حال خم شدن ایماء نماید و بعضی گفته اند
که ایماء آن نماید بشرط آنکه خم شدن تا بحد سجود ممکن نباشد و الا خم شود نه آنکه ایماء نماید و قول سیم شاید اقوی
باشد و اگر هیچ یک ممکن نشود بنشیند و بدل بگذارند سجده کردن را چنانچه هر کس که بالمره عاجز باشد از
افعال نماز اذکار نماز را بزبان جاری کند و افعال را باید بگذرانند و الله العالم بدانکه جایز نیست سجده بر چیزی که
نه از زمین است و نه روئیده از آن مثل مو و پشم و حریر و جلد بلکه جمیع اجزاء حیوان و صدف و مروارید بلکه اگر
زمین بسبب استحاله از اسم زمین بیرون رود جایز نیست سجده بر او مثل طلا و نقره و مس و قلع و عقیق و فیروزه
و الماس بلکه اگر زمین و نبات زمین بسبب آتش مستحیل بخاکستر شود احوط اجتناب از آنست بلکه احوط اجتناب است
از آهک خصوص بعد از پختن بلکه احوط اجتناب است از گل ارمنی و مهر و سنگ گچ و سنگ ...
و از مثل کوزه و آجر و سفال و زغال و اگر روئیدنی باشد و لکن متعارف باشد خوردن یا پوشیدن آن
نیست سجده بر او مثل نان و گندم و جو و میوه ها و مثل پیاز و سبزیها و شرط نیست در ماکول و ملبوس بودن که
بالفعل ماکول و ملبوس باشند بلکه اگر بادام و زردآلو و گردو و فندق و مثل آن شکوفه باشند جایز
نیست هم چنین که از نان و ارد ... و بریان کرده میخورند و بر پنبه و کتان سجده نمیتوان نمود هر چند
از تخم جدا نشده باشند بلکه احوط اجتناب از نفس پنبه باشد بلکه تنباکو و تتن را داخل در ماکول نشمرند
و اگر در بلدی یا اقلیمی چیزی ماکول باشد و در بلدی دیگر ماکول نباشد اجتناب باید از او حتی اهل بلدی که
در آن بلد ماکول نیست و اگر چیزی معتاد و متعارف اکل آن نباشد بلکه نادراً خورده شود مثل زمان قحط و
گرانی و ادویه که در حال مرض میخورند اولی بلکه شرط نیست اینکه ماکول بالفعل یا بالقوه باشد پس
چیزی که نه ماکول بالفعل و نه ماکول بالقوه است جایز است سجده بر او و اگر چیزی ماکول بالفعل باشد و لکن
جزو غیر ماکول شود مثل پوست خربزه و پوست بادام و برگ مو و مثل آن پس قبل از جدا شدن جایز نیست و بعد
جایز است و احوط اجتناب است از پوست گردو و فندق و مثل آنها در وقتی که منفصل شود بلکه چوب
پنبه و برگ آن و قصیل و کاه و نیشکر ... و اما کاغذ پس سجده بر آن جایز است حتی اگر ماخوذ از چیزی
ماکول یا ملبوس باشد هر چند احوط افضل با کاغذی است که از ما یصح السجود علیه باشد بلکه احوط اجتناب از مطلق
کاغذ است مگر آنکه خالی از آهک نیست بلکه بر مکتوب کاغذ مکروه است اگر کتابت از چیزی باشد که ما یصح
السجود باشد و اگر ما لا یصح السجود باشد و احاطه بکاغذ نموده باشد و حایل بوده باشد پس جایز نیست

١٤١ سجده

سجده بر او و بدانکه با امکان سجده بر چیزی که زمین یا روئیده شده از زمین و مأکول نباشد غیر این چیزها جایز
نیست و اما اگر از جهت زیادتی حرارت یا برودت یا خوف از جانوران زمین و نحو آن بجهة تاریکی یا نحو آن
نتواند که سجده بر زمین نماید و متمکن از رفع این موانع نیز نباشد و ما یصح السجود علیه غیر زمین نیز نباشد
باشد سجده بر زمین در این فرض ساقط است و لکن نماز او ساقط نیست و با رجاء زوال عذر نباید با امکان
تأخیر بلکه بدون رجاء زوال عذر هم احتیاطا نماز را تاخیر نماید تا باخر وقت نماز را بجا آورد که اولی و احوط
بود بلکه در این حال دلیل واضح بر ترتیب ما یصح السجود علیه و کیفیت ترتیب نیز ندارم هر چند اگر با این طریق عمل
نماید شاید اولی باشد که مقدم بدارد با امکان سجده بر ثوب یافته از قطن و کتان یا خود قطن و کتان را
هر چند ثوب از غیر باشد که اذن داده باشد و هر چند بر پلاس سجده نماید نه آستین و هر چند ملبوس
نماز گذار نباشد و با عدم امکان آن مقدم بدارد سجده بر معدنیات از قبیل عقیق و زاج و آهن و قیر و نحو
اینها و با عدم امکان آن سجده نماید مثل بر پشم و جامه یافته از پشم و نحو و امثال اینها و با عدم امکان آن سجده
بر پشت دست نماید چه پشت دست راست باشد یا پشت دست چپ و بدانکه هرگاه متمکن نباشد از سجده مگر بر غیر
طاهر سجده ساقط نیست و نماز نیز ساقط نیست و لکن اگر آن غیر طاهر متنجس باشد نه نجس العین سجده بر او
علی الاقوی و شرطیت طهارت در این حال ساقط است نه سجود و از بعضی ظاهر میشود که حکم میشود بمقدار یکه
نزد محل سجود میشود برساند نه جبهه بمحل سجود لازم نیست و از بعضی ظاهر میشود که ایماء میکند برای سجود
اگر ممکن باشد ایماء بسر نماید و الا ایماء بچشم نماید و احوط اتیان بدو نماز بلکه بسه نماز میباشد یکی با سجده
و یکی با ایماء و یکی با انحناء و اگر بدحال انحناء نزد محل سجده ایماء نماید شاید اکمل باشد چنانچه در نظر این
میاید و کذلک است و اگر آن غیر طاهر نجس العین باشد بعضی از اعیان علماء تصریح فرموده اند که سجود ساقط
و بدل سجود ایماء نماید و اولی آنست که بگوییم که اگر آن نجس العین از نجاستها باشد که معفو در صلوة باشد مثل خون
خشک شده کمتر از درهم در این وقت جواز سجده بر او خالی از قوت نیست و اگر معفو در نماز نباشد در این وقت
سقوط سجده خالی از قوت نیست و احوط آنست که چهار نماز نماید یکی با ایماء و یکی دیگر با انحناء تا قریب محل سجود
بدون ایماء و یکی با انحناء و نزد محل سجود با ایماء در حال انحناء و یکی با سجده هر چند اقوی در وقتی که نجاست
نجس العین غیر معفو باشد اکتفا با ایماء یا با انحناء میباشد و در این حال این اقسام و احکام در جای بود که
نجاست تعدی ننماید یا آنکه تعدی نماید و لکن معفو باشد یا آنکه معفو نباشد و لکن جبهه پیش از سجود
یا پیش از شروع بنماز نجس شده باشد متمکن از تطهیر نبوده باشد و اما اگر جبهه او طاهر باشد و نجاست
متعدیه باشد و معفو نیز نباشد بعضی از سادات علماء متعین دانسته اند نماز را با سجود بر او اگر چه موجب
نجاست جبهه بشود و فرموده اند که دلیلی بر جواز عدول از سجود با ایماء در اینجا ظاهر نیست و نقل از آن

و در آخر وقت

کتاب الصلوة

۱۱ فرموده اند که اگر در اینصورت ایشان بدو قسم نماز نماید یکی با سجود و دیگری با ایماء بدل سجود شاید احوط
بوده باشد و صلوة با ایماء را مقدم بر صلوة با سجود در صورتیکه متمکن از تطهیر جبهه نبوده باشد
و اگر متمکن از تطهیر باشد نماز با سجده را مقدم بدارد بر نماز با ایماء تمام شد کلام آن بزرگوار و محتمل
در اینفرض سقوط سجده و اکتفا بنماز با انحناء و ایماء در حال انحنا میباشد و احتیاط بطریقی است
که مذکور نمودیم در فرضیکه نجاست غیر متعدیه باشد و اگر متمکن نباشد مگر بر سجده متنجس یا نجس
العین سجده نمی باید فقط نمی باید که مقدم بدارد سجده بر متنجس هر چند آن متنجس از جمله چیزی
باشد که سجده بر او جایز نباشد بشرط آنکه هر دو از یک جنس از نجاسات باشند و اما اگر متنجس از بول
و غایط و منی و حیوان باشد و نجس العین از خون خشک شده کمتر از درهم یا بقدر آن باز اید ترجیح آن
متنجس بر نجس العین مرقوم محل اشکال میباشد و اگر امر دایر شود میان سجده بر متنجس یا محل طاهر
که بقدر کمتر از چهار انگشت یا محل بسیط طاهر کمتر زیاده بر چهار انگشت کوچک باشد بود نشاید که ترجیح بدهیم
محل طاهر را خصوصا اگر کوچک باشد و احتیاط بدو نماز اولی میباشد و اگر امر دایر شود میان طاهر ما لا یصح
السجود علیه مثل شیشه و غیر آن از جلد و حیوان و غیره که سجده بر او صحیح است بالذات و لکن نجس باشد
مثل زمین نجس و کاغذ نجس مقدم بدارد سجده بر طاهر را چنانچه بعضی از سادات مشایخ طاب ثراهم حکم
نموده اند و لکن چون بعضی دیگر از سادات علماء ما در ترجیح و تقدیم احدهما بر دیگری اشکال کرده اند
و احتمال تخییر را بغایت قوی دانسته اند در جائیکه احتمال جمع ممکن نباشد باید دو دفعه نماز کردن و یا در صورت
جمع دو مرتبه نماز کردن را لازم دانسته اند احتیاط اولی میباشد و اگر امر دایر شود میان محل لا یصح السجود
علیه با نجس ما یصح السجود علیه مقدم بدارد ما یصح السجود علیه را و اگر امر منحصر شود بر سجده بر مرتفع
زیاده بر چهار انگشت یا بر منخفض زیاده بر آن ظاهر آنست که متعین است سجده بر اخیر هر چند اگر با
دیگری نماید یا ایماء بدل سجود بر مرتفع یا منخفض و یک نماز دیگر نماید با انحناء بقرب یا بحد سجود در فرض
بلندی و یا مساوی محل قدم در فرض پستی احوط خواهد بود و اگر غفلة یا سهوا یا جهلا یا
سجده نمود بر بلندتر از مقدار خشت و قبل از شروع بذکر متذکر شد یا آنکه عالم شد یا آنکه
اضطرار او رفع شد و متمکن شد از رسانیدن جبهه بموضع مساوی یا رسانیدن موضع مساوی بر جبهه مخیر است
میباشد و چنانچه مخیر است در اینفرض میان آنکه رسانیدن جبهه بجر باشد یا برفع آن هر چند احوط اختیار جر
میباشد و قول بتخییر در اینفرض اقوی میباشد نه قول بتعیین جر جبهه و نه قول بتعیین رفع جبهه بلکه بعضی از
مشایخ ما تصریح فرموده اند که اگر پیشانی را بگذارد بجائیکه سجده بر آن جایز نبوده باشد بواسطه
بلندی آن چه عمدا چه سهوا جایز است که سر بردارد و بموضع مساوی بگذارد دیگر اقوی و احوط اختیار جر جبهه

بالمکان در غیر ارض مثل جاهائیکه وضع جبهه را در آن ممکن نباشد بجهة غصبی بودن یا نجس بودن یا بجهة
مکان مساوی یا افضل یا بجهت شدت گرمی یا تیز بودن یا کرم بودن آنکه جبهه بآن متأذی شود بلکه بالامکان حتی
اگر رفع جبهه عمداً نماید نماز باطل میشود و در حال جواز رفع اقتضا نماید بقدر قلیل از رفع
چنانچه قاعده در جر جبهه است که جبهه منفصل از محل سجده نشود هر چند بقدر کمی باشد مگر
در جائیکه ممکن نشود و اگر بعد از فراغ از ذکر واجب یا بعد از رفع راس از سجده علم حاصل شود
حال یا رفع اضطرار شود اکتفا بهمان سجده نماید و آن سجده صحیح خواهد بود و اگر در اثنای ذکر و لکن علم
بحقیقة حال حاصل شود یا آنکه اضطرار رفع شود و بعد از وضع جبهه بما یصح السجود علیه تمام
ذکر نماید اگر ممکن باشد و الا کلماتی که بهم نخورده و اگر بهم نخورده اشتباهاً ذکر نماید و اگر شک کند در بقاء موالاة
کلمات نماید و بقصد احتیاط اعاده نماید ضرر ندارد چنانچه در هر واجبات اقوال غیر رکنی اگر بجهة احتیاط
و خوف اخلال بموالاة بجهة سرعت نمودن یا غلط گفتن کلمه اعاده نماید ضرر ندارد و اگر سجده نمود
بجری که سجده بر آن صحیح نیست و متمکن نباشد از رسانیدن وضع جبهه بما یصح السجود علیه بجر ممکن
یا از حرکات فعل منافی یا کشیدن جبهه که بارفع راس متمکن از ما یصح السجود علیه خواهد بود در اینوقت اقوی
آنستکه لازم است که ایشان بذکر همان حال تمام نماید و عود بسجود و بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه
نیست و این زیادتی سجده مثل تکلم عمدی هر چند احتیاط در وسعت وقت اعاده نماز میباشد خصوص
اگر در سجده غفلة یا نسیاناً شده باشد و همچنین اگر جاهل باشد بجا هل موضع جبهه یا ناسی
اصل نجاست یا ناسی حکم نجاست باشد علی الاقوی اضطراراً سجده نموده و بعد از رفع راس از
سجده عالم یا متذکر شده اعاده نماز لازم نیست علی الاقوی و احوط اعاده میباشد و اگر جاهل
بحکم نجاست موضع جبهه یا جاهل بسبب احکام موضع جبهه بوده و بعد از رفع راس متذکر شده
اعاده نماز لازم است و بدانکه هر گاه بعد از شروع بنماز و واجب و قبل از سجده ملتفت شود که فاقد
ما یصح السجود علیه میباشد پس اگر در اثنای نماز و قبل از سجده ممکن از تحصیل ما یصح السجود علیه
باشد بدون منافی لازم است تحصیل نماید و با او سجده نماید هر چند با اجرت باشد و هر چند
بخرید باشد که قدر قلیلی صبر نماید که در نفس صف ما مؤمنین یا انفراداً و لا رفتن او سجده کند
و بعد او سجده نماید و اینقدر تخلف از متابعت اما خصوص بجهة تحصیل امر واجب ضرر ندارد بالکل
از ما یصح السجود علیه را دو قسمت نمایند که هر دو سجده نمایند و اگر تحصیل ما یصح السجود بدون
منافی در اثنای نماز ممکن نباشد پس اگر وقت مضیق باشد بطوریکه اگر نماز را قطع نماید تحصیل
ما یصح السجود نماید وقت نماز منفصل میشود در اینصورت قطع نماز جایز نیست بلکه نماز را تمام

مثل تکلم عمدی

کتاب الصلوة

١ و اگر بیرون بیاید مذکور دیگر مثلا پنبه از ثوب و هم در سجود یک گذشت سجده را بجا آورد احوط آنست چنانچه
اولی التدارک و اعاده این نماز است در خارج وقت و بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه و اگر وقت موسع است نماز را
باطل کند و بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه استینافا نماز نماید و پیدا نکرد شرط است در صحت سجود آنکه ما
یصح السجود علیه به پیشانی بچسبد باشد که اگر بهم نچسبد حالت سجده نماید سجده بر جا باطل کرده و این سجده صحیح
نیست علی الاقوی و اگر از جهت ضرورت و اختصاص از مکلف مختص شود در سجده بر گل آنکه پیشانی بر
آن قرار گیرد بعضی از مشایخ ما اعلی الله مقامهم فرموده اند که سجده نماید بر گل آنکه قرار گیرد و تمام
و قرار گرفتن پیشانی در این وقت لازم نیست بلکه فرموده اند که اگر زمین بعضی گل باشد که اگر بخواهد
سجده نماید و نماز کند دستهای او گل آلوده میشود در چنین حال جایز است که بعد از رکوع بجهة منع از وقوع
را بر موده و ایستاده بجهة سجود ایماء نماید بلکه فرموده اند که واجب نیست در این وقت نشستن از برای تشهد
علی الاقوی و اینهمه در حکم خالی از تامل نیست و اگر چیزی ما یصح السجود علیه بوده و بعد از آن شک نمود
که از آن خارج شده یا نه بنا را بر عدم خروج بگذارد و در عکس عکس این حکم نماید و اگر حالت سابقه معلوم
نباشد حکم کند او را بما لایصح السجود علیه و سجده بر او نکند تا آنکه معلوم شود که ما یصح السجود علیه
میباشد و اگر نجاست در موضع محصور بجای نباشد سجده بر هیچ جا امکان آن نکند مگر آنکه پیشانی
گذاشته شود بر بیشتر از مقدار نجس مشتبه و اگر مضطر شود بسجده در محل مشتبه بمحصور و نتواند
که بجای دیگر رود نماز را مکرر کند تا علم بهم رساند که سجده بر زمین پاک کرده **فصل هفتم** در
تشهد است بدانکه واجب است تشهد در نماز دو رکعتی یکمرتبه و در سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه
و واجب است در تشهد چند چیز اول خواندن شهادتین و اگر باین نحو بگوید که اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد کافی خواهد بود
دوم بعربی خواندن تشهد در حال نشستن سیم طمأنینه و آرام بودن در حال تشهد خواندن چهارم صحیح
خواندن و ادای حروف از مخارج خود پنجم و ششم موالاة و ترتیب صیغه و خواندن **فصل**
هشتم در تسلیم است و آن واجب و جزو نماز است خارج از آن هر چند باعث خروج از نماز است
حاصل میشود بان بگفتن السلام علینا و علی عباد الله الصالحین یا السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
و هر کدام را که مقدم داشت از نماز خارج میشود و گفتن و رحمة الله و برکاته احتیاط است مثل و علی عباد
الله الصالحین و اما السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته پس گفتن آن بعد از تشهد اول و در غیر
و غیر آن از ما لا نماز بدو فنند عمدا جایز است و بگفتن او از نماز خارج نمیشود بلکه گفتن او سهوا موجب
سجده سهو نیز نمیشود و واجبات تشهد است مثل واجبات نماز است در بعضی از احکام و مباحث

کتاب الصلوة

نماز است و در آنچه مستحب است **فصل اول در مبطلات نماز است** بدانکه جایز نیست باطل کردن نماز ۱۳۴۵
واجب را در حال اختیار بدون سبب اما نماز مستحب پس جایز است باطل کردن آن در حال اختیار بدون سببی
از اسباب بنابر اقوی هرچند احوط ترک است و مبطلات نماز چند چیز است اول هر چیزیکه باطل میکند
وضو و غسل و تیمم را چه عمدا چه سهوا چه اختیارا چه اضطرارا مثل حدث در هر موضع از نماز که باشد
مادامیکه فارغ از نماز نشده باشد هرچند بعد از کلمه آخر نماز باشد که حدث در نماز واقع شود دوم هر
چیزیکه صورت نماز بآن ضایع شود چه عمدا چه سهوا چه اختیارا چه اضطرارا مثل اینکه در نماز ساکت شود
آنقدر ساکت شود که اگر طایفه مسلمین مطلع شوند بحال او که در نماز ساکت شده بگویند که از نماز بیرون رفته
و نماز نمیکند و مثل اینکه جستن در میان نماز و اقسام لهو و لعب بجا آوردن مثل طنبور و نقاره و دف
زدن و خوردن و آشامیدن و اما فرو بردن لقمه جاویده یا بلع کردن چیزی از قبیل نبات و قند و امثال آنها که
در دهن گذاشتن و آب شدن و فرو بردن عیبی ندارد و اگر در نماز ساکت شود یا چیزی بخواند که صورت نماز
را ضایع نکند لکن باعث فوت موالات نماز و منافی عرفیه نماز شود اگر از روی عمد است نماز باطل است
و اگر از روی سهو و غفلت یا اضطرار باشد نماز باطل نمیشود و لکن اقرب آنکه نظم و ترتیب آنکه گسسته شده است اعاده
نماید و نماز صحیح است سیم خنده قهقهه که با صدا و رقه قوی باشد که مبطل نماز است در صورتیکه منافی نماز باشد
و عمدا و اختیارا آن قهقهه نماید و اگر خنده با صدا باشد و قهقهه نباشد باطل نباشد پس احوط آنستکه در حکم قهقهه
میباشد و هم چنین خنده بی اختیار کردن مثل آنکه ببیند چیزی بی اختیار خنده و قهقهه نماید بنابر احوط و
سهوا ضرری ندارد و خنده بی صدا اگر حبس کند خود را از اظهار آن و لکن بر آن خنده بی اختیار باشد پس اقوی آنستکه
ضرر ندارد خصوص اگر بی اختیار باشد هرچند احتیاط اعاده نماز است بسبب آن بلی تبسم ضرر ندارد چهارم
تکلم کردن و مراد بآن کلام آدمی و محاوره میباشد که غیر ذکر و دعا و تلاوت قرآن باشد بشرط آنکه عمدا باشد که
بداند در نماز است و حرف بزند خواه یک حرف با معنی باشد یا دو حرف هرچند بی معنی باشد پس اگر ذکر و دعا
و قرآن را تمام بگذارد یا داخل در کلام بیجا نیست چنانچه اگر سهوا تکلم کند باعث بطلان نماز نمیشود بلکه
موجب سجده سهو میباشد پنجم گریستن برای فوت امور دنیویه یا برای فوت دوستی اگر با صدا باشد
و عمدا و اختیارا اگرچه بی صدا باشد و احوط اجتناب از گریه بی صدا نیز میباشد و هم چنین اجتناب از گریه بجهت طلب
امر دنیوی احوط احتیاط اجتناب باید از گریه بجهت فوت امور دنیوی بلکه اولی اعاده نماز است و گریه اضطراری
برای فوت شخص یا فوت امر دنیوی و گریه از جهت ترس آخرت و شوق جنت پس ضرر ندارد بلکه گریه برای
اهلبیت طهارت و عصمت علیهم الفداء و جعلهم الله لنا شفعاء پس ضرر ندارد انشاء الله ششم آمین گفتن بعد از
حمد عمدا باید و آنکه در صف اهل سنت و جماعت حاضر شده باشد و سهوا ضرر ندارد و بجهت متابعت

کتاب الصلوة

نشستن بجای قعود و برعکس [illegible] نماز کردن بدون آنکه [illegible] اهل سنت و جماعت حاضر شود 11
هشتم [illegible] و اجزاء واجبات نماز کردن [illegible] یکی از ارکان نماز واجب عمدا اگرچه سهوا و همچنین زیاد
کردن واجبی از واجبات نماز عمدا [illegible] منحرف شدن از قبله عمدا بدانکه اگر کسی در اثنای نماز بر مصلی
سلام کند واجب است بر مصلی گفتن جواب مثل سلام او بدون زیادتی [illegible] عطف یا بلفظ ضمیر
جمع [illegible] جواب [illegible] سلام بلفظ مفرد باشد و اگر سلام کند بر نماز گذار [illegible] و رحمة الله
و برکاته [illegible] زیادتی [illegible] کلمه [illegible] جواب لازم نیست چنانچه در خارج نماز نیز لازم نیست
بلکه در نماز احوط اسقاط از زیادتی میباشد و اگر سلام کننده زن باشد جواب سلام او لازم است هرچند
زن [illegible] باشد [illegible] اگر در نماز باشد [illegible] قصد نماید یا آنکه جواب [illegible] صیغه [illegible]
جواب [illegible] و اگر [illegible] نماز باشد [illegible] علیه یا آنکه جواب [illegible] باشد قصد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] سلام کردن بر نماز گذار [illegible] مکروه [illegible] هرچند
[illegible] سلام بر نماز گذار اولی باشد خصوصا [illegible] نماز گذار باشد
بلکه [illegible] نماز گذار [illegible] سلام کردن [illegible] قرآن [illegible] قصد دعا و اگر سلام
کند [illegible] سلام قصد [illegible] شخص [illegible] سلام [illegible] در نماز باشد [illegible] باشد هر
[illegible] جماعتی باشد [illegible] اگر ایشان کند یکی [illegible] سلام او نماید [illegible] اگر [illegible] عمدا یا خطا
[illegible] اشاره میباشد [illegible] سلام بر آنکس که اشاره باو شده اگر [illegible] اشاره [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] خطا [illegible] شخص نموده [illegible] اسم [illegible] میباشد [illegible] آنکس که اشاره باو شده جواب
لازم نیست [illegible] سلام کند شخص [illegible] مقصود [illegible] بود [illegible] و لازم نیست جواب نیست
هرچند [illegible] از جماعتی باشد که بر آنجماعت سلام نموده بلکه اگر شخصی بر جماعتی سلام نموده یکی از اهل
آنجماعت [illegible] قصد کرده و داخل در سلام [illegible] داخل بوده [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] و اگر شخصی بر جماعتی سلام کند یکی از آنجماعت [illegible] در سلام بودند اگر [illegible] سلام کند
از دیگران ساقط [illegible] بلکه اگر یکی از آنجماعت [illegible] نماز باشد [illegible] سلام [illegible] سلام دیگران [illegible] هرچند
جواز [illegible] نماز کننده [illegible] از قوه [illegible] نیست و اگر [illegible] از آنجماعت [illegible] کافر یا [illegible] سلام
نموده از دیگران ساقط نمیشود جواب سلام چنانچه اگر شخصی بیهوش یا بی شعور یا خوابیده یا صبی
ممیز یا کافر سلام کند لازم نیست جواب سلام بلکه اگر سلام کننده بعد از سلام بلافاصله کافر شود
یا بمیرد یا مجنون شود لازم نیست جواب بلکه اگر سلام کننده [illegible] و [illegible] دور شود که
قابل [illegible] مخاطب نباشد جواب ساقط است بلکه احوط [illegible] چنانچه احوط در صبی ممیز [illegible] میباشد چنانچه اولی

بجهة محافظت شرع و آداب و محفوظ بودن از طعن و از بیت و نفاق ایشان اگر اقتضا کند در جواب سلام کافر بلفظ
علیك یا علیکم و اگر ضم لفظ سلام بعلیك یا علیکم نماید یا بکسر سین تلفظ کند یا بفتح سین تلفظ کند و معنی
دیگر را قصد کند هر چند در جواب اقتضا او وجوب قصد ضرور معلوم نیست چنانچه وجوب جواب مخالف نیز
معلوم نیست و اگر شك شود که سلام کننده مسلم است یا کافر و ملاحظه دار الاسلام و دار الکفر نماید در حکم
در عمل مثبت که نشسته و واجب است رد سلام فورا و اتمام کلمه یا کلام یا فرو بردن لقمه یا سایر شدن اسباب
مانع فوریت نیست و اگر اخلال بفوریت نموده بنحویکه زبان رد نکرد رد واجب نیست رد سلام علی الاقوی
هر چند احوط است در غیر نماز بجهة خلاف بعضی از علماء که جواب سلام را واجب دانسته اند هر چند زمان زیادی
فاصله شده و اگر جواب سلام را در نماز ترك نموده نماز او صحیح است خصوصا اگر زمان ترك مشغول
بواجبات یا مستحبات نماز نشده باشد و بعد از گذشتن زمان رد شروع بواجبات نماز یا مستحبات نماز نماید
احوط اعاده نماز است با اخلال بر فوریت و اگر جواب سلام را اراده در نماز و لکن نه بمثل اگر سهوا
باشد ضرر ندارد و اگر عمدا باشد یا جاهل بمسئله باشد اعاده نماز نماید مگر آنکه قصد دعا نماید و بعضی
از اعیان علماء ما تصریح نموده اند که صیغه سلام منحصر در چهار صیغه میباشد سلام علیکم و سلام
علیك السلام علیك و السلام علیکم و بعضی منع انحصار نموده اند و اول قوی نیست و ثانی احوط است پس
واجب نیست جواب علیك السلام و سلام تنها خصوصا از عوام نه ملا و همچنین واجب نیست جواب سلام
غلط یا سلام الله علیك یا سلام مرد بمثل اینکه بگوید سلام علیك و السلام علیك یا بنحو از تغییرات
و زیادتی در وسط یا در آخر بنحویکه از صورت و هیئت سلام خارج شود یا آنکه بگوید انشاء یا مبدل کنند
سلام را بلفظ صلوة یا آنکه سلام کند آهسته بنحویکه نشنوانند سلام خود را عادة هر چند علم حاصل شود
بسلام کردن از غیر طریق شنیدن یا آنکه تلفظ بسلام نکرده باشد بلکه نوشته یا اشاره نموده باشد مگر
آنکه اخرس باشد و قصد سلام نماید باشاره و حرکت زبان یا بنحوی باشد که صدق سلام نماید مثل صدق بسایر
مکالمات اخرس از بیع و شری و طلاق و اسلام و ایمان و انکار و اقرار و نحو اینها یا آنکه معصیت کنند در سلام
خود مثل اینکه زن اجنبیه سلام کند بقصد آنکه اجنبی از شنیدن صوت او متلذذ شود و لذت برد یا آنکه در
سلام قصد تحیت و اکرام نداشته باشد بلکه قصد استهزاء یا طعن نماید یا آنکه بقصد کتابت یا بلند سلام
کند یا آنکه غنا نماید در سلام یا آنکه قصد ریا نماید یا آنکه مکرر کند سلام را بر یکشخص در مجلس واحد بعد
سماع جواب هر چند صدق سلام در اشاره اخرس محل تامل میباشد و وجوب رد نیز محل تامل میباشد و اگر قائل
بوجوب رد قائل شویم رد بنحو اشاره نیز کافی میباشد مثل سلام یکی جواب سلام قولی احوط است چنانچه احوط
آنستکه در سلام قصد قربت نماید و اگر صیغه سلام غلط باشد یا بصورت جواب باشد رد نماید بدیگری عمدا

كتاب الصلوة

على الاحوط بلكه در نماز هم على الاحوط ولكن بصيغه قرآنى يا بقصد دعا على الاحوط بلكه اقوى
كه از براى نماز كذا اشكالى در جواب سلام حاصل شود بجهة ندانستن مسئله يا بجهة تشخيص نكردن
صيغه سلام كرده اند كه سلام كننده بچه صيغه سلام نموده ردّ نمايد بصيغه سلام عليكم يا صيغه
فتح عصمنى الله دار با بجهة احتمالات بقصد دعا و اگر بسبب تكرر صيغه ردّ بجهة موالاة قرائت فوت شود
اعادهٔ قرائت نمايد بعد اعاده نمايد بجهة اسلام بين مثل خود سلام عربيت و عدم تغيير صيغه و علم بر [illegible]
در جواب او مستحب است شنوانيدن سلام و واجب است شنوانيدن جواب سلام بنا بر اقوى و لكن
بنحو متعارف كه اگر كر نبوده باشد آنكه بسبب غير متعارف مثلا مى شنيد و زياده بر اين لازم نيست بلكه اگر در
نماز باشد زياده بر متعارف قصد ابلاغ نكند و لازم نيست كه نزديك سر او برود و جواب را بشنواند و
احوط در كنار كه اگر است كه اشاره بر هم نمايد تا آنكه بفهمد كه ردّ سلام او نموده و اگر فرض شود كه اصل
ردّ سلام يا اسماع آن ساقط شد و اگر وقت نماز موسع باشد و دور نيست كه قطع نماز جايز باشد و چون
بعضى از علماء خصوص شنوانيدن را لازم دانسته اند بلكه مخير دانسته اند ميان شنوانيدن يا فهمانيدن
آنكه جواب گفته شود هر چند با اشاره بسر يا دست باشد هذا ترك نكند احتياط را در صورتى كه ممكن نبودن
شنوانيدن فهمانيدن جواب را با اشاره و نحو آن [illegible] متعذر باشد و اگر با امكان
ردّ و شنوانيدن جواب عمدا از روى تساهل تاخير نمود جوابرا تا آنكه شنوانيدنش موقوف بر نشستن
سر او رفتن يا باطل نمودن نماز باشد معصيت نموده و لكن اگر جوابرا بنحو متعارف نگويد احوط
بقصد دعا يا بقصد واقع خصوص اگر احتمال بدهد كه [illegible] باشد و اگر كسى بر كودكى بنحو
آن سلام نموده و لكن سلام كننده نشنيده نشد بجهة كرى يا بجهة موانع ديگر و مطلع نشد بر سلام
تا آنكه [illegible] شد لازم نيست جواب سلام هر چند بعد مطلع شود [illegible] در نظر آنكه
هر چند اينجا نيز احوط ردّ سلام است [illegible] و نحو آنكه بر او سلام كرده و مطلع نشد بجهة [illegible]
بعضى از اعيان علماء حتى آنكه [illegible] حكم بوجوب ردّ كرده اند بلكه مخير [illegible] شخص [illegible] فلانكس
بتو سلام كرد خواه در نماز باشد يا در غير نماز و واجب است كه شروع بجواب بعد از فراغ از سلام
باشد پس بعد از تمام شدن سلام عليكم اگر جواب بدهد كافيست هر چند سلام كننده مشغول
بگفتن و رحمة الله و بركاته بوده باشد و اگر دو نفر مقارن يكديگر سلام كنند يا جواب گويند كافى
است و اگر يكى سلام كند بر شخصى يا مقارن سلام او جواب گويد [illegible] كافيست در نزد بعضى و احوط اعاده
جواب است و اگر دو نفر مقارن هم بر يكديگر سلام كنند جواب باد بر هر يك احوط است و اگر بيك صيغه
نسبت بدو نفر قصد سلام بيكى و جواب بديگرى نمايد [illegible] و اگر [illegible]

سلام یا جواب موافق قرآن اگر قصد سلام و دعا یا قرآن غالباً ضرر ندارد و بعضی شرط کرده اند در ۱۴۹
سقوط جواب قصد قربت در جواب سلام را و اولی احوط است و واجب نیست جواب تحیت بغیر سلام از اکرام
و دیدن کردن و کتابت نوشتن و هدیه فرستادن بلکه در حدیث وارد است که رد جواب کتابت واجب
مثل رد سلام پس رد آن احوط است چنانچه خصوص هدیه که هدیه میشود که عوض دادن آن لازم میشود
و اگر سلام کننده حق خود را ساقط کند جواب ساقط نمیشود و اگر جمعی سلام کنند بر جمعی یا بر یک نفر
یا بتعاقب در یک مجلس واحد بعضی فرموده اند که کفایت میکند یک جواب بالنسبه بهمه و لکن بلفظ جمع بگوید
و بعضی دیگر فرموده اند که یک جواب کافی نیست و لکن تکرار جایز است مکرر در وقتیکه تکرار منافی فوریت
باشد بلکه بعضی تصریح کرده اند که اگر جمعی که سلام بر ایشان شده در نماز باشند غیر یکی از ایشان
اگر جواب دهد کفایت میکند بلکه فرموده است که اگر سلام کنندها بصیغه مختلف سلام کرده اند کافی است
نماز گذار که بیک صیغه جمع اکتفا کند در جواب همه و لکن احوط در غیر نماز تعدد سلام که تعدد در مجلس
واحد نقل جواب سلام باشد که کفایت یک جواب از جمیع اشخاصی که سلام کرده اند محل تأمل است و اگر ندانند
سلام شک نماید بلکه جواب سلام اراده باشد و شنوانیده باشد و واجب است که جواب را بلند بگوید که بشنواند اگر ظن
ظن ندارد که جواب را بشنواند نداشته باشد لکن اکثر الشک نباشد و زمان رد نیز باقی باشد و اگر
مکلف بداند که شخصی تلفظ بلفظی کرده و نداند که خطاب باو بوده باشد و یا غیر قصد خطاب باو سلام
بوده یا چیز دیگر لازم نیست جواب سلام حتی اگر بداند که او ... سلام ... دیگر از تحیت و غیر آن
حمل فعل و قول مسلم بر صحیح باعث لزوم جواب سلام نمیشود بلکه بعضی فرموده اند که اگر بداند که سلام
کرده و نداند که صحیح است یا نه حمل بر صحیح نماید و دعا به او ... خالی از مناقشه نیست خصوص
در جائیکه نداند که صیغه سلام را تمام کرده یا نه نه آنکه شک در اعراب یا بنا و تحیت ادا نمود و قد یا
نمودن در سلام و معصیت نمودن در سلام و بخوان باشد ... سلام ...
غنی باشد بلکه تفاوت ... بعضی حرام دانسته اند ... جایز است ...
سلام اجنبی با اجنبیه چنانچه عکس نیز جایز است پس رد سلام نیز واجب ... سلام
بر زن جوان غیر محرم مکروه هست سلام کردن بر یهود و نصاری ...
در بیت الخلا باشد و مشغول تخلی باشد و بر کسیکه در حمام باشد ...
اخبار اختصاص و اخبار ظاهر میشود و بر کسیکه حرام خوار ... بر کسیکه برای نماز جمعه مرور
بعضی از اخبار نهی شده سلام بر اهل مجلس شراب و بازی کنندگان نرد و شطرنج و بر کسیکه غنا میکند
کبوتر بازی میکند بلکه بعضی از علماء حرام دانسته اند سلام بر هر کسیکه مشغول معصیت ...

ولکن اگر اتفاق افتد معصیت نمی‌باشد و مستحب است سلام بر اطفال بلکه تمیز بدارند و سزاوار آنست که سلام کنند ١٥
صغیر بر کبیر و رونده بر نشسته و سواره بر پیاده و سواره اسب بر سواره اشتر و سواره اشتر بر سواره خر و
استر بر الاغ و کسیکه وارد میشود بر جماعتی اینکه سلام کند بر آن جماعت چنانچه مستحب است اینکه سلام کند
طایفه قلیل بر طایفه کثیره بلکه بعضی فرموده‌اند که مستحب است بر هر صاحب مرتبه فوقانی اینکه سلام کند
هر کسیکه پست‌تر از او باشد مگر آنکه شرف حقیقی داشته باشد نه صوری دنیوی باعث میشود که غیر شریف
ابتدا بسلام کند مثل آقا و بنده و معلم و متعلم و جاهل و عالم و عادل و فاسق و نحو اینها و اینکه
بملاحظه استحباب سلام بر اطفال خصوصاً از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که سنت شد بعد از
بزرگوار سلام بر اطفال بود محل منع است و مناسب با بعضی از احادیث وارده نیز نیست و در جمله
استکه اگر در خانه کسی باشد سلام بر او کند و اگر نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و مستحب است
سلام در وقت مفارقت و در حدیث است که هر وقتیکه کسی از مجلس برخیزد پس البته وداع کند برادران
مؤمن خود را بسلام پس هر گاه ایشان بخیر برخیزند و در خیر ایشان داخل شوند اینکس شریک ایشان میباشد
و هر گاه ایشان بشر برخیزند شر مختص با ایشان نمیباشد و جایز نیست اخذ اجرت بر جواب سلام بلکه بر سلام
کردن نیز علی الاحوط بلکه اخذ اجرت در سلام یا جواب موجب رد سلام و کفایت جواب هر دو محل تأمل
والله العالم مبحث بیست و نهم در بیان اموریکه سجده سهو بسبب او واجب میشود و آن پنج چیز است
اول فراموش کردن یک سجده دوم فراموش کردن تشهد و اجزای آن حتی صلوات بر نبی و آل طاهرین
سیم شک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین چهارم گفتن سلام در غیر محل بنحوی که سلام بیجا
اگر کلام آدمی باشد نه ذکر و دعا و قرآن و در غیر اینها مثل ایستادن در موضع نشستن و نشستن
در موضع ایستادن و برای هر زیادتی و کمی که سهواً واقع شود مستحب است و در هر جا آوردن سجده
سهو از غیر موارد خمسه بقصد قربت مطلقه نه وجوب و نه ندب و واجب است در سجده سهو نیت
و ذکر با طمأنینه علی الاحوط که در هر سجده بگوید بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد
یا بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد یا بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة
الله و برکاته و باید که تشهد خفیف بخواند باین نحو که بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد پس بعد از آن سلام را بگوید و معتبر است در این دو سجده
استقبال و طهارت و سایر چیزهائیکه در نماز معتبر است احتیاطاً و لازم است که فوراً بجا آورد
و اگر فراموش کند هر وقتیکه متذکر شود بجای آورد و باید اول تشهد فراموش شده را قضا
بعمل آورد و بعد از آن دو سجده سهو را بکند و اگر اسباب سجده سهو متعدد باشد اولی ترتیب است

بملاحظه ترتیب است پس اگر اول کلام بیجا صادر شده و بعد سجده را فراموش کرده و بعد تشهد و بعد
سلام بیجا گفت و بعد شک میان چهار و پنج نمود بهمین ترتیب سجده سهو بجا آورد مبحث سیم
در احکام شک در رکعات است بدانکه شک در نماز دو رکعتی و سه رکعتی مبطل نماز است یعنی علاجی ندارد
و همچنین اگر نداند که چند رکعت کرده است اگرچه در نماز چهار رکعتی باشد و همچنین اگر شک
کند میان یک و زیاده باطل است و اما شک میان دو و زیاده پس میاید انشاء الله تعالی و شک در نافله باطل
نیست بلکه مخیر است مابین اقل و اکثر مگر اینکه اکثر موجب فساد شود و بنا بر اقل افضل است و بدانکه بر
مجرد شک عارض در غیر نماز اثری مترتب نمیشود بلکه ترتیب اثر بعد از استقرار شک میباشد
بلکه اقوی عدم لزوم تروی است هرچند تروی احوط است بلکه اگر از حال خود بداند که اگر نشسته باشد تا
شود هیچ تروی نمیکند یا اینکه اگر بنشیند در حال اینکه ایستاده است تروی هم میکند جایز است که
شود در موضع نشستن و بنشیند در موضع ایستادن و تروی کند و اما شک در نماز چهار رکعتی
چند قسم است اول شک در نماز چهار رکعتی میان دو و سه است اگر قبل از اکمال سجدتین است باطل است
و اگر بعد از اکمال سجدتین است بنا بر سه بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از آن یک رکعت نماز ایستاده یا
دو رکعت نشسته بجا آورد و اکمال سجدتین حاصل میشود به برداشتن سر از سجده ثانیه دوم شک میان
سه و چهار و این شک در هر حال صحیح است چه قبل از اکمال سجدتین باشد چه بعد بنا را بر چهار بگذارد
و نماز را تمام کند و یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد سیم شک میان دو و چهار پس
اگر قبل از اکمال سجدتین است باطل است و اگر بعد از اکمال سجدتین باشد صحیح است بنا را بر چهار بگذارد
و تمام کند و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد چهارم شک میان دو و سه و چهار و این شک هم پیش
از اکمال سجدتین باطل است و بعد از اکمال صحیح است بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و اول دو رکعت
نماز احتیاط ایستاده و بعد از آن دو رکعت نشسته بجا آورد پنجم شک میان چهار و پنج اگر بعد از سر برداشتن
از سجده دوم باشد بنا را بر چهار بگذارد و تمام کند و دو سجده سهو بکند و اگر قبل از رکوع باشد
بنشیند و بنا را بر چهار بگذارد و تمام کند و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد
و در غیر این دو قسم باطل است هرچند خالی از اشکال نیست ششم شک میان سه و پنج اگر در حال ایستادن
باشد پس بنشیند شکش راجع میشود به دو و چهار و حکم آن گذشت و احتیاط و سجده سهو نماید
و در غیر این قسم باطل است هفتم شک میان سه و چهار و پنج در حال ایستادن پس بنشیند شکش راجع
میشود به دو و سه و چهار و حکم آن گذشت و احتیاط و سجده سهو نماید و در غیر این قسم باطل است
هشتم شک میان پنج و شش در حال ایستادن پس بنشیند و شکش راجع میشود به چهار و پنج و حکم

آنکه شک کند بعد از فراغ از سجدتین بنا بر چهار میگذارد و دو سجده سهو میکند و در اینجا دو
سجده سهو دیگر نیز بعمل آورد که بهتر است بنا بر آنکه شکوک غیر معتبره بسیار است قول شک بعد از
فراغ از عمل هر چند بسبب شک مقدم باشد چه عبادات و چه معاملات بلکه اگر بعد از فراغ مظنه
نقصان عمل بکند نیز معتبر نیست علی الاقوی دوم شک بعد از تجاوز از محل و همینکه داخل در فعل
دیگر شود که بعد از آن باشد محل فعل اول باقی نمیباشد هر چند آن فعل از مقدمات باشد و هم
چنین بعد از فراغ از آن که اگر شک کند در اذان بعد از دخول در اقامه یا در تکبیر بعد از دخول
در حمد یا در حمد بعد از دخول در سوره یا در کلمه از اینها بعد از دخول در کلمه بعد از آن و هم
چنین شک در حرف سابق بعد از دخول در حرف لاحق بلکه بعد از دخول در لاحق شک در سابق
اعتبار ندارد هر چند شک در صحت و فساد فعل سابق باشد نه در اصل بجا آوردن و نیاوردن
بلکه اگر چنانچه شک در بجا آوردن شفع نموده بعد از دخول در وتر شکش معتبر نیست بلکه اگر
داخل در عصر یا عشا شد و شک نمود در بجا آوردن ظهر یا مغرب شکش معتبر نیست هر چند اتیان احوط
بظهر و مغرب احوط باشد بعد از اتمام عصر و عشا و عدول نکند از عصر بظهر و از عشا بمغرب هر
چند محل عدول باقی باشد که داخل در رکوع رکعت رابعه عشا نشده باشد در شک در مغرب
سیم شک بعد از خروج وقت اختیاری که اگر شک نماید در اتیان ظهر و عصر یا مغرب و عشا و وقت
اختیاری باقی باشد بجا آورد هر چند مظنه باتیان داشته باشد هر چند عدل واحد خبر دهد
بلکه اعتبار قول دو عادل در اتیان یا عدم اتیان در امثال این موارد خالی از قوه نیست و اگر وقت
بالمره منقضی شده باشد اعتبار بشک خود نکند و بنا را بر اتیان مشکوک فیه بگذارد بلکه
اگر وقت اختیاری فوت شده باشد و وقت اضطراری که یک رکعت باشد باقی باشد در این وقت نیز بشک
اعتنا ندارد و بنا را بر اتیان مشکوک فیه میگذارد و در اینجا چهارم شک امام یا ماموم غیر مسبوق
در عدد رکعات با ضبط دیگری فعلا اگر ماموم در اول رکعت مثلا اقتدا نموده رجوع امام یا رجوع
او بامام حجت نیست مگر آنکه باعث مظنه شود و همچنین اگر امام و ماموم شک کنند در افعال یا اقوال
مثل اینکه تشهد خوانده یا نه سجده نموده یا نه رجوع بیکدیگر نمی‌نماید مگر وقتیکه باعث مظنه شود
پس باید تشهد را بخواند و سجده را بعمل آورد اگر مظنه حاصل نشده هر چند دیگری فارغ از آن
شده باشد پنجم شک کثیر الشک که معتبر نیست خواه در عبادات و خواه در معاملات خواه محل
فعل یا وقت فعل باقی باشد یا نه پس اگر با بقاء وقت شک کند که نماز را کرده یا نه بنا را بر اتیان بگذارد و
با بقاء محل اگر شک کند که حمد و سوره را خوانده یا نه مثلا بعد از هوی برکوع یا پیش از رکوع بنا

بر قرائت بگذارد و اگر شک در یک باشد و نماید بنا را بر دو بگذارد و هم چنین بنا را بر اقل بگذارد مادام که
مبطل نباشد پس اگر شک کند میان چهار و پنج بنا را بر چهار بگذارد و همچنین اگر شک کند که دو رکوع
نموده یا یک رکوع بنا را بر یک رکوع بگذارد و احکام شکوک از بجا آوردن مشکوک فیه با بقاء محل
و نماز احتیاط و سجده سهو و نحو آن از کثیر الشک ساقط میباشد بلکه اگر با بقاء محل مشکوک فیه
بجا آورد نمازش باطلست اگر بقصد جزئیت وظیفه نماز بعمل آورد هر چند مثل تشهد یا ذکر رکوع
و سجود باشد و لازم نیست بر کثیر الشک حفظ نماز خود بسبک [illegible] و انگشتر و نحو آن هر چند احوط
چنانچه لازم نیست تحقیق که عدد نماز خود را هر چند مستحب است و مراد از کثیر الشک کسی است که عرفاً
بگویند که بسیار شک مینماید و اگر در یک نماز سه شک متوالی یا در سه نماز متوالی شک نماید کثیر الشک
میباشد و از کثیر الشک بودن بیرون نمیرود مگر اینکه نمازهائی بکند که در او شک نکند و اگر
شک کند که کثیر الشک باشد بنا را بر نبودن بگذارد چنانچه اگر شک کند که از کثیر الشک بودن خارج
شد یا نه بنا را بر عدم خروج بگذارد و اگر کثرت شک بجهت عروض امری از احتیاط باشد که خوف
باعث شود که کثیر الشک شود و هم چنین اگر غم مفرط یا خوف [illegible] باعث حاصل شود ظاهر
حکم کثیر الشک نیز بر او جاری است و اگر کثیر الشک در افعال نماز صبح مثلاً باشد تعدی بافعال همان
نماز یا بالعکس بلکه در مطلق نماز باید خالی از قوت نیست هر چند اقتصار بهمان مورد که کثیر الشک
میباشد اولیست پس تعدی در هیچ حال از عبادات بمعاملات نمی نماید و از صوم بصلوة و از نماز
یومیه [illegible] نیز تعدی نماید و [illegible] کثیر الشک معتبر میباشد در نماز [illegible] اگر کثیر الشک در جائی
شک در امکان اتیان آورد [illegible] بعد از فراغ و بعد از تجاوز محل [illegible] شکوکی که [illegible]
الغالب واجبست که نماز احتیاط را فوراً بجا آورد و [illegible] در نماز احتیاط متعین است و [illegible] نیت میان
[illegible] حمد و سوره ساقط است و مخیر است در جهر و اخفات هر چند اخفات اولیست و اگر شک
کند در دو رکعت از احتیاط بنا را بر اکثر بگذارد مگر اینکه اکثر فاسد باشد و معتبر است در نماز احتیاط
شرایطی که معتبر است در نماز واجب و واجبست در آن تشهد و سلام و ذکر و سایر ارکان و اجزاء
و در صورت وقوع منافی قبل از نماز احتیاط یا اثناء نماز احتیاط [illegible]
احتیاط اینست که نماز احتیاط بکند و بعد از نماز احتیاط نیز اصل نماز را اعاده کند و اگر [illegible] سجده
سهو و اجزای فراموش شده و نماز احتیاط مقدم بدارد نماز احتیاط را بر اجزای فراموش شده و سجده
اجزای فراموش شده [illegible] نماز احتیاط از [illegible] اول نماز [illegible] سهو و تشهد را [illegible]
میان [illegible] مثلاً اول نماز احتیاط را بکند و بعد تشهد را قضا بکند و بعد سجده سهو [illegible] بکند بجهت کلام بیجا

والله العالم **مقصد هفتم** در نماز جماعت است و در آن چند فصل است فصل اول در ثواب
نماز جماعت است بر سبیل اجمال و اختصار بدانکه ثواب آن بسیار است حتی آنکه یک نماز جماعت مقابل
بیست و پنج نماز فرادی میباشد و در حدیث است که صفوف جماعت مثل صفوف ملائکه میباشد
و اینکه خداوند کریم حیا میکند از بنده که نماز را بجماعت کند و پس از آن حاجت بخواهد اینکه
حاجت او را روا نکند بلکه از بعضی احادیث ظاهر میشود که کسیکه اعراض کند از جماعت مسلمین بدون
علت و سبب مثل ناخوشی و بیماری و باران نماز او مقبول نیست و فرمود که جایز نیست غیبت مگر کسی را
که نماز در خانه خود کند و رو بگرداند از جماعت و هر که رو بگرداند از جماعت مسلمانان واجب است
بر مسلمانان غیبت او و ساقط میشود میان ایشان عدالت او و واجب است هجران یعنی دوری کردن از
او و او را نزد امام مسلمانان نیز رسانند پس اگر حاضر شد فبها و الا بسوزانند بر او خانه او را و این
حدیث و مثل آن محمول بر مبالغه و زیادتی تاکید میباشد بجهت آنکه نماز جماعت واجب نیست یا آنکه
محمول است بر جماعت واجب مثل جماعت در جمعه با حضور امام ع و نیز فرمود که هر که نماز پنجگانه را
در جماعت بگذارد پس گمان همه خیر با او ببرید و شیخ شهید علیه الرحمه از حضرت پیغمبر ص نقل کرده
که فرمود اگر بتو بپرسند از حال کسیکه بجماعت حاضر نمیشود بگو نمیشناسم او را و ایضا از آن بزرگوار
روایت شده که نیست سه نفر که در قریه باشند یا در بیابان که بر پا داشته نشود در میان ایشان نماز
مگر آنکه مسلط میشود بر ایشان شیطان پس روا نیست باهل ایمان ترک نماز جماعت خصوص
در نماز صبح و عشا که در حدیث است که چیزی سنگین تر نیست بر شیطان از نماز جماعت در صبح و
عشا بلکه در بعضی از احادیث است که یک رکعت از جماعت مقابل بیست و چهار رکعت میباشد که هر رکعت
محبوبتر است در نزد خداوند عالم از عبادت چهل سال و اقتدا بشخص عالم ثواب یک رکعت از آن هزار
رکعت است بلکه در حدیث است که نماز جماعت افضل است از نماز در مسجد کوفه با آنکه نماز در مسجد
کوفه برابر است با هزار نماز بلکه در حدیث است که اگر عدد ماموم زیاده بر ده بگذرد ثواب آنرا نمیداند
کسی غیر از خداوند چنانچه وارد است از ابو سعید خدری که او گفت که حضرت پیغمبر ص فرمود که آمد
نزد من جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بعد از نماز پیشین پس گفت ای محمد ص بدرستیکه پروردگار تو
سلام میرساند تو را و دو هدیه برای تو فرستاده که نفرستاده آن دو هدیه را بسوی احدی از
پیغمبران سابق گفتم کدام است آن دو هدیه گفت سه رکعت نماز وتر و نماز پنجگانه در جماعت گفتم
ای جبرئیل چه ثواب است امت مرا در جماعت گفت ای محمد ص چون دو کس باشند بنویسد حق تعالی برای هر
یک از ایشان بهر رکعتی ثواب صد و پنجاه نماز چون سه کس باشند بنویسد برای هر یک بهر رکعتی

ثواب ششصد نماز و چون چهار کس باشند بنویسند برای هر یک هر رکعتی هزار و دویست نماز و چون
پنج کس باشند بنویسند برای هر یک هر رکعتی دو هزار و چهارصد نماز و چون شش کس باشند مینویسند
برای هر یک از ایشان هر رکعتی چهار هزار و هشتصد نماز و چون هفت کس باشند مینویسند برای
هر یک از ایشان هر رکعتی نه هزار و ششصد نماز و چون هشت کس باشند مینویسند برای هر یک
از ایشان هر رکعتی ثواب نوزده هزار و دویست نماز و چون نه کس باشند مینویسند برای هر یک از
ایشان هر رکعتی سی و شش هزار و چهارصد نماز و چون ده کس باشند مینویسند برای هر یک از ایشان
هر رکعتی هفتاد و دو هزار و هشتصد نماز و چون زیاده باشند پس اگر جمیع دریاهای آسمان
و زمین مرکب شوند و درختها قلم شوند و جن و انس و ملئکه نویسنده شوند نمیتوانند که ثواب یک
رکعت آن نماز را بنویسند ای محمد آن تکبیر که مؤمن ادراک کند با امام بهتر است از شصت هزار حج و
عمره و بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است هفتاد هزار بار و در رکعتیکه مؤمن با امام گذارد بهتر است
از صد هزار دینار که تصدق کند بر مساکین و سجده که بجا آورد مؤمن با امام در جماعت بهتر است
از صد هزار بنده که آزاد کند و ایضا از پیغمبر صلعم منقول است که نماز در پشت سر عالم مثل نماز در پشت
سر رسول خدا میباشد و از بعضی احادیث ظاهر میشود که نماز در مسجد کوفه فرادی افضل است
از هفتاد نماز جماعت که در غیر او کرده شود و همچنین نماز در مسجد الحرام افضل است از صلوة جماعت
در منزل بلکه وارد است که نماز در مسجد نبوی بهتر است از صلوة جماعت در غیر مسجد و لیکن حق اینست که
نماز جماعت افضل است نظر باهتمام شارع بجماعت و بملاحظه اخبار کثیره مثل اینکه هرگاه کسی بمیرد
در حالتیکه مفارقت کننده باشد از نماز جماعت بوی بهشت را نمیشنود هر چند عمل او از عمل جمیع
اهل زمین بیشتر باشد و مثل اینکه تارک جماعت ملعون است در نزد خدا و در نزد ملئکه و دعای او
مستجاب نمیشود و رحمت بر او نازل نمیشود و اگر بیمار شود عیادت او مکن ای محمد و اگر بمیرد بر جنازه
او حاضر مشو بلکه در حدیث است که جماعت در نماز عشا با عتمه کاحیای آن شب است و مثل اینست قدر باشد
و ظاهر اینست که فرق نیست در استحباب جماعت میان مرد و زن بلکه رفتن بمسجد خصوصا جوان
بجهة ادراک فضیلت نماز جماعت خوب نیست و در حدیثی از آن وارد شده و اقل عددی که جماعت
با آن حاصل میشود دو نفر است یکی امام و دیگری ماموم باشد هر چند دیگری زن باشد یا طفل
ممیز باشد که ذکور باشد بلکه دور نیست خصوص طفل ممیز اثنی عشری باشد **فصل دوم**
در شرایط جماعت است و آنچند چیز است اول آنکه ماموم مقدم بر امام خود نباشد اما مساوات
امام با ماموم جایز است و حاصل میشود مساوات و تقدم بملاحظه پاشنه پای امام با ماموم پس اگر

هر دو پاشنهٔ ماموم عقب تر از پاشنهٔ پای امام باشد اما موقف امام مقدم است هر چند قامت ماموم یا پا
درازتر باشد از قامت امام یا پای امام باشد هر چند احوط آنست که هیچ عضوی از اعضای ماموم
بلکه هیچ جزئی از اجزای ماموم مقدم بر امام نباشد حتی سرش یا سر انگشتانش بلکه بعضی با این تقدم
نیز نماز ماموم را باطل میدانند چنانچه گذشت دیگر آنکه محل ایستادن امام بلندتر از محل ایستادن ماموم
نباشد بمقداریکه بحسب متعارف آنرا بلند نتوان گفت و بهتر آنست که زیاده از یک وجب نباشد و کمتر از آن
و بقدر آن ضرر ندارد بلکه در زمین سرازیر زیاده از یک وجب هم ضرر ندارد و اما پستی موضع
موضع قدم امام پس ضرر ندارد پس جایز است که امام در مکان پستی بایستد و ماموم در جای
بلند بشرطیکه بلندی و پستی زیاده از حد نباشد که از صورت امت بیرون رود مثل ماموم در منار
مسجد که بسیار مرتفع باشد بایستد و امام در صحن مسجد یا در میان مسجد بایستد سیم
آنکه ماموم تواند که مشاهده امام خود یا ماموم دیگر نماید هرچند در بعضی از احوال صلوة
باشد چه در پیش رو چه در جانب راست چه چپ پس اگر میان امام و ماموم حایلی باشد که مانع شود ماموم
از مشاهده امام در جمیع احوال نماز یا آنکه در میان ماموم حایلی باشد که بسبب آن هیچیک از صف
عقب هیچیک از صف پیش را نمی بیند و از جانبین راست و چپ خود نیز نمی بیند کسی را که آنکس امام
یا ماموم را میبیند اقتدا باطل است بشرط آنکه آن مانع منع نماید از دیدن در جمیع احوال نماز و این شرط
در حق مرد است اما زن پس جایز است که اقتدا کند بمرد در پشت دیوار یا پرده بشرط امکان متابعت
از جهت علم باحوال امام و اما اگر اقتدا کند بزن پس حکم او مثل مرد است که مشاهده امام یا ماموم
شرط است چنانچه گذشت علی الاحوط چهارم آنکه امام یکی باشد پس اگر متعدد باشد و اقتدا
بهمه کنند در یک نماز و یک زمان اقتدای ایشان باطل است و اگر دو نفر با هم نماز گذارند و بعد از فراغ هر یک
بدیگری گوید که من امام تو بودم نمازشان صحیح است و اگر هر یک گوید که من ماموم بودم نماز
هر دو باطلست و اگر معلوم نشود که هر یک حمد و سوره را خوانده اند یا نه اعاده نماز نمایند علی الاحوط
و اگر بعد از نماز بدانستند که هر یک بقصد ماموم بودن نماز را تمام کرده اند یا بقصد امامت
احوط اعاده است پنجم آنکه امام معین باشد باشاره یا باسم یا بصفت پس اگر یک کس
امامت کند بقصد قدوة بهمان امام کافیست زیرا که تعیین حاصل است و اگر امام متعدد باشد
و اسمهای ایشان مختلف باشد و اسم را بداند تعیین باسم کفایت میکند و اگر نداند اسمش را
یا آنکه اسمهای ایشان مختلف باشد تعیین کند باشاره که باین امام اقتدا میکنم یا تعیین کند
بوصف مثلا باین طریق که اقتدا میکنم بامامیکه در پیش روی من یا پهلوی من امامت میکند ششم آنکه

١٥٦ امام بالغ باشد مگر آنکه طفلی امامت اطفال نماید و این شرط در حق غیر امام عصر است پس اگر امام عصر
غیر بالغ باشد اقتدا باو ضرر ندارد بلکه بمراتب بهتر است از اقتدا کردن بامام غیر معصوم که بالغ باشد
هفتم آنکه امام عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست بلکه بعضی منع کرده اند از اقتدا بالسفیه
و اگر گاهی عاقل و گاهی دیوانه در حالت عقل اقتدا کردن باو مکروه است هشتم آنکه امام حرام زاده
نباشد پس اگر معلوم باشد که حرام زاده است از جانب پدر و مادر یا یکی از اینها علی الاحوط اقتدا باو جایز نیست
و اما اگر معلوم نباشد که حرام زاده است ضرر ندارد هر چند پدرش معلوم نباشد و کسیکه مردم گویند ولد الزنا
و ثابت نشود که ولد الزنا بودن اقتدا باو صحیح است و ولد حیض و نخوان ولد الزنا نیستند نهم آنکه امام
جماعت مؤمن اثنی عشری باشد پس جایز نیست اقتدا کردن بکافر یا بمخالفین از غیر طائفه اثنی عشری دهم
و بفاسق آنکه عادل اثنی عشری باشد پس جایز نیست اقتدا کردن بکافر و بغیر اثنی عشری ملی اگر امام غیر اثنی عشری
و غیر عارف بحق اهل بیت ع باشد سنت است برای اثنی عشری عارف بحق اهل بیت که بجماعت
او حاضر شود و در صفهای ایشان بایستد و اذان و اقامه بگوید و بحسب ظاهر بصورت اقتدا در
صفهای ایشان باشد و لکن نماز را از برای خود بکند هر چند در رکوع و سجود و قیام و قعود با ایشان
متابعت مینماید و قرائت را آهسته بخواند اگرچه نماز جهریه باشد بنحوی که نفهمند و اگر زودتر
از قرائت امام فارغ شود تسبیح بگوید تا امام فارغ شود و برکوع برود و اگر امام زودتر فارغ
شود قطع قرائت سوره نماید بلکه قطع قرائت حمد نیز نماید هر چند بعضی تصریح کرده اند که تتمه حمد و سوره را
تتمیم نماز در رکوع و سجود بخواند و احوط اعاده است بلکه احوط و اولی آنستکه پیشتر نماز خود را در خانه بکند
و بعد بجماعت ایشان حاضر شود و با ایشان اعاده کند تا آنکه ثواب کامل نصیب شود چنانچه در حدیث است
که کسی که نماز کند با ایشان در صف اول چنانستکه نماز کرده باشد در عقب رسول خدا ص در صف اول
و ثابت میشود عدالة بشهرت میان مردم و بشهادت دو عادل بلکه یک عادل نیز یا بلکه این شخص در سفر
و حضر و در خلوت و آشکار از خداوند خود خائف است و واجبات را بجا می آورد و محرمات را ترک میکند
و چیزهائیکه آدمیت و انسانیت اقتضا میکند از آنکه مرتکب نشود از آنها نیز ترک میکند چنانچه ثابت میشود
عدالت باختبار که مصلی امام را سفرا و حضرا آزموده باشد که این امام فی الواقع نماز از روی ترس
و ریا و سمعه نمیخواند و از خداوند جل شانه میترسد و سعی میکند واجبات را بجا می آورد و محرمات را ترک میکند
و منافی آدمیت و انسانیت را نیز بجا نمی آورد مثل اینکه سر برهنه در راه نمیرود و بی باکی در ارتکاب خلاف
عادات ندارد بلکه جایز است که اکتفا کنیم در عدالة بنماز کردن جمعی از معتمدین در پشت سر شخصی
که مظنه حاصل شود بعدالت آن شخص بلکه حق اینست که علاوه بر اشتهار و اختبار و شهادة عدلین

کتاب الصلوة

و عدل واحد و حکم حاکم شرع بر عدالت مطلقا و مظنه بعدالت کافیست و لازم نیست علم بعدالت که
این غالبا ممکن نیست چنانچه شرط نیست در حصول عدالت حصول ملکه باین نحو که ترک معاصی و اتیان
واجبات براو سهل و آسان باشد مثل بنا و کاتب در بنای و کتابت و بخوا از بلکه حصول آن حالت کافی
است هر چند بمرتبه ملکه راسخه نرسیده باشد و ظاهر اینست که کافیست در حکم باسلام و ایمان
اظهار ایمان و اسلام بلکه وجود شخص در بلاد اسلام یا ایمان کافیست در حکم باسلام بلکه بحکم
با ایمان و مخصر از آن لازم نیست تفحص بعدالت لازم است و اگر در سابق ایمان یا اسلام یا عدالت
ثابت شده همان اکتفا کند تا یقین بخلاف حاصل نماید و اگر بعد از نماز ظاهر شد که امام کافر بوده یا فاسق
بوده یا بی وضو بوده نماز ماموم صحیح است و لازم نیست بر امام که بماموم اعلام کند که بیوضو بوده و هم
چنین اگر در اثنای نماز معلوم شود که امام کافر یا فاسق یا بیوضو بوده ماموم قصد انفراد از نماز
و منفرد میشوند قهراً و ظاهر اینست که اگر امام بیوضو شود در اثنای نماز دست بدماغ خود بگیرد
شود دراشتبه بخون دماغ کند و بیرون رود و بعضی گفته اند که اگر بعد از نماز یا در اثنای نماز معلوم
شود که امام بالغ یا عاقل یا مرد نبوده حکم آن حکم تبین کفر و فسق و بیوضو بودنست و لیکن حکم خالی از قوت
نیست و لکن احوط اعاده است باز بهتر آنکه اگر ماموم مرد یا خنثی مشکل باشد باید امام نیز مرد باشد
بلی اگر ماموم زن باشد جایز است که امام او نیز زن باشد پس مرد امامت میکند برای مرد و برای زن
و برای خنثی مشکل و زن امامت نمیکند مگر برای زن و خنثی مشکل نیز امامت نمیکند مگر برای زن
دوازدهم آنکه امام باید ایستاده نماز کند ماموم خواه ایستاده باشد و خواه نشسته پس جایز
نیست که نشسته امامت نماید برای ایستاده هر چند در نافله باشد که اقتدا در آن نافله جایز باشد سیزدهم
آنکه امام قرائت حمد و سوره را درست بخواند و درست ادا نماید پس اگر امام حمد یا سوره را اصلا نداند
یا آنکه بعض آنرا نداند یا آنکه حروف را از مخرج نگوید بنحوی که تمیز حرفی از حرف دیگر حاصل شود یا آنکه در زبان
افتی باشد که زبانش بگیرد یا آنکه حرفی را در مخرج مکرر میگوید یا آنکه کنگ باشد و ماموم درست میداند
حمد و سوره را و درست بخواند و عیب در قرائت نداشته باشد در این وقت اقتدا کردن ماموم خالی از
عیب مذکور با امام مزبور جایز نیست هر چند آن کلمه را خود بخواند و بعد از آن قصد اقتدا نماید و لکن
دلیل واضح ندارد و اگر غیر حمد و سوره مثل ذکر رکوع و ذکر سجود یا قنوت یا تشهد را امام درست نداند
یا درست نخواند و غلط بخواند و معذور باشد اقتدا کردن ضرر ندارد و اگر ماموم دارد عیب مذکور
مثل امام باشد در اصل عیب یا مقدار عیب یا محل عیب یا آنکه ادنی از امام باشد در این وقت اقتدا ضرر ندارد
اگر امام قرائت صحیح نداشته باشد لکن عاجز باشد از قرائت بودن بنحو کمال پس ضرر ندارد اقتدا باو هر چند

ماموم قاری کامل باشد و همچنین باید که نماز امام صحیح باشد باین معنی که امام و ماموم با عاده از نیت شده
پس اگر قطع حاصل شود برای ماموم که نماز امام باطل است اقتدا کردن جایز نیست مثل اینکه ماموم بداند
که امام بی وضوست جایز نیست اقتدا کردن هرچند بداند که امام نمیداند که بی وضوست و مثل اینکه می
داند که امام رکنی از ارکان نماز را سهو نموده اقتدا کردن جایز نیست بلی اگر امام جهلا یا سهوا
مرتکب چیزی شود که معذور باشد در آن مثل جهر و اخفات و نجاست و سهو در غیر ارکان که ماموم
با عاده نباشد اقتدا باو صحیح است چنانچه اگر ماموم شک داشته باشد در صحت نماز امام از جهت شرایط یا
با اجزاء نماز یا صحت قرائت حمل بر صحت نماید و اقتدا کند هرچند ظن بفساد داشته باشد چهارم آنکه
ماموم نزدیک امام یا نزدیک ماموم دیگر باشد بنحوی که صدق جماعت و اجتماع حاصل شود مثل صدق
جماعت و اجتماع در اکل و شرب بنحوی که بگویند با امام نماز میکنند و بعد عقب او نماز میخوانند که
اگر ماموم بسیار دور از امام و از ماموم دیگر نیز باشد و اتصال نداشته باشد نه در پیش رو و نه در جانب
راست و نه در جانب چپ اقتدا درست نیست بلی کفایت میکند اتصال او و قرب به یکی از جوانب سه گانه و
تشخیص دوری ماموم از ماموم دیگر یا از امام همین است که بگویند که از یکدیگر بسیار دورند پس دوری
زیاد مانع اقتدا است نه هر دوری و احوط ملاحظه اینست که زیاده از گام نباشد و جایز است که صفها
دور از امام قبل از صفهای نزدیک با امام تکبیرة الاحرام بگویند همینکه راست شدند و مهیا باشند هرچند
احوط عدم اکتفا بمطلق تهیؤ میباشد بلکه اقتصار بتهیؤ قریب که عازم شوند بر تکبیر بلکه اگر در میان
صفوف یک در میان یا دو در میان بلکه سه در میان تکبیر گفته باشند باز اکتفا بکنند و منتظر
تکبیر همه نشوند و اگر در اثنای نماز دوری حاصل شود میان ماموم و امام بجهت اینکه منفرد شدند
با آنکه مسافر بودند و نماز ایشان تمام شد پس اگر این دوری در وقتی باشد که امام متحمل نمیشود از
ماموم چیزی را مثل دو رکعت آخر پس ضرر ندارد و اگر در دو رکعت اول باشد اقتدا باطل میشود و عود
نزدیک امام یا ماموم دیگر بودن فائده ندارد بلی بعد از نزدیک شدن و حصول شرایط دیگر میتواند
که بعد از فرادی شدن مجدد بنیت اقتدا نماید هرچند احوط ترک است پنجم آنکه ماموم بعد از
تکبیر امام تکبیر بگوید پس اگر پیش از امام تکبیر بگوید اقتدا جایز نیست و همچنین اگر با هم از تکبیر فارغ
شوند که مقارن هم تکبیر تمام شود باز اقتدا باطل است علی الاحوط ششم آنکه اقتدا در نمازی
واجب باشد چه یومیه مثل ظهر و عصر چه ادا چه قضا و قضا چه از خود باشد یا از غیر و قضای از غیر چه
از استیجار باشد یا تبرع چه غیر یومیه مثل کسوف و خسوف و زلزله و صلوة طواف که اقتدا در اینها
همه جایز است هرچند ترک اقتدا در خصوص صلوة طواف و قضاء از غیر چه تبرع یا استیجار خصوص

اگر قضا غیر یقینی باشد بلکه احتیاطی باشد بجهت آنکه نزد کسی که اقتدا به او واجب نیست و همچنین
بهتر آنست که ترک کنند اقتدا را در نمازی که به نذر و مثل آن واجب شده و همچنین نماز احتیاطی که
واجب باشد بجهت تحصیل علم مثل نماز در چهار جهت در حال اشتباه قبله و همچنین نمازی که واجب شود
بجهت شک مثل نماز احتیاط هرچند امام و ماموم هر دو شک کنند که اقتدا در اینها جایز است
ترک اقتدا در اینها چنانچه گذشت احوط است نزد کسی که اقتدا به او واجب نباشد و اگر نماز امام
مستحب باشد اقتدا کردن باطل است مگر در چند موضع مثل نماز طلب باران و نماز عید هنگامی که
شرایط وجوب جمع نشده باشد و نمازی که به تنهایی کرده شود و بعد بخواهد بجماعت کرده شود
و نماز روز عید غدیر چنانچه در روایتست و جمعی نیز فتوی داده اند و جواز اقتدا نیز خالی از
قوت نیست هرچند احوط ترک است همچنین لازم است آنکه نماز ماموم با نماز امام در صورت و هیئت
مثل هم باشند هرچند زیاد و کم در عدد داشته باشد پس جایز است اقتدا کردن نماز صبح ادا
به نماز ظهر قضا و عکس آن و لکن جایز نیست اقتدا کردن نماز یومیه مثل نماز صبح را به نماز کسوف
و خسوف و زلزله و نماز جنازه و عیدین و همچنین عکس آن نیز جایز نیست بجهت اختلاف هیئت
و صورت این نماز که با آن نماز که اقتدا میکنند هرچند دلیل واضحی ندارد در صورت اقتدا بالمره حتی
الثانیه در رکوع اولی بالنسبه به رکوع یا در رکوع پنجم و دهم مثلا بلکه جایز نیست اقتدا کردن
نماز یومیه به نماز میت بجهت آنکه نماز میت دعاست و شرط نیست در صحت اقتدا اشتراک نماز امام
در صفت وجوب و ندب چنانچه جایز است کسی که هیچ نماز نکرده اقتدا به کسی بکند که دوباره نماز
میکند و همچنین عکس آن چنانچه شرط نیست در صحت اقتدا تساوی نماز امام و ماموم در عدد
رکعات مثل اقتدا نماز صبح به مغرب و عشا و قول باشتراط تساوی نماز امام و ماموم در مقدار ضعیف
چنانچه شرط نیست تساوی در جهر و اخفات و ادا و قضا و تساوی نماز امام و ماموم در اسم آن فریضه
پس جایز است اقتدا ظهر به عصر و عکس بلی بعضی گفته اند که اقتدا ظهر به عصر ضرر ندارد و لکن عصر
به ظهر نکند مگر در صورتیکه اعتقاد کند که آن ظهر عصر است و بعد از نماز به او معلوم شد که عصر
نبوده بلکه ظهر بوده که در این وقت ضرر ندارد و این قول ضعیف است فصل هم نیت اقتدا
کردن پس اگر قصد جماعت نکند احکام نماز جماعت از قبیل ساقط شدن حمد و سوره و واجب بودن
متابعت در آن نماز جاری نیست بلکه آن نماز فرادی حساب میشود هرچند بصورت اقتدا باشد و هرگاه
امام نماز کند بقصد انفراد با اینکه علم دارد که اقتدا به او میکنند صلوة امام و ماموم صحیح است و جماعت نیز
حاصل است بلکه اگر کسی منع کند مردم را از اقتدا به او و باز اینها اقتدا کنند ثواب

انست هم میسر شود و لازم نیست نیت امام قصد امامت بلکه بدون نیت که قصد امامت شرط حصول ثواب جماعت نمی
باشد بلا لحاظ تفضل الهی یا بملاحظه اینکه امام سبب حصول جماعت و ثواب ماموم شد و همین قدر
کافیست در استحقاق ثواب ولی بعضی لازم دانسته اند نیت امامت را در خصوص ثواب امام
و این احوط است هر چند اقوی عدم لزوم است مگر در نمازیکه جماعت در او واجب باشد مثل نماز جمعه
بلکه قصد نماز جمعه کفایت میکند هر چند احوط قصد جماعت میباشد در نماز جمعه و در هر
نمازیکه جماعت در او شرط باشد چنانچه احوط قصد جماعت است در نمازیکه اعاده کند امام
بجهت امامت در مرتبه ثانیه و هم چنین در نمازیکه امام نذر امامت نماید هر چند با این حال هم اگر
نیت جماعت نماز کند سهواً بلکه عمداً این ضرر ندارد لکن احتیاط اعاده نماز است خصوص در صورتیکه
قصد امتثال امر نذر و قصد وفای نذر اداشته باشد و با این قصد قصد نماز جماعت نکند از
راه معصیت و اگر مصلی یقین کرد که تکبیر گفت برای نماز و لکن شک کرد که نیت اقتدا نموده یا نه پس اگر
این شک بعد از اشتغال او بنماز باشد اعتبار باین شک نکند و هم چنین اعتنا باین شک
نکند اگر متلبس باشد بافعالیکه از برای ماموم مستحب است مثل گوش دادن ماموم بقرائت امام و اما
اگر آثار اقتدا در او نباشد و بداند که برای نماز جماعت ایستاده و لکن نمیداند که بعد از قیام عدول
از قصد جماعت نموده یا نه در این وقت احوط آنست که تجدید نیت اقتدا نماید و احوط از آن استینافست
قصد انفراد نماید و عدول نماید بنافله و بعد از عدول اگر خوف فوت جماعت دارد نافله را قطع نماید
و اگر خوف فوت ندارد تمام کند و دو باره اقتدا کند و هم چنین اگر نداند که برای نماز جماعت ایستاده یا برای
نماز بانفراد نیز هم اینکه صورت اقتدا را باقی نگذارد مثل اینکه در غالب افعال پیش از امام آن افعال را
بجا نیاورد یا آنکه از امام پس نیفتد در غالب افعال نماز که متشرعه بعد از علم باین حال نگویند که این
شخص اقتدا میکند بلکه بگویند که برای خود علیحده نماز میکند ولی تخلف بیک رکن یا دو رکن یا یک
فعل یا دو فعل ضرر ندارد خصوص اگر بجهت حاجت یا ضرورت یا نسیان باشد چنانچه اگر ماموم مسبوق
تخلف از امام نماید بجهت اتمام قرائت حمد یا سوره یا بجهت قرائت تشهد یا آنکه ماموم بجهت کمشدن مهر
یا بجهت ازدحام ماموم نتواند که با امام سجده نماید و صبر کرده که اول امام سجده کند و بعد خود
سجده نموده که در مثل این موارد تخلف ضرر ندارد و بدانکه ماموم را لازم نیست متابعت در اقوال
امام مگر در تکبیرة الاحرام چنانچه گذشت و اما سلام پس اقوی عدم لزوم متابعت است پس جائز است
برای ماموم بدون ضرورت و بدون قصد انفراد اینکه سلام را مقدم بر امام بگوید و احوط عدم
تقدم ماموم است بر امام در سلام مثل تکبیرة الاحرام مگر با قصد انفراد و ضرورت یا با احدهما و بدانکه

۱۰۱ مراد از متابعت اینست که پیش از امام نکوید پس لازم نیست متابعت ماموم که پیش از امام ذکر رکوع و سجود
نکند چنانچه هرگاه ماموم چیزی اگر امام خواند بلند پیش از او یا دو که نماید ضرر ندارد و اما در افعال مقتدا
افعال مثل رکوع و سجود و برخواستن و رفتن برکوع و سجود بعضی اینها باید که مقدم بر امام
نشود و اگر مقارن با امام بجا آورد اقوی اینست که ضرر ندارد و اگر مقدم بر امام شود در دخول افعال
یا خروج از آن باید در دخول مقدم شد افعال یا خروج از آن پس اگر عمدا باشد اقوی اینست که نمازش صحیح
و بهمان حالت بماند تا امام باو ملحق شود هر چند احوط اعاده نماز بلکه قضا آن هم باشد و بعضی
گفته اند که صحت نماز در فرض مرقوم در صورتی است که امام مثلا فارغ از قرائت حمد و سوره بشود
و ماموم قبل از رکوع امام برکوع برود و اما رکوع برود قبل از فراغ امام از قرائت در این وقت نماز ماموم
باطل است مثل اینکه ماموم قبل از ذکر واجب خود در رکوع یا سجود یا قبل از طمانینه یا بین سجدتین
سر از رکوع بردارد یا سر از سجود بردارد یا داخل در سجده ثانیه شود پیش از امام که در این وقت نماز
ماموم باطل است نه از جهت تقدم بلکه از جهت ترک واجب دیگر و این سخن خوب است اگر نگوئیم که از ماموم
قرائت حمد و سوره ساقط است بالجمله با آنکه سقوط از ماموم مشروط است بتمام کردن امام قرائت حمد و سوره
را و اگر چنانچه بافرض اینکه عمدا مقدم بر امام شد بهمان حالت نماند تا امام ملحق باو شود بلکه خود
دوباره عود برکوع یا سجود نموده در این وقت نمازش باطل است چه سهوا عود نماید یا عمدا و اگر
عود عمدا یا سهوی بر مقدمات افعال باشد پس ظاهر اینست که نمازش صحیح است هر چند احوط
اعاده بلکه قضاء است و اگر ماموم در افعال یا مقدمات آن سهوا مقدم بر امام شود ضرر ندارد
بنماز و لکن لازم است که دوباره با امام شریک شود در آن فعل و یا امام یا بعد از امام آن فعل را
بجا آورد بجهت تحصیل متابعت بلکه احوط اینست که ذکر واجب در رکوع و سجود در این دوباره بخواند
هر چند عدم لزوم قوی است و زیادتی رکن یا غیر رکن در حال اقتدا بجهت مراعات متابعت امام ضرر ندارد و لکن
بعضی در این مقام گفته اند که دوباره رفتن مشروط است که با امام در رکوع یا سجود ملحق شود و اما اگر
بداند که دوباره با امام نمیرسد و ملحق نمیشود بلکه امام تعجیل ملحق بماموم میشود در این وقت لازم
نیست و این محل تامل است بلکه لازم است دوباره برکوع یا سجود رود چه بداند که میرسد و چه بداند که نمیرسد
و چه شک داشته باشد و اگر ترک عود نموده در جائیکه واجبست عود پس اقوی صحت نماز است حتی اگر ترک
عود از جهت عمد یا از جهت جهل باشد ظن بحصول متابعت کافی است بلی متابعت تکبیر بجهت نیت اقتدا نماید
پس اگر اقتدا نماید از جهت ریا بلکه اگر در صف اول یا عقب امام را اختیار نماید بجهت ریا اقتدا باطل است
بلکه نمازش نیز باطل است هر چند شرط ندانیم در اصل اقتدا قربت را لکن قصد ریا ضرر دارد چنانچه در

ثواب جماعت يا مسجد مخصوص هر چند لازم نيست نيت قصد قربت لكن اكر به جهت مسجد يا امر قصد ريا نمايد
اين حال آن نماز بشرط باطل نيست على الاحوط بلكه اكر امام در جماعت واجبه يا غير واجبه قصد ريا نمايد نماز
امام باطل ميشود على الاحوط و شرط نيست در صحت اقتدا وقت تكبير كفتن مأموم در وقتيكه امام در ركوع
باشد اطمينان مأموم بلحوق امام در ركوع پس با احتمال لحوق نيز جايز است تكبير كفتن چنانچه شرط
نيست كه قصد تمام نماز را در اقتدا داشته باشد پس اكر قصد يك ركعت يا كمتر يا بيشتر داشته باشد جايز
اقتدا نمودن بلكه جايز است كه در يك نماز از امام كه چهار ركعتى باشد مثلا چهار نماز را اقتدا نمايد
چنانچه شرط نيست در صحت اقتدا بركوع رسيدن بلكه اكر اقتدا در حال قيام امام نموده و بركوع نرسيده
اقتدا حاصل شده بلكه بدرك ركعت نيز نموده بلى آخر درك ركعت با خبر ركوع و اول درك ركعت با و تكبيرة
الاحرام است و بايد درك قيام است چنانچه اشاره ميشود فصل سيم در بيان چند امر است اول آنكه
مستحب است كه امام جماعت در پنهانى ما بين خود و خداوند تعالى كناهى نداشته باشد حتى صغيره
و اكر هم داشته باشد پيش از دخول در صلوة توبه كند و خود را از كناه پاك و پاكيزه نمايد چنانچه مستحب
است كه امام جماعت سالم باشد از كورى و جذام و برص و با تيمم نباشد بالنسبه بمأموم با وضو بلكه بهتر
است كه امام بالنسبه بمأموم بالاتر باشد حتى اقتدا نكند اعلم بغير عالم و عالم بجاهل هر چند جايز است بلكه
بهتر است با وجود اعلم عالم امامت نكند چنانچه در حديث است كسيكه امامت قومى بكند و در آن قوم كسى
باشد كه اعلم از آن امام باشد هميشه بقوم كار ايشان به پستى و زشتى ميباشد تا روز قيامت چنانچه
مستحب است كه مأمومين كراهت نداشته باشند از امامت آن امام پس اكر مأمومين خوش نداشته باشند
امامت كسى را بهتر است آن كس امامت نكند و مجلسى در حديقة المتقين فرموده است كه مكروه است امامت كسيكه
مأمومين او كراهت داشته باشند بشرط آنكه كراهت ايشان نه بواسطه زيادتى صلاح او باشد دويم
آنكه اول ادراك جماعت بادراك اول تكبير امام ميباشد و آخر آن خروج امام از حد ركوع شرعى ميباشد پس
اكر كسى اقتدا نمايد در حالتيكه امام بركوع نرفته باشد چه فارغ نشده باشد از قرائت حمد و سوره يا آنكه
فارغ شده و لكن هنوز بركوع نرفته باشد ادراك جماعت نموده هر چند بركوع امام نرسيده باشد و
همچنين اكر در حال قيام درك ننموده و لكن در ركوع امام را درك نموده چه قبل از ذكر چه بعد از ذكر چه
در اثناى آن مادامى كه از حد ركوع بدر نرفته باشد و احوط آنستكه مأموم درك تكبير امام را براى ركوع
نمايد چنانچه احوط آنستكه اكر كسى درك تكبير ركوع نموده طورى نمايد كه مشغول بذكر شود قبل از
آنكه امام رفع راس نمايد چنانچه احوط آنستكه مأموم بعد از آنكه تكبير ركوع را ادراك نموده ذكر امام را
در ركوع درك نمايد و قبل از فراغ امام از ذكر خود را با امام برساند و بعضى شرط كرده اند ادراك را

کتاب الصلوة

ادراک نکرده از رکوع ما نرا که اگر ادراک رکوع اصلا ننموده ادراک جماعت حاصل نشده اگرچه ادراک
تکبیرة الاحرام وقیام نموده باشد واین احوط اولی واگر شک کند که ادراک رکوع امام نموده یا نه پس بعد از
ذکر رکوع یا آنکه بعد از شروع بذکر این شک را نموده اعتبار ندارد و اگر قبل از شروع بذکر شک
نماید اقوی آنستکه اقتدا باطل است هرچند اگر تابع در رکوع گردد ماموم مخصوص باشد و تابع
رفع راس امام معلوم نباشد قول بصحت اقتدا اقوی است سیم آنکه ماموم وقتی حاضر شد که امام در
سجده اول یا دوم یا در تشهد اول یا تشهد آخر باشد مستحب است که ماموم تکبیر بگوید بقصد تکبیر
احرام علی الاقوی نه تکبیر بجهت هوی بسجود و با امام ملحق شود بجهت تحصیل فضیلت جماعت و
ثواب آن ولکن در متابعت سجده خصوص سجده ثانیه اعاده تکبیر نماید و نماز خود را باطل بداند
بواسطه بجا آوردن یک سجده یا دو سجده واگر همین تکبیر نماز را اتمام کند و بعد از آن اعاده نماید
یا آنکه بنا بر مبطلات نماز این نماز را باطل کند و بعد از آن تکبیر دیگر بگوید بقصد اقتدا اگر از
نماز امام چیزی باقی مانده باشد یا بقصد فرادی اگر باقی نمانده باشد شاید بهتر باشد و در متابعت
تشهد یا جلوس اعاده تکبیر نمی نماید و همان تکبیر نماز را اتمام مینماید هرچند عدم حاجت باعاده تکبیر
در متابعت سجده بلکه سجدتین نیز خالی از قوه نیست مثل عدم اعاده تکبیر در متابعت تشهد و زیادتی
رکن مثل زیادتی واجب غیر رکن در فرضیکه بامر شارع باشد مبطل نیست مثل زیادتی بجهت تحصیل
متابعت چهارم آنکه اگر بقصد اقتدا با امام تکبیر گفت و برکوع امام نرسید که امام از حد رکوع خارج
شده بود پس اگر ماموم برکوع رفت اقتدا باطلست و نماز هم باطلست واگر برکوع نرفت تا امام سر از رکوع
برداشت مخیر است ماموم ما بین چند چیز اول آنکه ملحق شود با امام در سجده اول و دوم یا دوم تنها
یا اگر سجده دوم تنها باقی باشد و تشهد را نیز با امام بخواند علی الاقوی که بر که است بلی احوط
اشتغال بمطلق ذکر یا بتشهد است نه بقصد توظیف یا سکوت است و بعد از آن راست شود و تکبیر
احرام دیگر بگوید بقصد جماعت اگر از نماز امام چیزی باقی مانده باشد و بقصد فرادی اگر چیزی نمانده
که اثناء ثواب جماعت در آن رکعت با او داده میشود و گذشت که بهتر آنستکه نماز خود را در این فرض باطل کند
یا بسند یا رفتن قبله و مخوان و بعد از آن تکبیر دیگر بگوید و اگر چنانچه تکبیر گفت و برکوع نرسید و بسجده
اول و دوم نیز ملحق نشده بلکه بتشهد تنها ملحق شده در اینوقت تکبیر دیگر ندارد بلکه همان تکبیر نماز
را اتمام میکند چنانچه گذشت دوم آنکه آن نماز را بفرادی تمام کند و عدول نکند یا آنکه عدول کند
از فریضه بنافله سیم آنکه منتظر شود که با امام ملحق بشود در رکعت بعد بشرط آنکه طول زیاد
نکشد و اگر در رکعت آخر باشد نتواند که ماموم مشغول بقرائت حمد و سوره شود تا وقتی

که امام راست شود چنانچه جایز است که نخواند و صبر نماید تا آنکه امام از دو سجده فارغ شود و برخیزد
شود آنوقت ماموم مشغول بقرائت حمد و سوره شود و لکن ظاهر آنست که بدرک جماعت و بدرک رکعت
حاصل نشده و محسوب نمیشود مگر یک رکعت بعد از این رکعت که اگر بعد از این رکعت فاتحه قیام رکعت
آینده و رکوع آن را ادراک کرد ادراک جماعت و رکعت هر دو را نموده و اگر قیام رکعت آینده را و رکوع آن را
بدرک ننموده ادراک الجماعة نموده بلکه اگر متابعت امام در سجود اول یا دوم یا تشهد یا قعود
بر تشهد نموده ادراک ثواب جماعت نموده و لکن ادراک الرکعة ننموده و بجهت ادراک جماعت ماموم
بعد از رفع سر از رکوع امام باید به نیت متابعت سجود جماعت حاصل نمیشود بجهت آنکه هرگاه
ماموم درک کند بعضی از رکعات امام و بعضی از رکعات دیگر را ادراک نکرده آنچه را که درک
نموده اول نماز حساب نماید و وقتیکه امام تسبیح میخواند ماموم در دو رکعت اول خود حمد
و هرگاه امام برکوع برود قبل از تمام کردن ماموم حمد و سوره را رخصت است ماموم را که قطع کند
قرائت حمد و سوره را و متابعت امام نماید چنانچه رخصت است که تمام کند و بسجود ملحق شود
چنانچه رخصت است که قصد انفراد نماید الا آنکه ظاهر آنست که ماموم وقتیکه علم دارد که امام حمد و
سوره را نمیتواند بکند قبل از رکوع امام نیت اقتدا را ابتدا در حال قیام نکند بلکه در حال تکبیر
گفتن امام بجهت رکوع اقتدا نماید و اگر پیش از این اقتدا نموده قرائت کند از حمد و سوره هر قدر که
ممکن شود هر چند بسم الله الرحمن الرحیم باشد یا سبحان الله در تسبیح باشد بدون ماموم مسبوق و نحو
اعاده نماز است بدهد جایی که ماموم بجهت متابعت امام ترک قرائت حمد نموده کلا یا بعضا ششم
آنکه اگر ماموم مشغول بنماز مستحبی بوده که نماز جماعت مهیا باشد و خوف درک ننمودن اول نماز
جماعت را دارد اتمام نماز مستحبی را داشته باشد جایز است که نماز مستحبی را قطع نماید و اگر بعد اتمام نماز مستحبی
خوف نرسیدن بنماز جماعت را نداشته باشد نماز مستحبی را تمام نماید و اگر مشغول بنماز واجب باشد که نماز
جماعت مهیا باشد پس اگر ممکن است که عدول نماید از نماز واجب به مستحبی عدول کند و تمام کند و بنماز
جماعت برسد و اگر بعد اتمام خوف نرسیدن را داشته باشد قطع نماید چنانچه گذشت و اگر ممکن نباشد عدول مثل
آنکه داخل در رکوع رکعت ثالثه شده آنوقت احوط تمام نماز است و لکن جواز قطع فریضه بجهت
ادراک نماز جماعت قوی مینماید خصوص هرگاه قصد جماعت بعد اتمام نماز و فریضه
بقطع نمودن باعث و اگر چه هر چند این قطع باعث و این جایز است بجهت اغراض دیگر مثل
موافق نمودن ماموم اول نماز خود را با اول نماز امام بلکه جایز است در اثنای جماعت عدول از
جماعت بجماعت دیگر خصوص اگر جماعت دیگر مشتمل بر مرتبه و فضیلت زایده باشد چنانچه جایز است

واحوط ترک جمع اینها میباشد هفتم آنکه هرجائیکه محل جلوس و تشهد ماموم نباشد و ١٦٥
لکن مخصوص متابعت امام در فضیلت جماعت بنشیند یا آنکه تشهد میخواند تجافی نماید یعنی مراد از تجافی
آنستکه خود را از زمین دور نماید و دو دست بنشیند و بچسپد بزمین مثل آنکه بسر پا مثلا
بنشیند و دو دست باید و کف دست را بر زمین گذارد و جمعی گفته اند که این تجافی در حال التشهد
واجب است و اکثر ذکر کرده اند که مستحب است و اولی و احوط است هرچند تا این خالی از قوت نیست
هشتم اگر ماموم امام را در رکوع ببیند و بترسد که اگر صبر کند تا آنکه داخل صف شود امام سر از
رکوع بردارد جایز است که در همانمکان خود تکبیر بگوید و در رکوع کند و در رکوع یا بعد از رکوع
یا بعد از سجده اول یا بعد از هر دو سجده یا بعد از راست شدن از سجده در بین راه برود بگام یا
بکشد تا آنکه ملحق بصف شود و ترک کند در حال راه رفتن قبل از لحوق با امام قرائت حمد و سوره
را یا ذکر رکوع را بلکه اگر بنا گذاشته که در حال رکوع یا بعد از آن ملحق بصف نشود مگر بعد از سجود
و راست شدن از آن و بعد از راست شدن دید که امام داخل در رکوع ثانی شد ماموم بعد از
دخول امام در رکوع ثانی نمی ترسد که اگر راه برود و بعد از دخول در صف با امام رکوع کند بتواند
که با امام نرسد در رکوع کند در همانمکان و بعد از آن در حال رکوع یا بعد از آن یا بعد از سجده یا
بعد از راست شدن از سجده ملحق شود و لکن این حکم مشروط است بآنکه ماموم از امام زیاده دور نباشد
که جایز نباشد با آن دوری اقتدا نمودن و آنکه مستلزم انحراف قبله نباشد هرچند لحوق بصف
و عدم انحراف قبله بقهقری رفتن باشد که اگر لحوق بصف بدون انحراف قبله ممکن نباشد
جایز نیست تکبیر گفتن و اقتدا نمودن و آنکه حایلی یا بلندی و پستی که مانع اقتدا باشد نباشد
هرچند عدم اشتراط شرط اول قوی است نهم آنکه جایز است برای ماموم که در حال نماز نیت
انفراد پس اگر بعد از رکوع امام در دو رکعت اول قصد انفراد نموده قرائت حمد و سوره از ماموم
ساقط است و اگر قبل از رکوع امام و بعد از فراغ از قرائت حمد و سوره قصد انفراد نموده هرچند
امام در تمام نموده باشد باز قرائت حمد و سوره از او ساقط است و اگر در اثنای قرائت امام ماموم قصد
انفراد نموده بقدری که امام خوانده است قرائت را نقد از ماموم ساقط است اصح آنکه اگر امام
بسم الله حمد را تماما گفته جایز است که ماموم اکتفا کند همان بسم الله و بعد از قصد انفراد باقی را
بخواند هرچند احوط آنستکه هر وقتیکه ماموم قصد انفراد کند قبل از رکوع دوباره احتیاطا
حمد و سوره را تمام بخواند و بعد از آن نماز را تمام نماید منفردا و اکتفا نکند بحمد و سوره که
بعضی را امام خوانده و بعضی دیگر را خودش خوانده بلکه بهتر آنستکه اگر امام شروع بقرائت قل هو الله

کتاب الصلوة

عء ۱ بقل یا ایها الکافرون نموده باشد رجوع بسوره دیکر نموده و از نصف کذشته ماموم بعد از قصد انفراد
همان سوره را بخواند و عدول بسوره دیکر نکند بلکه احوط اینستکه ماموم قبل از رکوع قصد
انفراد نکند و احوط از این اینستکه قصد انفراد نکند مطلقا مکر در حال ضرورت و هم اینکه واجب نیست
بر ماموم در دو رکعت اول نماز اخفاتی که اقتدا با امام عادل نموده قرائت حمد و سوره هر چند نماز
ماموم جهری باشد و مستحب هم نیست بلکه حمد و سوره از او ساقط است و مستحب است برای ماموم
لا اله الا الله و سبحان الله و صلواة و سایر اذکار بود در دو رکعت جهریه که ماموم بشنود قرائت امام را بلکه
همهمه را بشنود هر چند تمیز نکند باشد و مراد از همهمه اینستکه مجرد صوترا بشنود و تمیز قرائترا نتواند
هماندازه هم وجوب قرائت ساقط است استحباب هم ندارد بلکه کراهت دارد هر چند نماز ماموم اخفاتی باشد
بلکه قول بحرمت قرائت خالی از قوت نیست چنانچه وجوب خاموش شدن ماموم و کوش دادن او بقرائت امام
نیز خالی از قوت نیست پس احوط اینستکه در این حال مشغول دعا و استعاذه از شیطان یا ذکر نشود
مکر ذکر قلبی که منافات با خاموش شدن نداشته باشد و اکر نشنود حتی همهمه را هر چند بجهت بودن
یا بجهت کری یا مانع دیکری باشد در این صورت نیز وجوب قرائت ساقط است ولکن استحباب قرائت خالی از
قوت نیست و بهتر اینستکه اکر بخواند بقصد جزئیت نخواند و اکر در بعضی از حالات قرائت همهمه را
بشنود و در بعضی از حالات نشنود ترک کند قرائترا در حالتیکه میشنود و جایز است برای ماموم
در وقتیکه همهمه را نیز نشنود اینکه مشغول بذکر و تسبیح و حمد و صلواة شود و اما در رکعت سیم
و چهارم پس ماموم مخیر است ما بین حمد و سوره هر چند امام اختیار تسبیح یا قرائت نماید و اکر نماز
ماموم اخفاتی باشد و نماز امام جهری و هم چنین اکر نماز ماموم جهری باشد و نماز امام اخفاتی ماموم
تابع امام میباشد در جهر و اخفات نماز و جاهل باین مسئله نیز معذور است علی الاقوی هر چند
احوط اعاده نماز است اکر تابع امام نشد و جهر خواند مثل آنکه وجوب اخفات ثابت است بالنسبة
بقرائت حمد و سوره فقط نه غیر آنها و اما سایر اذکار پس وجوب اخفات در او نیست بلکه مستحب است اخفات
در جمیع اقوال حتی در تکبیرة الاحرام مکر در ماموم مسبوق که در رکوع با امام میخواهد ملحق شود و امام
برای او رکوع را طول دهد مستحب است که تکبیرة الاحرام را بلند بکوید تا اینکه امام بفهمد که ماموم
برکوع رسیده و زیاده از حاجت منتظر نشود و هم چنین اکر امام خطا نماید و غلط بخواند یا اینکه
خطا در افعال نماید ماموم میتواند که باذکار نماز و یا بقرائت قران یا بخواندن امام خود را تنبیه نماید بلند
باواز بلند چنانچه بجهت تنبیه صفوف جماعت و احوال امام نیز جایز است صدا بلند نمودن بقدر
رفع احتیاج هر چند حاجت رفع نشود مکر به بلند نمودن صدا بزیاده بر قدر متعارف که بلند نمودن

کتاب الصلوة

صدا را زیاده بر قدر مقدار بجهت حاجت ضرور بلند ندارد و در قنوت هم بعضی از علما نیز فتوی داده اند
که جایز است برای مأموم صدا بلند نمودن و این قول ضعیف است هر چند ضرر ندارد اگر صدا
بلند نماید در قنوت و لکن کلام اینست که جهر در قنوت برای مأموم راجح است یا نه اقوی عدم رجحان
جهر است برای مأموم یازدهم آنکه اگر امام خطا نماید باید که مأمومین امام را تنبیه نمایند و بعضی
تنبیه مر قوم را واجب دانسته اند و قول بوجوب ضعیف است و لکن احوط است و اگر چنانچه تنبیه نکرده
عمداً یا سهواً پس اگر خطاء امام در غیر رکن بوده و محلش منقضی شده اقتدا باقی باشد و اگر
چنانچه محل تنبیه از برای امام فوت شده و لکن از برای مأموم محل تدارک آن غلط باقی باشد مثل
اینکه امام حمد و سوره را غلط خوانده یا خلاف ترتیب خوانده و مأموم تا رفت تنبیه کند امام رفت
برکوع در این وقت مأموم خود صحیحاً قرائت نماید و بعد از آن با امام ملحق شود هر چند اکتفا بقرائت
امام خالی از قوة نیست بلکه هرگاه امام بعد از تکبیرة الاحرام ترک قرائت حمد و سوره نمود سهواً
و رفت برکوع جایز است برای مأموم که او نیز ترک قرائت حمد و سوره نماید و متابعت کند امام را
در رکوع چنانچه لازم نیست بر مأموم قصد انفراد یا قرائت حمد و سوره تماما نماید و بعد از آن
ملحق شود بلکه جایز است از برای شخصی که ابتدا اقتدا کند در رکوع با امام با علم مأموم
که امام سهواً ترک قرائت حمد و سوره نموده چنانچه گذشت و اگر خطاء امام در رکن باشد
این وقت بر مأموم لازم است بجا آورد آن رکن را صحیحاً و اقتداء با امام بعد از آن صحیح نیست بجهت
اینکه نماز امام باطل شده و صحیح نیست دوازدهم آنکه مستحب است که امام طول بدهد رکوع خود را
بمقابل آنچه معتاد در طول رکوع بوده بجهت انتظار کسانیکه تکبیر گفته اند و داخل در نماز
شده اند هرگاه امام بفهمد که اگر طول بدهد رکوع را این مأمومین برکعت میرسند بلکه این
استحباب ثابت است از برای مأمومیکه اراده دخول بنماز داشته باشد بلکه مقدار طول منوط است
بمقداریکه اطمینان حاصل شود که مأموم با امام رسیده سیزدهم آنکه مستحب است که امام دعاهای
مخصوص خود نکند بلکه بلفظ جمع بخواند چنانچه مستحب است که امام برای نافله انحراف کند و بجای
دیگر رود و نافله کند چنانچه مستحب است که صلوة امام در طول مناسب حال اضعف مأمومین باشد
چنانچه امام نباید که نمازیکه معراج جنسا میشود سبب عذاب کسی شود بلکه نماز را از وقار به
بیندازد و بسیار دیگر طول ندهد که باعث تنفر یا شکایت مأمومین شود چهاردهم آنکه مکروه
است راه دادن اطفال و مجانین و عبید بلکه غیر اهل فضل را در صف اول پانزدهم آنکه اگر
مأموم داخل در نماز شده و لکن نمیداند که در دو رکعت اول است تا قرائت از او ساقط باشد

و نخواند با آنکه بعد دو رکعت اخیر است که ماموم باید قرائت نماید بعد ابتدا قرائت لازم است اشتغال او بذکر
ممکن نشد که لازم است بسمله و نخوانند بقصد آنکه جزء نماز است بحسب ظاهر شرع و لکن اگر بنا
واقع بخواند با این معنی که اگر بعد دو رکعت اول است این قرائت قرآن باشد و اگر بعد دو رکعت اخیر است
این جزء صلوة باشد شاید بهتر باشد و اگر چنانچه خواند و معلوم شد که بعد دو رکعت اول است ضرر
ندارد و چنانچه اگر در اثنای قرائت معلوم شود که بعد دو رکعت اول است قطع میباید کرد و درجائیکه
ماموم بوده که بخواند حمد و سوره را و نخواند سهوا تا آنکه امام رفت برکوع پس ضرر ندارد
و ملحق شود بامام بعد در رکوع و اگر عمدا نخواند تا آنکه امام رفت برکوع و معلوم شد که بعد دو رکعت
اخیر است معصیت نموده و بخواند و بعد از آن ملحق شود بامام در هر جائیکه ممکن باشد لحوق
با آنکه قصد فرادی نماید هر چند جواز لحوق بامام بعد در رکوع با ترک قرائت حمد و سوره عمدا نیز
خالی از قوة نیست ولی احوط اعاده نماز است بنابر فرض و اگر عمدا نخواند و معلوم شد که بعد دو
رکعت اول است بحسب ظاهر معصیت کرده و لکن اشتراط در نماز نشده او هر چند احوط اعاده است
شانزدهم آنکه مستحب است از برای شخصیکه بفرادی نماز کرده اعاده آن نماز بجماعت و بنحو
استحباب و هم چنین اگر جماعت میسر شود چه آنکه بامام اعاده کند یا بماموم و تخصیص ندارد
استحباب بمرد بلکه بعد زن و صبی نیز هم جاریست بلکه از برای ماموم و از برای امام اعاده نماز بجماعت
کرده اند نیز مستحب است بلکه بعید نیست برای طالب بعضی دیگر خصوصا اگر جماعت ثانیه مشتمل بر مزیت و فضیلت
زائده باشد و زیاده بر یک دفعه اعاده نمودن خالی از اشکال نیست و احوط ترک است
جواز زیاده تا هر چند جماعت خالی از قوة نیست و اگر دو نماز را مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشا را
بفرادی نموده و بعد جماعت را درک نموده که یکی نماز اول را مشغول است یا دیگری نماز دویم را مراعات
ترتیب را بعد اعاده نیز نماید هر چند اشتراط ترتیب خالی از تامل نیست چنانچه شرط نیست
بلکه اعاده یکی کافی است بلکه میتوان اعاده نماز ثانی نماید نه اول چنانچه جایز است اشتغال او بهم
بنماز دویمی اعاده نماز اولی بلکه دور نیست تعیین آن بجهت اعاده نماز دویم
زلزله و باد در آن جماعت بعد نماز منفرد یا ادائی یا نماز قضائی بلکه نماز جماعت بعد نماز ثانی
وقت با آنکه ظاهر اخبار اعاده است قضا چنانچه هر گاه در وقت عمدا ترک جماعت کرده بفرادی
نموده اند و بعد از آن پشیمان شده اند جایز است که بجماعت اعاده نمایند هر چند که
گذاری نباشد خالی از صرف جماعت مطلوب و محبوب است هم آنکه از اخبار مستفاد
میشود که صنف اقتدا نکنند از بنده

مفلوج یا نابینا یا کور یا مجذوم یا صاحب صحرا و کسیکه فضیلت دینی داشته باشد با کسیکه از او با فضل
تر اند داشته باشد و کسیکه با وضو باشد با کسیکه با تیمم باشد و کسیکه حاضر باشد با کسیکه
مسافر باشد و عکس و صاحب مسجد یا خانه بغیر صاحب مسجد و خانه و این منع از روی اولویت است
نه از روی حتم و لزوم بلکه بعضی ذکر کرده اند که مکروه است که پیش نماز مجهول باشد اگرچه
عالم باشد چنانچه مکروه است که حجام باشد اگرچه زاهد باشد یا دباغ باشد اگرچه عابد باشد
و همچنین مکروه است که کور باشد یا فالج باشد یا برص یا جذام داشته باشد مگر آنکه امام جماعت
عیبی باشد که در این علتها مثل او باشند و همچنین مستحب است برخواستن برای نماز نزد
گفتن قد قامت الصلوة و از برای امام مستحب است که آخر از همه ماموین بایستد و مستحب است
که صف را پر کنند و فرجه نگذارند و با وجود آنکه صف اول یا دویم خالی است صف سیم و چهارم
را پر نکنند بلکه مستحب است اگر کسی فرجه در صف پیش بیند آن فرجه را پر کند و در اینجا بایستد
هرچند اهل آن صف کراهت از او داشته باشند و مستحب است برابر کردن صفوف باشد بلکه در
حدیث است که آنها باید که آن فرجه را پر کنند و ایستاده اند اکرام ندارند و مستحب است که اول صفها
راست کنند بر وجهیکه دوشها برابر هم باشند در وقت ایستادن و زانوها برابر هم باشند
در وقت نشستن و هر چند ممکن باشد جهت ماموم مکان آنست که با امام نزدیکتر باشد و صف اول بهتر
است از صف دویم و همچنین تا صف آخر مگر در نماز میت که صف آخر بهتر است از صف پیشتر و صف
اول و جانب راست صف افضل است از جانب چپ با همه ادله که صف اول بهتر است از صف دویم و همین
است که صف اول را مخصوص اهل فضل قرار دهند یعنی کسانیکه بحسب علم یا عمل یا عقل زیادی
داشته باشند و بهتر اجتماع این سه صفت چنانچه بهتر است که در صفوف بعد بحسب مراتب بعد نیز همه
ملاحظه شود پس اهل فضل صف ثانی را پست تر از اهل صف اول قرار دهند و اهل صف سیم را پست تر
از اهل صف دویم قرار دهند و همچنین و بهتر آنست که اهل صف اول هوشیار باشند که اگر بر
امام سهوی و خطائی حاصل شود تنبیه نمایند امام را و اگر ماموم یکنفر باشد و مرد باشد در پهلوی
راست امام بایستد و اگر زن و خنثی باشد در پشت سر امام بایستد و اگر ماموم مرد باشد و زیاده
بر یکنفر باشد مستحب است که امام را مقدم بدارند و در پشت سر امام بایستند مگر آنکه امام و ماموم
برهنه باشند پس پهلوی یکدیگر می نشینند و امام در وسط ماموین می نشیند و اندکی
زانوهای خود را مقدم میدارد و عوض رکوع و سجود اشاره میکنند بسر و ایما برای سجود را
مثل ایما برای رکوع قرار نمیدهند بلکه سر را در ایماء برای سجود بیشتر پائین میبرند و اگر امام و ماموم

کتاب الصلوة

نزد باشند به پهلوی یکدیگر بایستند و مکروه است شروع بنافله نمودن بعد از قد قامت الصلوة
بلکه بعد از شروع باقامه نیز مکروه است و مکروه است که مأموم تنها بایستد و داخل در صف نشود
هرچند زن باشد و صف زنان نیز باشد مگر اینکه در صفها مکان خالی نباشد و اگر در این
وقت خود را در جناح امام قرار دهند بهتر است و در روایتی که دیده از وقت کراهت داشته
باشد که کسی او را بطلبد و داخل در صف کند و اجابت او نیز معلوم نیست که صحیح باشد مگر
اینکه همه اهل آن صف بعضی را و طلب نفس بطلبند ● مقصد هشتم در نماز مسافر
بدانکه نماز مسافر قصر میشود بچند شرط اول آنکه سفر او بقدر مسافت باشد و مسافت هشت
فرسخ است در رفتن تنها یا آمدن تنها یا در رفتن و برگشتن هر دو که چهار فرسخ برود
و چهار فرسخ برگردد با اتصال سیر در یکروز یا یکشب یا یکشبانه روز که شب در اثنای آن باشد
بتفصیلیکه میاید انشاء الله تعالی و فرسخ سه میل است و میل چهار هزار ذراع است بذراع مستوی
الخلقه و هر ذراع دو وجب میباشد پس فرسخ شرعی دوازده هزار ذراع میباشد و قدر کمتر از
مسافت مزبوره قصر نمیکنند اگرچه بسیار کم باشد چنانچه دو یکمتر از چهار فرسخ قصر نکنند هرچند
بتکرار آمد و شد هشت فرسخ یا زیاده راه طی نماید و همچنین اگر از چهار فرسخ یک وجب مثلا
کم باشد مسافت نیست و قصر نمیکنند نه در رفتن و نه در برگشتن مگر آنکه برگشتن هشت
فرسخ باشد که در اینوقت قصر میکنند در برگشتن نه در رفتن بلکه هرگاه چهار فرسخ کمتر
برود و هفت فرسخ برگردد نیز مسافت نیست اگرچه در همان روز برگردد و اگر دو فرسخ برود
براهی و شش فرسخ برگردد از راه دیگر یا آنکه سه فرسخ برود براهی و پنج فرسخ برگردد از
راه دیگر و بخوان از ترکیب رفتن و برگشتن که کمتر از چهار فرسخ در رفتن تنها یا برگشتن
تنها نباشد قصر نکنند هرچند احوط جمع میباشد پس اگر سفر شرعی در مسافت قصر و اتمام دو راه
داشته باشد یکی دو فرسخ و دیگری هشت فرسخ اگر از دو فرسخ رفت تمام میکند و اگر از این
اگرچه قصد عود از هشت فرسخ داشته باشد و در برگشتن قصر نماید اگر از راه هشت فرسخ
برگردد و اگر از راه هشت فرسخ برود قصر میکند هرچند بقصد کم کردن نماز از این راه رفته
حتی در برگشتن و مظنه مسافت اعتبار ندارد بلکه باید که یقین مسافت نماید تا قصر کند هرچند از زود
یکساعت طی کند یا بیشتر بشرط آنکه از سیر متعارف بسیار طول را ازین خارج نباشد یا نشود
مثل آنکه از جهت مشقت قطع طریق بسبب برف و باران یا سنگلاخ بودن آن یا بسبب مخالف
و بخواه طول بکشد نه آنکه عمدا مثلا هشت فرسخ را طی کند بجهت محض تفرج و تنزه

هر چند با قصد سفر باشد یا آنکه مسافر از سفر رجوع کرده و نزدیک بوطن رسیده و لکن ۱۷۱
عمدا اندیشه اقامت و خارج نزدیک بوطن مدة زیادی بماند تمام نماید بجهت آنکه از اسم مسافر بودن
خارج نشود بلکه از بعضی از مشایخ ما ظاهر میشود که اگر شخصی در بلدی یا مکانی بنشیند
با عیال سالهای بسیار بماند اگر چه پنجاه سال باشد مثلا و آن بلد را ماوی و مقر خود قرار دهد
نه بقصد توطن و ملکی نیز در آنجا نداشته باشد هر گاه از آن بلد سفر نماید بعد از سفر بر
گردد با مکان یا آن بلد محتاج نیست به نیت تمام نماز بقصد اقامه یا ماندن سی روز متردد را
بجهت آنکه قاطع بودن اینها برای مسافر و برای این شخص در بودن مسافر صادق و بنشیند سی
باید تمام نماید نه قصر هر چند قواطع سفر برای این شخص در فرض مزبور حاصل نشود بلکه میشود
گفت که ماندن با این مهلت در آن بلد باعث آن میشود که آن بلد و آن مکان بمنزله وطن او شود
عرفا بلکه اگر شخصی در بلدی یا مکانی قصد ماندن نماید مدة بسیار بقصد تحصیل علم یا تجارت
یا اغراض دیگر او نیز باید تمام نماید در اول ورود بآن بلد یا بعد از شش ماه یا بعد از چند روز
یا مدة قلیله بلکه از اسم مسافر خارج شود هر چند قواطع دیگر فرض نشود بجهت آنکه قصد ماندن
بسیار بمنزله توطن باشد یا بجهت آنکه این شخص در فرض مرقوم بقصد مرقوم از اسم مسافر
خارج میشود هر چند بعضی از علماء ما فتوی بقصر نماز در این فرض داده اند مگر اینکه قصد اقامه
کنند یا سی روز متردد در آن بلد بمانند که در این وقت تمام میباید نه قصر و این قول اقوی نیست هر چند
در این فرض و سایر فروض احوط جمع است و مثلا بالا رفتن بمناره و درخت و پایین رفتن بچاه
و فرو رفتن بدریا و نحو آن از سفر شرعی حساب نمیشود حتی مثل بالا رفتن برکوه چه از جوانب آن
برود چه از فوق آن اگر کوه در خود بلد باشد و اما اگر دور از بلد باشد بسا میشود که اسم
سفر بر بالا رفتن بآن حاصل میشود چنانچه اگر پایین رفتن بچاه و فرو رفتن بدریا و بالا رفتن
بمناره و کوه طریق مقصد واقع شود بصدق سفر بر آن میکنند فرو نشست بحسب ظاهر در
صدق سفر و عدم صدق آن میان علو و تحتی مثل کوه و علو و تحتی مثل مناره و طی مسافة در رفتن
بالای برج و قلعه نیز باعث صدق سفر نمیشود هر چند تجاوز از حد ترخص نماید چنانچه
بسا میشود که باعث صدق سفر میشود و از بعضی علماء ظاهر میشود که هر گاه قطع مسافة
بطور دایره یا دوایر یا بتردد خطی کرد که عرض آن خط تمام مسافت از بلد باشد باید قصد
سفر نمیکنند و از بعضی از اجله مشایخ ما خلاف آن ظاهر میشود و ظاهر آنستکه مسافت دوریه
که بحسب دایره فرض شود بر چند قسم است اول آنستکه هشت فرسخ فرض شود و لکن در دور بلد

فرض

باشد ظاهر اینستکه در این قسم قصد سفر نمیکنند غالبا مثل سیر در خود بلد دوم انستکه قصد
سیر نکنند مثل اینکه راه بلد منحصر باشد بعبور از دروازه یا کوهی که محیط ببلد باشد و این نیز چند قسم
اول انستکه مقصد شخص در اخر دائره فرض شود که بجهة فرار از دشمن مثلا عود بمکان اول نماید
در این قسم لازم است قصر باعتبار قطع تمام مسافت بر فرض نه نهایة باعتبار تلفیق دوم انستکه
در اخر دائره نباشد بلکه در سیر چهار فرسخ باشد در این فرض نیز لازم است قصر چه بعد از وصول
بمقصد از باقی مسافت بر کردد یا از همان راهی که امده بر کردد مکر اینکه در صورة ثانیه مسافت تلفیق
حاصل میشود و در صورة اولی بغیر تلفیق هرچند احتمال تلفیق خالی از قوة نیست باعتبار قصد عود
نیز جمیع مسافة سیم انستکه مقصد دون کمتر از چهار فرسخ باشد پس هرکاه قصد عود از همان راهیکه
امده است داشته تمام مینماید و هرکاه قصد عود از باقی مسافت داشته باشد ظاهر اینستکه قصر
باشد باعتبار قطع مسافة ذهابیة بالتلفیق باعتبار قصد قطع مسافت فرسخی زائده علاوه بر مقصد
که مجموع ان چهار فرسخ میشود در عود حقیقة هرچند احتمال تمام نیز میرود و کیف کان احوط جمع است چهارم
انستکه مقصد بدرز زیاده بر چهار فرسخ فرض شود پس اکر قصد عود از همان راهیکه امده دارد بی
اشکال حکم او قصر است و اکر قصد عود از باقی مسافت دائره دارد حکم ان مثل حکم فرض ثانی از قسم ثانی است
واما فرض نزد در خطیکه عرض ان خط محاذی مکان ان بلد باشد پس اکر مراد از نزد تکرار امد و شد
باشد که مسافت بتکرر حاصل شود و ان خط بنفسه کمتر از چهار فرسخ باشد پس اقوی عدم وجوب قصر خواهد شد
هرچند بخوم قوم نباشد و اکر مراد از نزد مجرد قطع و سیر باشد و خط مفروض نیز کمتر از چهار
فرسخ نباشد اکر ان خط در قرب بلد فرض شود پس عدم صدق سفر مسلم لکن از جهة قرینه از
جهة خط مفروض و اکر در بعد فرض شود عدم صدق سفر ممنوع است و همچنین ظاهر میشود از بیند
استاد اعلی الله مقامه که اکر شخصی سفر کند بسوی بلدی و بعد از وصول بان بلد سفر کند از ان بلد
ببلد دیکر قصر میکند اکر مجموع بقدر مسافت باشد هرچند بخط واحد مسافت حاصل نشود و این
قول قوی است اکر از اول قصد سیر تمام ان بلد را داشته باشد و ثابت میشود مسافت باخبار و بخبر
دو عادل و بحکم حاکم و شیاع و باخبار صاحب بلد بعد مسافت مثل مالک مزرعه یا مستاجر امین و بخبر
عدل واحد ثابت نمیشود و همچنین شهادة غیر عادل و مرد و زن هرچند مظنه حاصل شود
هرچند احوط جمع است و اکر دو شاهد عادل مثلا با دو شاهد عادل دیکر تعارض کنند پس اصل
مسافت بودن و نبودن با مسافت دیسکنی با نسبت اقوی تمام و احوط جمع است و شک در مسافت
شرعیة تمام مینماید و فحص هم بر او لازم نیست هرچند فحص احوط است با امکان و احوط از ان جمع است

1 اگر شک از جهت تحقق مقدار مسافت موجب قصر باشد و اگر شک از جهت جهل بحکم شرعی از مسافت
باشد در این صورت مخصوص علی حال لازم است یا اجتهاد یا تقلید مگر آنکه عمل باحتیاط نماید و
اگر شک بوده در مسافت شرعیه قصر نماید و بعد از نماز معلوم شود که مسافت نبوده لازم است اعاده نماید
در وقت و قضا نماید در خارج وقت بتمام و همچنین اگر شک خود باقی بماند و اگر معلوم شود که
مسافت بوده اعاده نماید قصرا مگر در صورتیکه ملتفت بقصر و اتمام هیچ وجه نبوده و اگر
شک در مسافت شرعیه تمام نماید و بعد از نماز معلوم شود که مسافت نبوده یا شک خود باقی
مانده اعاده لازم نیست و اگر معلوم شود که مسافت بوده احوط اعاده بلکه قضا هم با تقصیر
هر چند قول بسقوط اعاده و قضا خالی از قوه نیست و اگر شک در مسافت شروع بنماز نموده
و در اثنای نماز معلوم شود که مسافت بوده پس اگر قصد ظهر یا عصر مثلا نموده و التفات بقصر
و اتمام ننموده نماز او صحیح است و نماز را اتمام نماید نه قصر و همچنین اگر ملتفت بقصر و اتمام بوده
ولکن قصد تمام نموده و اگر قصد قصر نموده احوط آنست که عدول کند از قصر بتمام و اتمام این
نماز نماید و اعاده نیز نماید تماما هر چند بطلان نماز و لزوم استیناف آن تماما و عدم لزوم
اتمام آن قوی میباشد خصوصا اگر قصد قصر از روی جهل یا غفلت نبوده بلکه عمدا و عالما
بوده که مبدا آنست که تکلیف او در این فرض تمام است و اگر در اثنای نماز معلوم شود که مسافت نبوده
پس اگر قصد ظهر یا عصر نموده بدون التفات بقصر و اتمام نماز او صحیح است و نماز را اتمام نماید
قصرا اگر داخل در رکوع رکعت ثالثه نشده باشد و اگر داخل در رکوع رکعت ثالثه شده باشد
احوط اتمام نماز است تماما و اعاده آنست قصرا و اگر قصد تمام نموده عدول کند بقصر اگر محل
عدول باقی باشد و اگر محل عدول باقی نباشد احوط اتمام و اعاده آنست قصرا و اگر قصد قصر
نموده نماز را قصرا اتمام نماید و نماز او صحیح است اگر قصد قصر از روی جهل یا غفلت بوده هر چند احوط
اعاده آنست در این صورت بلکه لزوم اعاده قوی است اگر نیت قصر را عمدا و عالما بوده که مبدا آنست که
تکلیف او در این فرض تمام و نیت تمام است بغرض تعرض قصر و تمام نه نیت قصر و در آخر صلوة مسافر
نیز میباید فرق و عدم تبیین دار نیت قصر یا تمام و خود قصر و تمام و ابتدا مسافت از آخر قلعه و آخر خانها
و آخر خیمهها از بلاد و دهات و جماعات و آخر خانه و آخر کاروانسرا یکه با او بنای یکی بنا باشد
و آخر محله از بلاد بزرگ است اگر محله بزرگتر از شهرهای متعارف نباشد و اگر باشد از آخر محله
این محله بزرگ است و اگر آن محله بزرگ مشتمل بر محلات نباشد بعید نیست مسافت و ابتداء آن از محله نقد
این محله بزرگ یا از بلد متعارف نقدیر این محله باید نمود و لکن ثانی اقوی است و اگر در صحرا باد گیرا

یا جائی باشد که بلد و جماعتی نباشد ابتداء مسافة از مکانیست که ابتدا شمردن از آنجا مینماید ۱۷۲
دوم آنکه قاصد مسافة باشد هر چند بتبعیت باشد مثل زوجه و غلام و اسیر و خادم بلکه
رفیق و اهل و عیال او مادام که قصد مفارقت نداشته باشند که اگر قصد مفارقت داشته باشند
هر چند حرام باشد مثل زوجه و عبد و اجیر خاص تمام نمایند چنانچه اگر قصد متبوع را ندانند
تمام مینمایند بلکه شیخ استاد صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه شرط کرده است در قصر کردن
تابع که علم بقصد متبوع داشته باشد پس اگر تابع نداند قصد متبوع چون را تمام کند هر چند
مسافت بسیاری را قطع کند بنا بر این اگر در اثنای مسافة معلوم شود از برای تابع قصد متبوع
مسافت را باید از آنوقت تابع قصر میکند اگر بعد از علم تابع مقدار مسافة باقی باشد و الا تابع
تمام میکند هر چند متبوع قصر کند و مجرد قصد تبعیت بدون علم بقصد متبوع موجب
قصر نمیشود و الا باید که قصر لازم باشد بر هر طالب الحاجی که روانه شود با حاجی و مگر بعد از حصول
مسافة هر چند نداند و لکن عدم اشتراط علم در خصوص تابع با بقاء بر تبعیت یا بودن قصد متبوع
بمقدار مسافة مثل عدم اشتراط علم بمسافة در حق متبوع خالی از قوة نیست پس هر زمانیکه تابع ببیند
که متبوع قصر میکند او نیز قصر میکند هر چند بعد از علم تابع باقی مانده از سفر بقدر مسافة نباشد
پس شرط نیست در قصر نمودن تابع علم بقصد متبوع در اول سفر و حصول علم فی الجمله کافی است و
شاید همین مراد شیخ استاد ما باشد بلی اگر قصد متبوع را ندانند و لکن عازم بر مصاحبت و تبعیت باشند
چه عازم بر خلاف تا مرتبه باشند یا مطمئن بمصاحبت یا مفارقت نداشته باشند قاصد مسافة نیستند
و لازم است که تمام نمایند هر چند اکتفا بظن مصاحبت بحسب عادت خالی از قوة نیست بلکه از بعضی ظاهر
شود که شرط قصر نمودن تابع اطمینان تابع است ببقاء متبوع بر قصد مسافة پس اگر اطمینان نداشته
باشد ببقاء متبوع بر قصد مسافة هر چند اطمینان ظنی باشد قصر نمیکند تابع هر چند قصد تبعیت
داشته باشد و لازم نیست بر تابع که استعلام از متبوع نماید هر چند احوط است چنانچه لازم نیست بر
متبوع که اخبار نماید هر چند تابع از او سوال نماید و اکتفا بقول متبوع در قصد مسافة و قطع اقامه
و نحو آن خالی از قوة نیست چنانچه بعضی گفته اند که اظهر عدم اکتفاء بقول آن میباشد و شرط
نیست در سفر اختیار و رضای بسفر پس مجبور بر سفر هر چند مجبوری باشد که او را بر دابه ببندند
یا در میان صندوق بگذارند و ببرند اگر غایت مقصد جابر را بداند که بقدر مسافة یا اکثر است در
اول قصر و در ثانی تمام نماید و اگر بداند یا احتمال تخلص بعد از جابر یا رجوع جابر را از جبر بعد
بحسب عادت پس قصد مسافة ندارد و اگر کسی دنبال گریخته یا استقبال مسافری یا طلب بدونی که

قرار کرده باشد یا بخواهد برود و قصد مسافت نداشته باشد اصلاً یا اینکه مقصودش یافتن
کسی بخصوصه باشد خواه مقصودش بقدر مسافت حاصل شود یا نه نماز را تمام کند هرچند زیاده
بر مسافت برود و باید در برگشتن اگر بقدر هشت فرسخ باشد قصر میکند و ضم نمیکند قبل از رفتن را
یا بخیر رفتن را ضم نمیکند بعد از رفتن را به برگشتن مثلاً اگر با شتر از امثال ابل برود در حالیکه
بداند که ملاقات نمیشود بعد از مسافت خواهد بود قصر نماید بجهة قصد مسافت و اگر نداند که در
کجا ملاقات خواهد نمود و همین حالت تا پنج فرسخ از راه طی نموده بعد معلوم شد که سه فرسخ دیگر
باید برود و دیگر برگردد ضم نمیکند سه فرسخ با قصد را با پنج فرسخ بی قصد و هم چنین ضم نمیکند
سه فرسخ رفتن را با هشت فرسخ برگشتن تا اینکه باعث شود ضم نمود که در این سه فرسخ رفتن نیز
قصر نماید و هم چنین اگر مسافت شش فرسخ است پس چهار فرسخ بی قصد رفت و بعد از آن قصد نمود
که دو فرسخ باقی مانده را برود و از آنجا برگردد ضم نمیکند این دو فرسخ رفتن را با شش فرسخ برگشتن
که هشت فرسخ شود پس نماز را باید که تمام نماید و کافیست در لزوم قصد قصد مسافت و اعتبار و
شرط نیست در حصول سفر شرعی علم بمسافت شرعیه پس اگر سفر کنند بسوی مکانیکه ندانند بقدر
مسافت است یا نه و لکن در اثنای سفر معلوم شد که بمقدار مسافت است قصر میکنند بعد از علم اگر
چه باقی بمقدار مسافت شرعیه نباشد بلکه مادامیکه معلوم نشده باید نماز را تمام نماید و کافی
است در قصد مسافت احد و شان و عدم قصد خلاف پس منع نمیکند ارادۀ نوم یا جنون یا اغماء در اثنای
مسافت بلکه اگر در اول سفر نائم یا مغمی علیه یا مجنون بوده و در اثنای سفر بیدار یا عاقل شده و یا به
هوش آمده اعتبار با مقدار از مسافت نماید بلکه بعد از زوال نوم و اغماء و جنون اگر باقی
بقدر مسافت باشد قصر نماید و اگر بقدر مسافت نباشد تمام نماید مگر آنکه تابع باشند که در
این وقت قصد متبوع و استمرار قصد او کافیست و واجب است قصر هرچند باقی بقدر مسافت نباشد
و جمع احوطست و قصد صبی ممیز در سفر کافیست خصوص اگر عبادۀ صبی را شرعیه بدانیم بلکه صبی
غیر ممیز قصد ولی بمنزله قصد او میباشد و بعد از تمیز یا بلوغ اگر اختیار تبعیت نمود قصد
متبوع کافیست و الا حکم قصر و اتمام تابع قصد خودش میباشد هرچند احوط جمع میباشد
در صورت حصول مسافت بغیر قصد او یا با قصد او و اگر قصد کند مکانی را که بعد از شروع
در او منقسم شود به راههای مختلفه که بعضی بقدر مسافت باشد و بعضی کمتر و مشخص نکرده
سیر نماید باید تمام کند چرا که اول امر ملتفت بآن باشد یا نه و کافیست در حصول قصد مسافت
اراده سیر بمقدار مسافت بحسب عزم و نیت خود هرچند احتمال بدهد که مانعی عارض شود هرچند

۱۷۶ اتمام مظنون الحصول باشد یا مادامیکه از عزم خود منحرف نشده باشد و مادامیکه مانع بالفعل
موجود نشده باشد بلی اگر ملتفت مانع محتمل الوجود شود و بجهة احتمال وجود مانع مردد شود در
رفتن و برگشتن در اینوقت قصد مسافت حاصل نیست و ظاهر اینستکه در موانع خبر اخبار نیز مثل
موت حتم بعدم انشرط بنا باشد و ظن بجد و شان نیز مانع نیست و مجرد امکان کافی است مثل
ظن بعدم اتمام نماز بموت و نحو آن که ضرر نمیرساند پس با مظنون بودن قصد سفر بلکه قصد اقامت
متحقق میشود بخلاف قطع بموت که اغلب مانع حصول قصد مسافت میباشد هر چند قصد شرایط باشد
که نعشش را نیز با تمام قصد برسانند بلی ظن بحصول مانع بل با احتمال عرفی مانع قصد مسافت میشود
سیم اینستکه این قصد مستمر باشد تا آخر مسافت شرعیه پس اگر عدول نماید در اثنای مسافت یا مردد
شود بجهة توقع رفیق و نحو آن پس اگر بعد از تجاوز از حد ترخص و قبل از بلوغ بچهار فرسخ باشد
در اینوقت تمام نماید و روزه را بگیرد و همچنین اگر قبل از تجاوز از حد ترخص باشد و اگر بعد از
تجاوز از حد ترخص و بعد از بلوغ بچهار فرسخ باشد در اینوقت لازم است قصر و افطار مگر
آنکه قاطع سفر حاصل شود یا قامه ده روز نیت برگردد در ماندن و رفتن تا سی روز در جائیکه
اتمام لازم است عمل و قصر پیش از عدول و تردد را اعاده لازم نیست و اگر دوباره عازم همان
سفر یا سفر دیگر گردیده این بر چند قسم است اول اینستکه سفر بعد از عزم بنفسه بقدر مسافت شرعیه
میباشد یعنی حاجت بانضمام مقداریکه آمده در اینوقت بی اشکال قصر مینماید دویم اینستکه
مسافت سفر بعد از عزم بقدر مسافت شرعیه بنفسه نباشد بلکه محتاج باشد بملاحظه ضم بمقداریکه
آمده و این نیز بر چند قسم است اول اینستکه با تردد یا عدول از سفر مقداری از مسافت را قطع نموده
در این قسم اقوی اینستکه حکم مسافت سابقه باطل نمیشود و این تردد یا عدول قاطع سفر مثل اقامت
نمیشود و لازم نیست در حصول قصر مسافت جدیده بلکه اعتبار مسافت از محل اول میشود نیز از همین
محل که دوباره عازم سفر شد پس اگر مقصود او بعد از عزم سفر ثانیا اقل از مسافت باشد بنفسه
و یا ملاحظه ضم محل اول بقدر مسافت یا زیاده باشد باید قصر نماید نه تمام سیم معتبر نیست در لزوم
قصر شروع بسیر و قصد طی مسافت ثانیا چنانچه حد ترخص از محل اول معتبر است نیز از محلیکه ثانیا
عزم سفر نموده هر چند احوط جمع است میان قصر و تمام دویم اینستکه قدری از مسافت را با تردد
یا عدول قطع نموده و لکن در حصول مسافت شرعیه حاجت بانضمام این مقدار نباشد در این قسم نیز
اقوی قصر و احوط جمع است سیم اینستکه حصول مسافت شرعیه محتاج بانضمام این مقدار نیز باشد
در اینوقت اگر این تردد و عزم بر سفر ثانیا بعد از چهار فرسخ باشد نیز اقوی قصر و احوط جمع است

واگر قبل از چهار فرسخ باشد اقوی تمام و احوط جمع است والله العالم و هکذا قید دوم استمرار قصد است سیم
قصد مطلق سفر پس اگر در اثنای این سفر عدول نموده بسفر دیگر که مسافت او نیز حاصل شود ضرر
ندارد در لزوم قصر چهارم از شرائط قصر اینست که در اول سفر و ابتدای آن عازم باشد که قبل
از بلوغ بحد مسافت شرعیه قواطع سفر را بجا نیاورد مثل اینکه اقامه یا مرور بوطن ننماید که اگر قاصد
باشد که در اثنای مسافت قواطع سفر را بجا آورد مثل اینکه اقامه یا مرور بوطن نماید پس قصر نمیکند
اصلا و همچنین اگر باقی بر این عزم باشد پس اگر قبل از رسیدن به مسافت اراده قطع نمود و بعد از آن قصد اقامه
یا قصد مرور بوطن نماید تا آنکه مردد شود پیش از این قصد با ترک بدنه تکلیفش او قصر است و بعد از
این تکلیفش او تمام میباشد پنجم آنکه بعد از حد مسافت سفرش قطع نشود بیکی از قواطع سفر و
الا تکلیفش بعد از حصول قواطع سفر قصر نخواهد بود و بعد از قطع سفر باقامه عشره یا
ماندن تا سی روز مرددا یا مرور بوطن هر چند وطن متعدد فرض شود قصر کردن محتاج است
بقصد هشت فرسخ تازه و همانا نمیکند ضم نمودن باقی مانده از مسافت را با آنچه گذشته پس اگر سفر
با اوطان متعدده نماید و ما بین وطن تا وطن دیگر هشت فرسخ باشد قصر متعین است در ذهاب و ایاب
نزد خود وطن و اگر کمتر از هشت فرسخ باشد تمام متعین است مطلقا چه در ذهاب و چه در ایاب و
چه در ما قصد رفتن میکنند چهار فرسخ رفتن از این وطن را به چهار فرسخ که عود میکنند از و
طن دوم مثلا بوطن اول بلکه اگر از وطن آخر قصد کنند مکانی را اگر کمتر از هشت فرسخ است تمام
مینماید مگر در جائیکه بقدر چهار فرسخ باشد و قصد رجوع نیز داشته باشد بلکه اگر
سفر بچند چیز قطع میشود شرعا اول مرور در زمین مسافت بوطن خود و مراد بوطن مکانی است که
شخص او را بسبیل استمرار مقر و محل سکنای خود قرار بدهد و عدول از آن قصد نکرده باشد
بشرط آنکه زمانی در آن بماند که صدق عرفی نیز داشته باشد و احوط از اشتراط ماندن
تا شش ماه است هر چند حصول توطن بمجرد عزم بر ماندن علی الدوام خالی از قوه نیست
و کافی نیست در وطن بودن محلی و بلدی بودن آن محل و بلد محل توطن پدر و مادر بعد از آنکه
در آن بلد مانده باشد و اعراض از وطن پدر و مادر نکرده باشد و مجرد ماندن در بلدی بجهت
تحصیل علم یا تجارت بدون قصد ماندن دائمی توطن نیست پس وطن مثل اسم شرعی و اضطراری
نیز میشود و بعضی گفته اند که وطن اهل بادیه خانهای ایشان است که اگر با خانه و با اهل و عیال
بقصد نزول بجای دیگر روند هر چند از مشرق بمغرب روند نماز را تمام قصر نمیکنند و اگر بدون
خانه سفر کنند یا بدون اهل و عیال یا بی قصد نزول بروند آنوقت مسافر میشوند پس اگر بد

كتاب الصلوة

بهر کمال کنند و جو با [illegible] علف صحرا بدون خانه بجا آمده بلکه بعد [illegible]
منزل است مثل بعضی [illegible] و زنان [illegible] و چون [illegible] اهل بادیه بودن [illegible] اگر کسی
خانهای ایشان نیز از وطن بودن خارج میشود چنانچه [illegible] بشود
براو جاریست [illegible] براین وصف باقی است و بعضی گفته اند که وطن [illegible] ایشان
اگر از کسانی باشند که کوچ میکنند از مکانی بمکانی و مکان خاص ایشان نباشد [illegible]
رحل [illegible] باشند و اگر وطن [illegible] این [illegible] که [illegible] باشند [illegible] اگر از اهل
بادیه [illegible] مثلا مثل اهل [illegible] متعارف ایشان [illegible]
آن [illegible] باشد و اقتصار [illegible] وطن [illegible] ایشان [illegible]
باشد هر چند [illegible] جواز [illegible] وطن چنانچه متعارف [illegible] میشناسند [illegible]
است و اگر قصد توطن [illegible] زیاده [illegible] احوط اقتصار [illegible] وطن
کما از اهل [illegible] شود بعضی گفته اند که وطن [illegible] اهل [illegible] بماند
حکم [illegible] گرفته اند بلکه از بعضی ظاهر میشود که [illegible] و عرفا این [illegible]
[illegible] قصد [illegible] وطن [illegible] مکان [illegible] با اهل و عیال
[illegible] است [illegible] اگر [illegible] وطن [illegible] خارج میشود چنانچه گذشت [illegible]
از وطنیت نماید بنا [illegible] خروج [illegible] چنانچه اگر [illegible] خروج
اختیاری [illegible] و اقامت [illegible] وطن [illegible] شرط [illegible] وطن
[illegible] در آن بلد [illegible] قصد ماندن علی الدوام هر چند قصد [illegible]
باشد [illegible] در بلد بدون قصد [illegible] هر چند قصد [illegible]
مثل ماندن [illegible] در بلد بدون قصد توطن [illegible] هر چند طول کشیده باشد [illegible] آن بلد
بدون [illegible] این قصد [illegible] باشد
بودن قصد توطن [illegible] مکان [illegible] خلاف کنند [illegible]
شرط [illegible] است [illegible] بودن [illegible] مکان [illegible]
[illegible] باشد چنانچه بعضی تصریح کرده اند [illegible] با اهل
و عیال [illegible] مکان [illegible] ماند [illegible] از اهل آن بلد [illegible] شود [illegible] آنکه [illegible]
در آن بلد [illegible] باشد چنانچه بعضی ذکر کرده اند [illegible] چنانچه بعضی [illegible]
کرده اند و [illegible] قصد [illegible] ماندن [illegible] حکم [illegible]

ان بلد معین باشد پس محل غیر معین و بلد غیر معین وطن نخواهد شد بلکه بعد از آنکه امکان ١١
وان بلد از جملهٔ اعتدال الخارج نشده باشد پس اگر شهر بزرگ و وسیع باشد محله از آن و
موضعی از آنکه محل سکنای او باشد وطن خواهد بود نه همان بلد که بمجرد ورود در آن بلد
قطع سفر نشود پس وطن در مثل مازندران و اصفهان همان بلد نخواهد شد بلکه امکنه
است که عرفا آن را مسکن و مقر و ماوی خود قرار داده باشد چنانچه در مثل [illegible] و دریانشین
وطن ایشان همه بر و همه بحر نخواهد بود که قطع سفر به اجزاء بحر و بر حاصل شود بخلاف
بلد مستقل که همه آن وطن حساب میشود این بود وطن و محل سکنای عرفی اختیاری و در این وطن
و نه وطن ملکی هم شرط نیست و اما وطن اضطراری مثل وطن پدر و مادر و زوج و نحو آن بلکه در قصد
اعراض پس از این واضح است و ملک نیز در این شرط نیست و اما وطن شرعی پس از آنست که شارع حکم
وطن اصلی را بر او جاری نماید شرعا و در وطن عرفی وطن شرعی نیز حاصل است و لکن وطن شرعی
گاهی حاصل میشود که وطن عرفی حاصل نیست و آن وقتی است که از وطن عرفی عدول نماید بشرط
آنکه بعد از عدول در آنجا ملکی داشته باشد و بشرط آنکه ملک خالص باشد نه مثل وقف و
بشرط آنکه املاک ملک عین باشد نه منفعت و بشرط آنکه ملک غیر قابل سکنی باشد نه مثل درخت
و مزرعه و بشرط آنکه املاک در حدود آن بلد باشد نه در خارج از حدود و بشرط آنکه ملک از اول
به دیگری منتقل نکرده باشد و بشرط آنکه در مدت استیطان شش ماه با قصد مانده باشد نه
شش ماه اتفاقی پس شش ماه بی قصد اثر ندارد و همچنین شش ماه با قصد و لکن بدون قصد
توطن نیز اثر ندارد و بشرط آنکه این شش ماه در ملک خود سکنی داشته باشد نه در غیر ملک و
بشرط آنکه شش ماه مستمر باشد نه متفرق و علی الاحوط حتی آنکه در این شش ماه در پی سفر نکند نه
بچهار فرسنگ برود و برگردد و نه هشت فرسخ بلکه بعضی گفته‌اند بکمتر از مسافت نیز نرود
مگر بعنوان تنزه بجهة حاجة که بحوالی آنجا برود و خواهد که شش ماه دیگر متوالی هم
بعد از این در آنجا بماند هر چند این شش ماه آخر متصل نباشد بان وقت که باین نحو وطن
شرعی حاصل است و چون مسئله وطن و حکم وطن منقح نشده بجهة اختلاف اخبار و اقوال
احتیاط کردن بجمع میان قصر و اتمام در هر جائیکه مشتبه است طریق نجاة است پس در
شش ماه متفرق و ملک غیر طلق مثل وقف خاص یا عام و ملک غیر عین مثل اجاره و عاریه
و ملک غیر قابل سکنی مثل مزرعه و ملک تبعی کلا یا بعضا یا ملک مغروس یا بی ملک مغروس و
ملک در غیر حدود بلد خارج از حد ترخص یا داخل آن و شش ماه بدون قصد استیطان

و ملک بلد وطن شش ماه احتیاج بجمع کردن مطلوبیت و ظاهر اینست که شرط نیست در قاطع
بودن وطن اینکه توطن مباح باشد پس اگر جائر او طن نمود بقصد معصیت مثل اینکه
قصد حاکم بودن در آن بلد داشته باشد ضرر ندارد در تحقق توطن او هر چند مسبوق بسفر
باشد چنانچه شرط نیست در قصد اقامه مباح بودن آن پس اگر قصد اقامه نموده برای
امر حرامی نیز تمام مینماید دوم قصد اقامه ده روز یا زیاده در مکانی یا بلدی که این نیز
از قواطع سفر میباشد بچند شرط اول آنکه در مکان معین یا بلد معین باشد پس قصد
اقامه در مکان کلی معین مثل شهر غیر معین از یک اقلیم و قریه از قرای یک بلوک در موضع
غیر معین از دریا و صحرا و نحو اینها صحیح نیست دویم آنکه در یک مکان و یک بلد باشد عرفا
مثل دو طرف حله و بغداد دو جزو کربلا علی الاقوی نه اقامه در دو مکان یا دو بلد یا بیشتر
مثل بغداد و کاظمین و طهران و شاه زاده عبد العظیم و نجف اشرف و مسجد کوفه یا شهر
و ده یا دهات سیم آنکه آن بلد یا مکان از حد اعتدال الخارج نباشد پس مثل بلد بسیار
بزرگ و بیابان بسیار وسیع و دریای وسیع و نحو اینها که از کثرت خارج از متعارف باشد
قصد اقامه صحیح نیست چهارم آنکه در اول اقامه قصد خروج از دروازه آن بلد را
نداشته باشد چنانچه از بعضی ظاهر میشود یا از حد ترخص آن بلد نداشته باشد
چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود یا از توابع عرفیه آن بلد از قبیل باغات و مزارع از بلد
باشد چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود یا آنکه قصد خروج به بلد دیگر که کمتر از چهار فرسخ
باشد نیز داشته باشد و لکن بنحوی نباشد که طول بلد بهم بخورد و متضرر بقصد اقامه
در مکان اول باشد چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود و احوط عمل بقول اول میباشد هر چند
اولی اکتفا بقول ثالث بلکه رابع میباشد و بلد بسیار بزرگ باشد و محلات متصله یا منفصله
داشته باشد قصد اقامه را در مجموع آن بلد و مجموع آن محلها نمیکنند بلکه قصد اقامه در
یک محله از آن مینماید پنجم آنکه ده روز تمام باشد نه کمتر پس بکمتر از ده روز اقامه حاصل نمی
شود هر چند بنصف روز باشد ششم آنکه این ده روز بنحو تلفیق نباشد که ضمیمه نماید
قدری از روز ورود را بروز خروج تا اینکه ده روز تمام شود علی الاحوط هر چند کفایت
تلفیق خالی از قوت نیست هفتم آنکه این ده روز متوالی و پی در پی باشند نه متفرق هشتم
آنکه عزم و جزم بماندن ده روز داشته باشد پس ظن ببودن ده روز یا بودن نه روز یا ترد
کافی نیست در قصد اقامه و در حکم عزم است یقین بماندن در مکانی تا ده روز بلکه اگر معلوم

باشد خروج ویا سفر صورة که رفتن جا هیئتکه عادة بدانند که بیش از ده روز نیست
چنین اگر محصور باشد ودر واقع ده روز که او را حبس کنند یا او را منع کنند از رفتن و
این نیز در حکم جزم بر اقامت است چنانچه در حکم نزد راست اگر قصد اقامت را متعلق کنند بانکه
فلان امر صورة بگیرد ده روز خواهم ماند ومثل اینکه بگوید اگر فلان کس آید یک قصد اقامت
کرده وهنوز ان امر صورة نگرفته ان شخص را ندیده باشد بلی اگر ان امر صورة گرفته باشد
ان شخص را دیده باشد وباقی بر عزم باشد تمام میباید چنانچه صحیح نیست اقامت در پیش صحیح
مکر با اطمینان ببقاء ایشان در ان مکان یا با عزم بر بقاء در ان مکان هرچند ایشان کوچ کنند
بعضی در قصد اقامت تابع اطمینان ببقاء متبوع را نیز شرط دانسته اند چنانچه گذشت وهم
اگر در عشره آخر ماه مثل بیست وششم وارد بلدی شود واراده ماندن تا آخر ششم ماه را داشته
باشد ولکن نداند که این ماه تمام است یا ناقص قصد اقامت نخواهد بود بلکه هرگاه ممکنه
روز بحسب واقع هرچند بعنوان ... باشد ... اند با آنکه اعتقاد خلاف ... بعد
اینکه روز جمعه وارد شده وقصد کرد اینکه در روز شنبه هفته دویم خارج شود یا آنکه بعد از عاشورا
با عزم خارج شود وان روز روز یا عرفه وعاشورا مثلا ده روز خواهد بود هرچند نداند یا آنکه
اعتقاد خلاف کند اقامت قطعی محقق خواهد بود ونماز را تمام کند چنانچه اگر قصد اقامت از جمعه
تا جمعه دیگر نماید واعتقاد کند که این ده روز است قصد اقامت نخواهد بود بلکه اگر تابع اعتقاد
کند که متبوع قصد اقامت نکرده فلهذا او نیز قصد اقامت نموده وبعد معلوم شد که قصد اقامه نموده
مدار بر واقع بودن خلاف قوة نسبت با قصد تبعیت وعدم تخلف هرچند ظاهر بعضی اینست که مدار بر
معتقد میباشد نه واقع وهمچنین اگر تا یوم جمعه قصد اقامت نموده واعتقاد کرده که ده روز است
واتمام نموده وبعد ظاهر شد که ناقص بوده یا اینکه اعتقاد کرده که مقصد او کمتر از ده روز است
وبعضی اعتقاد خود عمل نموده وبعد ظاهر شده که کمتر از ده روز نمیباشد آنچه عمل کرده بمقتضای
اعتقاد صحیح است چنانچه بعضی گفته اند ... ما بین عزم وده روز فاصله نشود که اگر عزم بر ده
روز بعد از گذشتن دو روز مثلا باشد پس قصد اقامت نمیکنند وضرر ندارد بر عزم اقامت عالم باینکه
در اثنای اقامت مسافرتی بغیر حد ترخص خواهد شد از قبیل حجره باغ آنجا یا حمام یا ضرر ندارد
علم بودن در اثنای اقامت چه علم داشته باشد باینکه بعضی از اوقات خواهد رفت یا نه بلی شرط
در قصد اقامت عزم بر اینکه بیرون نرود از ان مکان ... اگر احتمال بدهد که اگر ... خواهد قصد اقامت
نخواهد کرد یا اگر سید عالی ویا واجب الاطاعة یا پدر نگوید که اقامت کن یا اگر نخواهد ... کشیر

بقصد اقامه بحسب عزم خود ننماید بلی اگر بعد از التفات باحتمال این احتمال لا اقامه مردد شود نقض ربایا
دارد بلکه همچنانکه در اقامه ده روز قصد اقامه شبها منوی شطر را نیز باشد باشد چون 182
شبهای وسط داخل در اقامه میباشد بلکه ضرر ندارد عدم قصد شب اول اقامه و عدم قصد
بازدهم که این دو شب از اقامه خارج است بازدهم آنکه بر عزم یا یقین خود باقامه عشره باقی باشد
پس اگر مردد شود در زمان استفاده روز یا یقین بماندن از او زایل شود نقض میکند بلی اگر تمام
تا بعد از قصد اقامه بدون غفلت از اقامه و بدون شرافت مکان مثل مواضع تخییر تمام نمود
و بعد از ان عدول از ان قصد نموده تا مادامیکه در انمکان است تمام میکند بلکه روزه را
هم میگیرد و اما اگر با غفلت از اقامه باشد یا آنکه بجهت شرافت مکان تخییر اگر با غفلت از اقامه
باشد پس اقوی قصر است و احوط جمع است و تمام شدن در ضمن [illegible] قصد رجوع حاصل میشود
بفراغ از سلام واجب هر چند خارج از سلام مستحب نشده بلکه اقوی اینستکه اگر قبل از نماز
احتیاط باشد الا الجزء منسی یا سجده سهو رجوع نماید از قصد اقامه رجوع بعد از فرض
تمام حساب میشود بلی اگر قبل از قضاء رکعت منسیه عدول نماید بعد علم قبل از فراغ از فریضه
نخواهد بود بلکه چون نماز احتیاط را بمنزله جزء میدانند احوط اینستکه او را هم از فریضه
منسیه حساب کنند و اما قضاء فریضه حضریه چهار رکعتی و خروج وقت نماز پیش از شروع
از قصد اقامه باید نماز در وقت انجهت معصیت یا از جهت دیگر و هر چند بواسطه نسیان از اول
روز بعد از قصد اقامه با روزه گرفتن پس باعث اتمام نمیشود و همچنین تمام کردن نماز
بلکه روزه اش نیز فاسد است هر چند بعد از ظهر پشیمان شود بلی اگر پیش از رجوع از قصد روزه را تمام
کند روزه اش صحیح است هر چند ایام متعدده باشد و هر چند هیچ نماز تکرده باشد بلکه اگر فوت
شد در حال العزم بر اقامه نماز او بر وجهیکه تماماً قضاء آن لازم باشد و هر چند تمام مستقر
شده باشد و لکن قضا بر وجه تمام نکرده عدول نموده از قصد اقامه اینهم باعث اتمام میشود
چنانچه اگر فوت شود نماز بکر بواسطه حیض و بخواب قضای آن لازم نباشد اینهم باعث اتمام نمی
شود بلکه هرگاه بعد از اقامه حایض یا مجنون شده و از وقت بدل آنقدر که ادا واجب
تمام نموده و لکن ادا ننموده وجوب اداء تمام نمیز اداء تمام نخواهد بود بواسطه [illegible]
نمیز اداء تمام نیست بلی اگر قضاء تمام لازم شد برای او و قضا نمیز بود و اینهم تمام نموده و بعد از آن
عدول نموده اینوقت این نماز تمام نشد بلکه باعث اتمام شود هر چند اینهم نیز باعث اتمام میشود
علی الاقوی بلکه اگر در اخیره رکعت سیم شد یا آنکه رکعت سیم را نیز نموده که عدول از قصد اقامه

نموده باشد پس نماز او باطل است که یا اخلال در رکوع رکعت ثالثه شده و بعد از آن باید نماز ۱۸۳
را قصر اعاده نماید بلی احوط اتمام نماز است بلکه احوط جمع است با آنکه قصد اقامه جدید نماید بنماید
قبل از آنکه تمام نماید و اگر در رکوع ثالثه داخل نشده باشد نیت قیام را بشکند و قصر تمام کند هر چند
احتیاط سابق را در این فرض نیز ترک نکند و اگر مقیم بعد از نیت اقامه و اداء یک نماز تمام یا قبل
از اداء در اثناء عشره یا بعد از عشره از محل اقامه بیرون رود بمکانیکه از توابع است قصد اقامه
ندارد و اگر بیرون رود از محل اقامه بقصد طی مسافت شرعیه قصر مینماید بعد از خروج از حد
ترخص علی الاحوط بالجمله در خروج هر چند پیش نرسیده بقصد بجای دیگر تمام نماید و اگر
بعد از خروج رجوع بمحل اقامه نماید مادامیکه اقامه جدیده ننماید پس تمام میکند بعد از نیت
اقامه و قصر میکند قبل از نیت اقامه پس مادامیکه بنیت سفر باقی است قصر میکند مطلقا حتی در
محل اقامه هر چند باد او را برگرداند یا بجهة فراموشی حاجتی یا بجهة شغلی بمحل اقامه برگردد و
رجوع بمحل اقامه مثل رجوع بوطن نیست که بمجرد مرور برآن قطع سفر حاصل شود و اگر بعد از
قصد سفر و بعد از خروج از محل اقامه بقصد سفر یا قبل از آن مردد شود در قصد سفر و در
قصد اقامه چه این تردید قبل از رجوع بمحل اقامه باشد یا بعد از آن قصر میکند اگر اقامه اش به
یک نماز تمام لازم نشده باشد و تمام میکند اگر اقامه اش بیک نماز تمام لازم شده باشد و اگر بیرون
رود بمکانیکه از توابع نیست و بقدر مسافت نیز نیست مثل نجف اشرف و مسجد کوفه و کاظمین و
بغداد و طهران و شاه عبد العظیم و امثال اینها پس اگر قاصد عود و اقامه دیگر باشد
خواه در محل اول اقامه نماید یا غیر آن تمام میکند نماز را در رفتن و در مقصد و در بین برگشتن
و محل اقامه و اگر عازم بر عود بمحل اقامه نباشد و عازم باقامه در آن مکان هم نباشد بلکه بنا
این است چند روزی در آن مکان بماند و از آنجا بوطن خود یا جای دیگر رود قصر میکند بشرط
آنکه تا وطن یا مقصد بقدر مسافت باشد و حین خروج از بلد اقامه قاصد قدر مسافت شده باشد
و اما اگر در حین خروج قاصد قدر مسافت نبوده یا مردد بوده یا عازم بعدم سفر بوده هر چند
مردد بوده در رجوع بمحل اقامه یا در بقاء بمکان خارج از اقامه تمام مینماید اگر بعد از لزوم
اقامه باشد و اگر قاصد عود بمحل اقامه باشد و عازم اقامه دیگر نباشد یا آنکه متردد باشد
در عود یا اقامه یا غافل باشد از عود و اقامه در رفتن و مقصد تمام میکند و هم چنین در عود و
محل اقامه تمام میکند نه قصر اگر بعد از لزوم اقامه باشد ولکن احوط جمع است خصوصا اگر بر نگردد
زیاد از محل اقامه یا بمحل اقامه نماید و اگر کسی داخل در نماز شود به نیت قصر و قصد اقامه نموده

بعد از سلام واجب نماز قصر صحیح است هر چند بعد از آن تمام مینماید و اگر در اثنای نماز عزم اقامه
نماید تمام میکند اگر باقی بماند بر قصد اقامه و هرگاه رجوع کند در اثنای همین نماز از اقامه و
ممکن باشد عود بقصر قصر نماید و اگر ممکن نباشد عود بقصر احوط اتمام نماز و اعاده آن نماز است
قصرا و اگر قصد اقامه عشره نماید و داخل در نماز شود و در اثنای آن قصد سفر کند پیش از دخول
در قیام رکعت سیم قصر میکند و همچنین اگر شروع بقیام نموده و لکن قیام را اتمام ننموده بلکه اگر
قیام را اتمام نموده و لکن داخل در رکوع رکعت ثالثه نشده هدم قیام میکند و نماز را قصر تمام
میکند هر چند احوط اعاده نماز است در فرض اخیر بجهت احتمال مبطل بودن زیادتی واجب
غیر رکنی حتی در این فرض و اما اگر بعد از دخول در رکوع رکعت ثالثه یا قبل از سلام واجب قصد
سفر نماید نماز را اتمام نکند بلکه آن نماز باطل است و اکتفاء بآن نکند هر چند احتیاط باتمام
نماز و اعاده نماز قصرا اولی است و جائز نیست برای مفتی پیش از رجوع از قصد قصر کردن
افطار نمودن و اگر قصر نمود عمدا یا جهلا باطل است بلی اگر قبل از اعاده رجوع از قصد اقامه
نماید یا مردد شود اعاده نماید قصرا و اگر بنیانا قصر نموده و بعد از خروج وقت متذکر شده
قضا نماید قصرا اگر رجوع نماید از قصد اقامه و قضا نماید تماما اگر هنوز رجوع از قصد اقامه
ننموده و اگر قبل از خروج وقت متذکر شده پس اگر منافی سهوی و عمدی بعمل آمده نماز باطل
و اگر منافی بعمل نیامده اصلا یا منافی عمدی بعمل آمده مثل تکلم نه منافی عمدی و سهوی مثل حدث
در این وقت حکم او حکم کسی است که سهوا سلام در غیر محل داده پس آن نماز را اتمام میکند و دو
سجده سهو بعمل میاورد و هرگاه بعد از سلام سهوی رجوع از قصد اقامه نموده تمام میکند
نماز را و لکن سلام را اعاده نماید و سجده سهو نماید و هرگاه قبل از رجوع متذکر شد که سهوا
قصد قصر نموده و تذکر او قبل از تسلیم باشد تمام کند و قصد قصر نداشته و هرگاه بعد
فراغ از نماز و بعد از رجوع از قصد اقامه شک نماید که آیا این فریضه که از او فارغ شده قصر کرده
یا تمام بنا را بر اخیر بگذارد و هرگاه رجوع از قصد اقامه نموده و لکن نمیداند که پیش از رجوع نماز
کرده یا نه پس اگر وقت باقی است بنا بر این بگذارد و قصر نماید و اگر بعد از خروج از وقت است
بنا را بگذارد بر عدم اعتبار بشک و موهوم نیست آنکه نماز را اتمام نموده هر چند بعضی از …
فتوی داده که بنا را بر نماز تمام بگذارد تا اینکه مسافر شود و خالی از وجه نیست و اگر در اثنای
وقت بمقدار یک رکعت را درک نموده و قصد اقامه نموده نماز را اتمام نماید و اگر بمقدار یک
رکعت را درک ننموده و قصد اقامه نموده قضای آن نماز را قصر نماید و بعد از آن نماز …

١٠٨٥ وظاهر اینست که لزوم اقامه در حق تابع مثل لزوم اقامه در حق متبوع میباشد که محتاج اینکه تا
تمام در حق تابع هرچند احتمال میرود که حکم بکفایت لزوم اقامه در حق تابع بکند تمام متبوع
هرچند هنوز تابع نماز تمام نکرده باشد بهتر از قواطع سفر اینست که کسیکه در مکانی
حتی مثل بیابان باید یا بلدی سی روز یا زیاده سر ببرد در حال اینکه قصد اقامه نکرده باشد
چه بدیهی تمام این مدت مترددی باشد در رفتن و ماندن یا اینکه عزم سفر داشته باشد و
اتفاق نیفتاد که بسفر برود و چه بزودی در تشخیص نماز مفارقه ایجاد باشد یا اینکه تردید
در اصل ابطال سفر و رجوع بوطن یا بمحل دیگر باشد که در اثناء سفر نموده که در این
وقت که شنیدن سی روز با این حال باعث وجوب تمام میشود هرچند بعد رسیدن از یکماه باشد و هرچند
بر تردید بسبب اعتقاد بوجوب یا عدم جزمی باشد که خطاء در آن کرده باشد و تردد متبوع
باعث تردد تابع میشود اگر عزم بر مسافرت متبوع میباشد بلکه غافل اگر تا دوی عشره نباشد و بعید نبود
وحتی را این ملحق نمودند در کرده اند و مدار بر سی روز عددی میباشد که سی روز است نه شهر هلالی
هرچند که در اول شهر وارد شود علی الاقوی و ظاهر اینست که این قاطع در اشتراط وحدت محل
و عدم خروج از بلد بین سی روز و ضم روز ناتمام بروز دیگر تا تمام شود بعد خروج
اول و شب آخر و نحو آن از شرایط و احکام حکم اقامه قاطعه میباشد پس اگر خارج شود
از خود بلد هم چنین از توابع بلد ببلد دیگر بنحوی که نگویند عرفا در آن بلد نشسته قطع سفر
نمیشود بلکه علاوه بر اشتراط مرقوم مشروط است قطع سفر باین قاطع بچند چیز اول آنکه
این تردید بعد از بلوغ مسافت باشد پس قبل از بلوغ بحد مسافت اگر مردد شود هرچند باقی
مسافت را تا سی روز مردد باشد قطع نماید باید نماز را قصر نماید اگر بعد از بلوغ بچهار فرسخ این
تردد برای او حاصل شده باشد و لکن حکم قصر از او رفع میشود اگر تا سی روز مردد باشد بعد
از بلوغ بچهار فرسخ در آن مکان نماید پس بعد از سی روز نماز را تمام نماید و اگر قبل از بلوغ
بچهار فرسخ این تردید برای او حاصل شود باید نماز را تمام بخواند هرچند از محل ترخص
خارج شده باشد دوم آنکه قصد اقامه عشره در این ماه نکرده باشد سیم آنکه تردد
او بعد از بلوغ مسافت در حال سیر در سفر نباشد بلکه در حال وقوف در بلد واحد یا
مکان واحد باشد پس اگر در حال سیر باشد یا آنکه خارج شود بمکان دیگر هرچند کمتر
از مسافت باشد و هرچند رجوع نماید در اثناء سی روز باعث تمام نمیشود و اگر شک
کند که سی روز منقضی شده یا نه بنا را بر عدم انقضاء بگذارد در حال اگر شک کند که این

ماه تمام است پس بنا بر این تمام بودن بگذارد و همچنین هرگاه بنا را بر تمام بودن ماه یا تمام شدن
روزه بگذارد یا آنکه بنا را بر تمام و عدم انقضا بگذارد و خلاف ظاهر شد صحیح است آنچه
که بعمل آورده چهارم از قواطع سفر اینست که در اثنای سفر قصد معصیت نماید چنانچه
بعضی گفته‌اند و میباید دانست که هفتم از شرایط قصر اینست که اصل سفر مباح و غایت سفر مباح
باشد و حرام و معصیت نباشد خواه سفر واجب یا مستحب یا مباح صرف باشد پس اگر معصیت
و حرام باشد حکم به قصر نماز و افطار روزه نتوان کرد بلکه سفر معصیت بر چند قسم است
اول آنکه نفس سفر شرعا معصیت باشد مثل آنکه اجیر خاص یا زوجه یا عبد سفر کنند بلا رخصت
از مستاجر یا شوهر یا مولا بلکه میتوان گفت که سفر عبد و زوجه در این فرض از جهت
قصد عدم الطاعة است نه فی نفسه بلکه حرام بودن حرکت عبد در این فرض و اذن ندادن
مولا نیز از جهت این قصد میباشد چنانچه اگر عبد یا زوجه بقصد بنیه مولا یا شوهر یا اذن ایشان
سفر کنند و لکن مقصود ایشان از سفر فرار باشد این وقت نیز سفر معصیت میباشد و لکن
از قسم دویم میباشد و مثل سفری که خوف جان یا مال یا عرض باشد و مثل فرار از جنگ و مثل
سفر ولد با نهی والدین در غیر سفر واجب و مثل سفر در زمین مغصوب خصوصا یا اختصاصا و اما
رکوب دابه مغصوبه یا سفینه مغصوبه اینها نیز داخل‌اند در قسم نخست مثل سوق دابه مغصوبه
یا کشیدن آن و امثال آن در حال سفر یا آنکه بعضی سفر بعد از زوال از روز جمعه و قبل از ادای نماز
جمعه و ترک وقوف عرفات و حضور عید در وقت وجوب آن را از سفر معصیت بنفسه
شمرده‌اند و این محل تامل است بلکه نهی در این امثله از جهت منافات و تضاد با مامور به یا این سفر
میباشد نه آنکه نهی بنفس سفر در این امثله تعلق گرفته باشد و اگر هم تعلق گرفته باشد از
جهت مضاد است مثل نهی از بیع در وقت نداء روز جمعه دویم آنکه مقصود از سفر معصیت
باشد مثل آنکه برود بجائی بجهت دزدی یا شراب خوردن یا شیخ چنین کردن یا قتل مؤمن یا
حکومت نظر کردن یا حاکم شدن یا اسیر کردن یا غارت کردن یا انفاذ حکم ظالمی نمودن یا اعانت
ظالم یا اهانت مظلوم یا ضرر رسانیدن بمردم از مؤمن یا مسلم یا کافر محترم یا بجهت مرافعه
یا کسی کردن که حق بر او ندارد یا بجهت مرافعه در پیش غیر حاکم شرع کردن یا بجهت شهادت
ناحق دادن یا بجهت گرفتن منصب دیوانی یا گذرانیدن وظیفه چنانچه بعضی گفته‌اند یا
بجهت خرید محرمات از قبیل شراب و آلات لهو سیم آنکه سفر مشتمل بر معصیت باشد یعنی که
فعل حرامی یا ترک واجبی از لوازم آن سفر باشد مثل آنکه سفر لازمه‌اش ...

بوجهی از وجوه محرمه با سوء خلق خود رنجاند مثل آنکه سفر کند بسمتی که ایشان منع شوند
یا اصل سفر ناراضی باشند و باید که بجنگ یا منتهی بایجاد یا دو از راه ضروریه باید با نجاسته نماز کند و هم
چنین سفر کند بسمتی که نتواند بجا آورد وظایف شرعیه را بلکه بعضی گفته اند که سفر
کسی که امر عبد او واجب شده که باید فورا بجا آورد و سفر مانع از آن امر باشد مثل کسی که
در روز رود قضاء ماه مبارک رمضان در ذمه او باشد و بخواهد در بیست و سیم
شعبان سفر کند و مثل کسی که قرض داشته باشد و باید بدهد و در حضر متمکن از ادای آن باشد
ندارد یا مطالبه دارد این سفر کند و حال آنکه در سفر متمکن از ادای آن نباشد یا آنکه کسی که مسائل
واجبه ضروریه خود را ندانسته و در حضر تواند که تحصیل کند و سفر مانع از تحصیل باشد و
چنین هر سفر که مستلزم ترک واجبی یا فعل حرامی باشد که ادای آن واجب و ترک آن حرام در سفر
ممکن نباشد و تخلف آن از او عقلا ممکن نشود بلکه شیخ استاد صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه
تصریح کرده اند با آنکه رکوب دابه مغصوبه بلکه مطلق تصرف مغصوب بنفس سفر حتی نعل دابه
یا رحل شتر حتی چیزی که با خود همراه باشد از شیء مغصوبه که بواسطه قطع مسافت فی بعد او وجه
شود بلکه از این کلام ظاهر میشود که مراد در سفر معصیت و حرام آنست که قطع مسافت
مقدمه او شود یا مقدمه قطع مسافت شود یا متحد شود بسفر بوجهی که مقتضی
حرمت شخص قطع مسافت شود بلکه فاضل نراقی اعلی الله مقامه فرموده که هر گاه کسی با کفش
غصبی سفر کند یا از سفر او حرام میباشد بلکه احتیاط آنست که جامه غصبی هم پوشیده
باشد چه اصل سفر آن شخص عین تصرف در مغصوب میشود چهارم آنکه سفر او مقارن
معصیتی باشد مثل آنکه در اثناء سفر شرب غیبت نماید یا مال محترم را بدزدد یا تحصیل حرام
نماید یا ترک واجبی نماید یا مرتکب حرامی شود مثل آنکه نظر با جنبیه نماید یا شتر غصبی
یا لباس غصبی یا نفقه غصبیه یا پول غصبی همراه داشته باشد بوجهی که متحد نشود
با قطع مسافت یا بنده یا کنیز یا زن غصبی بار یا بار همراه داشته باشد که بواسطه آن نشود و
قسم اول داخل در سفر معصیت میباشد و موجب قصر میباشند و قسم رابع موجب قصر نیست
و احوط ادخال قسم ثالث میباشد در حکم دو قسم اول که آنها سفر معصیت باشد و لکن اقوی
عدم ادخال میباشد در جمله از امثله و اگر قصد حرام و مباح هر دو غایت سفر شخص باشد این
نیز داخل در سفر معصیت میباشد مثل آنکه مقصود از سفر دزدی و تجارت هر دو باشد
بلی اگر مقصود بالذات از سفر امر مباح باشد و قصد حرام تابع باشد سفر حرام نخواهد بود

علی الاقوی و هر گاه شک کند که داعی سفر حرام محض میباشد یا حلال یا مرکب از حلال
و حرام هر دو میباشد بر وجه اصالتاً حلال و تبعیةً حرام یا بعکس اقوی قصر است و احوط جمع
و سفر برای محض تفرج از سفر معصیت نمیشود و موجب قصر و افطار میباشد علی الاقوی
و اگر در اثناء سفر خوف از دشمن حاصل شود در رفتن نه در برگشتن متعین است برگشتن که رفتن
سفر معصیت است که اگر رفت باید تمام نماید مادامیکه بر این وصف باقیست و در برگشتن
قصر نماید اگر بعد از قطع چهار فرسخ باشد و از محل رجوع تا مقصد کمتر از چهار فرسخ
باشد اگر چه از راه دیگر باشد و الا تمام نماید و اگر در رفتن و برگشتن هر دو خوف داشته
باشد اختیار نماید آنچه را که احتمال ضرر در آن کمتر باشد و قصر نماید و اگر اختیار نماید با امکان
راهی را که ضرر در آن بیشتر است تمام نماید و اگر مساوی باشند مخیر است در رفتن و برگشتن
و در هر حال قصر نماید و اگر سفر او بجهة شکار باشد و مقصود او از شکار محض لهو
و لعب باشد تمام نماید نماز او روزه را این بکیر چه صید بری باشد یا بحری چه در حوالی بلد
باشد یا دور از بلد چه شکار به سگ و باز باشد یا به تفنگ و چیلک و گلوله کمان و نحو آن
باشد و چه تا سه روز مستمر طول بینجامد یا نه هر چند احتیاط بجمع نمودن در خصوص
بحری و شکار به نحو غیر متعارف از ارباب عیش و در زاید بر سه روز بهتر است خصوص در
اخیر بجهة آنکه از بعضی علما نقل شده که اگر بیاید در دور بلد صید نماید و تجاوز از
حد نقصر نکرده باشد تمام نماید تا دو روز و اگر تجاوز از حد نقصر کرده باشد و تا
سه روز مستمر طول بکشد صید کردن او در این وقت قصر نماید و اگر مقصود از آن مجرد
تجارة باشد اقوی اینستکه موجب قصر و افطار هر دو خواهد شد هر چند در خصوص
صلوة احوط جمع ما بین قصر و تمام است چون بعضی از علما در این قسم بافطار روزه
قائل میباشند لکن نماز را میگویند که باید تمام بجا آورند و ملازمه ما بین قصر و تمام را
در اینجا قائل نشده اند و لکن این قول ضعیف است و اگر بجهة قوة خود و عیال خود
باشد در اینوقت قصر نماید و افطار نیز نماید و اگر سفر او مباح بوده بنحویکه موجب قصر
شده و لکن در اثناء سفر قصد معصیت نسبت به سفر خود نموده احوط جمع بین قصر و تمام
هر چند قول بعدم لزوم تمام اقوی میباشد چنانچه قول بلزوم تمام و حصول قطع سفر
با این قصد بجهة اشتراط استمرار بر قصد اباحه مثل اصل شرطیة الاباحة سفر بدوا اولی
شاید اقوی باشد بنابر این اگر دوباره نادم از قصد معصیت شده محتاج است در رجوع

بمصر اینکه نماز نفل نیز مستحب باشد بعوض نمیخواند گذشت و اگر کسی همراه ظالم سفر کند پس اگر از
جمله نوکرهای او باشد یا از اعوان او حساب شود و از جهت جبر باشد قصر نماید هر چند آن
ظالم بجهت قصد معصیت تمام نماید یا بجهت قصد طاعت قصر نماید و اگر باختیار بود و از اجبار
باشد باید تمام نماید هر چند آن ظالم بجهت قصد سفر طاعت مثل مکه و نحو آن قصر نماید بلکه
سفر تابع ظالم که نوکر آن ظالم باشد حرام است هر چند ممنوع نمیشوند تابع از سفر طاعت یا مباح
بجهت آنکه خود این موارد ممنوع و تبعیت او و امتثال امر او میباشد و این حرام است هر چند با
لذات آن سفر مستحب یا مباح باشد پس نوکر آن ظالم که باختیار خود و بدون اجبار نوکری ظالم را
اختیار کند نماز را تمام کند هر گاه با ظالم سفر کند هر چند با آن ظالم سفر طاعت یا مباح
رود مثل آنکه ظالم او را بفرستد به بلدی یا آنکه او را از بلد یا وطن او بخواهد و اما نوکر مجبور
که از روی جبر اختیار نوکری نموده نماز را قصر نماید هر چند تابع ظالم شود در سفر معصیت
و اما تابع ظالم از جهت مجرد رفاقت در تابع ظالم در جمیع که باید تمام نماید پس کسانیکه با ظا
لم سفر میکنند و از جمله لشکر و اعوان او حساب نمیشوند و لکن مشغول بعملی از اعمال باشند
پس اگر آن عمل از ظلم باشد مثل کتابت برای ظالم در ظلمش پس در این وقت تمام نماید هر چند ظالم
برای قصد حج و زیارت و نحو آن قصر نماید و اگر مقصود شراکت غیر ظالم در ظلمش نباشد
مثل قلیان فروش و قهوه چی و طباخ و خیاط و نحو آن پس در این وقت سفر شرعا مباح میشود
و داخل در سفر معصیت نمیشود پس باید قصر نماید و سفریکه حرام است رفتن آن نیز اگر حرام
فوت نکنند والا قصر میکنند اگر بقدر مسافت باشد هر چند احوط در عود از هر سفر معصیت
جمع است مگر بعد وقتیکه نادم نشود بنحوی باشد که عرفا جزء از سفر معصیت و عود از آن
حساب نشود هشتم از شرایط قصر آنستکه سفر را کار خود قرار ندهد که اگر سفر را شغل
خود قرار بدهد نماز را تمام میکنند و روزه را نیز میگیرند بشرط آنکه در شغل خود سفر کند
هر چند آن سفر برای نقل متاع خود یا اهل و عیال خود باشد پس مکاری که تجارت در هر بازار
و مکانی اگر ممکن شود پیشه خود قرار داده باشد و غیر اینها بنحویکه عرفا گفته شود که سفر
کار او است باید تمام نمایند خواه در یکسال سفرهای متعدده نمایند که با اقامه ده روز فاصله
نشود یا یک سفر طولانی نمایند که تمام سال یا غالب آن سال یا بیشتر آن برسد بنابر آنچه بعضی از
مشایخ ما تصریح کرده اند مثل حمله دارهای عجم نه مثل حمله دارهای عرب بستان کرد و ماهها
چند مخصوص حاج مهیا میشوند [illegible]
[illegible]

اکثر هر چند از بعضی ظاهر میشود که اگر شبانه روز در سفر باشد و شبانه روز دیگر در منزل بماند
در شبانه روز اول کثیر السفر میباشد و اگر کثیر السفر ده روز در بلد خود بماند یا در جای دیگر با قصد
چه بی قصد یا آنکه در بلد دیگر ده روز بقصد اقامه بماند و این ده روز را نیز بماند یا آنکه ده
روز در بلدی بماند با قصد اقامه علی الاحوط بعد بماندن این ده روز بیرون رود که مجموع چهار روز
بشود و بعد سفر کند در سفر اول قصر میکند و در سفر دوم احتیاطا جمع میکند ما بین
قصر و اتمام هر چند اکتفا باتمام در سفر دوم مثل سفر سیم قوی است و در سفر سیم تمام
مینماید و بعضی بجای ده روز در بلد اقامه عشره را نیز داشته اند که هرگاه ده روز در محل
اقامه قاطعیه را نیز داشته اند و این خالی از وجه نیست و احتیاط در اولی است و هرگاه از اقامه ده
ده روز آنست که سفر شرعی در آن نشود پس اگر در بین ده روز یکی از مسافت بیرون رود
همکانیکه از توابع باشد و مراجعت کند و بماند بنحویکه بماندن سابق ده روز تمام شود در
سفر اول قصر میکند و همچنین قصر میکند اگر بخواهد از برای خود سفر زیاره یا حج کند
کرانسفر کار او نباشد و بدوی که طالب فکباه است و منزل معینی ندارد نیز تمام میکند
چنانچه گذشت و لکن بجهه آنکه وطن همراه او است و بعضی جمع وطن است نیز از جهه آنکه کثیر
السفر میباشد پس کسیکه در صحرا و بیابان منزل نموده که آنرا وطن و مقر خود قرار داده ولکن
در هر سال یک دو بیک طرف از منزل میماند قصر میکند هرگاه از منزل و منزل دیگر رود که
میان این دو منزل بقدر مسافت باشد هرگاه بیخانه سفر کند یا آنکه بما ان بیابان را وطن خود
نداند بلکه محل سکنای متعارف را وطن بداند و همچنین شبانان تمام میکنند از جهه آنکه
قصد مسافت ندارند یا آنکه بمنزله بدوی است پس حق آنها اعتبار بر اسم سفر نیست مگر آنکه
سفر کنند بر خلاف عادت خود مثل آنکه بزیارت یا حج یا بلاد اخر نه لاجهه حاجتی سفر کنند مثل
آنکه مرد که عیال خود را از فلان بلد بفلان بلد بیاید در چنین سفر قصر میکنند و سیاح در
بلاد که وطن شرعی و عرفی در آن ندارند نیز تمام میکنند چنانچه شیخ استاد اختیار کرده اند
قصر میکنند چنانچه سید استاد و بعضی از مشایخ دیگر اختیار کرده اند یا آنکه قبل از حصول
ملکه سیاحت قصر میکنند و بعد از حصول ملکه تمام مینمایند چنانچه بعضی احتمال داده اند و خالی از قوه نیست
هر چند جمع بین قصر و اتمام مطلقا اولی است و محصل کلام در کثیر السفر اینستکه کثیر السفر شدن
مشروط بچند شرط است اول اشتغال العمل یا اینکه سفر را شغل خود قرار دهد هر چند بتبعیه
باشد و هر چند بالغ نباشد نه بمجرد قصد اشتغال و نه بدیگری از مقدمات مثل سقا و حطاب مگر آنکه

سقا و حطاب بقصد دهی یا شهر سفر کنند برای آب و حطب که در اینوقت کثیر السفر میشوند و غیر آنکه
انتها مکرر میشود بین مجرد اشتغال کثیر السفر نمیشوند هر چند بعضی مجرد اشتغال را کافی دانسته
اند سیم آنکه تکرر سفر سه مرتبه باشد نه دو مرتبه بلی بعد از اقامه عشره در مرتبه دویم عود
بحکم کثیر السفر مینماید و تکرر سفر حاصل میشود بانکه عود بوطن نماید و از ابتدا انشاء سفر
نماید یا آنکه بعد از وصول بمقصد انشاء سفر دیگر نماید و به مجرد قصد اقامه قبل از وصول
بمقصد در اثنای دهی یا بعد از قصد در غیر وطن سفر مکرر نمیشود هر چند از شهیدین
اعلی الله مقامهما ظاهر میشود که به مجرد قصد اقامه بین سفر مکرر میشود و همچنین
سفر مکرر نمیشود بوصول بوطن متعارفی که در اثنای یک سفر اتفاق افتد که در میان راه
وطن بقصد دهی یا شهر باشد بلی اگر از اول عازم سفر بوده تا وطن خاص و بعد از وصول بوطن
عازم سفر بوطن دیگر یا بجای دیگر شد تکرر حاصل میشود و عود از سفر را سفر دیگر حساب
نمایند بلکه تتمه همان سفر حساب نمایند و اگر مکاری از اصفهان بقزوین رود و به بلد خود
نرفته بتبریز رود و از تبریز بطهران رود حصول تکرر بانها مشکل است و کثیر السفر باین
اسفار ثلاثه نخواهد شد مگر آنکه هر یک از اینها را مقصد علیحده قرار داده باشد یا آنکه
سفر را شرط ندانیم و اکتفا باعداد نفس خود باین شغل نمائیم در اینوقت حاجت باین اسفار
نیست چنانچه از بعضی ظاهر میشود که مدار بتمام کردن بر کثرت سفر نیست بلکه مدار بر عنوان و
اسم مکاری و جمال و ملاح و امثال آن میباشد که در اخبار است خامس اشتغال است باینکه سفر را شغل خود
قرار بدهند و چند قسم میباشند اول آنکه نفس سفر را شغل خود قرار بدهد مثل سیاح
که شغل خود را جهانگردی قرار داده دویم آنکه سفر لازم شغل او میباشد مثل مکاری و
ملاح و جمال و قاصد سیم آنکه سفر لازم شغل او نیست و لکن او شغل خود را در سفر قرار داده
مثل بعضی از تجار و اطبا بلکه گدایان و مرثیه خوانان که شغل خود یعنی گدائی و مرثیه خوانی در
سفر قرار بدهند و قسم اخیر تکرر سفر را بطوریکه ذکر شد مراعات نمایند و اما قسم اول پس
بر قول ظاهر میشود خروج او از کثیر السفر پس باید قصر نماید و دخول او در کثیر السفر پس باید
تمام نماید و فتوی است و اندراج مجرد سیاحت در تعلیل مذکور در نصوص بتمام کردن و قول
او الکثیر السفر مشکل است چنانچه اندراج سیاح در اول سیاحت قبل از حصول ملکه سیاحت
اشکال است چهارم آنکه این سفر منحل نماند ده روز در بلد خود یا بقصد اقامه یا ماندن
ده روز در غیر بلد خود نشود پنجم آنکه در شغل خود سفر کند پس اگر مکاری بر قید آنکه

خود وکشتیبان بدون کشتی سفر کنند باید قصر کنند و همچنین اگر سفر کنند برای حج یا زیارت
بدون اشتغال بشغل خود باید قصر نماید مگر آنکه شغل خود را در سفر زیارت قرار دهد
که در اینوقت تمام نماید ششم آنکه مشغول در این اسفار ثلاثه بحد مسافت برسد پس اگر قبل
از بلوغ بحد مسافت از این شغل منحرف شود کثیر السفر نخواهد بود و این خالی از تأمل نیست بجهة
آنکه اکتفا بقصد سفر شرعی و بمجرد قصد رفتن تا بحد سفر بلکه اکتفا بسفر عرفی هر چند
بکمتر از مسافت باشد لا بشرط آنکه صدق سفر کنند بر مثل حطاب و سقا و بخوان خالی از قوة
نیست پس بعد سفر رابع باید تمام نماید هر چند در اسفار سابقه کم قاصد مسافت بوده نیز تمام
مینمود بجهة عدم قصد مسافت و در سفر رابع تمام مینماید برای آنکه کثیر السفر شده و سفر
شغلش شد یا آنکه در اسفار سابقه بجهة قصد مسافت قصر مینمود و هر چند بحد مسافت
نرسیده بود هفتم آنکه اعراض از آن شغل ننماید بلکه باین شغل مشغول باشد پس اگر کشتیبان
کشتیبان شود قصر مینماید هکذا و بعد از رجوع مرحوم میرزا کثیر السفر بودن عنوان شود مثل
اینکه ششماه ساربانی کند و ششماه دیگر کشتیبان شود در اینوقت کثیر السفر میشود بهر حال
شغل او در هر دو نماز را تمام میکند بلی اگر مشغول بقسم ثالث از شغلها شود قصر مینماید
و بعضی شرط کرده اند که کثیر السفر باید بحد تمام قطع مسافت نکند که اگر بحد تمام قطع مسافت
نماید مثل اینکه دو فرسخ بیرون رود قصر میکنند و طلبا در راه قصر میکنند بعد در منزل و آنچه ضعیف
و از بعضی اخبار و جمعی از علماء اخبار ظاهر میشود که هر گاه مکاری ده روز در بلد خود یا
قصد اقامت بحروف نماید و یا بحرفه نماند قصر میکنند نماز شب را در روز و نماز میکنند
شود در شب در روزه ماه مبارک رمضان را میگیرد و این خلاف مشهور است و ملاحظه احتیاط
اولی است هشتم از شرایط قصر رسیدن بحد ترخص است یعنی پیش از رسیدن بآن نماز را تمام کنند
و روزه را افطار نمیکنند و بحد ترخص بدو چیز حاصل میشود اول مخفی شدن شکل خانه‌ها یا
شکل سور بلد که خشت یا کاه گل یا گچ یا آهک بلند دیوار و کوتاهی آن یا دیوار خانه ندید یا
عمر و بخوان را نتوان تشخیص نمود و ندیدن سیاهی سور و منارة و قصرهای بلند
ندارد رود دیوار باغات بیرون شهر و همچنین خانه های بیرون شهر اعتبار ندارد بلکه
اعتبار باید بشکل سور بلد نه خالی از قوة نیست پس هرگاه مخفی شدن شکل خانه‌ها مبنا باشد
نه دیوار شهر چنانچه بعضی نیز اکتفا میکنند به پنهان شدن خانه های خود و خانه های جماعه خود
کرد و ملاحظه متعارف خانه او فرق دارد و اینکه صحبتها از اعالی متعارف ملاحظه صلا

شنیده نشود و ظاهر اینستکه خفاء صوت اذان بنحویکه تمیز کلمات آن نشود کافی است و بعضی شرط
کرده اند که اذان در آخر محله باید فرض شود نه در وسط چنانچه بعضی شرط کرده اند که اذان
باید در مکان بلند باشد به بلندی متعارف چون مناره و لکن ظاهر اینستکه اذان در وسط
بلد متعارف که از برای اعلام متعارف قرار داده اند نیز کافی میباشد و کور و کر تقدیر میکنند
که اگر کور یا کر نبودند میدیدند یا میشنیدند و اعتبار حد ترخص از برای کسیکه انشاء سفر از وطن
خود کند علی الاقوی و اما اعتبار حد ترخص از محل اقامه یا از بلدیکه سی روز در آن متردد
مانده باشد یا در غیر اینها مشکل است بلکه اکتفا به مجرد سیر در ارض از خانه محل اقامه و نحو آن
بعد از قصد سفر خالی از قوت نیست و همچنین است کسیکه ابتدای سفر او
معصیت باشد و در اثناء سفر قصد معصیت برطرف شود بلی احوط اعتبار حد ترخص است
مطلقا و همچنین در عود از سفر اعتبار حد ترخص بالنسبه بورود بوطن لازم است و اعتبار
حد ترخص بالنسبه بورود بمحل اقامه و نحو آن ثابت نیست و بعضی شرط کرده اند در ثبوت
قصر از برای مسافر اگر در تمام وقت نماز در سفر باشد پس اگر اول وقت یا آخر وقت حاضر باشد
باید تمام کند و این ضعیف است بلکه حق اینستکه مدار در قصر و تمام مراعات حال اداء است پس
که اگر حال اداء نماز مسافر است قصر میکند هرچند در حال وجوب نماز حاضر بوده و اگر در
حال اداء حاضر باشد تمام میکند هرچند اول وقت وجوب در سفر بوده بلکه هرگاه از سفر بوطن باید
یا بجائی وارد شود که اقامه در آن مینماید و از وقت نماز بمقدار طهارت و یک رکعت نماز مانده
باشد نماز را تمام بکند اگرچه بلی احوط در صورت اختلاف اول وقت و آخر وقت در سفر و حضر جمع
میان قصر و تمام است و سفر هرچند منقطع میشود برسیدن بمحل ترخص وطن یا بلدیکه قصد اقامه
ده روز در آن دارد و لکن در سعه وقت احوط تأخیر نماز است که در منزل تمام کند نه در محل ترخص
پنجم از شرایط قصر اینستکه در اثناء سفر بیکی از چهار موضع تخییر نرسد که اگر در یکی از چهار موضع
باشد مخیر است مسافر ما بین قصر و اتمام و از مسجد الحرام اصل و مسجد نبی بعد از زیادتی حادثه
و مسجد کوفه حتی حجرات و حائر جناب سید الشهداء روحی و روح العالمین له الفداء با بقاء وقت
اگر وقت برای ظهر و عصر تنگ باشد که زیاده بر چهار رکعت نتواند بجا آورد باید هر دو را
قصر نماید و در تعیین حائر اقوال بسیار است و ظاهر اینستکه تمام صحن مقدس حتی حجرات صحن
و صحن کوچک تماماً از حائر است خصوص صحن بسمت تل زینبیه که ظاهر اینستکه از آن بسمت سینه
نخورده است و کوچه ای تعدی است و لکن هرچه باطراف ضریح مبارک نزدیکتر است دور از اشکال است

کثیر است و قول بتخییر در چهار فرسخ تا چهار فرسخ کربلا از همه اعلای خالی از وجه نیست چنانچه تخییر در
بلاد اربعه نیز خالی از وجه نیست بلکه بعضی تصریح کرده اند که مسافر در مجموع این چهار شهر
مخیر است میان قصر و اتمام و چون اخر شهر کوفه معلوم نیست اکتفا بقدر متیقن نماید و
نافله در مواضع تخییر ساقط نمیشود اگرچه نماز را قصر نماید بلکه روزه را نمیتواند بگیرد در
این اماکن اربعه بدون قصد اقامه و اتمام در این مواضع افضل است و قصر احوط است و
احوط از آن جمع ما بین قصر و اتمام است دیگر آنکه بعضی از علماء ما از برای مسافر اتمام نماز را
در این مواضع چهارگانه متعین دانسته اند چنانچه بعضی قصر را متعین دانسته اند و ملحق نمیشود
باین اماکن اربعه سایر مشاهد مشرفه و اگر نماز از مسافر در این مواضع فوت شود اگر در همین
مواضع قضا را بجا اورد نیز مخیر است ما بین قصر و اتمام و الا قصر متعین است بلکه احوط انست که
قضا را قصر نماید هرچند در مواضع تخییر بعمل اورد و احوط از آن جمع است ما بین قصر و اتمام و
اگر در محل مشترک ما بین مواضع اربعه نماز کند قصر بکند نه تمام بلکه اگر بجوی باشد که بلکه نیاید
عرفا در این اماکنه نماز میکند هرچند متصل اولی از بلد نیست با لعضا نیز در خارج مسجد مثلا
باشد در اینوقت مخیر است و اگر در اول نماز خارج از این مواضع بوده و در اثناء نماز داخل شده
مخیر است ما بین قصر و تمام بخلاف عکس و اگر شکوک صحیحه عارض شود در این اماکنه و قصد
اتمام نموده عمل بان نماید و اگر قصد قصر نموده میتواند بان عمل نماید هرچند میتواند که از
قصر عدول بتمام نماید تا اینکه نماز نیز بشک مرقوم باطل نشود بلکه میتواند که عدول بقصر نماید
در جائیکه قصد اتمام نموده و شک نموده تا آنکه نماز نیز بشک مرقوم باطل نشود

در بیان چند مطلب است اول آنکه اگر مسافر نماز را اتمام نموده از روی عمد لازم است بر او اعاده
و قضا و اگر تمام نموده از جهة جهل بحکم یعنی ندانسته که نماز او در سفر قصر است نماز او صحیح است نه اعاده
بر او لازم است نه قضا هرچند جاهل مقصر باشد و فرقی نیست بآنکه جاهل باصل حکم قصر و تمام
در سفر معذور است و اما جاهل بخصوصیات قصر و تمام و جاهل بمواضع قصر و تمام پس معذور
نیست مثل آنکه مسافر اتمام نموده بجهة آنکه خیال کرده که سفر او سفر معصیت میباشد و
در واقع سفر معصیت نبوده یا آنکه خیال کرده که پنج روز مثلا اقامه حاصل میشود یا خیال
آنکه اقامه کرده در واقع اقامه نکرده یا آنکه فرسخ کار بر نماز کرده و خیال این کرده که اتمام نماز
جایز است یا آنکه کثیر السفر بوده و ده روز با قصد اقامه در جائی مانده و ندانسته که با این حال
تکلیف او قصر است و تمام نموده در امثال این مواضع جاهل معذور نیست علی الاقوی پس

۱۴ انکه اگر نماز از جاهل بقصر و تمام فوت شود قضا نماید هر چند در انجهل معذور بوده و بعضی
گفته اند که باید تمام نماید و احوط جمع میان قصر و تمام است چهارم انکه اگر جاهل بلزوم قصر در
سفر در اثناء نماز عالم شده که باید نماز را قصر نماید پس اگر این علم بعد از دخول در رکوع
رکعت ثالثه باشد پس اعاده نماید هر چند احوط انست که این نماز را اتمام نماید و بعد از ان نماز را
قصراً اعاده نماید و اگر قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه عالم شود قبل از تشهد نماز را قصر
تمام کند و احوط انست که عدول نماید از نیت اتمام به نیت قصر هر چند لازم نیست علی الاقوی
و اگر بعد از تشهد باشد نیز سلام دهد نماز را با نیت عدول بقصر علی الاحوط هر چند
لازم نیست چنانچه لازم نیست اعاده تشهد هر چند احوط اعاده است و در قیام رکعت ثالثه و
لکن هنوز داخل در رکوع نشده بنشیند و هدم کند این قیام او نماز را قصر اتمام نماید
بنحو مرقوم و اعاده لازم نیست هر چند احوط انست که اعاده نماید قصراً پنجم انکه اگر کسی
عمداً قصر را اتمام نماید در موضعیکه اتمام باید نماید لازم است قضا در خارج وقت و همچنین اعاده
لازم است در وقت و قضا در خارج وقت اگر از جهة جهل بمسئله قصر نماید در موضعیکه
واجب است که نماز را تمام بخواند از جهة انکه حاضر است یا انکه قصد اقامه کرده است یا انکه سفر
سفر معصیت بوده یا انکه سی روز متردداً در بلدی مانده که اقوی انست که جاهل در اینجا
معذور نیست ششم انکه اگر تمام نماید در موضع قصر یا انکه قصر نماید در موضع اتمام از
جهة نسیان حکم یا نسیان سبب قصر و اتمام اقوی انست که معذور نیست و باید نماز را اعاده
نماید در وقت بلکه قضا نماید در خارج وقت علی الاحوط هر چند عدم وجوب قضا در نسیان
سبب قصر که سفر باشد خالی از قوة نیست بلی اگر قبل از سلام متذکر شد که باید تمام نماید برخیزد
و تمام نماید چنانچه اگر بعد از قیام و قبل از دخول در رکوع رکعت ثالثه متذکر شد که باید قصر نماید
بنشیند و نماز را قصر اتمام نماید و بعد از نماز بجهة زیادتی قیام و نحو ان دو سجده سهو
نماید احتیاطاً و بعضی ذکر نموده اند که کسیکه قصر او تمام است اگر به نیت قصر نماید از جهة نادانی
یا نسیان قصد اقامه و نحو ان از اسباب موجبه تمام و در اثناء نماز متذکر شد اعاده کند چه در
وقت و چه در خارج وقت هر چند اعاده بعد از اتمام احوط است و اگر قصر نموده در موضع تمام
و بعد از سلام متذکر شده و لکن هنوز مثل حدث و نحو ان از منافیات عمدیه و سهویه متخلل
نشده اتمام کند و دو سجده سهو نماید بجهة سلام بیجا و اگر منافی عمدی و سهوی صادر شده
نماز باطل است و اگر منافی عمدی نه سهوی صادر شده مثل تکلم در این صورت نیز اتمام کند نماز را

بدو رکعت بکروند و سجده سهو برای تکلم بیجا علاوه بر دو سجده سهو سلام بیجا نماید
هفتم آنکه اگر شخصی مسافر است بسفر شرعی شده ولکن نمیدانست که سفر او بمقدار مسافت میباشد و در وا
قع بمقدار مسافت یا زیاده بر آن بوده یا آنکه میدانست که بمقدار مسافت میباشد بلکه اعتقاد از ثابت
که باید مسافر نماز تمام نماید ولکن یا اینکه میدانست که تکلیف او تمام است و قصر نماید از روی
معصیت و غافل بود و قصر نموده یا تمام نماید نماز او باطل است و اعاده نماید از علیکه قضا نیز نماید و قضا
و اگر چنانچه نیت قصر نموده بغفلت و قصر نیز نموده غفلتاً یا آنکه نیت تمام نموده ولکن قصر نموده
غفلتاً جمعی حکم ببطلان نماز و لزوم اعاده و قضا نموده اند و این احوط است هر چند صحت نماز خالی
از وجه نیست خصوصاً در صورتیکه غافل بود و قصد قصر ننموده بلکه قصد تمام یا قصد ظهر و عصر مثلاً
نموده و قصر نموده غفلتاً که بعد دو رکعت سلام داده بلکه اگر نیت تمام نموده از روی نسیان ولکن نسیانا
از نیت تمام نموده و بعد دو رکعت سلام داده یا آنکه از روی جهل نیت تمام نموده و نسیانا در این
صورت نماز او صحیح است و اعاده لازم نیست هر چند بعضی گفته اند که اگر بداند مسافر است اگر قصد
کرده هشت فرسخ که مسافت بداند که قصر بر او واجب است ولکن از روی فراموشی نیت تمام کرده
و بر دو رکعتی سلام داده و بعد یادش آمد باید نماز را بطور قصر اعاده کند هشتم آنکه مستحب است
که بعد از نماز قصر سی مرتبه تسبیحات اربعه را بخوانند بجهت جبران دو رکعتی که ساقط شده و این تسبیح
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر میباشد و ظاهر اینستکه این اذکار بعد از این مستحب است
ذکر آن بعد تعقیب نمازها بدو مرتبه و سی و سه و چهل مرتبه والله العالم بحقائق الاحکام
فصل ششم در بیان نماز آیات است بدانکه نماز کسوف و خسوف واجب است و شرط است که از زمان
گرفتن تا زمان انجلاء وسعت تمام نماز را داشته باشد و اگر وسعت تمام نماز را نداشته باشد ادا
نیست هر چند بقدر یک رکعت باشد ولکن احوط است هر چند که بقدر یک رکعت باشد
چنانچه اگر علم حاصل نشده باشد مگر بعد از تمام انجلاء لازم نیست قضا در صورت گرفتن تمام
قرص بلکه قضا احوط است و در صورت گرفتن تمام قرص اگر علم حاصل شده باشد مگر بعد از
تمام انجلاء قضا نماید چنانچه در صورت گرفتن بعض قرص اگر اهمال کرده و نماز نکرده یا آنکه
فراموش کرده قضا بکند و اگر بعد از گرفتن تمام قرص یا بعض آن مطلع نشده باشد یا نمیکرد و
قتیکه بقدر ادا یک رکعت باشد واجب است بجا آوردن تمام نماز کسوف و خسوف اگر اهمال کند قضا
نماید و اگر خسوف یا کسوف در وقت فریضه واقع شود و وقت آن مضیق باشد و وقت فریضه نیز
مضیق باشد مقدم بدارد یومیه را و قضا کند خسوف و کسوف را على الاقوى اگر اهمال کرده باشد

کتاب الصلوة

١ در اداء آن تا آنکه وقت مضیق شد بلکه مطلقا علی الاحوط و اگر نماز آیات با غیر نماز یومیه تعارض
نماید که وقت هر دو مضیق باشد پس اگر نافله باشد مثل نماز شب و غیر آن مقدم بدارد نماز آیات را
و اگر واجب باشد و لکن غیر یومیه مثل نماز میت که خوف فساد و تغیر بدن او باشد و مثل نمازی که بنذر
و اجاره و غیر آن لازم شود و وقت آن مضیق باشد در این وقت مخیر می باشد در تقدیم و تاخیر
و اگر هر دو موسع باشد مخیر است در تقدیم و تاخیر هر چند تقدیم یومیه اولی است و اگر یکی
موسع باشد و دیگری مضیق مقدم بدارد مضیق را چه یومیه باشد و چه خسوف یا کسوف
و اگر در اثنای نماز کسوف یا خسوف یا زلزله یا نحو آن معلوم شود وقت یومیه مضیق است قطع
نماید آن نماز را و شروع بیومیه نماید و بعد از آن همان نماز را از موضع قطع تمام نماید و حاجت
باستیناف نماز ندارد بلکه اگر وقت نماز کسوف یا خسوف بسبب این فوت شود ما بقی را بقصد قربت
مطلقه تمام کند بدون تعرض اداء و قضا و اگر استیناف نیز نماید احوط است و اگر در اثنای نماز
آیات آیه دیگر حاصل شود قطع نکند آن نماز را بلکه تمام کند و لکن نماز آیه دیگر را بعد از فراغ
از آن نماز بخواند و اگر آیات متعدد حاصل شود و مختلف باشند پس اگر زلزله و خسوف و کسوف
باشد مثل اینکه زلزله شود و ماه هم بگیرد نماز متعدد میشود و اگر غیر از این سه آیات از سایر
مخاوف متعدد شود بنحوی که عرفا منفصل باشد نماز نیز متعدد میشود هر چند فاصله
وسعت نماز را نداشته باشد و اگر بنحوی باشد که عرفا منفصل نباشد پس بعید نیست که همه
اینها بعد از اجتماع سبب واحد محسوب شود هر چند انواع مختلفه باشند و اگر زلزله و نحو آن
مکرر شود پس اگر با فصل عرفی باشد که عرفا تعدد بصدق کند نماز متعدد میشود خصوص
اگر نماز برای زلزله اول کرده باشد یا فاصله بقدر نماز باشد هر چند نماز نکرده باشد و اگر
با فصل نباشد که عرفا صدق تعدد نکند نماز متعدد نمیشود خصوص اگر فاصله بسیار کم
باشد که لیاقت و وسعت نماز کردن را نداشته باشد و اگر زن حایض بوده در وقت کسوف
و خسوف واجب نیست بر او قضا کردن هر چند احوط است و هم چنین اگر زن حایض باشد
در وقت حدوث زلزله یا سایر آیات غیر کسوف و خسوف لازم نیست که بعد از پاکی بجا آورد
خصوص اگر بعد از مدتی از زمان زلزله مثلا پاک شده باشد مثل اینکه حیض ده روز
بوده و در اول حیض زلزله شده هر چند احتیاط شدید در بجا آوردن آن می باشد
خصوص اگر زمان پاکی متصل عرفی بزمان زلزله باشد بلکه بعضی از اجلاء علماء تصریح
بوجوب اداء آن بعد از پاکی نموده اند و وقت اداء دو نماز از اول شروع بگرفتن است تا تمام

كتاب الصلوة

انجلاء علی الاقوی هر چند احوط آنست که قبل از شروع با انجلاء نماز را تمام کند که بعضی گفته‌اند
که شروع با انجلاء اگر بود نماز قضا میشود و کرفتن سایر کواکب غیر آفتاب و ماه و سبب اشتن
انها و هم چنین کرفتن آفتاب بسایر کواکب که در تحت اوست میباشند باعث وجوب صلوة نمیشود
مکر آنکه مخوف باشد که منذلج شود پس کسوفی که بکویند غیر آفتاب کرفت یا منذلج شود
در کاویه سماویه و آیات آسمانیست که باعث خوف غالب مردم شود و ساقط نمیشود نماز
بغروب شمس و قمر در حال انخساف چنانچه ساقط نمیشود بسبب سحاب بلکه احوط وجوب نماز
است هر گاه معلوم شود کسوف و خسوف شمس و قمر در تحت الارض مثل تحت السحاب و مخصوص
کلام آنست که اگر حدوث خسوف یا کسوف و بقاء از هر دو در وجه الارض باشد بی اشکال
نماز او واجب است و اگر حدوث در وجه الارض باشد و بقاء در تحت الارض که غروب کند
منخسفاً یا آنکه حدوث در تحت الارض باشد و بقاء بر وجه الارض باشد که منخسفاً طالع
نماید وجوب نماز احوط است بلکه وجوب اقوی است و اگر حدوث و بقاء از هر دو در تحت
الارض باشد وجوب نماز احوط است خصوص اگر مقارن غروب و خسوف و کسوف حادث شود
مثل تحت السحاب که هیچ رؤیت نشود و لکن یقین بحدوث و بقاء آن در تحت السحاب باشد
بلی بمجرد نقص و خبر رصدی شمس و قمر ثابت نمیشود خسوف و کسوف بقول منجمین مکر آنکه از روی
جزم شهادت دهند و عادل باشند علی الاحوط بلکه ثابت میشود برؤیت و بشهادت دو عادل
برؤیت و بعدل واحد علی الاحوط خصوص در حق عامی و باشتهار تمام بر وقوع کسوف
و خسوف و ضیق وقت و سعه وقت نیز ثابت نمیشود بقول منجمین مکر آنکه یقین حاصل
شود یا آنکه دو منجم عادل شهادت دهند و اگر شک نماید در خسوف و کسوف که آیا وقت آن
وسعت تمام نماز را دارد یا نه بنا را بر عدم وسعت بگذارد هر چند احوط اقدام بنماز است مکر
در وقتیکه بداند که وقت وسعت تمام نماز را ندارد پس اگر اول امر بداند آنست که وقت وسعت
دارد و لکن بسبب تأخیر بداند که اگر شروع بنماز نماید بقدر یک رکعت یا تمام نماز را در می یابد ابدا
بانه بنا را بر وسعت بگذارد و قصد ادا نماید هر چند اگر متعرض اداء و قضا نشود بهتر است
و ملاک وجوب نماز در کسوف و خسوف بر اینست میباشد که غالب اشخاص میتوانند به بینند
بکویند که ماه یا آفتاب گرفت و خوف غالب مردم در آن شرط نیست و نماز واجب است برای
زلزله که زمین بشدت تمام حرکت کند و اگر حرکت آن بسیار کمی بکند که محسوس نشود مکر بدقت
تمام نماز را بکند و ترک نکند علی الاحوط و هم چنین اگر زمین بشدت تمام حرکت کند و اسم زلزله

کتاب الصلوة

۱۹ برای قضا نباید چنانچه اگر عالم بزلزله بود در زمان زلزله حاصل نبود و حاصل شد مگر
بعد از زمان زلزله خصوص که بعد از مدتی بود اینوقت نماز کردن احوط است بقصد قربة
مطلقه نه بقصد وجوب و مثل زلزله است هر آیتی و هر چیزی که باعث خوف غالب مردم
شود و از مصادیق و معنا خارج باشد مثل ظلمت شدیده و باد سرخ و سیاه و زرد خصوص
اگر باین نحوی باشد که درختها را بشکنند و دیوارها را بیفکنند و کشتیها را غرق کنند
و شرط نیست که از آیات سماوی باشد هر چند از بعضی اخبار اختصاص باسمانی ظاهر
میشود پس نماز واجبست بجهة آنها و بنابر بعضی مثل دود یا بخار زیادی یا صدای
مهیبی که از زمین ظاهر میشود و مثل رود بزرگ شدن کوه بزرگ یا پاشیده شدن یا شکافته
شدن زمین بنحویکه باعث خوف غالب مردم شود و مثل خسف بعض زمین بدون زلزله بلکه با
طوفان و سیل مفرط که از جمله مصادیق خارج باشد نیز از احوط است و مدار وجوب
نماز بر خوف غالب مردم میباشد پس اگر نوع آن موجب ترس همه مردم و نه یکی هر چند بجهة
تکرر و کثرت وقوع خوف حاصل نشود بلکه از بعضی ظاهر میشود که مدار وجوب بر صدق
آیه میباشد هر چند باعث خوف غالب مردم نباشد و هر چند بدانند که خسوف
و کسوف بلکه غیر آن برای چه میباشد و این در غیر کسوف و خسوف محل اشکال میباشد پس
اینجا که بدانیم جهت آن است مثلا یا بر ریزند و بخواهند از آسمان وجوب نماز ثابت نیست بخلاف
اینکه بدانیم که برای عذاب است یا آنکه محل شک میباشد که آیا برای غضب است یا نه
و اگر قطع حاصل شود که این آیه مثلا باعث خوف غالب ناس میباشد نماز واجب است و اگر
ظن حاصل شود که این آیه بمرتبه رسیده است که باعث خوف غالب مردم میباشد یا
عنایات ظهور این در تخویف احوط اتیان بنماز است و لکن در صورت شک در حصول لازم نیست
که خوف غالب مردم میباشد یا نه و اگر فرض شود که آیتی باعث خوف نشود و لکن بیا
عنایت نزول غضب و عذاب الهی بر مردم بلکه باعث خوف میباشد یا البته بسقوط آثار
و اشجار و فساد زرع و مردن حیوانات از شرایط و بعضی از کواکب پس وجوب نماز ثابت نیست
مثل عدم وجوب نماز برای باران زیاد و تگرگ درشت زیاد و ملخ زیاد و نحو اینها که در
قوم بنی اسرائیل واقع شد چنانچه واجب نیست نماز برای قحط و غلا و طاعون و وبا و نحو
اینها و نماز زلزله و آیات غیر کسوف و خسوف همه ادا میباشد و قضا ندارد و لکن فوری
بجا بیاورند اگر فوراً بجا نیاورد و بعد از آن بجا آورد و بعضی گفته اند که وقت نماز بجهة

کتاب الصلوة

مخاوف اسمانیه از ابتداء آن تا انتهاء آن بیرون آید گر نماز اثر بعد در نماز طول نکشد اداء و قضاء هیچ
بر او واجب نیست و لکن الحاق غیر کسوف و خسوف و زلزله که وقت آنها نیز مادام العمر باشد و قضا نیست بدو توهم
و آیات آسمانیه بلکه غیر آسمانیه صاحب وقت نمیباشند که اداء و قضا در آنها تصویر شود
و خسوف و کسوف صاحب وقت میباشند و کاهی غیر صاحب وقت میباشند علی الاحوط هر چند
صاحب وقت بودن کسوف و خسوف در جمیع احوال اولی است و وجوب نماز زلزله و آیات آسمانیه
مخصوص باهل همان بلد است که زلزله در آن واقع شده نه در آن اقلیم و در آن بلاد یا غیر قریب
که توابع و مزارع و باغات نیز داخل است و کیفیت نماز آیات به چند طریق است اول آنکه قصد
کند که دو رکعت نماز کسوف و خسوف یا زلزله یا آیات بجا میاورم بجهت فرمان برداری خداوند
متعال و تکبیرة الاحرام بگوید و حمد بخواند و سوره تمام بخواند و در رکوع رود و تا پنج مرتبه
باین قسم عمل نماید و بعد البسجود برود و ذکر سجود کند و سر را بکند و طمانینه بجا آورد و
سجود دیگر کند و ذکر سجود کند و سر بردارد و همچنین در رکعت ثانیه پنج رکوع نماید
به پنج حمد و پنج سوره تمام و بعد از آن دو سجده نماید بجهت مرقوم و تشهد بخواند و سلام
دهد و احوط آنست که در هیچیک از قیامات قبل از رکوعات کامله دو سوره تمام بلکه
زیاده از یکسوره نخواند هر چند ناتمام باشد و دوم آنست که در رکعت اولی یک حمد بخواند
و یکسوره را قسمت کند بر پنج رکوع که یک آیه تمام از سوره یا دو آیه مثلا یا بعض آن را بخواند
و برکوع رود و احوط آنست که بعض آیه را نخواند بلکه آیه تمام بخواند و همچنین تا آنکه
در رکعت اولی در پنج رکوع یکسوره تمام شود و همچنین در رکعت دوم و اگر در هر رکعت
بخواهد سوره قدر را قسمت کند باین نحو بخواند که بسم الله تا آخر بخواند و بگوید انا
انزلناه فی لیلة القدر و برکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید و ما ادریک ما لیلة
القدر و برکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید لیلة القدر خیر من الف شهر و برکوع
رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر
و برکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید سلام هی حتی مطلع الفجر و برکوع رود و
ذکر کند و سر بردارد و بسجود رود و همچنین در رکعت دوم و اگر سوره قل هو الله احد را
بخواهد بخواند میتواند که بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیه حساب کند و برکوع رود و قسمت
کند سایر فقرات سوره قل هو الله را در چهار رکوع بعد و اگر کسی در این قسم یک حمد بیشتر
نخواند پس در این قسم دوم باید در رکعت اولی یکسوره تمام باشد و همچنین در رکعت ثانیه

و ذکر رکوع را با طمانینه بجا
آورد و سر از رکوع بردارد
و حمد و سوره تمام بخواند
و رکوع کند

كتاب الصلوة

چه همان سوره باشد چه سوره دیگر و اولی آنستکه یکسوره را قسمت کنند بر پنج رکوع و نیز
از پنج رکوع سوره را تمام نکنند که محتاج بخوانند بعضها باشد از سوره دیگر را تکرار
یعنی از همین سوره شود و قسم سیم آنستکه مرکب کنند نماز را از قسم اول و دوم که جمع
نماید در پنج رکوع رکعت اول و پنج رکوع رکعت ثانیه ما بین تمام یکسوره و بعض یک
سوره و لکن هر وقت که سوره را تمام بخواند در رکوع رود و بعد از سر برداشتن از رکوع
حمد را تمام اعاده نماید چنانچه هر وقت که رکوع کند بعد از خواندن بعض سوره باید
که قرائت کند بعد از سر برداشتن از رکوع از همان سوره از مکانیکه قطع قرائت همان
سوره نموده و حمد نخواند مگر بر رکوع پنجم که اگر از بعض سوره هم رکوع کند بعد
رکعت ثانیه باید حمد را بخواند از همان سوره و ممکن که از سوره ابتدا شروع نماید و تمام
کنند و لکن باید اینوقت یکسوره دیگر پنج در رکعت دوم باید تمام کنند چنانچه در رکعت اولی
یکسوره غیر از آن سوره که در رکعت پنجم ناتمام گذاشته باید تمام کرده باشد و از بعض
ظاهر میشود که بر وقتیکه سوره را ناتمام گذاشت واجب نیست که از موضع قطع
شروع نماید بلکه مخیر است میان اینکه شروع از موضع قطع نماید یا اینکه شروع کند
از هر موضعی از سوره که بخواهد چه مقدم بر موضع قطع یا مؤخر از موضع
قطع یا اینکه اعاده نماید ابتدا که قرائت نموده کلا یا بعضا یا اینکه ترک کند آن سوره
و سوره غیر از آن بخواند و لکن این تخییر معتبر نیست بلکه اگر سوره را قبلا از این سوره ناتمام
گذاشته عمل نموده اینوقت جایز است که سوره را تمام نکند یا اینکه آن سوره ناتمام را ترک کند
و سوره غیر از آن بخواند پس لازم نیست که سوره ناقص را تمام کند حتی در رکعت ثانی بعد
از اینکه یکسوره تمام خوانده و قنوت لازم نیست و اگر بخواهد پنج قنوت بخواند جایز است یعنی
بعد از قرائت قبل از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند چنانچه جایز است دو
قنوت بخواند قبل از رکوع پنجم یک قنوت بخواند و قبل از رکوع دهم نیز قنوت بخواند چنانچه
جایز است که یک قنوت بخواند قبل از رکوع دهم خلاصه میتواند که در دو رکوع اکتفا و یا بعض
حساب کنند و قبل از هر رکوع دوم یکقنوت بخوانند و قبل از هر رکوع طاق نیز در رکعات
سه قنوت میخوانند و در رکعت دوم ۳ سه قنوت و بعد سر برداشتن از رکعات تکبیر بگوید و
سمع الله لمن حمده نگوید مگر بعد از رکوع پنجم و دهم که تکبیر نگوید و سمع الله لمن حمده بگوید
بجای تکبیر و مستحب است که این نماز را در مکان غیر مسقف بخوانند و اگر در مسجد بخوانند

کتاب الصلوة

بر ضحی مسجد بخواند و مستحب است که اثر هر دو نماز خصوص کسوف را طول دهد بقدر
زمان کسوف و خسوف اگر اطمینان یا علم بمقدار مکث کسوف و خسوف داشته باشد و اگر تخفیفا
تمام کردند و اعاده نمودند و لیکن مستحبست خوف خروج وقت پیش از تمام نمودن نماز و نیز
خواندن سوره طویله مثل سوره یس و روم و کهف و مستحبست که افعال نماز از قیام و
رکوع و سجود و قنوت با یکدیگر مساوی باشند در طول و مستحبست بجماعت کردن چون کسوف
در وقت کسوف تمام قرص جهرا است انها و جهرا قضا انها و از ماموم ساقط است قرائت حمد و سوره
نه اقوال دیگر و از جمعی از علماء ظاهر میشود که شرط صحت در اقتداء در این نماز آنستکه
ماموم امام را درک کند در رکوع اول از رکعت اولی یا ثانیه پس اگر ماموم امام را درک نکرد در
رکوع اول از رکعت اولی یا ثانیه ترک کند اقتدا را و این احوط است هر چند جواز اقتداء در همه
رکوعات خالی از قوت نیست پس اقتداء در فرض مزبور بچند نحو میشود اول آنکه اقتدا کند
در رکوع ثانی و اثر رکوع اول خود قرار بدهد و متابعت امام میکند تا وقت سجود امام
و همینکه امام بسجود میرفت خود بنیت عدول و تخفیف بقیه رکوعات خود را بجا میآورد و ملحق
شود با امام در سجود و اگر رکعت ثانیه باشد بقیه رکعات را بنحو ایشان تمام نماید و اگر نتواند
که با امام برسد بجهت طول قرائت پس در سجود با امام حاصل شود در این وقت قرائت ساقط میشود
دوم آنستکه متابعت امام کند در رکوعات باقیه از رکعت اولی یا ثانیه بعد
از قصد انفراد کند سیم آنکه منتظر شود که امام بسجود برود و بعد برای رکعت دوم برخیزد و وقت
رکوعات باقیه از رکعت اولی را با امام در رکعت ثانیه تمام کند و منتظر شود که بعد از تمام
شدن رکوعات با امام بسجود برود و بعد از سجدتین رکعت دیگر را منفردا یا مقتدیا بامام
دیگر اگر فرض شود تمام کند و ظاهر اینستکه بعد از فوت رکوع اول از رکعت اولی یا ثانیه اقتداء
بقصد وجوب ننماید بلکه تکبیرة الاحرام بگوید بقصد ندب درک فضیلت جماعت و متابعت
امام نماید تا اینکه امام سجدتین را تمام کند و بعد از آن استینافا تکبیرة الاحرام نماید منفردا
اگر نماز امام تمام شده باشد یا مقتدیا برکعت ثانیه امام اگر باقی باشد نظر بادراک امام بعد
سجود در فرض مزبور و اگر امام نماز آیات را مستحبا اعاده نماید جایز است که ماموم هم که
نماز آیات را هیچ بجا نیاورده اقتدا با امام نماید چنانچه عکس نیز جایز است پس اگر ماموم نماز
آیات را خوانده و امام هیچ نخوانده جایز است که ماموم اقتدا کند با امام بقصد اعاده و مستحب
جهر خواندن نماز خسوف و اخفات کسوف و سایر آیات جهرا و واجب نیست جهر و واجب نیست اخفات

٣٠ در اینها و اعاده مستحب است تا سه مرتبه یا زیاده در وقتیکه پیش از تمام انجلا از نماز فارغ شود
ولکن اگر بجای نماز خود بنشیند و مشغول دعا و ثنای خداوند شود تا منجلی شود شاید بهتر باشد
چون بعضی از علما منع استحباب اعاده نموده اند و اعاده را مشروع ندانسته اند ولکن چون
از بعضی از علماء نقل شده که اعاده را واجب دانسته اند پس اعادهٔ استحبابی اعاده اولی است
نماز آیات در هیچ وقت مکروه نیست مثل نماز قضا حتی در اوقات مکروهه و حایض و نفسا
در وقت کسوف و خسوف وضو بگیرند و در جای نماز خود بنشینند مثل وقت نماز یومیه مشغول
بذکر و دعا باشند بدانکه جایز نیست بجا آوردن نماز آیات در حال راه رفتن و بر راحله مگر
از جهت ضرورت مثل نماز یومیه که ظاهر فقها اینست که حکم این نماز با نماز یومیه یکی
میباشد در غالب احکام حتی در وجوب سجده سهو و غیر اینها مگر در زیادتی رکوعات
و تبعیض در سوره و تکرار حمد در وقت تکرار سورهها و استحباب تعدد قنوت و عدم
استحباب تکبیر بعد از رفع راس از رکوع پنجم و دهم و عدم منع از تعدد سوره بلکه رکوعات
این نماز همه را حتی رکوع غیر پنجم و دهم را از ارکان بدانند که بزیادتی و کمی از سهو و عمد از
اعاده نماز باید هر چند رکنیت غیر رکوع پنجم و دهم محل تامل میباشد و شک در رکوعات این
نماز چند قسم است اول آنکه شک در اصل اتیان رکوع نموده پس اگر این شک بعد از دخول
در فعل دیگر باشد مثل آنکه بعد از دخول در سجود شک کند بنا بر آنکه همه رکوعات بمنزله
یا بعضی از آنها این قسم شک اعتبار ندارد و بنا را بر بجا آوردن بگذارد بدون اعتنا به این
شک قبل از دخول بفعل دیگر باشد مثل آنکه در رکعت اولی در قیام او شک کند که آیا
رکوع کرده یا نه بنا را بر عدم اتیان بگذارد سیم آنکه شک در عدد رکوعات باید نمود که
مستلزم شک در رکعت باشد مثل آنکه نمیداند که رکوع پنجم است یا ششم پس نماز باطل است
چهارم آنکه مستلزم نیست مثل آنکه میداند که رکعت اولی است ولکن نمیداند که پنج رکوع
بجا آورده یا شش رکوع بنا را بر اقل بگذارد و در حدیث است که علی بن مهزیار نوشت بخدمت
با سعادت امام محمد باقر عم روحی له الفداء و شکایت کرد از بسیاری زلزله در اهواز و رخصت
خواست که از آنجا کوچ کند بجای دیگر رود حضرت نوشت که کوچ نکنید از آنجا و روز
چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرید و غسل کنید و جامههای پاک بپوشید و
در روز جمعه بیرون روید و دعا کنید که خداوند عالم دفع میکند زلزله را از شما
علی بن مهزیار میگوید که فرمایش آن بزرگوار را بجا آوردیم دیگر زلزلههای دیگر پیدا نشد

كتاب الصلوة

واز حضرت ابی عبدالله ع روحی له الفداء منقولست که هر کس که مبتلا شود بزلزله پس بخواند این دعا را
من يمسك السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسكهما من احد من بعده انه كان حليما
غفورا صلّ على محمد وآل محمد وامسك عنا السوء انك على كل شىء قدير بلکه بدرود این دعا
که اگر این را بدر وقت خواب بدن بخوانند خانه بر سر شخص خراب نمیشود انشاء الله تعالى وايضا از او منقولست
که بخدمت سید سجاد امام محمد باقر ع روحی له الفداء بودم پس عرض کردم که وادی از صاعقه
باد تند شد پس تکبیر گو و زید پس حضرت شروع بتکبیر نمودند پس فرمودند که تکبیر باد را ساکن میکند باد
و فرمود که باد بر از خداوند عقب ستند مگر آنکه برای رحمت میباشد یا برای عذاب پس وقت
وزیدن باد بگو بعد اللهم انا نسئلك خيرها وخير ما ارسلت له ونعوذ بك من شرها
وشر ما ارسلت له و تکبیر بگو بعد و صدای خود را بلند نمائید پس وقت تکبیر که میکنند
تکبیر بادها را ساکن میکند

الحمد لله على ابتدائه والشكر له على انتهائه والصلوة والسلام على نبيه محمد الذي توّج بتاج
الرسالة والولاية وعلى آله المعصومين سيما اسعد بالخلافة والوصاية وبعد فقد انتهى تسويد هذه النسخة بتوفيق
الملك العلام بتوسط صاحب العزة والكرم عمدة الاعيان العظام زبدة اركان الفخام معين
فخر اولى الكرام المهذب عن كل شين بعين الله الوهاب جناب آغا محمد حسين خان
التاجر الشيرازي المعروف بالهندي في دار الطباعة هو في طباعة احمد

في غرة شهر رجب ۱۲۸۱ النبوية

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الصوم و بیان آن در ضمن یک مقدمه و چند فصل است مقدمه در بیان ثواب روزه و حقیقت روزه و اقسام
روزه بدانکه روزه افضل طاعات و اشرف عبادات است و باعث تقرب بدرگاه حضرت قاضی الحاجات است و ثوابش
مخزون در علم خدا است و زکوة بدن است و سپر است از آتش جهنم و وسیله دفع فقر و بلیات و شهوات است و دافع
بلغم و فراموشی است و مرتبی عقل و فکر و موجب دخول جنت و دوری از شیطان است و خواب روزه دار عبادت
و نفس کشیدنش و سکوتش تسبیح است و عملش مقبول و دعایش مستجاب بر روحش و باعث بهشت میسر کنند و ملائکه
از برای او دعا و استغفار میکنند و قلم از او برداشته میشود تا اینکه افطار کند و بوی دهن روزه دار بهتر است
نزد پروردگار از بوی مشک و ملائکه رویش را مسح میکنند و بشارت بهشت باو میدهند و کسیکه از برای اطاعت
پروردگار روزه بگیرد هرگاه بقدر تمام روی زمین طلا باو بدهند مقابل مزد روزه‌اش نمیشود بدانکه حقیقت
روزه عبارتست از باز داشتن مکلف خود را در زمان مخصوص از اشیاء مخصوصه که انشاء الله تعالی بتفصیل
ذکر میشود و بدانکه حقیقت روزه عبارتست از باز داشتن مکلف خود را در زمان مخصوص از اشیاء مخصوصه که
انشاء الله بتفصیل ذکر میشود و بدانکه روزه بر چهار قسم است واجب و حرام و مندوب و مکروه و روزه واجب
چند قسم است روزه ماه مبارک رمضان و روزه کفاره و روزه قضا و روزه بدل قربانی در حج بجهت کسیکه نمیابد و
مسافر و روزه نذر و عهد و یمین و روزه که باستیجار یا تحمل از پدر بعنوان واجب میشود و روزه سیم اعتکاف اما
قسم اول که روزه ماه مبارک رمضان باشد وجوبش از ضروریات دین است فصل اول بدانکه ثابت
میشود غره شهر رمضان و همچنین غره شوال بلکه اول هر ماه بچند چیز اول بدیدن هلال با یقین باینکه
این هلال است هر چند بیننده فاسق باشد و هر چند حاکم شرع شهادت برؤیة او را قبول نکند و هر چند
صاف نباشد و احدی غیر او ندیده باشد و هر چند که باو ملامت کنند باینکه کاذب باو به برد بنحوی که ترتیب آثار بر گمان بد خود نماید
هر چند خود اظهار خلاف نماید مگر انکه اظهار تعمد بر کذب نماید و هر چند بدو آئینه و نحو آن ماه را ببیند و هر چند
که منفرد باشد که غیر او ندیده باشد بشرط انکه در رؤیة خارج از متعارف نباشد مثل انکه روز ستاره را ببیند و
بشرط انکه بر یقین خود باقی بماند که اگر بعد از یقین برؤیة شک عارض شود اعتبار به یقین سابق ننماید دویم
بشیاع برؤیة ماه بحسب قول و عمل یا عمل فقط یا قول فقط هر چند کفار یا صغار یا زن باشند اگر اخبار بنحو یقین
و عمل بعنوان جزم باول ماه باشد مثل انکه همه اهل بلد عزادار باشند بعنوان اینکه اول ماه محرم یا عاشورا است یا انکه
همه قربانی کرده اند بعنوان اینکه امروز روز عید قربان است یا انکه همه روزه گرفته اند بعنوان انکه اول شهر رمضان است

باب صوم
علامت هلال ماه

یا آنکه همه دهنه را خورده تا بعنوان اینکه آخر شعبان یا اول شوال است یا آنکه نماز عید میکنند و هم چنین هرچیزی که
موجب یقین باشد هرچند بسبب رؤیت اطفال یا زنان حاصل شود بلکه کفایت شیاع و شهرت برؤیت که باعث
اطمینان برؤیت شود خصوص از متدینین هرچند باعث حصول قطع نشود خالی از قوة نیست ستیم شهادة
دو مرد عادل برؤیت یا بر شیاع برؤیت یا بر حکم حاکم از برای غیر که اقامه شهادة در پیش او نمایند بشرط آنکه مطلقا
هم شهادة بدهند و آن کس نیز عادل بعدالت آنها باشد هرچند در پیش حاکم شرع نباشد و هرچند حاکم شرع
آنها را فاسق بداند یا شهادة آنها را رد کرده باشد چه در هوای صاف باشد یا نه چه آن دو عادل از اهل بلد باشند
یا خارج بلد باشند و چه از قول دو عادل مظنه حاصل شود یا نه بلی اگر قول دو عادل موهوم شود بسبب عارضی
مثل آنکه در هوای بسیار صاف بی ابر و غبار یا ابر بسیار که تمام افق و آسمان را ابر فرو گرفته باشد جمع کثیر در مقام تجسس
و تفحص بر آیند و این دو شاهد عادل نیز با همه آنها در تفحص و تجسس بر آیند در این حال این دو نفر عادل میگویند ما
دیدیم و دیگران میگویند ما ندیدیم در همان زمان که ایشان ادعای رؤیت ماه میکنند که با اتحاد زمان و اتحاد مکان
و اتحاد قوة بصر و ضعف آن قبول شهادة آنها مشکل است و شرط است که شهادة بر رؤیت هلال بدهند پس شهادة
علمیه معتبر نیست و بیک عادل ثابت نمیشود علی الاقوی مگر در وقتیکه علم ممکن نباشد بالمره مثل محبوس بحیثیکه
چنانچه بشهادة چهار زن یا یک مرد و [illegible] دو زن عادله نیز ثابت نمیشود چهارم گذشتن سی روز از اول ماه شعبان
یا ماههای سابقه بلکه هرگاه غرة تمام ماه یا اکثر آن مشتبه شود بسبب ابر و نحو آن هر ماهی را سی روز حساب
کند و اگر یقین کند بنقصان آن ماهها بر سبیل اجمال در این وقت نیز از شماره مذکوره کوتاهی نکند مگر در قضای آن پس
اگر یقین نماید که در یکسال هلالی تمام آن بعمل نماید بنحویکه اگر ترک شود قضا نماید و چنین اتفاق افتاد که تمام ماهها
یا بر و نحو آن مشتبه شده در این وقت در قضا اکتفا نماید از شماره سی سی آنقدر که یقین دارد یکی از مقدار و هم چنین
اگر در سه ماه هلالی یقین بنقص اجمالی داشته باشد راد اکتفا نماید بلکه در قضا اکتفا نماید پنجم بحکم حاکم
شرع بشرط آنکه یقین بخطا آن نباشد چه خود ببیند و حکم نماید یا آنکه علم برای حاکم حاصل شده باشد و حکم
نماید یا آنکه بشیاع یا بینه عادله بر او ثابت شده باشد و حکم نماید و اگر دو شاهد عادل رجوع از شهادة خود
نمودند در پیش حاکم یا غیر حاکم اعتماد بشهادة شاهدین نمیتوان نمود بلکه اگر حاکم هنوز حکم ننموده نمی تواند
که بعد از رجوع شاهدین حکم نماید و اما اگر دو شاهد رجوع از شهادة بعد از حکم حاکم نمایند یا آنکه خود حاکم
بعد از حکم رجوع از حکم خود نمود باعتبار رجوع از فتوی خود در اسباب حکومت در این وقت رجوع اثر ندارد و عمل
بحکم او باید بشود مگر وقتیکه قطع بخطاء حکم یا قطع بخطاء شهود شود و اگر مجتهد اخبار برؤیت کند یا شهادة بدهد
حکم او مثل حکم شهود دیگر میباشد مگر آنکه حکم کند و بعد از حکم ظاهر است که این حکم نافذ باشد علی الاقوی
حتی بر حاکم دیگر هرچند اعلم و اورع از حاکم اول باشد نه بر خصوص مقلدین بلکه آقا اعلی الله مقامه در مقام کلام

کتاب الصوم

ذکر کرده که مطابق و موافق سلیقهٔ مستقیمه در فقه است هرچند خالی از مناقشه نیست و فرموده آن بزرگوار این است
که هرگاه اهل دو شهر ببینند که اکثر اهل بلد از علما و صلحا و متدینین بسبب دیدن ماه افطار کرده اند ظن اقوی
از شهادة عدلین برای ایشان رسید شاید افطار نتوان کرد بلکه خالی از قوت نیست و هم چنین افطار کردن بقول مجتهد
و بثبوت در نزد مجتهد و هم چنین افطار رفتن باخبار مردان بثبوت ظاهر جایز است نظر بعادة مستمره در اعصار
و امصار من غیر نکیر و ظهور بعضی از اخبار معتبره در امر حضرت امیر علیه السلام منادی را که ندا کنند بثبوت هلال
و هر چند رؤیة هلال از موضوعات است که تقلید در آن نمی باشد تمام شد کلام آن بزرگوار بلی اقتصار در ثبوت به مجرد
چیزی موجود اولی است یا بی هیچ جهت هلال ثابت میشود در همان بلد رؤیة و بلاد متقاربه و اما بلاد بعیده بعید چون
شام و قندهار حکم بثبوت مشکل است هر چند خالی از وجه نیست تا آنکه نجبر علامه اولی هلال ثابت میشود در حق همه
بخلاف علامه که منشأ ثبوت در حق خود آن شخص که دیده است میشود نه در حق غیر او پس اگر حق غیر معارضه نماید
مثلا اجل دین و مدة اجاره و مدة ظهار و عدّه و نحو آن رؤیة خود شخص مانع حق دیگری نمیشود هر چند رؤیة کننده
حاکم مجتهد باشد و اعتباری نیست بقول منجمین از حساب نجومی و بشمردن شعبان از ناقص و رمضان را تمام و بغایب شدن
هلال بعد از شفق مغربی یا اینکه شب دوم ماه است و بدیدن ماه در روز پیش از زوال هر چند طوق زده باشد
و هم چنین سایر اسبابی که در این باب گوشزد است معتبر نیست هر چند سبب مظنهٔ قویه شود و ... بسبب این امور
غیر معتبره به نیت شهر رمضان روزه بگیرد بلکه اگر در یوم الشک روزه بگیرد به نیت شهر رمضان روزه اش
باطل است نه از شعبان محسوب میشود نه از رمضان و هم چنین اگر در نیت تردید نماید که اگر فردا از رمضان است
واجب و اگر از شعبان است مستحب یا باین نحو تردید نماید که اگر از رمضان باشد از رمضان محسوب شود و الا از شعبان
یا روزهٔ دیگر محسوب شود نیز فاسد است و از هیچ یک محسوب نیست بلی اگر بقصد قربت مطلقه روزه بگیرد که هیچ تردید
در نیتش نباشد روزه اش صحیح است کافیست از رمضان ولکن لازم نیست برای روزه داشتن به نیت آخر شعبان
یا بقصد قربت مطلقه بلکه جایز است که آن روز را روزه نگیرد و اگر گرفت جایز است که افطار نماید هر چند نزدیک بغروب
باشد و قضا لیکن نیز لازم نیست مادامیکه ثابت نشده که از شهر رمضان بوده مثل اینکه دو عادل شهادت دهند بر رؤیة
هلال در شب آخر شعبان و هم چنین بر دیدن ماه در بیست نهم از شهر رمضان بنا بر احوط و جایز است در یوم الشک
نیت واجب دیگر غیر از رمضان نماید مثل قضا و کفاره و اجاره و نحو اینها حتی روزهٔ نذر بلی در حدیثی است که بعد از آنکه
امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرموده است
از صوم شش روز که عیدین و ایام تشریق و یوم الشک باشد راوی عرض کرد خدمت تمام سعادت امام جعفر صادق
روحی له الفداء که من بر خود قرار داده ام اینکه روزه بگیرم تا اینکه قائم صلوات الله علیه ظاهر شود پس حضرت فرمود
که در سفر و عیدین و ایام تشریق و یوم الشک روزه نگیر و این جزء از حدیث معمول به نیست و در روایة صدوق باین

طریق است که یوم الشک را از رمضان روزه بگیرد و بعضی باین حدیث بطریق غیر صدوق عمل کرده اند و فتوی داده اند که مقتضای
این حدیث حرمة صوم نذر است در یوم الشک ولکن این قول ضعیف است بلکه اگر عمل کنیم باین حدیث در مورد خاص عمل خواهیم
کرد که نذر خاص است نه هر نذری والله العالم و اگر بقصد آخر شعبان به نیت استحباب یا وجوب نیت کند از جهة قضای
رمضان سابق یا استیجار یا نذر یا کفاره یا غیر این بعنوان اینکه این روز آخر شعبان است بعد از غروب معلوم شود که
اول رمضان بوده از رمضان محسوب میشود و اگر قبل از غروب معلوم شود که از رمضان است تجدید نیت نماید علی
الاحوط و اگر در یوم الشک روزه گرفته به نیت قضای روزه ماه رمضان ولکن بعد از ظهر روزه خورد فتوی آنست که هیچ کفاره
لازم نیست نه کفاره خوردن قضای رمضان در بعد از ظهر که اطعام ده مسکین باشد و با هیچ از آن سه روز روزه
روزه گرفتن باشد و نه کفاره خوردن روزه رمضان و اگر روزه را نیت کرده و معین نموده و در اثنای آن شک
کرده که از کدام جهة معین شده از قضای خود یا از غیر باطل بدانند روزه را و تجدید نیت نیز بکار نمی آید
در مقام نیت حاضر کردن جمیع مفطرات در ذهن بلکه همینکه یک دفعه مفطرات را فهمیده و شمرده بعد از آن قصد
بالنسبة بجمیع نماید کافیست بلکه اگر چنین نیت نماید که روزه میگیرم یعنی امساک مینمایم از آنچه برای حجت ما امساک
از آن باید نمود یا آنچه در واقع امساک از آن باید نمود نیز کافیست پس لازم نیست بر صائم معرفت حقیقة صوم بر تفصیل
تفصیل چنانچه لازم نیست نیز شرط از مانع بتفصیل چنانچه لازم نیست که بداند که آخر زمان روزه غروب شمس است یا
زمان او زوال حمره از سمت مشرق میباشد یا آنکه تبدیل بسواد میباشد بعد از آنکه مطابق واقع روزه گرفته باشد بلکه
اگر اعتقادش این شود که حقیقتش و شرایطش و موانعش منحصر است در اشیاء خاصه و این اعتقاد مطابق واقع نباشد
ولکن در مقام نیت قصد روزه واقعی نماید و منافی روزه واقعی نیز بعمل نیاورد ضرر ندارد روزه اش صحیح است و ضمائم
راجحه مثل کسر شهوت یا آنکه زنا نکند و تشبیه بملائکه و تحصیل اخلاق حسنه یا مباحه که تابع نیت روزه باشد مثل
پرهیز کردن نیز ضرر ندارد بلکه اگر جبر کنند شخصی را بترک همه مفطرات یا بسبب علاج مرضی چنین اتفاق افتد که ممنوع شود
از جمیع مفطرات پس علاوه بر علاج قصد روزه نماید صحت روزه در این حال خالی از قوت نیست و تداخل در صوم نیست حتی آنکه اگر بعد
از نماز عشا در شب رمضان نمی تواند فردا را بقصد شهر رمضان و کفاره هر دو روزه بدارد بلکه اگر نیت هر دو کند عدم
صحت صوم در غیر رمضان قوی میباشد و اگر روزه دار بخواهد که روزه را بخورد جایز است چه پیش از زوال چه بعد از آن
هر روزه که باشد چه مستحب و چه واجب بشرط آنکه روزه واجب موسع باشد نه مضیق مگر روزه قضای شهر رمضان بعد
از زوال بشرط آنکه از خود باشد نه از اجاره و نه از تبرع و نه تحمل از ولی که در قضای شهر رمضان با فرض توسعه قبل از
ظهر خوردنش جایز است و بعد از ظهر جایز نیست و شرط نیست در نیت اخطار ببال و دل گذراندن آن بلکه همین که بداند
که فردا را باید روزه گرفت و بهمین داعی باشد سحری خورده کافیست و جایز است تقدیم نیت صوم در شب و مقارنه
نیت شرط نیست مگر در حق کسی که در اثنای نهار باید نیت روزه کند بلکه اول شب نیز جایز است که نیت نماید و ضرر ندارد

بلکه بنابر اولی مثل اینکه اکل و شرب حتی جماع بعد از نیت نماید پس تجدید نیت لازم نیست بعد از اکل و شرب مثلا و هم چنانچه
صوم را در اول شب نماید و روز شود تا شب اینکه بخوابد روزه اش صحیح است و اگر بی نیت روزه در شب تمام روز را
بخوابد نیت تا ... باید و اجتناب نماید از قصد مفطر بالفعل یا بعد از ساعتی یا بعد از امری فلانی مثلا بلکه بعضی این را
موجب قضا بلکه کفاره نیز دانسته اند هر چند دلیل محکمی ندارد و هم چنین باید که اجتناب نماید از قصد ابطال
و اعراض از صوم باین نحو که اثناء قطع صوم کند بالفعل یا بعد از ظهر یا بعد از امری فلانی مثلا که از نیت اولی دست
بردارد و نیت نماید که دیگر روزه نیستم یا آنکه بگوید که بعد از ظهر مثلا از روزه دست برمیدارم و هم چنین
اگر مردد شود که بر روزه باقی باشم یا نه بلکه مراعات احتیاط بقضا بلکه کفاره نیز اولی میباشد در جمیع فروض
مذکوره از قصد قطع منجزا و معلقا و قصد قطع منجزا و معلقا و تردید در بقاء بر امساک و البته این احتیاط را
ترک نکند خصوص در قصد قطع که اثناء رفع ید از صوم نماید و بگوید که دیگر روزه نیستم خصوصا اگر با این عزم با
باشد تا عصر و به صید ... نکند این عزم را بعزم بر امساک که منافی صوم و لزوم قضا به تنهائی در این فرض خالی از قوة
نیست بلی کفاره در این فرض احوط است و اگر قصد قطع و قاطع یا تردد در ابتداء نیت روزه حاصل شود بطلان صوم
متعین میباشد بجهة آنکه حقیقة نیت روزه تمام ندارد یا آنکه جزم و قطع بروزه ندارد مکرر در تردید بجهة جهل
مسئله یا بعروض عارض مثل سفر و حیض و مرض و نحو اینها بلکه تردد در بقاء بر روزه در اثناء نهار از جهة احتمال
موقوفه نیز ضرر ندارد و اگر بقصد افطار صبح نمود در یوم الشک و هنوز مفطری بعمل نیاورده معلوم شود
که اول رمضان است پس اگر قبل از زوال باشد نیت روزه رمضان میکند و کافیست از آن و اگر بعد از زوال
باشد واجب است امساک بقیه روز بی نیت روزه و لکن قضاء آن بعد از رمضان واجب است و احوط آنست
که در این امساک قصد قربة نماید چنانچه احوط آنستکه اگر ترک امساک نماید یا آنکه ترک نیت قربة نماید عمل
کفاره بدهد هر چند اقوی عدم لزوم هر دو میباشد و وقت نیت در واجب غیر معین چون قضا شهر رمضان
و نذر مطلق و کفاره روزه که تعیین روز مخصوص در آن نشده باشد مستمر میباشد از شب تا زوال که اختیارا
اگر ترک نیت کند قبل از زوال می تواند قصد روزه نماید بخلاف روزه معین مثل روزه ماه رمضان و نذر معین و
معینه بروزه مخصوص که در اینها اختیارا تاخیر نیت حرام است و اگر اضطرار باشد مثل نسیان و نحو آن پس وقتش
تا پیش از زوال میباشد بشرط آنکه بمجرد رفع اضطرار فورا نیت روزه نماید و اگر اخلال بفوریه نمود در لزوم قضا
خالی از قوه نیست هر چند بعد از اخلال بفوریه تجدید نیت نماید بخلاف روزه مستحب که مطلقا حتی روزه معین
از مستحب مثل روز عید غدیر و اول رجب مثلا که جایز است تاخیر نیت تا غروب بشرط آنکه قدری از روز باقی بماند هر چند
بسیار کم باشد پس واجبست که نیت روزه واجب معین را در شب نماید اگر عمدا ترک نیت نماید که بعضی از روز گذشته
و حال آنکه نیت روزه نداشته روزه اش فاسد است و قضا لازم است نه کفاره علی الاقوی و کافی نیست در روزه غیر

که قصد نماید که فردا را روزه میگیرم و تعیین سبب نکند کافی است و صحیح روزهٔ رمضان اینکه قصد کند که فردا
روزه میگیرم قربة الی الله تعالی و لازم نیست که تعیین کند که فردا که از رمضان است روزه میگیرم بخلاف
روزه واجبی که زمان معین ندارد که واجبست که تعیین نماید باین نحو مثلا که فردا را روزه میگیرم برای نذر
یا کفاره یا قضاء رمضان یا استیجار و بخوان قربة الی الله تعالی بلکه در غیر صوم معین نیز احوط بلکه اقوی تعیین
مثل روزه مطلق و روزه مندوب را نیز باید تعیین کند و اکتفا نکند باینکه روزه میگیرم فردا را قربة الی الله تعالی
و اول زمان روزه طلوع صبح صادق است و آخران ذهاب حمره مشرقیه پس نیت میکند در شب اول ماه که ماه رمضان
روزه میگیرم واجب قربة الی الله و بهتر این است که در هر شبی از شبهای رمضان نیز تجدید نیت کند که روزه میگیرم
این روز از رمضان را واجب قربة الی الله بدانکه هرگاه کسی در زندان و بخوان محبوس باشد یا اسیر کفار باشد
و هلال رمضان نیز براو مشتبه باشد اجتهاد و تفحص کند و مظنه از هر چه حاصل شود عمل کند علی الاحوط با عدم
امکان تحصیل علم بلکه لزوم عمل بمظنه و عدم سقوط امر بصیام بر وجه اداء خالی از قوت نیست بجهت حیثیتی که در این
فرض وارد شده و در صورت عدم امکان تحصیل علم یا عدم امکان تحصیل مظنه سقوط اداء نیز خالی از قوت نیست
و آن ماهی را که مظنه بود باینکه این ماه ماه رمضان است تمام را روزه بگیرد و همه احکام شهر رمضان از نماز عید و کره
فطره و کفاره و بخوان را بر او جاری سازد بحسب ظاهر تا اینکه واقع منکشف شود و اگر مظنه او برگشت بمظنون دیگر عمل
نماید و هکذا و اگر اشتباه او رفع نشد و مظنه نیز حاصل نشد گذشت که سقوط اداء خالی از قوت نیست و لکن اگر بعد بخواهد
که روزه بگیرد مخیر است در اختیار هر ماهی که بخواهد لکن اگر این اشتباه در سال آینده نیز حاصل شود با آنکه
مستمر شود تا سال آینده سال دیگر را مطابق سال اول نماید که در میان شهر رمضان از سال اول و شهر رمضان از سال دوم
یازده ماه فاصله باشد تا اینکه یقین حاصل نشود باینکه یکی از این دو ماه ماه رمضان نمیباشد و جایز است اینکه بعد
از اختیار ماهی عدول از آن ماه کند و تمام نکند روزهٔ آن ماه را و لکن لازم است ماه دیگر را روزه بدارد از اول تا آخر
اگر عدول نکند و الا ماه سیم و هکذا و اگر بداند که شهر رمضان نگذشت بلکه همین ماه است یا بعد می آید در این
وقت نیت نماید باحتمال اینکه این شهر رمضان است و همچنین اگر بالمره نداند که گذشت یا نگذشت که خواهد آمد یا همین ماه است
و اگر بداند که شهر رمضان مؤخر نیست گذشت یا همین ماه است در این وقت به نیت ما فی الذمه روزه بگیرد
نه قصد اداء نماید و نه قصد قضا پس تکلیف بقضاء بطور یقین نیست بجهت آنکه شاید که ماه حاضر شهر رمضان
باشد و قضا در او واقع نمیشود و تکلیف باداء بطور یقین نیز نمیباشد بجهت آنکه شاید ماه رمضان گذشته باشد
بلی تکلیف بما فی الذمه فی الجمله قطعی میباشد بجهت آنکه مفروض این است که میداند که ماه رمضان همین ماه است
یا آنکه گذشت و اگر ماه مبارک رمضان مشتبه شود میان سه ماه یا چهار ماه لازم نیست که همه ماهها را روزه
بگیرد مثل آنکه هرگاه مشتبه شود ماه رمضان در تمام دوازده ماه لازم نیست که همه دوازده ماه را روزه بگیرد بلکه عمل

باطله کند یا عدم امکان علم یا عدم مظنه اختیار امر ماهی که میخواهد نماید مثل سابق بلکه ظاهر این است که این حکم جاری
باشد در هر واجبی از صیام معین که مشتبه شود در میان ماهها یا اگر روز معینی مشتبه شود در میان هفته یا
در هفته مثل اینکه میداند که نذر کرده که یک روز معینی یا دو روز معینی از هفته را روزه بگیرد ولکن نمیداند که
آن روز معین شنبه بود یا یکشنبه یا دوشنبه و هکذا در اینوقت دور نیست حکم بوجوب روزه گرفتن همه افراد مشتبه
محصوره والله العالم و چون در روزه نیت امساک مفطرات لازم است بیان مفطرات **فصل دوم**
در مفطرات است و آن ده چیز است اول و دوم خوردن و آشامیدن چیزهای عادی مثل نان و آب یا غیر عادی مثل
ریگ و شیره درخت سیم خود را جنب نمودن عمدا و اختیارا چه بسبب جماع باشد که دخول در فرج خود را بهم رساند
تا آنکه انزال شود و چه بجماع کردن باشد یا چه باستمناء و مراد بجماع داخل نمودن حشفه است یا مقدار آن از مقطوع
الحشفه در قبل یا در دبر مفعول زن باشد یا مرده مرد باشد یا زن صغیر باشد یا کبیر انسان باشد یا حیوان علی الاحوط
و مراد باستمناء بیرون آوردن منی میباشد بغیر جماع از ملامسه و ملاعبه و بدن مالیدن و بخواندن از چیزهائیکه
باین قاصد بیرون آوردن منی میشود از بوسیدن و بوسیدن و تصویر و خیال معشوق و بچیز جمع نمودن و اگر
قصد اخراج منی نماید ولکن منی بیرون نیاید گناهکار است ولکن روزه اش باطل نمیشود مگر اینکه قصد مفطر را
مفطر بداند و هرگاه بزنی بچسبد و قصد انزال منی نداشته و عادتا انزال منی هم دراین فعل نیز نداشته ولکن منی
بیرون آمد اتفاقا احوط حکم ببطلان روزه و قضا و کفاره میباشد بلکه احوط آنستکه در چسبیدن بغیر زن
از طفل و حیوان و غیر آن نیز همین حکم را جاری کند بلکه احوط آنستکه در لمس و بوسه نیز همین حکم را جاری
نماید بلکه احوط اجرای حکم مذکور است در وقتی که اخراج منی شود با رتکاب هر فعل غیر عادی مثل نظر بجماع
زن و امثال آن و روزه خنثی باطل میشود اگر مردی او را وطی کند در دبر چنانچه روزه مرد نیز فاسد میشود و هم
چنین فاسد میشود بوطی کردن خنثی زنی را با اینکه مردی او را در قبلش وطی کرده لکن روزه خود و زن مذکور
فاسد نمیشود و هم چنین فاسد نمیشود اگر فاعل و مفعول هر دو خنثی باشند هر چند هر دو فاعل و مفعول
یکدیگر شوند و جماع از روی نسیان و از روی قهر و اجبار ضرر ندارد بشرط اینکه بعد از تنبه و بعد از رفع قهر
و اجبار فورا ذکر را بیرون آورد و اگر تاخیر انداخت فاسد است و بداخل کردن ذکر در غیر قبل و دبر بشرط انزال
نشدن منی نیز باطل نمیشود و بداخل کردن انگشت در قبل یا دبر زن یا در دبر مرد و اگر داخل کرد حشفه را با اعتقاد
اینکه در غیر فرج است بعد معلوم شد که فرج است ضرر ندارد ولکن اگر قصد ادخال در فرج کرد و معلوم
شد که در غیر فرج است خالی از اشکال نیست از جهت نیت مفطر صوم که بعضی از اقسام صوم ... با شک
در اصل جماع یا در غیبوبت حشفه یا در خروج منی روزه صحیح است و باطل نمیشود روزه بمحتلم شدن در روز
و ضرر ندارد تاخیر غسل هر چند اولی تعجیل غسل میباشد همچنین باطل نمیشود روزه باستبرا نمودن محتلم

در روز روزه چه احتلام در روز واقع شود یا در شب چه استبراء ببول باشد یا نه هر چند علم داشته باشد
بخروج بقیه منی بلی اگر غسل کرده باشد قبل از استبراء و بعد استبراء نماید و بداند که با استبراء بقیه خارج
میشود و دوباره جنب میشود در نهار رمضان ترک نماید استبراء را علی الاحوط هر چند بعضی این قسم را نیز جایز
دانسته اند و اگر بداند که اگر در نهار رمضان بخوابد محتلم خواهد شد ترک نماید خوابیدن را علی الاحوط بلکه بعضی
حرام دانسته اند و اگر منی بدون اختیار مثل احتلام حرکت نموده از محل و بمجری بول رسیده یا نرسیده لازم نیست
که حبس نماید و منع نماید خود را از خروج منی هر چند ضرر در حبس نباشد و قادر بر حبس نیز باشد چنانچه اگر منی بی
اختیار خارج شود لازم نیست که قطع استبراء ان نماید تا انکه تمام خارج نشود بخلاف انکه عمدا و اختیارا باعث بر
حرکت منی شود که در این وقت حبس لازم است اگر قادر بر حبس باشد و در حبس نیز ضرر نباشد بلکه اگر در حبس
ضرر باشد حبس ننماید و لکن روزه اش صحیح نیست ششم از مفطرات علی الاحوط عمدا دروغ گفتن است بر خدا یا
و رسول و ائمه معصومین و سایر انبیا و اوصیا علیهم السلام و هم چنین فاطمه زهراء علیها السلام علی الاحوط در امور دین یا
دنیا و رجوع کردن از دروغ خود فورا فائده ندارد و فرقی نیست که بلغه عرب دروغ بگوید یا بغیر ان صریح باشد
یا کنایه یا باشاره باشد یا بکتابه پس اگر سؤال کند کسی که ایا حضرت رسول چنین فرموده است و بلی اشاره کند
که بلی و حال انکه چنین نباشد روزه اش باطل است بلی نقل دروغ که در مقام اخبار نباشد ضرر ندارد و هم چنین اگر
باعتقاد اینکه این دروغ است بگوید و فی الواقع راست باشد یا عکس نیز ضرر ندارد مگر انکه قصد مفطر را معتقد بانهم
که در این وقت قسم اول مضر میباشد و هم چنین در صورتیکه روزه بودنش را فراموش کند و دروغ بگوید نیز
روزه اش صحیح است بلی اگر دروغ بگوید و مخاطبی نداشته باشد یا باشد و لایق فهم خطاب نباشد خالی از اشکال نیست
و ترکش احوط است هفتم ارتماس است علی الاحوط یعنی فرو بردن تمام سر است در اب جاری یا غیر جاری قلیل یا کثیر طاهر
یا نجس بشرط انکه مطلق باشد نه مضاف بلکه در اب مضاف و سایر مایعات نیز علی الاحوط هر چند تمام بدن خارج از آب
باشد چه دفعة ارتماس نماید یا تدریجا که سر خود را کم کم بزیر اب ببرد تا انکه تمام سرش بزیر اب فرو رود بنحویکه
مجموع سرش در زیر اب باشد هر چند در یک ان باشد بلی اگر تمام سر را در زیر اب ببرد کم کم بنحویکه همه سر در زیر اب
در یک ان نماند ضرری ندارد و بقاء بر ارتماس نیز در حکم ارتماس است بلکه اگر در شب بقصد ارتماس نموده باقی بماند تا
بعد از صبح ان نیز در حکم ارتماس است چنانچه اگر سهوا یا اضطرارا سر را بزیر اب برد و لکن عمدا و اختیارا بقدری
مانده در زیر اب بخوابد ان نیز در حکم ارتماس است بلی اگر فورا سر خود را از اب خارج نماید ضرر ندارد چنانچه اگر همه
سر را باب فرو نبرده بلکه بعضی از ان بزیر اب فرو برد ضرر ندارد هر چند ان بعضی که فرو برده تمام سر را فرا گرفته باشد
مثل انکه بعضی که فرو برده ... یا ... از سرش باشد که ... باشد
و ... است ... احوط است

کتاب الصوم

بلکه اقتصار بر خصوص سوراخها نیز احوط است و بیرون آمدن موی سر و مثل بیرون کردن یا بدن منافات با صدق ١
ارتماس ندارد چنانچه بستن سوراخهای سر مثل گوش و دماغ و دهن و حایل و مانع از رسیدن آب بسر و رو که متصل
و چسبیده بسر و رو باشد چون کلاه و مشمع و نحو آنها ضرر ندارد در صدق ارتماس و اگر بجهة ضرورة مثل حرارة
زیاد در آب سرد و برودة زیاد در آب گرم ارتماس نماید ضرر ندارد و گناه کار نیست ولکن قضا نماید علی الاحوط و
ندارد برای روزه دار آب بسیار بر سر ریختن چنانچه ضرر ندارد سر را در زیر آب باران یا ناودان نگاه داشتن
مگر آنکه طوری باشد که صدق ارتماس نماید چنانچه ضرر ندارد ارتماس در حالیکه بر سر خود حایلی قرار دهد که
مانع باشد از رسیدن آب بسر و رو که آن حایل جدا از سر و رو باشد در دایره فرو رود چون شیشه غواص در دریا
و غیره اگر چه احوط اجتناب باشد در فرو رفتن سر بزیر آب روزه اش صحیح است و کسیکه دو سر داشته باشد
که یکی اصلی و یکی زاید باشد مدار بر ارتماس سر اصلی است پس با ارتماس سر زاید روزه اش باطل نمیشود لکن احوط
اجتناب است و اگر زاید از اصلی ممتاز نباشد هر دو را باب المقدمه باید هیچیک ارتماس ننماید و اگر بیکی فرضا ارتماس نماید ضرر
ندارد یعنی روزه باطل نیست هر چند بگوئیم که گناه کار شده است در فرو بردن یکی و ضرر ندارد ارتماس از روی
فراموشی و افتادن بی اختیار و اگر روزه دار در ماه رمضان عمدا و اختیارا غسل ارتماسی کند پس اگر در حین فرو رفتن
قاصد غسل باشد روزه و غسلش هر دو باطل است و همچنین غسلش باطل و روزه اش نیز باطل است اگر در زیر
آب در حال استقرار قصد غسل نماید و اگر در بیرون آمدن قاصد غسل باشد روزه اش باطل است و لکن غسلش
صحیح است چنانچه بعضی از علماء ذکر کرده اند بلکه بعضی از سادات علماء نیز ذکر کرده اند بلکه همین بزرگوار ذکر کرده
است که اگر در وقت بودن در زیر آب قصد غسل کند شاید حکم بصحة آن مستبعد نباشد مع اشکال الاهنه بلکه هم
این بزرگوار ذکر کرده است که هر گاه ابطال صومش را بیکی از مفطرات نموده مثل آنکه استمناء نموده و بعد
از آن غسل ارتماسی نماید ظاهر اینست که غسلش صحیح است بجهة آنکه نهی از ارتماس مختص بصائم است و شامل
مفطر نیست و لکن قول بصحة غسل در دو فرض اخیر بسیار ضعیف است بلی صحة غسل در فرض اول اگر چه است هم
خالی از مناقشه نیست و در ارتماس در آب مغصوب بجهة فراموشی از روزه غسل باطل و صوم صحیح است و در آب
مباح هر دو صحیح است و جاهل غیر معذور مثل عامد است که روزه اش صحیح نیست علی الاحوط بلکه در حرمة
ارتماس و کراهة آن برای صائم و همچنین در ابطال صوم بنحویکه موجب قضا و کفاره هر دو باشد یا عدم افساد
آن بالمرة یا قضاء تنها نیز خلاف است و آنچه فی الجملة اطمینان باو حاصل شد حرمة ارتماس است بر صائم مثل
حرمة ارتماس بر محرم و اما افساد صوم و قضا و کفاره معلوم نیست مثل ارتماس محرم بلی احوط است چنانچه
از اول اشاره شد بلکه احوط آنست که ارتماس را در صوم مستحب نیز ترک نماید و همچنین در صوم واجبی که
از جابر باشد بل احوط ترک ارتماس است مطلقا ششم حرام بودن جنب در روز تا صبح یا حیض یا نفاس تا صبح با عمد

۲۱۳

ششم هو بیدار شدن برای غسل در وقتیکه امکان غسل یا تیمم را داشته باشد که جنب باحتلام بخوابد در مرتبه سیم یا بیشتر
تا صبح روزه اش صحیح نیست و قضا بلکه کفاره لازم میشود علی الاحوط در صوم واجب نه مستحب و تشخیص خواب دوم
و سیم بتفصیل می‌آید انشاء الله و نوم جنب در مرتبه اولی جایز است مگر با عزم بر عدم غسل که با عزم بر غسل بلکه با عدم
التفات بغسل بلکه با تردد در غسل و عدم غسل نیز جایز است با احتمال بیدار شدن و هم چنین خواب دویم که جایز است
ولکن احتیاطا ترک نماید و اما خواب سیم و بالاتر از آن پس احتیاط شدید در ترک آنست حتی با احتمال بیدار شدن مگر در وقتی
یقین بداند که بیدار خواهد شد و اقوی عدم الحاق حایض و نفسا بجنب میباشد در حکم نوم سیم لکن احوط الحاق میباشد
و تفصیل کلام و توضیح آن در بیان سه مطلب است مطلب اول در بیان حکم نوم آنستکه کجا جایز است و کجا جایز نیست و اما
فرق میان نوم اول و ثانی و ثالث میباشد بیاید مطلب ثانی در بیان آنکه مراد از نوم اول و ثانی کدام است مطلب ثالث آنکه کدام نوم
موجب قضا و کفاره یا قضا تنها است و کدام نوم موجب چیزی نیست پس میگوئیم که مراد از نوم جنب اعم از آنکه جنابتش در بیداری
باشد بسبب جماع یا استمنا یا جنابتش در خواب باشد بسبب احتلام که از خواب بیدار شود و مطلع باحتلام نیز شود آنستکه
شخص بخوابد با جنابت و با وصف اطلاع بجنابت پس مراد از نوم اول این استکه شخص با وصف جنابت و با اطلاع بجنابت بخوابد پس
خوابیکه در او محتلم شد و بیدار نشد نه نوم اول حساب میشود و نه نوم دویم بلکی اگر از این خواب بیدار شود و مطلع بجنابت
نیز شود بعد از آن بخوابد این خواب خواب اول است و اگر دفعه دوم بخوابد نوم دویم خواهد بود که با نوم احتلام سه نوم میشود
پس میگوئیم که نوم جنب بر چند قسم است اول آنستکه بخوابد بقصد غسل با احتمال بیدار شدن ظاهر آنستکه این نوم جایز است
و این خواب نه باعث ارتکاب معصیت است و نه باعث قضا و نه کفاره دوم آنستکه بخوابد بقصد عدم غسل تا صبح و بیدار نشود
تا صبح در این وقت این خواب حرام و باعث قضا و کفاره هر دو میباشد سیم آنکه بخوابد لکن نه قصد غسل کردن داشته باشد
و نه قصد غسل نکردن با التفات یا با عدم التفات و بیدار نشود تا صبح در این وقت این نوم جایز است و صحت صوم قوی است قضا
بر او لازم نیست لکن قضا بلکه کفاره احوط است این بود حکم نوم اول و اما نوم ثانی که عبارت از آنکه بعد از اطلاع بجنابت
خوابید بیدار هم شد بعد از آن دفعه دوم خوابید و بیدار نشد تا صبح قضا لازم و کفاره احوط و نوم او نیز جایز با امکان بیدار
شدن و عدم عزم بر ترک غسل بلکی احوط ترک نوم دوم است مگر با قطع به بیدار شدن و احتیاط شدید در ترک نوم ثالث میباشد
هر چند اقوی این است که حکم نوم ثالث با نوم ثانی متحد است در صورت جواز و منع بشرط ظاهر آنکه احتمال بیدار شدن کافیست
در جواز نوم جنب مطلقا چه نوم اول باشد چه دوم چه سیم باشد و مظنه به بیدار شدن شرط جواز نوم نمیباشد بلکی ظاهر آن است
که کسی بداند که عادتش این استکه بعد از خوابیدن تا صبح بیدار نخواهد شد و علم نیز داشته باشد که کسی نیست که او را بیدار
کند این منزله عزم بر ترک غسل است بلکی اگر احتمال این بود که کسی او را بیدار کند این وقت صدق عزم به ترک غسل محل تأمل است
والله العالم و هو مفطر بقای بر جنابت است تا طلوع فجر که باعث بطلان روزه رمضان و هر روزه که واجب معین است
میشود و اما قضا رمضان پس بقای بر جنابت موجب بطلان است اگر چه عمدا نباشد و احتیاط الحاق واجب غیر معین بصوم

بقضاء رمضان هر چند حکم بعدم بطلان در صوم مندوب شاید اقوی باشد و باطل نمیشود و تتابع در غیر حال عمد جمیع
بودن بر جنابة چه صوم کفاره باشد چه غیر آن و اگر در ماه رمضان غسل جنابت را در شب فراموش کند تا آنکه روزها
بگذرد باید روزه‌ها را قضا کند علی الاحوط و باید قضا کند همه نمازهای را که بی غسل کرده است بلکه الحاق فراموشی
غسل حیض و نفاس به جنابة مثل الحاق نذر معین و شبه آن بماه مبارک رمضان خالی از قوة نیست و هم چنین در
در حکم بقاء بر جنابة است جنب نمودن خود را در وقتیکه وسعت غسل و تیمم هیچ کدام را نداشته باشد و هرگاه
جنب کند خود را در وقتیکه وسعت تیمم را داشته باشد نه غسل را بعضی گفته که آثم است لکن اقوی آنستکه آثم نیست
و روزه اش نیز صحیح است با تیمم اگرچه احوط اجتناب از آنست بلکه احوط نیز قضاء آنست بلکه بعضی گفته اند
که اگر غسل را عمدا تاخیر انداخت بنحویکه زمان وسعت غسل را نداشت معصیت کرده است و تیمم از برای او فایده ندارد
و روزه اش باطل است و اقوی آنستکه در این فرض نیز روزه اش صحیح است با تیمم و اگر بعد از تفحص از حال وقت باعتقاد
سعه وقت خود را جنب کند و بعد خلافش معلوم شود ضرر ندارد و بدون تفحص قضا لازم است در جائیکه حکمش تیمم
باید تا صبح بیدار باشد با امکان و اختیار پس اگر بی اختیار بخوابد ضرر ندارد و هرگاه ترک تیمم کند تا صبح مثل کسی است
که ترک غسل کند و کسیکه بیدار شود بعد از صبح بر حالت احتلام پس مثل کسی است که صبح نماید بجنابت ندانسته اگر معلوم شود
که جنابتش در شب بوده و الا مثل کسی است که در روز محتلم شود بدون اختیار که روزه اش صحیح است لکن احتیاط در تعجیل
غسل است در اثنای روز و چنانکه گذشت غسل حیض و نفاس را هم باید از نقاء قبل از صبح بجا آورد و بقاء بر آن مثل بقاء بر جنابة
در لزوم قضا بلکه کفاره علی الاحوط هر چند بعضی از سادات از اخلال حایض بغسل قضا را لازم دانسته اند و کفاره را
لازم ندانسته اند بجهة خلاف علامه در تحریر کفاره را احوط دانسته اند و ترک غسل مس میت هیچ ضرر بصوم ندارد بلکه
جایز است که روزه دارد در روز میت را غسل دهد و با تنگی وقت تیمم لازم است مثل جنابة که ذکر شد و در ضیق وقت که
متمکن از غسل یا تیمم نباشد که صبح شود روزه اش صحیح است مثلا اینکه در بین غسل صبح شود در حالتیکه باعتقاد سعة
وقت بعد از تفحص مشغول غسل شده باشد و هم چنین روزه اش صحیح است هرگاه غسل را نکرد باعتقاد اینکه از خون
حیض یا نفاس هنوز پاک نشده اگر روزه رمضان یا روزه واجب معین دیگر باشد اما مستحاضه پس اگر قلیله باشد
وضوها و شستن ظاهر فرج و تغییر پنبه و خرقه مدخلیتی در روزه ندارد و اما اغسال مستحاضه متوسطه و کثیره
پس اگر استحاضه کثیره یا متوسطه در روز عارض شود قبل از ظهرین باید غسل را بجا آورد که اگر اخلال بغسل نهاری
کند روزه اش باطل است بخلاف جنب که اگر در روز محتلم شود و اخلال بغسل جنابة کند روزه اش باطل نمیشود و پس
مستحاضه غسلهائی که از برای نماز روز بر او واجبست از صبح و ظهر و عصر حتی غسل انقطاع استحاضه متوسطه
و کثیره واجبست که بجا آورد و اگر ترک نماید روزه اش صحیح نیست که باید قضا نماید و لزوم کفاره ثابت نیست بلکه
بعضی تصریح بعدم لزوم کفاره نموده اند بلکه از بعضی ظاهر میشود که مقدم داشتن متوسطه و کثیره غسل را بر طلوع

کتاب الصوم

صحیح لازم نیست بلی احوط پیش انداختن متوسطه و کبیره غسل خود را بر طلوع صبح هر چند در جواز تاخیر محل تامل است و اما
غسل مغرب و عشا پس احتیاط اولی است پس ترک ننماید غسل مغرب و عشا را از برای صحت روزه اینده و گذشته هر چند
عدم مدخلیة اغسال اللیلة در صحت روزه قوی میباشد و کسیکه تحصیل اب و خاک از برایش ممکن نیست که غسل
یا تیمم کند تکلیف طهارة از او ساقط است و روزه اش صحیح است هشتم رسانیدن غبار است بر حلق هر چند
بنحوی باشد که خود باعث وصول بحلق شود مثل باز گذاشتن دهن در محل غبار و ایستادن در ان مکان بجهة
انکه غبار بحلق او فرو رود یا ایستادن در مکانیکه قطع دارد که در ان مکان لا محاله غبار بحلق او از باد و غیره خواهد
رسید یا انکه خود جاروب کند بنحوی که غبار بحلق او از باد و غیره خواهد رسید یا انکه خود بجاروب کنند بنحوی که
غبار از راه دهن بحلق او فرو رود و فرقی نیست در مفطر بودن ان میان غبار حلال مثل ارد یا حرام مثل
خاک اگر خوردن خاک را بنز مثل کل حرام بدانیم چنانچه فرقی نیست در مفطر بودن غبار اینکه غلیظ باشد یا رقیق
بلی شرط است که در احتراز از ان غبار عسر و حرج نباشد مثل اسیابان و کارکن خرمن و غربال کننده ارد یا انکه
که غالبا میسر نباشد امساک از ان خصوصا اگر بنحوی باشد که اگر در روز رمضان باین کار مشغول نشود امر
نگذرد و معاشش مختل خواهد شد چنانچه شرط است که از روی عمد و اختیار باشد پس اگر از روی عدم توجه
یا غفلت باشد ضرر ندارد چنانچه اگر گمان عدم وصول کرد و بعد معلوم شد که بحلق رسید یا انکه فهمید داخل حلق
شد ضرر ندارد و حکم بفساد روزه او نمی شود مگر انکه معلوم شود که غبار منبعد بر وجه محرم بحلقش رسید
چنانچه هرگاه خارج شود از حلق و غبار مثل کل و بفضای دهن برسد نیز ضرر ندارد بلی اگر دوباره فرو
برد اعو الصوم مفسد میشود و در حکم ایصال غبار بحلق است کشیدن قلیان یا شطب بنحوی که دود ان بحلق برسد
هر چند از غیر تنباکو و توتون باشد که او نیز روزه را فاسد میکند هر چند لزوم قضا و کفاره خالی از منا قشه
نیست بلی احوط قضا و کفاره هر دو میباشد و اما رایحه غلیظه و بخار و طبخ و دود طبخ و بخوان که بحلق میرسد ضرر
ندارد هر چند از تنباکو و توتون باشد بلی احوط انستکه از غبار غلیظ و رایحه غلیظه مثل رایحه مشک اجتناب نماید
که بعضی ملحق ساخته اند بغبار غلیظ رایحه غلیظه و بخار غلیظ و دود غلیظ را نهم حقنه کردن بمایعات علی
الاحوط هر چند از برای علاج مرض باشد و حقنه بجامدات در دبر و قبل ضرر ندارد اگر چه احوط اجتناب است
و ضرر ندارد رسانیدن چیزی بباطن از غیر حلق و غیر دبر مثل سوراخ گوش و چشم و بینی و دهل های سایر
جراحات بلی هرگاه رسانیدن غذا بباطن شخص از منافذ مذکوره عادی شخص شود موجب بطلان خواهد بود
دهم قی کردن است از روی عمد و اختیار و قی کردن بی اختیار ضرر ندارد و مسمای عرفی معتبر است پس
در اوردن هسته خرما یا ریگ یا مگس با خیاطه در از حلق خود داخل در قی نیست و هرگاه در شب فرو برد
چیزیرا که بیرون اوردن واجب باشد و بیرون نیاید مگر بقی کردن ان در روز پس روزه اش فاسد است هر چند

بلکه الاحوط
یا غبار غلیظ
ضرر ندارد
بلکه احوط
قضا
صح

هرچند قی نماید تعجیل ننماید تا انکه بخود ممکن باشد و اگر در شب بخورد چیزی را که بداند که خوردن ان مستلزم قی بی
اختیار میباشد ضرر ندارد خوردن او را در شب و هرگاه در خود اثر قی نمودن فهمید و ممکن باشد حبس نمودن
بدون عسر و حرج و ضرر واجب است که حبس کند و هرگاه رها کند که قی نماید روزه اش باطل نمی باشد بلکه همینکه
بفضای دهن برسد روزه اش باطل میشود بلکه همینکه از مخرج حا یا خا خارج شود روزه اش باطل است چه
خارج از دهن شود چه نشود چه از بینی خارج شود یا از دهن و اگر بفضای دهن برسد بی اختیار و لکن اختیارا
فرو برده روزه اش باطل و قضا و کفاره لازم بلکه احوط کفاره جمع میباشد و اگر بی اختیاری برگشت ضرر
بروزه اش ندارد و هرگاه قی لازم شود بجهة ضرورت و مرض پس گناه ندارد و لکن قضا لازم است اگر از برای ادا
صوم قضائی باشد و هرگاه از روی فراموشی قی نموده پس بخاطر اورده باید که قطع نماید استمرار قی خود را
اگر ممکن شود و بدون امکان ضرر ندارد فصل ششم انکه فاسد نمیشود روزه بمکیدن انگشتر و جویدن
طعام بجهة اینکه در دهان اطفال بگذارد و بچشیدن شوربا و بخوان که بحلق نمیرسد لکن مکروه است
و رسیدن بحلق بدون قصد و یاد بصورت فراموشی بروزه ضرر ندارد و مکروه نیست برای روزه
دار مسواک کردن بلکه مستحب است اگر چه بچوب تر باشد چنانچه مضمضه نیز مستحب است بلی مبالغه نکند
در مضمضه بنحوی که خوف وصول بجوف حلق یا خوف تجاوز از ان حاصل شود و بهتر انست که بعد از مضمضه
سه دفعه اب دهن را بریزد و فاسد نمیشود روزه بفرو بردن خلطی که از سینه یا دماغ بفضای دهن نیامده
باشد و اگر بفضای دهن امده باشد اجتناب نماید چونکه بعضی بفرو بردن ان بعد از انکه بفضای دهن امده
باشد قضا و کفاره جمع قائل شده اند هرچند دلیلش ضعیف است بلی هرگاه از دو لب خارج شود با اتصال
یا انفصال فرو نبرد که ان مضر است مثل اب دهن که از لب خارج شود و فرو نبردن خلط بلکه نکشیدن ان از دهن
مطلقا احوط است و اگر ریسمانی از دهن بیرون اورد که الوده باشد باب دهن و باز بدهن بگذارد پس اگر
رطوبت ریسمان مستهلک است بالنسبه باب دهن ضرر ندارد و الا فرو بردن اب دهن مذکور جایز نیست و مفسد
صوم است و هم چنین است حکم رطوبت باقی مانده در دهن بعد از مضمضه و بعد از چشیدن طعام و بخوان و جویدن
مصطکی ضرر ندارد اگر چه طعمش بسبب مجاورت در دهن بماند و هم چنانکه تلخ شدن کام بسبب مالیدن حنظل
بکف پا ضرری ندارد و هم چنانکه با روغن زدن ... اگر طعام با او بیرون اید و بی اختیار رجوع نماید
ضرری ندارد و اروغ عمدی نیز چنین است اگر چیزی با او بیرون نیاید و اگر بسبب اروغ عمدی غذا یا اب
یا زرداب و بخوان بیرون بیاید و رجوع نماید بی اختیار احوط قضا است و در فرو بردن با اختیار قضا
و کفاره است بلکه احوط کفاره جمع است اگر از خبائث محسوب شود شرعا و هم چنین است حال فرو بردن غذا
در بن دندان باقی مانده یا در دهن که مخلوط بخون باشد که قضای ان روزه نماید و کفاره نیز بدهد بلکه احوط

كفارهٔ جمع است و خوردن و بردن آن عمداً در غیر اعمال اگر غذای بدن دیگران متحقق شود و از خبائث محسوب بشود و اگر
سهواً باشد چیزی بر او نیست و روزه اش صحیح است و خلال کردن واجب نیست هر چند احوط است فصل چهارم
آنچه ذکر شد از مفطرات غیر بقاء بر جنابت که حکم آن بتفصیل گذشت باطل میکند روزه را اگر عمداً بعمل
آورد و یا فراموشی بدون قصد فاسد نمیکند و هر گاه سهواً یا نسیاناً بخورد و یا بیاشامد و اعتقاد
کند که روزه اش باطل شده و از این جهت عمداً افطار کند پس این افطار عمدی میباشد و روزه اش باطل است
و هم چنین اگر فراموش کند که روزه اش روزهٔ واجبی است پس افطار نماید باعتقاد اینکه روزهٔ مستحبی است بعد
معلوم شود که روزه اش واجب بوده نیز روزه اش صحیح نیست بلی صحیح است روزهٔ کسیکه از روی اکراه و جبر
مضطر بعمل آورده باشد و بطوریکه اختیار و قصد از او مسلوب بشود مثل آنکه با کراه چیزی در حلق او بریزند
یا آنکه پای او را بلند کنند و در آب فرو برند که ارتماس بعمل آید اگر ارتماس را مضطر بدانیم یا آنکه ناگهانی مگس
یا چیز دیگر در حلق او داخل شده و فرو رفت بدون قصد و اختیار بخلاف اینکه خود مباشر خوردن یا
ارتماس نمودن شود بسبب تخویف و اکراه کسی او را در خوردن و ارتماس نمودن پس روزه اش فاسد میشود و لازم
قضای آن نماید اگر چه از روی تقیه افطار نماید مثل اینکه با عامه افطار کند در عید ایشان و حال آنکه ماه باخر نرسیده
باشد اما هر گاه بعمل آورد کاری را که در پیش عامه باعث افطار نشود پس شیخ استاد در جواهر الکلام و رسالهٔ
علیه فرموده است که دور نیست حکم بصحت روزه اش بلکه دور نیست حکم بصحت روزه هر گاه افطار کند از روی
تقیه بعد از استتار قرص و این سخن قوی و متین میباشد و لکن ترک نباید قضا را احوط و در جمیع مواردیکه قضا
نماید بجهت تقیه بلکه لازم است که اقتصار نماید در اکل و شرب بقدر ضرورت و تقیه چنانچه بعد از رفع شدن اکراه
و تقیه باید که افطار نماید و باقی باشد بر امساک تا شام و مغرب شرعی هر چند قبل از غروب مانده باشد بلکه
اگر جاری و اداری که کثیر السفر باشد و در سفر تشنگی او را غالب شود که خوف هلاک داشته باشد و هم چنین
معتاد بتریاک و چنان که ترک تریاک خوردن را در سحر فراموش کرده باشد و میترسد از ترک تریاک نخوردن و هم چنین
اگر در جنگ مشروع مثل جهاد و دفاع اگر محتاج بقدری از طعام یا آب یا مضطر بکو شود که در این وقت
جایز است خوردن بقدر ضرورت و سد رمق و لکن زمان خوردن و قدر حب تریاک و مقدار لقمه طعام و
مقدار شربت آب بقدر ضرورت و سد رمق قرار دهد و از زیاده بر آن و بعد از آن امساک نماید چنانچه
بعد از آن این روز را باید قضا نماید و هم چنین بجهت حفظ نفس کسی از غرق مثلا ارتماس بعمل آورد روزه اش
فاسد میشود و قضا دارد نه کفاره اگر اقتصار بقدر ضرورت کند و ارتماس را بنابر مضطر بدانیم و اگر دروغ
بر خدا و رسول را بگوید عمداً از جهت ضرورت یا تقیه احوط آنستکه قضا نماید و لکن واجب نبودن قضا و سقوط
آن قوی میباشد بلکه واجب نبودن قضا در هر دروغ ... قوی میباشد فصل پنجم آنکه افطار در هر روز

باب قضا و کفاره نمیشود بلکه مخصوص است بچهار قسم از اقسام روزه مثل افطار کردن روزه شهر رمضان یا
قضاء آن بعد از زوال لکم چنین است روزه نذر معین و روزه اعتکاف هرگاه واجب باشد بنا بر اقوی
در بسیار اقسام روزه کفاره نیست چون روزه نذر مطلق و روزه کفاره و روزه های مستحبی نیز اگر
افطار آنها بعد از زوال نیز اثم نیست بنا بر اصح و فرقی نیست در صورت وجوب کفاره ما بین عالم و جاهل
مقصر از سؤال اما جاهل غیر متنبه و غیر مقصر در سؤال پس اقوی آنست که کفاره بر او نیست اگر چه
کفاره دادن اولی و احوط است اما کفاره شهر رمضان پس تخییریست ما بین سه چیز آزاد کردن بنده و
گرفتن شصت روزه که سی و یک روزش متوالی باشد و اطعام کردن شصت مسکین و رعایت ترتیب احوط است
که با عدم تمکن از اول دو بعدی بالخیار باید و با عجز از آن سیمی را بجا آورد و در افطار کردن بحرام احوط
جمع ما بین هر سه کفاره است اگر چه اقوی لزوم یک کفاره است مثل جماع کردن بحرام و مکرر میشود کفاره
بتکرر سبب آن در دو روز از یکماه مثلا و اما تکرار سبب در یک روز پس در جماع و غیر جماع نیز سبب تکرر
نمیشود خواه از یک جنس باشد یا نه و خواه ما بین دو سبب کفاره داده باشد یا نه لکن احتیاط در تکرار کفاره است
خصوص در جماع و خصوصا اگر سبب از دو جنس باشد و کفاره هم فاصله شده باشد و اگر مفطری بعمل آورد
که موجب قضا شود نه کفاره ولکن امساک تا مغرب بر او واجب باشد پس اگر در این حال در اثنای این روزه مفطری
که سبب کفاره باشد بعمل آورد کفاره بر او واجب نیست شد پس اگر بی اختیار جنون یا حیض بر او در اثنای روز عارض شود
سبب سقوط کفاره نمیشود علی الاحوط هر چند اقوی سقوط کفاره است حتی در خصوص سفر اضطراری نه اختیاری
بلی اگر خود را بسبب خوردن چیزی مثلا مجنون یا حایض نماید یا اگر اختیارا سفر نماید کفاره ساقط نمیشود خصوصا
اگر غرض از سفر اختیاری فرار از کفاره باشد و اگر متوطن قبل از بلوغ بحد ترخص روزه خود را بخورد قضا
و کفاره هر دو بر او لازم است اگر عمدا و عالما باشد و اگر جاهل بحکم باشد قضا نماید و احوط کفاره میباشد
و اگر قبل از ثبوت یوم العید سبب کفاره را بعمل آورد و بعد ثابت شود که روز عید است کفاره لازم نیست
اگر چه احوط اتیان بکفاره است و کسیکه حلال بداند افطار در رمضان را و خورد و گناه کار در افطار ندانند
مرتد است که افطار بخوردن را شامیین باشد و اگر حلال نداند و خورد و گناه کار بداند و خواسته افطار
کند حاکم شرع باید او را تادیب کند بمقداریکه صلاح میداند و تعزیر تا حد بیست و پنج تازیانه در خصوص
جماع در مسئله که میآید وارد شده است و روایات فی الجمله ضرورند و هر چند در غیر جماع باشد پس تا
میکند او را بیست و پنج تازیانه و اگر عود کند بیست و پنج دیگر زده میشود و در دفعه سوم کشته میشود بعد از
مراجعه بحاکم شرع در هر مرتبه با وقوع تعزیر در دو مرتبه یا سه مرتبه و احتیاط تاخیر کشتن او است تا دفعه چهارم
و مرد روزه دار اگر اکراه نماید زن خود روزه دار را بر جماع دو کفاره بر او لازم است و پنجاه تازیانه زده شود

اگر زن از اول جماع تا آخر آن راضی بجماع نشده باشد و هرگاه خود زن ابتدا اکراه قبول نماید بر هر یک کفاره و پنجاه
تازیانه قرار میگیرد و هم چنین اگر زن در اثنای جماع راضی شده و تمکین نموده باشد و حکم مزبور مختص است باکراه
زوج زوجه خود را بر جماع بخلاف اینکه زوجه زوج را اکراه نماید یا اینکه دیگری هر دو را اکراه نماید یا اینکه
زوج زوجه خود را در غیر جماع اکراه کند یا اینکه زوجه خود را در حالت خوابیده وطی نماید یا آنکه مولی کنیز خود را
اکراه بر جماع کند یا آنکه زوج بسبب سفر و بحران روزه دار نباشد یا اینکه مرد روزه دار اجنبیه روزه دار را
اکراه بر جماع نماید اگرچه در این صورت احوط تحمل دو کفاره است خصوصا اگر معتقد باشد که زوجه خود است
و کسیکه عاجز شود از روزه کفاره دو ماه متوالی بدل آن هیجده روز روزه میگیرد و هم چنین است
اگر عاجز شود از روزه دو ماه متوالی که بنذر یا بحران بر خود لازم کرده باشد و هرگاه از روزه دو ماه
متوالی که بنذر یا بحران بر خود لازم کرده باشد و هرگاه از روزه گرفتن عاجز شود بدل هر روزی یک مد
تصدق میکند و احوط رعایت شصت روز است نه هیجده روز و اگر متمکن نباشد تصدق کند آن قدر دیگر مهما امکن
و اگر عاجز باشد استغفار میکند بنیت بدل از کفاره لکن بعد از تمکن اتیان بکفاره احوط است و کسیکه از هر
سه خصال کفاره عاجز باشد در شهر رمضان پس هیجده روز روزه میگیرد یا تصدق میکند بانچه بتواند
و مخیر است ما بین روزه گرفتن و تصدق دادن لکن روزه گرفتن احوط است اگرچه جمع ما بین روزه
و تصدق احوط احوط است و با عجز اتیان مینماید بتصدق آنچه ممکن است و با عجز استغفار میکند بدل از کفاره
و بعد از تمکن از کفاره کفاره بدهد و جایز است کفاره دادن از جانب اموات تبرعا و از قبل زنده جایز نیست

فصل ششم در بیان چیزهایی است که موجب قضا است بدون کفاره و آن چند چیز است اول اتیان بیکی از
مفطرات پیش از اینکه مراعات کند که فجر طالع شده یا نشده با قدرت بر مراعات بخلاف عجز از آن بسبب کوری
و حبس و بحران لکن احوط اتیان بقضا است خصوصا با تقصیر از سؤال و فحص با وجود تمکن از آن و هم چنین است
علی الاقوی حال کسیکه عاجز از شناختن فجر است و کسیکه تفحص کرد و چیزی برا و ظاهر نشد و خورد بعد
معلوم شد که در فجر تناول کرده است قضا نمیکند و هرگاه پس از مراعات شک یا مظنه کند بطلوع فجر و بخورد
و بعد ظاهر شود که آن وقت فجر طالع بوده احوط در چنین وقت قضا کردن است بدانکه لازم نیست بر کسیکه
میخواهد روزه بگیرد اینکه در وقت سحر خوردن فحص نماید از طلوع صبح بلکه اگر فحص نکرده بخورد یا بیاشامد
یا جماع کند مثلا ضرر ندارد بلکه اگر بعد از فحص یا قبل از فحص شک در صبح بودن نماید و چیزی بخورد گناه کار
نیست بلکه اگر بعد از فحص یا قبل از فحص مظنه نیز نماید بصبح بودن این مظنه نیز اعتبار ندارد مگر اینکه این مظنه
در وقتی باشد که ظن بوقت حجة باشد مثل اینکه افق را ابر غلیظ گرفته باشد و بدانکه حکم بعدم قضا در صوم
با تناول مفطر در جائیکه خود مراعات فجر نموده مخصوص است بصوم شهر رمضان پس در صوم مضیق و صوم

کتاب الصوم

معین احوط آن است که تمام نماید و بعد از آن قضا نماید اگر قضائی برای او شارع مقرر کرده باشد هر چند اقوی
صوم غیر رمضانست هر وقت که معلوم شد که افطار در صبح نموده پس باید اول فجر در صبح باید و مراتبه رعایت
بکند چه مراعات صبح کرده تناول نماید یا مراعات نکرده تناول نماید و بدانکه اگر دو عادل خبر دهند باینکه صبح شده
و با ایشان بخورد قضا و کفاره هر دو لازم میشود چه معلوم شود که صبح بوده یا آنکه معلوم نشود بلی اگر معلوم
شود که صبح نبوده نه قضا لازم است و نه کفاره هر چند در هر صورت معصیت کرده در خوردن یا فرض خبر این دو
که صبح شناس باشند و بصیر باشند و کور هم نباشند و مظنه شوخی در خبر ایشان نداشته باشد اگر مکلف بخورد
قضا و کفاره هر دو لازم میشود مگر اینکه معلوم شود که صبح نبوده و کسی که خبر دهد در نشامیدن باقدرت
و امکان اطلاع خودش بر معرفت فجر باعتماد بقول کسی که خبر دهد که فجر طالع نشده و حال آنکه صبح بوده اگر خبر
دهنده عادل باشد بلکه احوط قضا نمودن است هر چند خبر دهنده دو عادل باشند هر چند گذشت که قول دو
عادل بمنزله علم میباشد سیم اینکه بخورد در صورتیکه کسی خبر دهد باینکه فجر طالع شده و ترک کند عمل بقول که
گفت صبح طالع شده و اعتماد بقول او نکند بجهت آنکه گمان کرد که شوخی میکند یا بجهت آنکه علم برای او حاصل نشده
و در واقع صبح طالع شده و تحقیق نکرده و اما اگر خبر دهنده دو عادل باشند و احتمال شوخی و مزاح در آن نباشد
و بخورد قضا و کفاره هر دو واجب است چنانچه گذشت و اگر یک عادل باشد و احتمال شوخی در خبرش ندهد
احوط قضا بلکه احوط کفاره نیز هست چهارم آنکه بخورد با شک در طلوع فجر و حالش معلوم نشد یا مظنون شد که
طالع بوده چیزی بر او نیست و روزه اش صحیح است چنانچه اشاره شد پنجم افطار کردن بقول غیر که مغرب شده
و حال آنکه مغرب نباشد اگر چه بسبب کوری و شبکوری یا بسبب علة بمخبر افطار کرده باشد اگر اعتماد بقولش جایز نباشد
و بخورد اقوی وجوب قضا و کفاره است اگر چه جاهل باین حکم باشد و فرقی نیست که این روزه رمضان باشد یا غیر آن
پنجم افطار بسبب تاریکی که بواسطه آن قطع کند که مغرب شده و یا شک در دخول وقت یا مظنه بآن کفاره واجب
اگر چه جاهل باشد باینکه در این حال افطار جایز نیست بلی هرگاه تاریکی بسبب ابر باشد و بواسطه این گمان کند که
مغرب شده است و افطار کند نه قضا دارد و نه کفاره و فرقی نیست که روزه رمضان باشد یا غیر آن ششم داخل
نمودن آب در دهن بجهت خنک شدن آن پس اگر آب بی اختیار در حلق داخل شود قضا واجب است اگر چه این عمل
جایز است و بعضی دادن آب بجهت کور و از روی فراموشی قضا واجب نمیشود اگر چه قضا احوط است اگر غرض صحیح در آب
بدهن کردن نداشت پس حکم بقضا احوط بلکه خالی از قوت نیست و اما اگر نان و شبلان را بجهت غرض صحیحی در دهن
گذارد پس بسبب فرو رفتن آن در حلق قضا واجب نمیشود اگر چه قضا احوط است و هم چنین است اگر بجهت تشنگی
آب در حلق فرو رود واجب نمیشود قضا بجهت فرو رفتن آب بحلق اگر در مضمضه وضو یا غسل آب در دهن کند خواه
از برای نماز باشد یا از برای غایات دیگر و هم چنین واجب نمیشود قضا بفرو رفتن آب مضمضه که از برای تداوی یا تطهیر دهن

بلی شد اگر چه احوط قضا است در غیر صوم شکه مضمضه کردن بجهة خنکی دهن مثل شهر رمضان است در وجه قوی لیس
قضا میکند اگر روزه واجب معین باشد و باطل میشود هر گاه معین نباشد هر چند در غیر معین اتمام اولی میباشد
اگر چه این روزه مندوب باشد فصل هفتم در مکروهات است بدانکه مکروه است از برای روزه دار چند چیز
اول مباشرت زنان هر چند به لمس ایشان یا به بوسیدن ایشان یا به بازی کردن باشد از برای کسیکه شهوتش باین افعال
بحرکت آید ولکن مظنه داشته باشد باینکه جنب نمیشود یا آنکه عادتش بر بیرون آمدن منی نباشد و قاصد
انزال هم نباشد و الا حرام است چنانکه سابقا ذکر شد بلکه کراهت مطلقه مباشرت صائم نیز خالی از قوت نیست دویم
سرمه کشیدن و چیزی در چشم ریختن خصوص اگر اکتحال بچیزی باشد که دارو مشک باشد یا چیزی باشد که طعم آن
بحلق برسد بلی اگر عمدا کحل را بحلق برساند حرام خواهد بود سیم اخراج خون که باعث ضعف شود از فصد یا حجامه
کردن بلکه هر عملی که موجب ضعف شود تا اغما و بیهوشی مثل کندن دندان و دخول حمام بسیار گرم و در روزه واجب
معین یا مضیق حرام است عملی که مورث غش شود و در مقام ضرورت ضرر ندارد چهارم نشستن زن در آب خود
پنجم چیزی در بینی کشیدن یا داخل در گوش نمودن هر چند به تقطیر باشد خصوصا اگر بترسد که بدماغ یا بجوف
میرسد و با تعمد رسانیدن بحلق بیکی از آن دو حرام است و اگر روزه معین باشد قضا بلکه کفاره نیز لازم است ششم
بوئیدن ریحان یعنی گیاه خوشبو خصوصا نرگس و استعمال طیب مثل گلاب و عطر و بخور آن ضرر ندارد و لکن اولی اجتناب
از استعمال مشک است بلکه ترک بوئیدن هر بوی تند غلیظی که بحلق میرسد اولی است هفتم شعر خواندن حتی در شب
رمضان و حتی این شعری که بجهة آخرت باشد علی الاحوط هر چند اختصاص کراهة بشعر باطل اولی است و در یوم جمعه
و شب جمعه نیز شعر خواندن مکروه است هشتم جدال کردن نهم شتم نمودن دهم حقنه بجامد نمودن مثل شیاف یازدهم
جامه تر بر بدن کردن یا جامه بدن را تر نمودن دوازدهم مکیدن هسته خرما و نحو آن سیزدهم جاویدن مصطکی
و اگر مصطکی را از دهن بیرون آورده دوباره داخل دهن نکند مگر آنکه مصطکی را خشک کند یا آنکه آبش را هم
نیز مگر آنکه رطوبتش او مستهلک باشد چهاردهم چشیدن طعام بجهة ادراک طعم و تمیز شوری و شیرینی لیکن
نرسیدن اجزای آن بحلق و الا حرام است اگر عمدا باشد و مکروه است جماع از برای مسافر در شهر رمضان علی الاقوی
و پر کردن شکم از طعام و آب برای کسیکه روزه بر او واجب نیست بلکه مستحب است شبیه بروزه دار باشد و مکروه است
در سفر بودن تمام ماه مبارک حتی بعد از لیالی قدر مگر بجهة امر اخروی مثل زیارت و بعضی امر دنیوی که اهتمام
باشد نیز ملحق کرده اند و قبل از لیالی قدر کراهتش بیشتر است فصل هشتم بدانکه صحت روزه مشروط است ببلوغ
و ایمان و عقل و خلو از حیض و نفاس پس روزه غیر بالغ صحیح نیست مگر بجهة تمرین و عادت دادن طفل بروزه بشرطی که
طاقت روزه گرفتن داشته باشد و غیر مؤمن هر گاه کافر باشد چه مخالف روزه اش فاسد است هر چند بعد از اینکه عارف
بحق اهل بیت شد قضا ساقط است و اگر ارتداد حاصل شود در روز روزه باعث فساد صوم میشود و ... قضا ... باشد

کتاب الصوم

بلکه موجب کفاره نیز میشود علی الاحوط در وقتیکه قضا دار باشد و کفاره نیز در افطار او باشد و روزه مجنون اگر 1
ادواری باشد در بعض روز نیز باطل است و هم چنین است روزه مست و بیهوش که صحیح نیست که خود باعث جنون
یا اغما یا سکر شود در اثناء روز احتیاطا قضا و کفاره هر دو را بعمل آورد و اما خواب پس مفطر روزه نیست
اگر چه همه روز را بخوابد بشرطیکه نیت روزه باشد خصوصا اگر نیت روزه شب اول ماه رمضان را که از برای تمام
رمضان کرده است کافی بدانیم و اما خون حیض و نفاس پس روزه را فاسد میکند هر چند روزه مستحب باشد علی الاقوی
اگر چه یک لحظه بعد فجر یا قبل از غروب باشد و اگر بداند که از حیض یا نفاس پاک شد و لکن نمیداند که قبل از صبح پاک
شده یا بعد از آن پس اگر تاریخ پاک شدن معلوم باشد و تاریخ صبح شدن معلوم نباشد بنا بگذارد که صبح بعد از
پاکی شده و در عکس حکم بعکس نماید و در جائیکه مجهول التاریخ باشند بنا بگذارد بر عدم وجوب صوم والله العالم
و اگر خود باعث عروض دم حیض شود صومش فاسد است و گناه و قضا و کفاره نیز ندارد هر چند اجتناب احوط
و احوط از آن اتیان قضا و کفاره نیز میباشد و هم چنین مشروط است صحت روزه واجب بخلو از سفر شرعی که موجب
قصر است در نماز و اما روزه مستحبی پس در سفر جایز است اگر چه ترکش اولی مگر سه روز روزه که از برای حاجت خواستن در
مدینه طیبه وارد شده است و مگر روزه که نذر نموده گرفتن او را سفرا و حضرا و روزه کسیکه از محل روزه خارج شود
بقصد سفر بعد از ظهر و صوم کفاره که سه روز بدل هدی و هیجده روز بدل بدنه از برای کسیکه خارج از عرفه شده
بتجویزی که در حج ذکر میشود انشاء الله و جاهل مسئله در قصر و اتمام نماز در روزه نیز معذور است و روزه اش صحیح و هم چنین
جاهل بخصوصیات مسائل قصر و اتمام و لکن در جاهل بخصوصیات احوط قضا میباشد و شرط افطار صوم در مسافر
وصول بحد ترخص است چنانچه گذشت و هم چنین روزه گرفتن کسیکه از سفر بوطن یا بمحل اقامه میرسد پیش از زوال اگر مرطوب
که پیش از ظهر بمحل اقامه برسد و نیت نماید و کسیکه عدول نموده از اقامه پیش از یکنماز تمام بعد از زوال نماز را قصر میکند
و روزه آن روز را تمام میکند و ناسی مثل جاهل نیست پس روزه اش باطل است و هرگاه ناسی یا جاهل مسئله در اثناء
روزه دانست که روزه در سفر صحیح نیست افطار نماید و قضا کند و هم چنین مشروط است صحت روزه بسلامت از مرض
پس کسیکه میداند روزه از برای او مضر است بضرر معتد به نه مطلق ضرر افطار میکند اگر چه بیمار نباشد و هم چنین است
اگر خوف عروض مرض یا طول مرض در روزه گرفتن داشته باشد بطوریکه معتد به باشد نه مطلق خوف که از قبیل
وسواس باشد و اگر طبیب گفت که روزه ضرر ندارد و مکلف بحسب تجربه خود روزه را مضر میداند بظن خود
عمل کند چه از مظنه تجربه را حاصل کرده باشد یا از حدس خود و هم چنین در عکس باید روزه را بگیرد هر چند طبیب
اصرار نماید که روزه ضرر دارد و شک در ضرر نیز باعث جواز افطار است و اگر با خوف ضرر روزه را بگیرد باید
اعاده نماید هر چند ظاهر شود بر او که ضرر نداشته و ضرر نیز نداشت بلکه اگر پیش از زوال بر او ظاهر شد عدم
ضرر تجدید نیت نیز نمیتواند نماید و هم چنین مشروط است صحت روزه باینکه نترسد از اینکه روزه باعث تلف نفس

مضر شود یا آنکه باعث تلف نفس خود مکلف شود بجهت گرسنگی مفرط یا عطش مفرط یا آنکه باعث تلف مال شود که مقدار
معتنابه باشد یا آنکه او را ایذا نمایند و اعتبار دینیه او را زد یا آنکه باعث هتک عرض مکلف یا نفس محترمه دیگر شود چنانچه
گذشت که بسا می‌شود که اتفاق می‌افتد در مثل مکاری و ملاح و نجار و غواص و آنچه هر گاه معارض مکلف روزه گیرد
یا واجبی دیگر که اهم از آن باشد مثل آنکه آن روزه حرام است زن در خصوص صوم مستحب اذن مولی شرط است در حق عبد
حتی مبعض و حتی مکاتب و در حق زن حتی منقطعه شرط است اذن شوهر علی الاحوط چنانچه شرط است در حق
ولد عدم منع والدین بلکه اگر والدین یا مولی یا شوهر رجوع نمایند از اذن در اثنای نهار روزه مستحب فاسد میشود
علی الاحوط بلکه احتیاط در حق حمله آنست که با نهی جنبتین نیز روزه نگیرد و بهتر مراعات اذن والد بلکه والده میباشد
بلی اشتراط اذن والده بلکه والد ثابت نیست مگر در صوم تبرکی که ایذای غیر صادر شود فیه مستلزم اذیت والد یا والده باشد
واحوط آنست که با وجود روزه قضاء رمضان بلکه مطلق روزه واجب علی الاحوط ترک کند روزه مستحب را و مریض روزه بی
مرض العطاش که ناخوشی است که سیرابی نمی‌شود صاحب او اگر از روزه گرفتن عاجز باشند بجهت زیادتی پیری و زیادی
ناخوشی روزه را میخورند و فدیه نمی‌دهند اگر توانا شدند قضا نمایند و لازم نیست که در مقام اکل و شرب قناعت بقدر
ضرورت نمایند و اگر روزه گرفتن بر ایشان دشوار باشد افطار میکنند لکن بر ایشان واجب است قضا بعد از زوال مشقه
و حصول صحت چنانچه واجب است صدقه دادن یک مد از گندم بدل هر روزی بفقیر و اگر ممکن نباشد کفاره ساقط است
و همچنین حکم زن حامله که وضع حملش نزدیک باشد یا زن شیرده که شیر او کم باشد و می‌ترسند هر چند بجهة شک
باشد از روزه گرفتن بر نفس خود یا بر طفل خود از تشنگی و گرسنگی مضر یا از ناخوشی و در غیر از این اعذار ثابت نیست
منحصر در افطار مگر آنکه از جهت خود متجاوز کند که در این وقت بقدر ضرورت لازم است مطلقا بلکه در غیر شهر رمضان
نیز این اعذار را جاری نکند و صدقه از مال زن است نه از مال شوهر و کسیکه مرض او از رمضان تا رمضان دیگر
طول بکشد و از این جهت متمکن از قضای رمضان اول نشود قضا از او ساقط است و بدل هر روز کفاره می‌دهد
و قضا مجزی از کفاره نیست و احتیاط اتیان بقضا و کفاره هر دو است و این حکم در سایر اعذار مثل طول کشیدن
سفر تا رمضان دیگر جاری نیست بلکه قضا در آن واجب است اگر چه کفاره نیز احوط است و اگر ما بین دو رمضان برء
از مرض حاصل شود و تهاون نمود در بالمره و همیشه عازم بر قضا بود لکن تأخیر انداخت بجهت اعتماد بر سعه وقت یا
بجهة انتظار اوقات شریفه و بعد از آن عذری روی دهد که متمکن از قضا نشود تا رمضان آینده قضا لازم
و کفاره هم ساقط و اگر تهاون نموده که عازم بر قضا نبوده قضا و کفاره هر دو لازم است اعم از آنکه مردد
بوده در قضا و عدم قضا یا آنکه اولا عازم بر قضا شده و بعد از آن نادم شده یا مردد شده یا آنکه عازم بر عدم
قضا شده و مقدار کفاره یک مد است و دو مد افضل است و متعدد می‌شود کفاره بتعدد سالها قسم دیگر
از روزه روزهای حرام است مانند که حرام است روزه عید فطر و عید اضحی و روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی

الحجة از برای کسیکه در منی باشد و روزه اخر شعبان بنیت رمضان و روزه وفای بنذر در معاصی و روزه صمت
که تکلم کردن را مفطر بداند و قصد امساك از ان نماید و نیز روزه وصال و ان اتم است از روزه روز و شب
دیگر تا سحر یا دو روز یا یکشب و تاخیر افطار تا سحر و تا شب دویم ضرر ندارد بشرط اینکه نیت روزه ان نکرده
باشد و احوط اجتناب است ششم روزه که معارض شود بواجبی یکی که اهم از ان باشد و گذشت که احتیاط
این است که زن و کنیز و غلام روزه مستحبی را بدون اذن شوهر و مولای خود نگیرند هر چند جواز ان
خالی از قوة نیست در جائیکه نهی نکند و منافی حق ایشان نباشد قسم سیم در بیان روزهای مندوبه است
که نصوص خاصه بر تاکید انها وارد شده است و ان بسیار است اول روزه گرفتن سه روز از هر ماه است و کیفیتش
بچند قسم در کتب ذکر شده است لکن بهترین انها اینست که اول پنجشنبه از ماه و اول چهارشنبه از دهه اخر ماه را روزه
بگیرد دویم روزه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه است سیم روزه روز عید غدیر است چهارم روز ربیع
الاول است پنجم روزه روز مبعث که بیست و هفتم رجب است ششم روزه روز دحو الارض که بیست و پنجم ذی
القعده است هفتم روزه روز عرفه است در حق کسیکه از خواندن دعاهای روز عرفه سست نکند هشتم روزه
روز مباهله که بیست و چهارم ذی الحجه است نهم روزه هر پنجشنبه و جمعه اول ماه ذی الحجه بلکه تمام نه روز اول ان دهم
روزه ماه رجب و شعبان تمام ان یا بعض ان اگر چه از هر یک یک روز باشد یازدهم روزه روز تصدیق که بیست و پنجم
ذی الحجه است دوازدهم روزه روز اول و سیم و هفتم ماه محرم سیزدهم روزه روز بیست و نهم ماه ذی القعده است
چهاردهم روزه شش روز بعد از عید فطر است و مجلسی علی الله مقامه میفرماید که این شش روز را بعد از
سه روز بگیرد و ظاهر این است که عید فطر اول این سه روز می باشد پانزدهم روزه نیمه ماه جمادی الاولی
قسم چهارم در بیان روزهای مکروه است بدانکه مکروه روزه روز عرفه در حق کسیکه او را از خواندن دعاهای عرفه
سست کند و نیز مکروه است روزه ان با اشتباه اول ماه و احتمال اینکه روز عید باشد و مکروه است روزه
گرفتن مهمان بدون اذن میزبان و با منع احتیاط ترك روزه است و مکروه است روزه فرزند بدون اذن
پدر بلکه با منع او نیز قوة دارد حکم بکراهة مگر اینکه بجهة اذیت او برسد و در حق ولد ولد نیز همین احوط است
چنانچه بجمیع اینها اشاره شد و بهتر مراعات اذن مادر است مثل پدر چنانچه بجمیع اینها اشاره شد و
و مستحب است از برای روزه دار روزه مستحب یا واجب موسع افطار کردن در وقتیکه برادر ایمانی او را بخواند
بسوی طعام و اقوی کراهت روزه است در این وقت هر چند بخصوص او طعام اماده نکرده باشد و هر چند
بعد از ظهر باشد با انکه خوردن روزه مستحب بعد از ظهر مکروه است ولکن برای اجابت مؤمن در این حال
روزه مکروه است بلکه دور نیست تعمیم حکم بکراهة و قلة ثواب روزه حتی در وقتیکه طعام مهیا نکرده باشد
بلکه اب گرم و شربت و خرما و نحو ان مهیا کرده باشد یا انکه تعارف کرده باشد بجهة انکه ظاهر این است که حکمة

آخر كتاب الصوم

ان ادخال سرور بر مؤمن واجابة مؤمن میباشد که رد قول او نشود هر چند غیر طعام باشد و بهتر انستکه خود روزه نکند وافطار کند بلکه در اخبار ثواب فطار در منزل برادر مسلم هفتاد یا نود مقابل ثواب روزه داشتن میباشد والحمد لله

اولا و آخرا

وبعد فقد اتفق الفراغ من [illegible] بتوفيق الملك العلام [illegible] أعني كتاب المبسوط الذي [illegible]

تأليف [illegible] الأعيان العظام [illegible] أركان الفخام [illegible]

[illegible] بيد [illegible] جناب آقا محمد [illegible]

الهندي [illegible] العابد [illegible]

جعفر بن [illegible]

[illegible]

في [illegible]

شهر رجب المرجب [illegible]

٢

بلغ المقابلة مرتين الاولى والثانية


ABAD STATE LIBRARY